کاندید اکادمیسین سیستانی:

چهل تقریظ بر:

چهل کتاب ازمؤلفان افغان

سویدن - ۲۰۲۶

مشخصات اثر

نام کتاب-چهل تقریظ بر ٤٠ کتاب از مولفان افغان

اسم مولف- کاندید اکادمیسین اعظم سیستانی

سال های نگارش -٢٠٠٦- ٢٠٢٦

محل نشر- پورتال افغان جرمن آنلاین

ادرس ایمیل :sistani٠١@hotmail.com

فهرست مندرجات

مقدمه مولف ٥
تقریظ ١-مروری برکتاب(زندگی امیر دوست محمدخان)ترجمه هاشمیان... ٧
تقریظ٢- د داکتر زیرکیار پر«د نوی سیاسی الجبره» یوه ځغلند نظر٥.. ٢٣
تقریظ ٣- خاطرات یک مهاجر(یادوارهٔ پژواک بزرگ).....٣٥
تقریظ٤-پښتنی قبیلی او روایتی شجری،ازمحمد معصوم هوتک،.....٥١
تقریظ٥- بازنگری دوره امانی،از داکترعبدالرحمن زمانی.....٥٨
تقریظ ٦- زنان افغان زیرفشار عنعنه وتجدد،از داکتر کاظم ٦٥
تقریظ ٧-جنگ استقلال وجبهه چهارم چترال ،از داکترزمانی.....٧٨
تقریظ ٨-وآن گلوله باران بامداد بهاری،از داکتر سیاه سنگ،..... ٨٩
تقریظ ٩-چاپ ترجمه روسی «وآن گلوله باران بامداد بهاری»..... ١٠٣
تقریظ١٠- د ناپوهی تیاری او دپرمختگ دیوی، داکتر زیرکیار ١٠٨
تقریظ١١-تذکرالانقلاب،آئینهٔ قد نمای فجایع حکومت سقوی.....١١٧
تقریظ١٢- تاریخ افغانستان درصدسال اخیر(از اکرم عثمان) ١٧٢
تقریظ١٣-یاداشتها وبرداشتهایی از کابل قدیم، از آصف آهنگ،.....١٩٥
تقریظ١٤-نگاهی برکتاب پختونستان(از عبدالرحمن پژواک).....٢٠٢
تقریظ١٥- دورهٔ شاه محمودخان غازی (از داکترکاظم).....٢١٣
تقریظ١٦- زیبائی شناسی- استتیک،تالیف بشیرمومن،.....٢٢٠
تقریظ١٧- شهزاده افغان ودوست امریکائی اش، ازپوهاند زکریا..... ٢٣٠
تقریظ١٨-برخی مسایل جامعه شناسی افغانی،از بشیرمومن،.....٢٣٤
تقریظ١٩- نگاهی برکتاب«جنگ های کابل»،تالیف جنرال سید..... ٢٣٨
تقریظ٢٠-اطلس تاریخی افغانستان،تالیف جنرال پاځون،.....٢٤٥

تقریظ ۲۱ ـ په افغانستان کی دمشروطیت غورځنګ،از زلمی کرزی.....۲۵۹
تقریظ۲۲ـاز جنبش مشروطه تا دولت مشروطه،ازداکترحشمت،.....۲٦۲
تقریظ۲۳ـپه آزادسرحدکی خپلواکی غوشتونکی مبارزی،داکترزمانی...۲٦۸
تقریظ۲٤ـتبصره یی برکتاب:انګور،ازعلی محمدکرزی،.....۲۸۱
تقریظ۲۵ ـ بنکلی نومونه او تخلصونه،از فدا نظری،.....۲۸۵
تقریظ۲٦ـافغانستان،سیاسی کمزوری او، ازنبی مصداق.....۲۹۱
تقریظ۲۷ـنظری برکتاب«هلمند»، تالیف شفیق ژمن ۳۰۰
تقریظ۲۸ ـ سردار محمدعظیم خان چهرهٔ مؤثر ... داکترخالق رشید..... ۳۰٤
تقریظ۲۹ ـ برداشت من از دو کتاب داکتر حسن شرق ۳۰۹
تقریظ۳۰ ـ یادنامهٔ سردارحیم ضیائی (شیون کابلی) ازولی احمدنوری..۳۲۸
تقریظ۳۱ـدر دربار امیرعبدالرحمن خان (ترجمهٔ اکبربری).....۳٤٤
تقریظ۳۲ ـ معرفی کتاب"سلطنت شاه امان الله"(تالیف پوپلزائی).....۳۵٤
تقریظ۳۳ـمعرفی کتاب مطابع دولتی ازعزیزالیدن وکیلی پوپلزی.....۳٦۵
تقریظ۳٤ ـ مشکلات کمبودآب درکابل واهمیت احیای کاریزهادر افغانستان
(از داکترعبدالحنان روستائی) ۳۷٦
تقریظ۳۵ ـ تاریخ سیستان واهمیت آن برای محققان تاریخ ۳۸۵
تقریظ۳٦ـآهمیت تاج التواریخ درشناخت شخصیت امیرآهنین.....۳۹۱
تقریظ۳۷ـنګاهی برکتاب فلسفهٔ تاریخ (ازمحمدالله وطندوست).....۳۹٦
تقری۳۸ـتاریخ استقلال و نجات افغانستان(از یارمحمدوزیری).....٤۰۰
تقریظ۳۹ ـ معرفی کتاب «آزادخان افغان» از قلم نجیم آزادزوی.....٤۰۸
تقریظ ٤۰ ـ تقریظی برافغانستان ازثریا تا قهقرا(ازفضل احمدافغان).....٤۱۵

یاد آوری نویسنده

٤٠ تقریظ برجهل کتاب چاپ شده نویسندگان افغان،مجموعه ای از تقریظ ها وتحلیل ها وبررسی های نویسنده است که مولفان محترم یا شخصاً آثار خود را برایم فرستاده اند ویا از طریق دوستان خود برآن آثار دست یافته ام ودر فرصت های فراغت آنها را مرور وبررسی کرده ام و نظر خود را برآن آثار ابرازکرده ام ودر پورتال افغان جرمن به نشر سپرده ام.

البته تعداد آثاری که به منظور بررسی ونگاشتن تقریظ و برجسته ساختن خوبی های اثر برای من فرستاده شده، بیشتر از آثاری است که دراین مجموعه گرد آورده ام واینک پیشکش دوستداران وعلاقمندان این آثارمی نمایم.

از این که فرصت نیافتم تا پنج مجموعه ارزشمند شعری خانم با قریحه و پراستعداد کشور خانم صالحه جان واهب را تمام کنم و برآنها ابراز نظرنمایم، دلیلی جز گرفتاری های زندگی شخصی که با مریضی ومریضداری ومصروفیت های فرهنگی، فرصت انجام هرکاری را در موقعش از من گرفته است، عذر دیگری ندارم، وهمین عذر را برای نویسنده های دیگری که آثارخود را با امضای خود مزین کرده برای من عنایت کرده اند،تقدیم میکنم، نویسندگانی چون: آقای پیکار پامیر و اقای رتبیل شامل آهنگ وآقای جهانی ومرحوم اکرم عثمان وغیره دوستان تقدیم میکنم وامیدوارم در بقیه عمر چنین فرصتی میسرگردد تا جبران مافات کنم.

ولی همین کار ناقص را چرا انجام دادم؟ برای اینکه این تقریظ ها وابراز نظرها،از ردهٔ کتابهایم که هریک موضوع مشخصی را دنبال میکنند،خارج بودند و نمیشد آنها را زیر این یا آن کتاب خود شامل نمایم.

برای جلوگیری از مفقود شدن این تقریظها ودسترسی آسان تر بر آنها لازم دانستم آنها را از آرشیف مقالات خود که درسالهای گذشته نوشته بودم جستجو وگرد آورم و در یک مجموعه مثل یک اثر مستقل درسلسله آثارم به دوستداران کتابهایم تقدیم نمایم.

کوتاهی یا تفصیل این تقریظ ها و بررسی ها وتحلیل ها نظر به محتوای آثار مورد نظر،از هم فرق دارد. طبیعی است که بعضی موضوعات طرف دلچسپی نویسنده طوری واقع شده که علاوه برمحتوای خود اثر،نکات دیگری بر آن افزوده ام تا موضوع کاملتر شده باشد، ولی برخی تقریظ ها بدون حاشیه پردازی با حجم موجوده ارائه شده، که به هیچ وجه از ارزش اثر نکاسته است.

با تقدیم این خدمت کوچک فرهنگی امیدوارم در اینده بتوانم این خلاء کارم را رفع نمایم واسباب رضایت دوستانی که آثارشان بدستم رسیده اند، ودراین مجموعه نیامده اند، فراهم کنم.

پایان ٢٠١٧ /٥/٦

تقریظ اول

مروری برکتاب

زندگی امیر دوست محمدخان،امیر کابل

ترجمه داکتر سید خلیل الله هاشمیان

(۱۵جنوری۲۰۰۶)

زندگی امیر دوست محمدخان ، تالیف موهن لال کشمیری ،ترجمۀ دکتر سیدخلیل الله هاشمیان، چاپ جنوری ۲۰۰۶ امریکا، **مهمترین کتاب تاریخی جنگ اول افغان وانگلیس** است که رخداد های تاریخی ، سیاسی ونظامی دو ابر قدرت استعماری(روسیه وانگلیس) را در قرن نزدهم میلادی برمحور شکل گیری افغانستان، توضیح وتشریح میکند. مولف کتاب، موهن لال هندو، یکی از ورزیده ترین جواسیس هندبرتانوی است که خواسته است با نگارش این کتاب تجاوز نخستین انگلیس برافغانستان را در۱۸۳۹ میلادی بخاطرحفظ سرحدات هندوستان در برابرپیشروی روسیه تزاری درآسیای میانه، محق جلوه بدهد، ولی آنگاهی که فرجام سیاست استعماری را ارزیابی میکند و می بیند که انگلیس در این راه تمام قشون خود را به استثنای یکنفر تباه ساخته است ، بدون آنکه کدام دست آوردی داشته باشد تا تفوق خود رادر عرصه نظامی ویا سیاسی بررخ روسها بکشد، آنگاه اززیر قلم اونکاتی فروچکیده که پرده ازروی دسایس وتوطئه ها ووعده خلافیهای دست اندرکاران سیاست استعماری در افغانستان ومنطقه برداشته است.

دراین کتاب بیش از هرچیز دیگر نقش موهن لال: در استخدام افراد موثر در دستگاه حکومت سرداران قندهاری ودستگاه امیر کابل مثلاً: در استخدام ملانصوح، مشاورارشد وبلند مرتبت سرداران قندهاری وهمچنان جذب سر لشکر سپاه قندهارحاجی خان کاکر،وبالنتجه شکست وفرارسرداران قندهار به ایران، ونیز در فتح بالاحصار غزنی واز تیغ گذشتاندن مدافعین آن

وبه اسارت گرفتن سردارغلام حیدرخان پسر امیر دوست محمدخان، ونیز درجلب وجذب خان شیرینخان چنداولی ، سرلشکرسپاه امیردوست محمدخان در جبهه ارغنده وفراری ساختن امیر بسوی بخارا وهمچنان در ایجاد شورش مردم کوهستان وپروان برضد امیرکابل وهم در نجات دادن اسرای انگلیس از چنگ صالح محمد خان در بامیان بسیار چشمگیر و موثراست. (**صفحات ۱۳۳،۱۵۲،۱۵۶، ۱۷۲،۱۰۹، ۳۸۲،۲۰۱،۲۰۰،ج۲)**

زندگی امیر دوست محمدخان از این جهت نیز کتاب بسیار پر اهمیتی است که درآن سیماهای رجال وشخصیت های ملی را که برای طرد متجاوزین از کشوردر نومبر سال۱۸۴۱ در منزل عبدالله خان اچکزایی در کوچه باغ نواب گردآمدند وتصمیم گرفتند ،از قبیل امین الله خان لوگری، سکندرخان، عبدالسلام خان،میرافضل خان،میراحمدخان، صمدخان، محمدحسین خان عرض بیگی چنداولی،حاجی علیخان، خضرخان کوتوال، میرجنید، محمدعظیم خان پیشخدمت،ناظرعلی محمد، میرآفتاب، میرزامیر، عبدالرحیم محتسب ،میرمحبوب،میرحاجی،میرسیدخان،میرغلام قادر،اقارب امیر دوست محمد خان (شجاع الدوله خان، نواب محمدزمان خان،نواب محمدعثمان خان وغیره)،پسران میرداودخان هوتک،ولیخان میراخور، اکبرخان خوبگاهی،عبدالرحمن خان عثمانلو (ص۳۰۴) به ما می شناساند و همچنان از مبارزین ملی در نقاط دیگر کشورچون: محمدعثمانخان تگابی، میرمسجدیخان کوهستانی، میردرویش برادر میرمسجدی خان، ملک سیف الدین خان گل دره، علیخان تتمدره، محمدشاه خان غلزایی وبرادرش دوست محمدخان، وزیر محمداکبرخان وسلطان جان(= سلطان احمدخان داماد وبرادر زاده امیر دوست محمدخان)وغیره که تا آخرین لحظه پایداری کرده اند واز جان ومال وهستی خود درگذشته اند تا دوباره کشور خود را از کام اژدهای استعمار نجات بخشند، به ماسخن میگوید.

در این کتاب ما باشخصیت روحانی وبا نفوذ کُنـــر مرحوم سیدهاشم کنری که عم سید صفدرپدر سیدجمالدین افغانی وپدرپدر بزرگ دکتور سیدخلیل الله هاشمیان(مترجم کتاب) میشود، آشنا میشویم. دکتور هاشمیان در این کتاب (صفحات۲۴۹- ۲۵۸،ج۲) درحاشیه یک رخداد تاریخی از مقاومت سید هاشم خان کنری در برابر قوای انگلیس یاد کرده ونیز به معرفی سید هاشم کنری وسلسله نسب وی پرداخته است که نشان میدهداین خاندان از اخلاف سید علی ترمذی معروف به پیر بابا از مخالفین سرسخت پیر روشان

انصاری بوده واسلاف سیدجمالدین افغانی هنوز درولایت کنرافغانستان از خود قلعه وزمین وباغ وعقار ونام ونشان معلومدار دارند.

همچنان در این کتاب ما با سیما وچهره هایی وطن فروش وخاینان ملی نیز آشنا میشویم که می بینیم بخاطر پول ومنافع شخصی چگونه برای بیگانه ها ومتجاوزین جاسوسی میکنند تا مردم وطن دچار ذلت وزبونی وسلطه وعمر استعمارگران درکشور بیشتر گردد. این چهره های خودفروخته نیز باید برای نسل های حال وآینده معرفی گردندتا درس عبرتی باشد برای دیگران که این مطالب را میخوانند، از قبیل حاجی خان کاکړسرلشکر سرداران قندهاری ،وملا نصوح پیشکار بلند مرتبت سردار کهندلخان قندهاری ،نایب شریف خان وخان شیرینخان چنداولی وجان فشان خان پغمانی وتاج محمد(مشهور به بچه پهلوان)،میر حسن، شاه جی، ملا احمدبرنج فروش، غلام خان پوپلزایی ،مهرعلی خان، علی میرزا وعباسخان شاه غاسی، سیدمرتضی شاه کشمیری،غلام حسن خان قزلباش ، شیرعلیخان جوانشیر، آغاحمزه، مستوفی عبدالوهاب درانی ، سردار عبدالرشید محمدزائی وغیره نیز آشنا میشویم که عاقبت شومی در انتظار شان است و برخی از اینها حتی بعد از فرار به هندوستان به حال زار وابتر روزگار میگذشتاندند ولی روی باز گشت به کشور خود را نداشتند ونام بدی از خود درتاریخ گذاردند.(صفحات ۳۸۲،۳۸۴،۳۸۳ ، ۲۹۲، ۱۳۴،۱۸۶،ج۲)

بطور نمونه ازجاسوسی غلام خان پوپلزائی برضد دولت امیر دوست محمدخان یادآور میشویم که کار کردهای اوبرای خوش خدمتی به بیگانه چه پیامد ناگواری برای اودر برداشت. موهن لال میگوید: « هنگامیکه من از مشهد به پشاور برمیگشتم، درمسیر راه من در کلکته باغلام خان آشنا شدم واو مرا برای نان شب دعوت کرد واین شناسائی ودوستی بالاخره منجر به آن شدکه بعدا او بحیث مخبر وجاسوس من درکابل مقرر گردید....[هنگام اشغال قندهار توسط قشون انگلیس در بهار۱۸۳۹] از قندهاردر تحت هدایت ومراقبت آمرین انگلیس، من حوالهً مبلغ چهل هزار روپیه را برای غلام خان بکابل فرستادم که درآن زمان پر آشوب توسط یک صراف شکارپوری بنام «پوکهار»درکابل به او پرداخته شد.اولیای انگلیس از قندهار به غلام خان هدایت داد تا درکابل بمقابل امیر دوست محمدخان آشوب وبی امنیتی ایجاد ومردم را بضدامیر تحریک کند. غلام خان توانست حمایت و همکاری حافظ جی ، فقیر معروف کابل وپسر میرواعظ، را که یاغی ترین رافضی ریاکار

درسلطنت کابل بود،تامین کند.او همچنان موفق شدحمایت وهمکاری خواجه خانجی ساکن عاشقان وعارفان ویک عده مشاهیر وخوانین دیگر مقیم کابل ، چه درانی وچه قزلباش رابرای شاه شجاع وانگلیس جلب وتامین کند. باری غلام خان با تغییرقیافه درلباس زنانه درحالی که چادری پوشیده ووجود خود رااز سرتاپا پوشانده بود، صبح وقت سوار بریک مرکب از چنگال امیر کابل فرار ودر یک جای دور مخفی گردید. بدین ترتیب او با مهارت توانست از دستگیری خود توسط عمال امیر فرار کند، زیرا امر بازداشت او توسط امیر صادر شده بود. بعد از آن غلام خان پوپلزائی، بسواری اسپ خود را به تگاب رساند ونزد ملک شاه دادخان زعیم تگاب که در نزد مردم به "بچه مازو" معروف بود، رفت. ملک مذکور به او پناه داد وهم بمشورت او(غلام خان) عمل کرد، چنانچه قوم خود رابطرفداری شاه شجاع بسیج نمود وهمراه با غلام خان به کوهستان رفت که درآنجا همه سران اقوام از قبیل میرمسجدیحان، میر درویشخان، میر خوجه، خلیفه ابراهیم، میر سکندرشاه، سیف الدین ، ملک عیسی خان، ودیگر سران نجراب ، پنجشیر، غوربند، کوهستان وکوهدامن همه سلاح بدست گرفته بحمایت از پلان ونظرات غلام خان برخاستند. بدینسان پولی که ما از قندهاربرای غلام خان بکابل ارسال کرده بودیم، او پول مذکور رابرای تولید اغتشاش بمقابل امیر دوست محمدخان توزیع ومصرف نمود. وامیر را که هنوز درکابل بود توسط یک حمله از کوهستان تهدید کرد. حافظ جی در عین زمان برای خفه ساختن قیام مردم کوهستان که او را بحیث پیر مذهبی خود تقدیس مینمودند، دست به تظاهر زد وظاهراًبضدانگلیس با امیر دوست محمدخان پیوست. معهذا حافظ جی از نزد غلام خان دوست وهمکار انگلیس مبلغ هشت هزار روپیه بطور مخفی بقسم تحفه پذیرفته بود، لهذا بعوض آنکه پیروان کوهستانی خود رابکمک امیر وبرضد انگلیس تشویق نماید، حافظ جی وقتی بکوهستان رسید به نفع انگلیس با غلام خان همکاری نمود.» (صص ۱۹۹، ۲۰۱ ،۱۸۴،ج۲)

انگلیسها میدانستند که آسان ترین راه اغوای مردم برای شورش، جلب روحانیون متنفذ است وبه همین دلیل غلام خان پوپلزائی با آگاهی از این رازقبل ازهراقدامی با پرداخت مبلغ هشت هزار روپیه توجه وهمنوائی روحانی شهرحافظ جی را بسوی شاه شجاع جلب کرده است. درحالی که برادران دیگر حافظ جی ، میرحاجی ومیر آفتاب عناصر ضد انگلیسی بودند وتاخروج انگلیس از کابل همواره در صف مبارزین ملی قرار داشتند.اما

شخص حافظ جی با همه خوش خدمتی به شاه شجاع وانگلیسها یک سال بعد مورد بی مهری وخشم اولیای امور انگلیس قرار گرفت وبه هندتبعید گردید. (همان،ص۲۶۹) وسران کوهستان وپروان نیز که فریب وعده های میان تهی غلام خان پوپلزائی راخورده بودند، یکسال بعد برضد شاه شجاع وانگلیسها قیام کردند و در زیر علم امیر دوست محمدخان برقرارگاه های نظامی انگلیس دلیرانه حمله بردندوتلفات سنگینی بردشمن واردآوردند.(صص۲۷۵-۲۷۰،ج۲)

پایان سرنوشت جاسوسی غلامخان پوپلزائی نیز خواندنی وعبرت انگیز است، از قول موهن لال میشنویم: « غلام خان مشوره وخدمات نهایت ارزشمند باولیای انگلیس وهم بشخص شاه شجاع واراکین دولت او بارتباط طرزاداره مملکت تقدیم نموده، ارزش خدمات او خصوصاً در دوصحنه، یکی بهنگام ظهور امیر دوست محمدخان درکوهستان که برای جنگ با انگلیس احضارات گرفته بود، وبار دیگربهنگام مصیبت بزرگ درسالهای (۱۸۴۱-۴۲)درکابل، غیر قابل جبران میباشد. در دوران وقوع حادثات مذکور غلامخان بخاطر خدمات مهمی که انجام داده همیشه در نزد انگلیسها باعلاقمندی یادشده است، امااینک من مجبورم شمه ای درختم داستان او هم وهم پیرامون پایان زندگی او بنویسم. انگلیسها درمقابل خدمات ارزشمند غلامخان وعده های تحریری وهم شفاهی دادند که گویا او را برتبه ومقام میراثی اش میرسانند، وعلاوتاً وعده کردند امتیازات وهم مستمری دایمی از طرف دولت انگلیس وهم از جانب شاه شجاع باو داده خواهدشد. اما هیچیک از تعهدات مذکور هرگز در مورد او ایفا نگردید. انگلیسها ازجانب خودبرای مردم وکسانی که خدمات ارزشمند به نفع انگلیس انجام میدادند، وعده های بلند بالایی میدادند، ولی این وعده ها فقط درقالب الفاظ باقی میماندند. غلامخان پوپلزائی که هنوزهم بایفای وعده های دولت انگلیس امیدواربود، ازاخلاص وعلاقمندی وهمکاری خود با انگلیس تا زمانی منصرف نشد که سپاه انگلیس مجبور به ترک افغانستان گردید. آنگاه اونیزبه تعقیب انگلیسها به لودیانه رفت، چون اقامت او در افغانستان بدون موجودیت سپاه انگلیس خطر حتمی به حیات او میبود. بدین نهج غلام خان زمین وجایداد وحتی خانه نشیمن وهم اقارب ودوستان خود را بخاطر نزدیکی وخدمت وتعلقیت به انگلیس از دست داد وبحیث یک فراری درکشورهند مقیم شد. اینکه دولت انگلیس تعهدات ووعده های خود را چطور و چقدر در برابر او ایفا نمود، قابل شنیدن

است. انگلیس درکابل به اعطای نشان ولباس فاخره او را مفتخرساخت، اما درعین زمان اولیای انگلیس به شاه شجاع و وزیران او _ملاشکور ونظام الدوله_ اجازه میداد باغلامخان به حیث یک آدم کوچک، مانند یک پایدو، معامله کنند. حتی بالای جایداد شخصی بسیارکوچک وناچیز او مالیات وضع وتحصیل کردند. درحالی که همین جایداد در دوره امیر دوست محمدخان از مالیات معاف بود. درنتیجه این طرز معامله غلام خان آنقدرفقیر وناتوان شد که در لودیانه "مستخدمین" خود راجواب داد، اسپها وهر چیز قیمتدار خود را بفروخت وبعد ازآن به فاقگی بسر میبرد، درحالی که مریض وزمینگیرهم شده بود، تا بالاخره بوضع فجیع وفات یافت و یک خانواده نهایت ناتوان و فقیر و پر از محنت ورنج از خود بجا گذاشت! » (ص۲۱۰،ج۲)

پاداش خیانت حاجی خان کاکړ نیز بعد از سه ماه از سوی انگلیس تبعید او از افغانستان به هندوستان وواپس گرفتن لقب نصیرالدوله ازاو بود که هنگام پیوستن به قشون انگلیس در قندهار دریافت کرده بود.(ص۲۲۰)حاجی خان کاکړدوسال قبل به عنوان سپاهسالار قشون افغانی در جنگ جمرودبا سیکها نیز مرتکب خیانت شد وبا تطمیع ازسوی سیکها جناح تحت فرمان خود راتخلیه نمود که براثرآن تلفات سنگینی به قشون افغانی واردآمد وپس ازختم جنگ امیر دوست محمدخان میخواست اورا بدست مرگ بسپارد، ولی بنابرسوابق خدمت از مرگش درگذشت واز کابل اخراجش کرد واو نزد سرداران قندهار آمد ودوباره به سرداری سپاه قندهار برگزیده شد، مگرمجدداً مرتکب خیانت به وطن شد.

درجای دیگری موهن لال ازوعده خلافیهای انگلیس با افغانهای اغواشده یادمیکند و میگوید: « ما توانستیم همکاری ملانصوح را که مشاور بلندمرتبت سرداران قندهاربود، در برابر اعطای یک سند تحریری که تضمین پرداخت معاش مستمری عمری را به او میکرد، بدست آریم. بمقابل این عطیعه وتعهد، اوحاضرشده بود تا سرداران قندهار را از مقابله با سپاه برتانیه منصرف بسازد. ملا نصوح به ماموریت خود موفق شد، چونکه دراثر مشوره های اوسرداران بایران فرارکردند، اما انگلیسها که نمیخواستند تعهدات خود رادر برابر خدمات او ایفا نمایند، درصدد بهانه جوئی و یافتن قصور او برآمدند، مثلاً میگفتند که، سرداران بحاطری از قندهارفرار کردند تا درایندە بتوانندبا انگلیس بجنگند! یا اینکه میگفتند سرداران بامشاهده قدرت سپاه برتانیه وپیوستن حاجی دوست محمدخان درانی به جبههٔ ما از ما ترسیدند

ومجبور بفرارشدند، با این نوع بیانات گویا انگلیسها میخواستند بگویندکه خدمات ومشوره های ملا نصوح به فرارسرداران موثر نبوده، لهذا او مستحق معاش مستمری نمیباشد.»(ص۱۴۹)(موهن لال داستان استخدام ملانصوح تاجر معروف ومورد اعتماد سرداران قندهار را از طرف خود درصفحه ۱۰۹ کتاب توضیح داده است.)

« عبدالوهاب خان مستوفی دومین شخص از قوم درانی بود که دراثر تخطی برتانیه از تعهداتی که به او کرده بود متضرر شد. این شخص از طرف سرداران قندهار بحیث قاصد نزد میرمهراب خان کلات بهنگامی اعزام شد که سرالکزندربرنس وشخص خودم بحیث نماینده انگلیس بدربار خان کلات موظف بودیم. یکنفرقزلباش طرف اعتماد سرداران قندهار نیز با عبدالوهاب خان همراه بود وسرداران قندهار نامه ها وپیامهای مهم وخاص خود را که متضمن مذاکرات آنها بانماینده روسیه وسران قوم بلوچ بود، بدست قزلباش مذکور سپرده بودند تا آنها را شخصاً به میرمهراب خان بسپارد. عبدالوهاب خان با ما تماس گرفت ووعده داد که اسناد مهم را ازهمراه قزلباش خود تصاحب نموده به نماینده انگلیس می سپارد. نماینده انگلیس درمقابل این خدمت بزرگ انعام وپاداش مکفی از طرف دولت برتانیه وهم منصب دایم العمر مستوفیت را در سلطنت شاه شجاع به او وعده داد. عبدالوهاب رفیق قزلباش راخود را با تهدید به قتل مغلوب ساخته، اسناد مهم را از نزداو گرفته همه را نزدما به قلات آورد... درحالیکه خدمات مهم وباارزش این شخص هم شفاهی وهم تحریری از طرف اولیای انگلیس قبلا تصدیق شده بود، اما بعوض آنکه اولیای انگلیس خودشان انعام وپاداش او را میدادند، فقط معرفی خطی برای او به عنوان منشی شاه شجاع دادند و درآن نوشتند که او یکی از هواخواهان شاه شجاع است. شاه بملاحظه این معرفی خط فقط همینقدر به عبدالوهاب گفته بود:«امرخواهدشد» اما "امرشاه" هرگز صادرنشد. وعبدالوهاب هرچه از خود داشت درکابل مصرف کرد و مایوس برگشت.»(ص۱۵۰،ج۲)

موهن لال در پایان کتاب خود زیر عنوان «استعفای شهزاد فتح جنگ» بازهم از بدعهدی اولیای انگلیس نسبت به افرادی که به نفع انگلیس درافغانستان جاسوسی کرده اند انتقاد میکند ومیگوید:« سپاه انگلیس باچنین برگشت عجولانه [از افغانستان] نه تنها جرئت وشجاعت نشان نداد، بلکه تعداد زیاد سران قوم را که دوست وهمکار انگلیس شده بودند، بطور نامردانه

در دوراهی خطرناکی قرار داد. یک تعداد سران قوم رامن منحیث خدمتگارصادق انگلیس توانسته بودم ازمحمداکبرخان جدا سازم وتعهد شرافتمندانه برای پاداش وانعام وهم امنیت وحفاظت آنها سپرده بودم، اما در موقع خروج از افغانستان بمشکل میتوانستم روی خود رابه آنها نشان بدهم، همه سران مذکور با چشمان گریان نزد من آمدند وگفتند:« ما دوستان خود را اغفال کردیم وسزادادیم، سبب شدیم آنها بمقابل هموطنان خود برخیزند و بجنگند. آنگاه آنها را بدهن شیران واگذاشتیم.» بمجردی که محمداکبرخان شهر کابل رادوباره تسخیر کرد، او تمام کسانی را که به حمایت وهمکاری انگلیس قرار گرفته بودند، شکنجه کرد، زندانی نمود، پول وثروت شانرا گرفت و تحقیر شان کرد.من بجدیت میگویم که بعد از این یک معجزه بزرگ ویک مرحمت خداوندی تلقی خواهد شد اگر کسی در سرتاسر افغانستان وترکستان بقول ووعده های اولیای دولت انگلیس اعتماد واتکا کرده بتواند.» (ص۳۴۹،ج۲)

چنان به نظر میرسد که شغل پست جاسوسی در هروقت ودرهرزمانی ،نزد هیچکسی ارزشی ندارد وفقط در فرصت های معبین وگذراخدمات اشخاص جاسوس خریدار میداشته باشد وبعد ارزش واعتبار خود را از دست میدهد. «جوا سیس خاد» که دست آموزان ونوکران (K.G.B) در افغانستان بودند، وبخاطر کسب رتبه ومدال ومقام ومعاشات فوق العاده مردم را حق وناحق بدام می انداختند،وسر به نیست میکردند، پس از سقوط دولت پوشالی، اکثراً به روسیه فدراتیف فرارکردند. آنان در روسیه هیچگونه ارزش واعتباری نداشتند وهرروز از سوی پولیس و نیروهای ماسک پوش معروف به "آمون"لت وکوب وتحقیر وتوهین میشدند ونشان دادن کارتهای خاد وجاسوسی شان نیز فایده ای بحال شان نمیکرد وهرچه در روز از دست فروشی در هوای سرد دربازارهای سرباز پیدامیکرند از ایشان گرفته میشد. فقط رده های بالائی خاد که با پشتاره های دالرواسعار خارجی به روسیه رسیده بودند، با اجارهٔ منازل گران قیمت واستخدام بادی گاردهای شخصی میتوانستند ازمنزل خود بیرون بروند، ولی چون هیچ خارجی کله سیاه در روسیه مصونیت جانی ندارد، آنها هم بزودی از روسیه بدر رفتند ودر کشورهای اروپای مرکزی به عنوان پناهنده پذیرفته شدند. گفته میشود بیشترین "جواسیس خاد" در هالند وآلمان ودنمارک وسوئد بسر می برند

وگروهک های صنفی زیرسقفی (انجمن های فرهنگی ویا سیاسی) درست کرده اند وخود را در پناه این اتحادیه ها تسلیت میدهند.

غبار در باره سرنوشت برخی از جواسیس و دست نشاندگان انگلیس در کشور مینویسد که : «در کابل حمزه خان غلزائی وعثمانخان باتهام دوستی با انگلیس محبوس شدند، نایب محمدشریف خان وجانفشان خان پغمانی از ترس انتقام مردم فرار کردند، پسران جانفشان از دم تیغ مردم گذشتند، ملا غلام پوپلزائی ومحمدعثمان نظام الدوله سدوزائی وپسران شاه شجاع یکی پی دیگری درهندوستان پناهنده شدند.» (غبار،ص۵۷۱) وخود شاه شجاع نیز بجرم آوردن انگلیس به افغانستان از طرف شجاع الدوله پسر نواب محمد زمان خان و رفقایش در جبه زار سیاه سنگ به قتل رسید. بدینسان درس های تاریخی به مردم می آموزد که هرکه به وطن خیانت کند ودست در دست بیگانه برای تجاوز به وطنش بگذارد، فرجامی بهتر از شاه شجاع وپسرانش ونظام الدوله وغلام خان وجانفشان خان وحاجی خان کاکر ودیگرجواسیسی که توسط مردم سربه نیست شدند،درانتظارشان نیست. مردم افغانستان هرگناهی را می بخشند، ولی هرگزگناه جاسوسی به بیگانه و دشمن وطن را نمی بخشند واشد مجازات کمترین سزای جاسوسان خواهدبود.

از مزیتهای دیگراین کتاب، یادآوری از دلیری وشجاعت دو زن افغان، یکی دخترزعیم دایزنگی ، خانم یزدانبخش میرهزاره بهسوداست ودیگری مبارزات خستگی ناپذیرخواهر امیردوست محمدخان، خانم عبدالرحیم خان، مشهور به مادر مددخان میباشد که هنگام تجاوز انگلیسها برکشورقرآن را در بغل گرفته خانه به خانهٔ رؤسای با رسوخ کابل وکوهستان وپروان میرفت و آنها را به قرآن سوگند میداد وبرای مقابله با انگلیسها وراندن آنان از کشور تحریک وتحریص میکرد.

بقول موهن لال، مادر مدد خان وقتی بخانه متنفذین میرفت، چادر می انداخت وآنها را به حمایت از برادرخود تشویق میکرد.او علاوه میکندکه « از زبان کسان نزدیک اوشنیده ام که بعد از حمله امیر به بامیان و[اشغال پایگاه های انگلیس توسط امیر]، این زن شب وروز بخانه سران کوهستان میرود ، قرآن را درمیان میگذارد وبلباس آنها گره میزند وحمایت وهمکاری آنها رابرای برادرش کمایی میکند. در بین افغانها گره انداختن بدامن مردان وسیله موثراست برای جلب حمایت وترحم آنها که به اساس عنعنه ملی ردشده نمیتواند، خصوصاً که توسط زنی سرشناس صورت بگیرد. وقتی ازاین

موضوع خبرشدم، باساس شناخت سابقی که با میردرویش(برادر میر مسجدی خان) داشتم برایش نوشتم وسفارش کردم که از بغاوت دست بکشدوبشاه شجاع بیعت نماید.»(ص۲۷۵،ج۲)

موهن لال جای دیگری مینویسد:«این زن که اکنون بیوه است وبه نام مادر مددخان یاد میشود، به برادرخودامیر کابل شباهت دارد وزنی است متهور وفعال. هنگامی که تمام افراد فامیل امیرزندانی و[بعد]به هندوستان اعزام شدند، این زن به هروسیله ممکن دست زد تا اولیای انگلیس را راضی بسازد که همراه خواهرش(ظاهرامادر عبدالرشید خاین، خانم عبدالامین خان توپچی باشی _ س) درکابل بماند. مشارالیها میدانست که گرچه برادرش در ترکستان بسرمی برد، عاقبت عودت خواهدکرد وآنوقت قیام ملی درکشور صورت خواهدگرفت. به این منظوراو شخصاً بمنزل هریک از سران قومی میرفت وآنها راتحریک به قیام برضد انگلیس مینمود. وهنگامی که امیر دوباره خود را به میدان جنگ رساند وبا سپاه ما در بامیان وکوهستان می جنگید، مشارالیها شب وروز آرام نداشت واز یک قریه به قریه دیگرمیرفت ورئیس محل رابا شفاعت بقرآنی که در دست داشت تحریک بجنگ وقیام ملی وحمایت از برادرش امیر المؤمنین میکرد. هنگامی که امیر تسلیم شد، مشارالیها بسیار ماهرانه بجلال آباد گریخت وباوجود تعقیب ومراقبت ما(انگلیسها) ، خود را بنحوی به پشاور رسانید.»(ص ۱۸۶-۱۸۵، ج۱)

زن دیگری که ازشجاعت وهوشیاری آن موهن لال یاد کرده، زوجه یزدان بخش میرهزاره بهسود است. موهن لال مینویسد: «این زن دارای صفات خارق العاده بود وهم قدرت ودسترسی عجیبی در پیشگوئی واقعات آینده داشت. مشارالیها بعضی اوقات کالای مردانه می پوشید که مجهز با شمشیر وسپر، تیروکمان، نیزه وخنجر وهم تفنگ فتیله ای بود وهمراه شوهرخود به میدان جنگ میرفت و در پهلوی او در جنگ سهم میگرفت. »

باری این زن وشوهر بدعوت امیردوست محمدخان به کابل رفتند وچندی نگذشت که هردوبزندان امیر افتادند، مگر شوهر موفق به فرار از زندان شد وامیر زن میرهزاره را بحضور طلبیده مورد توبیخ قرار داد، اما زن میر بجوای امیر گفت:« ای پسر سرفرارازخان! آیا شرم نداری که خود رابایک زن برابر میسازی؟»امیر ودرباریان از این جواب منفعل شدند. دستور داده شداو رابه چنداول ببرند وتحت مراقبت بگیرند.چندی بعد این زن نیزاز زندان فرار وبسواری اسپ راهی هزاره جات گردید. گویند وقتی امیر

از فرار این زن خبرشد یک عده سپاهی رامامور دستگیری اونمود. سپاهیان امیر او رادریافتند ، اما این زن با فیر تفنگ برسپاهیان، موفق شدخود را به قلمرو هزاره جات برساند، آنگاه سپاهیان امیر دست خالی بکابل برگشتند، البته با احساس عمیق خجالت که نتوانسته بودند آن زن دلیر را دستگیرنمایند. زن میرهزاره وقتی نزد شوهرخود رسید با تجلیل واحساسات عالی مردم هزاره مواجه گردید.(ج۱ ، ص۱۹۱-۱۸۹)

خلاصه کتاب «زندگی امیر دوست محمدخان» (دردوجلد وسی ودو فصل)دارای اطلاعات فروان تاریخی است که برای پژوهندگان تاریخ افغانستان یکی از مآخذ معتبر میتواند به حساب آید. ترجمه وچاپ جلد دوم کتاب موهن لال را که من چشم انتظار آن بودم وچندین مرتبه از طریق تلفن این آرزومندی را خدمت مترجم بزرگوارآن ابراز داشته ام، برای داکترهاشمیان صمیمانه تبریک میگویم و داشتن آن را برای اهل مطالعه توصیه میکنم. بدون شبهه هیچ کار فرهنگی درکشورماد بدون کاستی نمیتواند بسرآید، واین اثر نیزدارای کمترین کاستی هاست که میباید بدیده اغماض به آن نگریست.مثلا: در این کتاب به برخی عبارات برخوردم که در ادبیات دری معمول نیست ویا من با آنها برنخورده ام ومترجم بزرگوار میتوانست بجای آنهاعبارات خوبتری بکار ببرند. مثلاً :درصفحه ۱۱۳ ، سطر۷« وبات وپتاق زیاد میزد...» این جمله اگر بصورت" خودستایی" ویا "گزافه گویی " نوشته میشد حسنش بیشتر بود. درصفحه ۲۰۰ ، سطر اول :«بدگمانی وغولاندن امیر...» این "غولاندن" اصطلاح مردم لغمان است که بجای فریب دادن بکار میرود، از قلم دانشمندی چون داکتر هاشمیان بدور است که چنین ادبیاتی را بکار ببرند. وباز در صفحه ۳۱۱۹، سطر۳ (ازآخر) «قلعه را ایله کرد.» این جمله نیز از قلم داکتر هاشمیان عجیب مینماید وبهتر بود بجای آن:« قلعه را ترک گفت» ویا « قلعه را تخلیه کرد.» نوشته میشد.همچنان درص ۲۷۴ چندباراز«جلگه» که زیستگاه میرمسجدی خان بوده نام برده شده است و درپاورقی آن مترجم خواسته بداند که آیا جایی درکوهستان به این نام هست یاخیر؟ در این مورد بایدیادآورشد که قلعه میرمسجدیخان درجلگه خواجه خضری واقع بوده است. ملا غلام غلامی منظومه ای درسال۱۸۴۲ به نظم کشیده و در آن مبارزه میرمسجدیخان ودیگر مبارزان کوهستان با انگلیسها را درجلگه خواجه خضری بدینسان ذکر میکند:

یکی قلعه از مسجدی نامدار همی بود درجُلگه خضری کنار

بیکسو دشت و بیک سو کوه بیک سو خلابه ، همه آب جو
پسندیدند آخر ، همه سرکشان که آنجا بود، موضع دلکشان
بباید که نام آوران هرچه هست پی جنگ آنجا سراسر نشست
مگر آنکه با برنس بد نژاد بکوشیم تا نام ماند به یاد

* * * *

باری سه سال پیش (٦ اپریل ۲۰۰۳) در رابطه به ترجمه جلد اول کتاب موهن لال نوشته بودم: ترجمه کتاب حجیم «زندگی امیردوست محمدخان» نوشته موهن لال، جاسوس معروف هند برتانوی در دوران (جنگ اول افغان و انگلیس) را بوسیله دکتور سیدخلیل هاشمیان که رنج فراوان در ترجمه، تایپ و چاپ و مصارف آن برخود هموار کرده اند، صمیمانه تبریک میگویم.

نکته مهمی که به نظر من درترجمه کتاب، از طرف ایشان در نظر گرفته شده است ، توضیحات روشنگرانه در پاورقی صفحات ترجمه کتاب موهن لال است که برای خواننده نوآموز و یا خواننده نا آشنا به تاریخ کشور خیلی مفید و سودمند است.

درکنار لزوم احتیاط در استفاده از متن کتاب(بخاطر اینکه جلب نظر اولیای انگلیس مطمح نظر مولف بوده ونیزدر برخی موارد اسامی اشخاص و پیوند های قومی و خانوادگی درست ثبت نشده است) ، آنچه ارزش این اثررا بالا میبرد، وجوداسناد ومکاتیب مهم سیاسی است که معلومدار موهن لال آنها را از آرشیف وزارت امور خارجه انگلیس ویا کتب معاصرانش فراهم کرده و دراثرش انعکاس داده است ودسترسی به آن اسناد بجز دراین کتاب برای هیچ مورخ افغانی ممکن به نظر نمی آید.

از قبیل اسناد ومکاتیب رسمی دولت قاجار و سفیر روسیه در تهران عنوانی سرداران قندهاری و امیر دوست محمدخان، و صورت مذاکرات نماینده دولت ایران قمبرعلی باسرداران قندهاروامضای معاهدهٔ طرفین به ارتباط حمله ایران به هرات و نامه های امیر دوست محمدخان به دربار دولت قاجار ایران و دولت تزاری روس وغیره. ضمناً با مطالعه این کتاب ، منظور اصلی دولت هند برتانوی از اعزام سفیرش برنس به دربارکابل، به بهانهٔ تشکیل یک بازار تجارتی در دیرهٔ غازیخان، ولی در حقیقت، تشویق امیر دوست محمدخان برای اشتراک در دفاع از هرات در برابر حمله احتمالی ایران به آن شهر بود.درحالی که هرات در تصرف شاهزاده کامران پسر شاه

محمود سدوزائی بود که قاتل وزیر فتح خان، برادر امیردوست محمدخان شناخته میشدو امکان چنین همکاری میان آن دو دشمن خاندانی نا ممکن به نظر می آمد. لیست عوایدمالیاتی وگمرکی امارت کابل در عهد امیر دوست محمدخان،برمبنای دیوانهای بیربل ودایارام هندو وسیدحسین دفتری، یکی دیگر از اسناد بسیار معتبر ومغتنم برای درک اوضاع مالی واقتصادی شهرهاومناطق تحت کنترل امیرکابل است. (ص۲۱۷-۲۱۳، ج۱)

بقیه ماجرا های سیاسی دولت مردان خانواده سدوزائی و بارکزای را من قبلاً در کتاب « عروج بارکزائی » نوشتهٔ پیرس ، از روی ترجمه مرحوم پژواک و مرحوم صدقی در کابل مرور کرده ام و اکنون با مطالعه این کتاب متوجه شدم که حدود۷۰ در صد کتاب موهن لال را پیرس در پژوهش خود زیر نام «عروج بارکزائی » بازتاب داده است. یک ترجمه غیر چاپی این کتاب ، به زبان پشتو در کتابخانه اکادمی علوم افغانستان موجود است که توسط یک افسر اردو بنام محمدعالم در اواخر دهه ۸۰ صورت گرفته است و من بطور سطحی آن را مرور کرده ام، ولی نقص عمده آن ترجمه، فقدان تبصره ها و تصحیح اشتباهات تاریخی موهن لال بود که خوشبختانه جناب دکتور هاشمیان این خلا را پر نموده و خدمتی بزرگی برای نسل های آینده افغانی کرده اند. از این جهت کار پروفسور هاشمیان، ارج فراوان دارد که باید براو شادباش گفت.

دو سه نکته دیگر :

باری من در یکی از کتاب های نفتولاخالفین، محقق و مستشرق بزرگ روسی که پیرامون نبردهای اول ودوم و سوم افغان و انگلیس چندین کتاب نوشته، خوانده ام که پس از اخراج انگلیسها از کابل در جنوری ۱۸۴۲، وزیر اکبرخان موهن لال جاسوس را دستگیرو زندانی ساخته بود وبرای کشف اطلاعات دیگر از او ضمن بازجوئی بارها او را کف پائی برداشته بود تا اسرار دیگریکه نزد خود دارد بیان کند، اما این جاسوس بي حیا با گریه و زاری خود را در پای وزیر اکبرخان می انداخت و با تضرع خواهش مینمود که اگر ازشکنجه و لت وکوب او، وزیر صرف نظر کند، اوکتابی در باره زندگی پدر وزیر خواهد نوشت و تمام اسرار حمله انگلیس به افغانستان و نقش رجال افغانی را در این کتاب بیان میکند و در اختیار وزیر میگذارد. وزیراکبرخان به او می گفته : تو دروغ میگوئی و با این بهانه میخواهی خود را ازشکنجه نجات بدهی ! و او باز قسم خورده و التماس میکرد که او را

بیش از این نزنند و قلم و دوات و کاغذ دراختیار او بگذارند تا همین اکنون به این کار شروع کند. سرانجام وزیر اکبرخان نیز حاضر می شود تا قلم و دوات و کاغذ در اختیارش قرار بدهند و موهن لال میگوید از این ببعد بود که من از لت و کوب و شکنجه نجات یافتم و نان بیشتر وبهتر بمن داده میشد و من کتاب « زندگی امیر دوست محمدخان » را نوشتم و آنرا به وزیر اکبر خان تسلیم کردم .

تردیدی نیست که در آن کتاب موهن لال تا توانسته به تعریف و توصیف از امیر دوست محمدخان و وزیر اکبرخان و سایر رجال موثرافغان در جنگ با انگلیس ها پرداخته است. علاوتاً موهن لال باید متن فارسی این کتاب را تا قبل از یورش دوم قوای انگلیس به کابل در نیمه سپتامبر۱۸۴۲، در مدت کمتر از شش ماه تکمیل و به وزیر اکبر تسلیم داده باشد و شکی نیست که آن متن، کاملتر از متن موجود، یعنی متنی که از حافظه خود بدون نشان دادن تاریخ وقوع حوادث مندرج در کتاب خود در ۱۸۴٦ در لندن نوشته، بوده است. اما متاسفانه که آن متن تا امروز بدست نیامده و اگر آمده باشد، ما اطلاعی از آن نداریم و فقط خود موهن لال میگوید که کتابش را ابتدا به زبان فارسی نوشته ووزیر اکبرخان آن را از وی گرفته و دیگر واپس به وی مسترد نکرده است. خود موهن لال در جلد اول کتاب خود مینویسد:« هنگامی که درافغانستان بودم "زندگی امیردوست محمدخان" رابه انگلیسی وفارسی تهیه کرده بودم و معلوماتی که به استناد آن [کتاب] تهیه شده بود، از طرف درباریان و اقارب امیر بدسترس من گذاشته شده بود. اما متاسفانه تمام اوراق مذکور به هنگامقیام کابل ضبط گردید وبدسترس محمداکبرخان قرارداده شد که او به هیچوجه حاضر نشد آنرابمن مستردکند. بعد زا آن وقتی که در لندن به نوشتن آن مصروف شدم از قدرت من خارج بودکه یک گزارش قابل اطمینان تهیه کنم که زندگی امیر را بطور کرونولوژیک تصویرنماید." (صفحه ۴۹ جلداول ترجمه)

روایتی است که امیر دوست محمد خان کتابخانه مفصلی داشت که بعد از الحاق قندهار به کابل و آوردن قاضی محمدسعید «خان علوم» با خود به کابل، وی آن کتابخانه را به قاضی محمدسعید « خان علوم » بخشید و ممکن است این اثر در جملهٔ کتابخانه امیر بوده باشد یا اینکه در هرج و مرج های پس از اشغال کابل توسط انگلیس ها از میان رفته باشد؟ اگر از میان رفته باشد، آن محقق روسی این مطالبرا ازکجا دانسته و نوشته است ؟

دو دیگردر ارتباط به ملاناسو(صفحه۲٤٦ کتاب) که صورت ضبط دیگر آن «ملا نصوح» میباشد. باید یاد آورشوم که ملاح نصوح تاجر، پیشکارمورد اعتماد سردار کهندلخان بود، اوهمان کسی است که کاپی هدایت نامه دولت فارس عنوانی قمبرعلی نماینده دولت فارس بدربار کابل را در اختیار محمدطاهر ایجنت موهن لال، در قندهار گذاشته بود. براساس رسالۀ "دورۀ امانی" نوشته داکتر اسدالله حبیب،این ملا نصوح پدر فیض محمد لودین وپدر بزرگ کاکا سید احمد لودین از مشروطه خواهان اول بود که ۳۱ سال از عمر خود را درزندان امیر عبدالرحمن خان و امیرحبیب الله خان سپری کرد. کاکا سید احمد پدر عبدالرحمن لودین ازمشروطه خواهان پر شور مشروطیت دوم بود و این عبدالرحمن لودین که امیرحبیب الله خان را در شور بازار کابل مورد فیر تفنگچه قرارداد و امیر کشته نشد و دستگیر و با غرب و غُراب در زندان ارگ زندنی شد .(دیده شود، دوره امانی، نوشته دکتور اسدالله حبیب چاپ ۱۳٦۸ ش کابل، ص ۹ -۱۰، جنبش مشروطیت درافغانستان از پوهاند حبیبی، زیر نام کاکا سیداحمد)

درموردجبارخان که درصفحه ٦٥ ترجمه، موهن لال وی راکاکای امیردوست محمدخان خوانده و شما در پاورقی همان صفحه سوال دو جبارخان یکی کاکا ودیگر برادر اندر امیر دوست محمدخان را مطرح نموده اید، بایدگفت که در خاندان سردارپاینده خان فقط یک نفر جبارخان نام داشته که پس از حکومت دیره جات به عنوان نواب جبارخان شهرت یافت و تا پایان عمر درکابل باقی ماند واو همانست که وقتی به نمایندگی از طرف امیردوست محمدخان برای مذاکره با سران قشون انگلیس به غزنی رفت وشرایطی را از جانب امیر به انگلیسها پیش نمود، وانگلیس ها به خودش پیشنهاد وزارت شاه شجاع را نمودند او گفت:«بهترمیداند به سرنوشت برادرخودسهیم باشد وبه چنین مناصب ووعده های شیرین خود را بازی ندهد.»(ص۱٦۳،ج۲) بنابر یاداشت های مترجم سردارعزیز سابق والی فراه و بعد والی بلخ که مردی صادق و رشوت نخوری بود و احمد کریم نوابی مامور وزارت خارجه واحمدولی خواننده معروف از نسل او هستند. درهمین صفحه ازسردار محمدزمانخان (پسر نواب اسد خان) و سردارعثمان خان (پسر نواب صمدخان) برادر زاده های امیر دوست محمدخان نام برده شده که در جنگ اول افغان و انگلیس همراه با سردار شمس الدین خان (پسر سردار امیر محمد خان برادر امیر دوست محمدخان) از خود شهامت قهرمانانه

نشان دادند و قیام کابل را به قوام رساندند. از اولاده نواب محمدزمانخان (رهبر جهاد در نبرد اول افغان و انگلیس) تنها اسم محمدعالم نوابی سابق والی بلخ در عهد ظاهرشاه بما رسیده است که تا چند سال پیش در آلمان زندگی داشت.خوشحال خواهم شد هرگاه شجره اولاده این سرداران را شما که با این خاندان خویشاوندی دارید، در اختیار من بگذارید.

سه دیگر اینکه،درپاورقی صفحه ۵۵ میخوانیم که نام ایران کنونی تا اواسط قرن نزدهم در نزد اروپائیها و هندیها، فارس بوده است. مرحوم داکتر جاوید از قول داکترسید شهرام ایران بومی، مینویسد: «بنابر اسناد موجود، درماه دسامبر سال ۱۹۳٤ میلادی برابر با دیماه شمسی وزارت امورخارجه ایران به موجب بخشنامه ای(متحد المالی) که برای نمایندگی های سیاسی خود در کشورهای خارجه ارسال داشت دستورداد که از اول فروردین سال ۱۳۱٤ شمسی برابر با ۲۲ مارس ۱۹۳۵ میلادی بجای کلمه «پرس» و «پرشیا»، کلمه «ایران» بکار برده شود. (اوستا، نوشته اکادمیسن جاوید،چاپ ۲۰۰۰ ، ص ۳٤)

همچنان درپاورقی صفحه ٦۹ گفته شده : محمدعثمان خان وزیر شاه شجاع بود و پسرش محمدعباس خان یک افغان فاضل ودانشمند بود. وباز در ادامه همان سطر گفته میشود که پسر محمدعثمان خان، عظیم االله خان نام داشت و درهندوستان تربیه شده و زبان انگلیسی خوب میدانست و در عهد اعلیحضرت امان االله خان در وزارت خارجه ترجمان زبان انگلیسی بود. این عظیم االله خان ترجمان (که به قول عزیزالدین پوپلزائی، وزیر زاده تخلص میکرده،)بنابر یادداشتهای حافظ نورمحمدکهگدای پسر عباسخان ابن محمدعثمان ملقب به نظام الدوله وزیر شاه شجاع بوده است نه برادرعباسخان. عظیم الله خان بردران دیگری بنامهای نصرالله خان ونورالله خان نیز داشت.(دیده شود: درددل افغان، شماره ۶۴، ص۸۳)

پایان ۱۵جنوری۲۰۰۶ ،گوتنبرگ سوئد

تقریظ دوم

دسیاسی علوموپروفیسور، داکترزیرکیار پرکتاب (دنوی سیاست الجبره) ، یوه ځغلنده کتنه

په دی ورستیوکی د افغانستان نامتوپوه اونوښتګر لیکوال ښاغلی ډاکتر رحمت زیرکیار له خوا ، یو په زړه پوری تحقیقی او څېړنیز کتاب د"دنوی سیاست الجبره" تر عنوان لاندی په (۴۸۰)مخونوکښي په ښه قطع او صحافت دچاپه راوتلی دی .ددي کتاب مولف یو ټوک ماته د مطالعې اوکره کتنی دپاره رالېږلی دی . زه دلته دمولف له دي پېرزوینی څخه ډیره مننه کوم او دکتاب دخپریدو لامله ورته مبارکی وایم .

داکتر زیرکیار

کتاب ، په اصل کی د څېړنیزو اوتحلیلی مقالو یوه ټولګه ده چی لیکوال هریوه په جلا جلا توګه څېړلي او سپړلي ده،اوهغه دخپل ژورو تحلیلي نظریاتو سره یوځاي لوستونکی ته وړاندی کوی .

زه ښاغلی ډاکترزیرکیارله نژدې څخه نه پیژنم، خو تر هغه ځایه چی ما دده لیکني اوڅېړنیزی مقالي په بهر کی دځینوعمومی رسنیو لکه د دعوت مجله، افغان رساله،کیوان افغان، صلح وافغانستان امروز، افغان ولس، او آئینۀ افغانستان کی لیدلي او لوستی دي، ماته دا ثابته شوېده چی ښاغلی ډاکترزیرکیار پر پښتو،پښتنواو افغانستان باندی یو مین شخصیت او زمونږ دوطن دوتلو پوهانو اولیکوالو څخه دی ،چی پخپلو لیکنو او څېړنوکی همیش د اکاډمیکو میتودونوڅخه کار اخلی اود حقایقودبرسیره کولوپه خاطر همیش منبع او اخځن ځایونه په ګوته کوی، ترڅو چاته داسوال پیدا نسي چی ګوندي دی دا خبره دځانه ځخه وائی اوچندانی داعتبارورنده، په دې خاطر هغه کوښښ کړی چی پخپلولیکنوکی لمړی لاس منابع لوستونکی ته وړاندي کړی

.او ان د اصلی منبع اصلی متن ټکي په اصلی ژبه هم کوت کاندی چی هیڅ چاته نورسوال پاته نسی .

ډاکتر صاحب زیرکیار، یو انقلابی او انتقادی لیکوال دی چی په خپل په لیکنو کی همیش په پټوحقایقو پسی گرځی ، حقایق لیکی، اوحقیقت وایی، هغه دحقیقت په ویلوکښی هیڅکله دچا پروا نه ساتی ، ولو چی دغه حقیقت دده نژدی ترین خپلوانو او یا دوطن دلوړومقاماتو اویا دامریکی دجمهور رئیس جورج بوش په اړه وی او دده په ضررهم تمام سی . په لیکنو کی د ډاکتر زیرکیار بل خصوصیت دا دی چی ده په امریکاکی ټوله هغه مهم سیاسی کتابونه چی دافغانستان او دامریکا دجهانی او پوځی سیاست په هکله په دی دریو لسیزوکی دنامتوسیاسی شخصیتونو له خوالیکل سوی اوخپاره شوی دی، ، یووار ترژوري کتنی لاندی نیولی اوخپل دریزیي دهغه کتاب اوپه هغه کښي دمهمو ټکوپه هکله بیان کړی دی .

دنوی سیاست الجبره کتاب، دامریکی پرالجبری ډوله پیچلی اومغلق سیاست باندی خوراژوراو په زړه پوری نیوکی اوتبصري لری .واقعیت هم دادی چی مونږ د امریکي په سیاست نه پوهیږو؟ آیا امریکا په نړی کی د خپلي دامپراتوری دجوړولوپه لټه کی نه ده؟ آیا واقعاً امریکا دتروزیزم پرضد ده؟ پرعراق او افغانستان دهغوي د تجاوزهدف دتروریزم محوه کول دي؟ که چیری امریکا د تروریزم پرضد عمل کوی،نوولي په سیمه کی تروریزم د محوکیدو پرځای ،لاقوت موندلی دی؟ آیا دتروریزم پرضد مبارزه په سیمه کی دامریکی د موجودیت یوه پلمه نه ده ،ترڅو خپله سلطه د منځنی ایشیا او منځنی ختیزد تیلو اوگاز پرمنابعو ټینګ کړی ؟ په داسی حال کی چی امریکا هره روځ اوهر هفته خپل سرتیري په افغانستان کی د تروریزم پرضد دطالبانواو القاعدې سره په جگړوکی دلاسه ورکوی، خو پر پاکستان چی دطالبانو او القاعدې زالګی ده ،کوم ربښتیانی زورنه اچوی او دتروریزم پرضد جگړه د پاکستان په خاوره کي نه تعقیبوی .

د امریکی سیاست په افغانستان کی هم یوالجبریز سیاست دی . دیوې خوا دحامد کرزی دمرکزي حکومت پلوی کوی، خوله بله پلوه دټوپک سالارانو او دمخدره موادوله سوداګروسره هم اړیکی لری ، اوهغوي تقویه کوی ، ان تردی حده چی دوی ته هم په دولت اوهم په پارلمان کی لوړمقامونه ورکړی دي او هم په ولایاتوکی دخلکو سرنوشت او اداره د دوی په لاس کی ده .دولایاتو اکثره پوځی او ملکی لوړ رتبه واکداران د شمالی

ټلوالي قواندانان دی ،چې دمرکز ی حکومت پروا چندانی نساتی او اوامرئې نه مني .

امریکا پدې سیاست سره په بې رحمانه توګه دیوې لویې قومی ډلی سره جنګ ته دوام ورکوی ، او دبلي قومی ډلی ته دامتیاز ورکولو چلند مخی ته بیایی . آیاپه دې ډول سیاست سره به زموږوطن ته امن او ثبات راسی ، او دموکراسی به استقراروموميی؟

په هر صورت دنوی سیاست الجبره کتاب، یومهم او په زړه پوری اثر دی چې دهغه په لوستلو سره ډیر شیان سړی زده کوی او په ډیروپټو اوناویلو رازونو باندی سړی خبریږی . دډاکتر زیرکیار په دی او سنی کتاب کی ماته دغه لاندنی لیکنی اومقالی ډیری په زړه پوری او مهمی لیکنی وبرېښېدې :

۱-"امر صاحب"او پخوانی پاچا، دپیریانو په جنګونوکی
۲- دتمدنونوټکر او دتاریخ پای
۳- دغټ سطرنج تخته
۴- ظاهر بابا او ځلویښت غله
۵- د دفاع دوزارت نوی نقشه
۶- دسپینی مانۍ چغار
۷- دجوج ماجوجو او پیریانو سیاست،
۸- په پاپیلانستان کی د روسیی او امریکی جنګ،
۹- دتمدنونوتکر اودتاریخ پای،
۱۰- امپراتورانه اعلامیه،
۱۱- دپټ پلان دپلی کولونوری هحی،
۱۲- په جنګ کی دمطبوعاتو استعمالول،
۱۳- دبوش چیغه،د دفاع وزارت نوی نقشه،
۱٤- دغه احمق بیا مه انتخابوی،
۱۵- امریکا- مجموعی تنفر اوبرقی خلافت،
۱٦- داسرائیلو متحده ایالتونه او منخنی ختیز

زه غواړم په آینده کی که وخت راسره یاری وکړه، دغه مقالې په دری ژبه ترجمه کړم ترڅو ددی لیکنی فیض لا پراخه سی اونور علاقمندان ددی علمی اوڅېړنیزی لیکنی څخه ګټه واخلی .

اوس داده دلمړی مقالی دری ژباړه د۲۸۹- ۳۰۲مخونو څخه:

* * *

"آمرصاحب" و پادشاه سابق در جنگ با ارواح

بقلم داکتر زیرکیار

دوماه قبل، در فبروری ۲۰۰۴در امریکا، کتاب مستند دیگری از چاپ بیرون آمد:

ستیوکول: جنگ ارواح
از تجاوز اتحادشوروی سابق تا دهم سپتمبر ۲۰۰۱،
تاریخ پنهان استخبارات مرکزی امریکا، افغانستان وبن لادن
(نیویارک،پینگوین پریس،۲۰۰۴)

Steve Coll, the Ghost wars: the secret history of the CIA,Afghanistan, and Bin Laden, from the Soviet invasion to September ۱۰,۲۰۰۱,(New York,۲۰۰٤)

به گمان ضعیف من، افغانها و" افغانستانیان" [هردو]به تر جمۀ این کتاب علاقه خواهند داشت. افغانان میخواهند از طریق ترجمه این کتاب ، ملت افغان راازقصه های گرفتن پول ومعاملات قوماندان افسانوی احمدشاه مسعود باخبر سازند، وافغانستانیان هم میخواهند که اقوام کشور را از این باخبر بسازند که نام "امر صاحب" دراین کتاب با احترام یاد شده است. این کتاب پراز اطلاعات ومعلومات است وملت افغان این حق را دارند که از اطلاعات محفوظ دراین کتاب از راه ترجمۀ آن با خبر شوند.اگر مترجم توضیحاتی [در برخی موارد]داشته باشد میتواند آنراجداگانه از نظرمولف ارائه کند. من در این نوشته ازاین کتاب چند صحنه را بیرون میکشم و ازاین طریق به خوانندگان قدری آسانی ارزانی کنم که تا زمان ترجمه کتاب ،عطش خود را فرونشانند. در عنوان کتاب، کلمۀ "ارواح" به مفهوم اعضای CIA بکار رفته است.

ملتن بیردنBeardan که طی سالهای(۱۹۸۶- ۱۹۸۹) در اسلام آباد مسئول بخش استخبارات مرکزی امریکا (سیا) بود،برقوماندان احمدشاه مسعود به دو دلیل مشکوک شده بود: اول اینکه مسعود محبوب انگلیس شده بود، ودوم اینکه یک بی اعتمادی از گذشته براو باقی بود وآن این بود که احمدشاه مسعود در سال ۱۹۸۳ با قشون شوروی معاملۀ متارکه انجام داده بود.

مثل استخبارات نظامی پاکستان، بیردن هم به این فکر بود که مسعود در شمال افغانستان با قوت های شوروی "یک آتش بس اعلام نشده "را امضا کرده است. بیردن به این عقیده بود که مسعود "از لحاظ سیاسی مقام خود را مستحکم میکرد"، درحالی که مشتریان اسلامی ISI با شورویان درگیر جنگ "سخت" بودند.(بخوانید: ستیوکول:صص۱۵۱، ۱۸۴). در اینجا درخاطر من(زیرکیار)آن معلومات زنده گشت که یک محقق چیره دست امریکائی، بروس ریچاردسنRichardson ده سال قبل ازاین(در۱۹۹۳) در ارتباط به جهاد احمدشاه مسعود ارائه کرده بود.و با معلومات بیردن در اسلام اباد سرمیخورد. ریچاردسن مینویسدکه یک افسرقشون شوروی که نام مخفی او ویکتورسووروف Suvorov بود، وبه غرب فرار کردبود در سال ۱۹۸۴ در مصاحبه یی گفت:"یک قوماندان زبدۀ مجاهدین انتخاب و[حاضر] شده است که ازمنافع اتحادشوروی درافغانستان نمایندگی کند.او باکمک های نظامی واقتصادی حمایت میگردد وعلاوتاً تمام استخبارات شوروی با او کمک میکنند. رول او این است که نزد مردم خود نقش یک قهرمان وبرای ما نقش یک ایجنت دوطرفه را بازی خواهد کرد." سووروف اضافه میکند که "این پلان آنقدر سری است" که حتی مقامات بلند رتبۀ اتحاد شوروی ورژیم خلقی درافغانستان هیچیک از آن باخبر نخواهند شد."(برای نقل قولها بخوانید Richardson,Historical Briefs III, Afghanistan Mirror,nr.۳۰, : "Febuary-March ۱۹۹۳,p.۱۷)

در پاکستان مدیر بخش CIA بیردن ۱۸ سال قبل درسال ۱۹۸۶ در ماه جولا به اسلام اباد رسید. این مصادف به ایامی بود که بن لادن هم از عربستان سعودی به پشاور کوچ کرده بود. واین زمانی بود که " جهاد در دالر غوطه میزد". درسال ۱۹۸۱ کانگرس امریکادر بودیجه مخفی ۳۰ میلیون دالر برای استخبارات CIAمنظورکرد تا در امور افغانستان به مصرف برساند.درسال ۱۹۸۴ این بودیجه به ۲۰۰ میلیون دالربالا رفت. درسال۱۹۸۶ تقریباً این مبلغ به ۴۰۰ میلیون دالر بالغ گردید.ویک سال بعد در۱۹۸۷بازهم این مبلغ پندید، یعنی تقریباً به ۶۳۰میلیون دالر رسید.(بخوانید: ستیوکول:صص۶۵، ۱۵۱)

چنین معلوم میشود که واشنگتن از جهاد مسلح درافغانستان به فکر اندر شده ،و راه ها دیگری را جست وجو کرده باشد؟ میلتن بیردن با حمایت استخبارات مرکزی امریکا ، برای CIA جال استخدام اجنت های مستقل

افغان وقوماندانان را یکطرفه پهن کرد. یکطرفه بدین معنی که از این موضوع دستگاه استخبارات نظامی پاکستان بایدخبرنمیشد.معاش این اشخاص ماهانه بین۲۰ تا ۱۰۰هزار دالر وگاهگاهی زیاتر هم بود. قوماندان عبدالحق در جال یکطرفهٔ CIA افتاده بود.مگر وقتی که او برضد استخبارات نظامی پاکستان" صدایش را بلندکرد" وروی شخصیت خود تبلیغات را "متمرکز ساخت"، در اسلام اباد مدیر بخش CIA، میلتن بیردن براو خشمگین شد و"معاش وی را به حیث یک قوماندان باعتبار قطع نمود." فعالیت های CIA ادامه داشت تا" بگونه مستقیم" پول وتداراکات نظامی را برای احمدشاه مسعودبرساند. "کمک های یک جانبهٔ CIA به مسعود اولین مرتبه درسال ۱۹۸۴رسیده بود."(بخوانید: ستیوکول: صص ۱۵۱، ۱۶۷)

برای معاش افغانان (ایجنت)، سیستم استخبارات مرکزی امریکا بکار گرفته میشد.گری شرون Gary Schroen بین سالهای ۱۹۸۸ – ۱۹۹۰درکابل مدیر بخش CIAبود بقول وی علاوه براین که مسعود ماهانه ۲۰۰ هزار دالر معاش از CIA میگرفت، مبلغ ۹۰۰هزار دالر را شخصاً به برادر مسعود، احمدضیاء تحویل داد.(بخوانید: ستیوکول، ص۱۹۸)

آن عده قوماندانانی که از طرف CIA طور پنهانی به آنها معاش پرداخته میشد،درماه های اول سال ۱۹۸۹تعداد شان به ۴۰ تن میرسید.CIA معاش حکمتیار رقیب مسعود را هم زیاد کرده بود که ماهانه ۲۰۰ هزار دالرنقد میگرفت.(همان اثر، ص۱۹۰)

درزمستان سال۱۹۹۰ مسعود مقام مرکزی را در پلان CIAداشت. گری شرون در جنوری همین سال به پشاور رفت تا با مسعود در یک رادیو پنهانی صحبت کند که از طرف برادرش (یحیی) نگهداری میشد. شرون از مسعود خواهش کرد تا جاده سالنگ که از شمال به جنوب به کابل وصل میشد، قطع کند. در جریان صحبت ها ، مسعود قبول کرد که اینکار را در بدل معاش ماهانه پنجصد هزار دالرعملی خواهد کرد.شرون "این مبلغ را در ۳۱ جنوری ۱۹۹۰ در پشاور به برادر مسعود پرداخت " (همان اثر، ص ۲۱۱ و۸) ممکن است این برادر مسعود یحیی باشد(ص ۲۱۱) و یا احمدضیابوده باشد.(هان اثر، ص۸) به اصطلاح پشتو،که تنسته بودولی جولاه نبود. بر اساس معلومات CIA مسعود شاهراه سالنگ را نبست." but Massoud,s forces never moved"گری شرون میگفت که مسعود نیم میلیون دالر از نزد وی ربوده است."

هریHarry که در سالهای ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۲در اسلام آبادمدیر بخش CIA بود،او هم با تاثر مسعود را حرام زاده کوچک:that little batard خواند. ومعاش وی (مسعود) را از ۲۰۰ هزار دالر به پنجاه هزار یعنی به ۲۵ ٪در ماه تنزیل داد. CIA از اسلام آباد به پنجشیر" یک پیغام سراسر تاثر آمیز" ارسال کرد ودر تمام افغانستان حملات سازمان اطلاعات مرکزی امریکا متوقف شد.(همان اثر، ص ۲۱۱)

اگر بدرستی دقت کنیم ، می بینیم که در ماه دسامبر ۱۹۸۹ درکابل،برضد حکومت داکتر نجیب کودتای تنی [وزیر دفاع] هم سازمان داده شده بود.تقریباً دوماه بعد (۳۱ جنوری ۱۹۹۰)گری شرون در پشاور پنجصد هزار دالر به برادر مسعود تحویل داد تا در بدل آن مسعود شاهراه سالنگ را بر روی کابل ببندد، مگرقوت های مسعود "از جا نجنبید."ولی پنج هفته بعد از این تاریخ (۷ مارچ ۱۹۹۰) تنی دست به کودتا زد که موفق نشد.

بعد از خروج قشون شوروی از افغانستان(در۱۹۸۹) سیاست جدید امریکا در مورد افغانستان دور این[محور] میچرخید که" افراطیانی چون حکمتیار را کنار بگذارد"(همان اثر، ص۲۱۶). تنی دوم Tani Twoهم برکت نکرد. در اکتوبر ۱۹۹۰ قوماندانان واجنتان معاشخورCIA دراسلام اباد به اطلاع CIA رساندند که پاکستان به همکاری تنی برای حکمتیار به صدها لاری اسلحه بسوی کابل روان کرده است. در پاکستان سفیر امریکا رابرت اوکلی ، یک نامه از پرزیدنت بوش بدست اورد که[دران گفته شده بود]: اگر پاکستان این عملیات را خنثی نکند، بر روابط پاکستان با امریکا عواقب بسیار خطرناک خواهد داشت. نتیجه این شدکه پلان تنی دوم هم "در یک موقع خوب خنثی گردید."(همان، صص ۲۱۸- ۲۱۹)

بعد از این حادثه برای رستاخیز افغانها ، امریکا نمایندۀ خاصی خود پیتر تامسنTomson را موظف ساخت که شورای قوماندانان افغان را سازمان داد.شورای قوماندان ملی درافغانستان در نزدیک سرحدچترال پاکستان جلسه خود را دایرکرد، دراین شورا بشمول مسعود سایر قوماندان هم در آن شرکت کردند، مگر قوماندانان حکمتیار وسیاف درآن شرکت نداشتند.(ص ۲۱۹) پس از ختم شورای قوماندانان ، مسعود به دعوت رئیس استخبارات نظامی پاکستان اسد درانی (۱۹۹۰- ۱۹۹۲) به پاکستان رفت و در اسلام اباد با درانی ومسئول شعبۀ CIA در اسلام آبادHarryملاقات کرد.

در این ملاقات [هری]موافقت کرد که معاش مسعود از پنجاه هزار دالر به یکصد هزار دالر ارتقا یابد.(همان، صص ۲۱۹- ۲۲۰)

در استخبارات مرکزی امریکا(CIA) ، یک شعبهٔ خاصی است که مرکز ضد تروریزم نام دارد. این شعبه به موافقت قصر سفید احتیاج داشت که توسط مامورین خود در هر سفر برای مسعود"یک مقدارتادیات نقدی " تحویل دهند.کارمند قصر سفید پرسید که "مقدار کم، چقدر را گویند؟" جواب مامور سیا به قول ستیوکول این بود:"یک چندصد هزاردالر" ستیو کول اضافه میکند که ساموئیل برگر وریچاردکلارک باوی قبول کردند. برگر در قصر سفید مشاور امنیت ملی در دوره کلنتن بود.وکلارک در انجا به حیث مدیربخش مبارزه برضد تروریزم درسالهای (۱۹۹۸ تا۲۰۰۱) بود.(همانجا، صص۴۶۵- ۴۶۶)

پس از آنکه بن لادن از سودان خارج ودر ۱۹۹۶ درافغانستان پناهنده گردید، گری شرون که در اسلام اباد مسئول بخش CIA(۱۹۹۶ تا ۱۹۹۹) بود درماه سپتمبردرکابل با احمدشاه مسعود وزیر دفاع دیدارکرد. هدف این دیدار این بود که مسعود قبل از دیگران راکتهای ضدطیارات (استنگر) را بالای امریکا بفروش برساند ودر مورد بن لادین برای امریکا مخبری کند.از این پس تیم های مخفی سیاCIA یک سلسله دیدار های رابا مسعودشروع کردند. این تیمها در پنجشیر برای مسعود وسایل استخباراتی الکترونیکی را میرساندند وهم برایش یک مقدار پول نقد تحویل میدادند. مقدار این پول در هر سفرتا ۲۵۰ هزار دالرمیرسید.(همان اثر، ص۴۵۸) مسعود به ماموران سیا میگفت: " اگر حکومت امریکا با ما برضد طالبان کمک نکند، "سرانجام مسعودخورد وخمیر خواهد شد."(همان، ص ۵۵۵- ۵۵۶)

در اپریل ۲۰۰۱ احمدشاه مسعود برای سخنرانی به پارلمان اروپا دعوت شد. دومامور از سازمان اطلاعات مرکزی امریکا به پاریس رفتند تا با مسعود ببینند.یکی از این دو ریچ Rich نام داشت که در مرکز ضد تروریزم امریکا،مسئول شعبه بن لادن بود، ودیگری همان گری شرون بود که از ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۱سمت معاونت شعبه عملیات شرق نزدیک را داشت. در هوتل گری شرون"کشف کرد" که نامش در لیست هئیت افغانی محفوظ مانده بود که با مسعود به اروپا آمده بودند.(همان اثر، ص۵۵۴)در کتاب ستیوکول، برای استعمال "قوماندان افسانوی" احمدشاه مسعود، سیاست امریکا براین تحلیل استوار بود:

۱- قوماندان مسعود از جاهای دیگر به حد کافی اسلحه بدست اورده است وبه اسلحه امریکا ضرورتی ندارد.
۲- مسعود نه طالبان را شکست داده میتواند ونه از کابل ، افغانستان را اداره کرده میتواند.
۳- ازاین سبب باید امریکا پول ووسایل استخباراتی دراختیار مسعود قراردهد، نه اسلحه.(صفحات:۴۶۶- ۴۶۹)

در این مورد از ریچاردکلارک بشنوید که ۲۰ سال را در وزارت دفاع امریکا وده سال را در قصر سفید گذشتانده است. واز۱۹۹۸ تا اکتوبر۲۰۰۱ در قصر سفید در جرگۀ امنیت ملی در امور مبارزه برضد تروریزم یک مقام بلند وپخته بود ودر حلقات مسلکی "تزار ضد تروریزم" شمرده میشد. کلارک در مورد بن لادن طرفدار پیاده کردن سیاست سخت گیرانه تری بود. مگردر تابستان ۲۰۰۰ اومخالف یک اتحاد قوی با مسعود بود.دلیل وی این بودکه گروه مسعودیعنی اتحاد شمال "یک گروه خوب ونیکنام نیستند" آنها" سوداگران دوره گرد مواد مخدر drug runners استند"آنها ناقضین حقوق بشراند ، آنها یک اقلیت قومی را تشکیل میدهند.و چیزی نیستند که بتوان توسط انها یک حکومت ملی راسامان بحشید وبگردش دراورد."(همان، ص۵۱۶)

مدیر بخشCIA در اسلام اباد،ملتن بیردن میگوید که: هدف امریکا در افغانستان "کشتن شورویها "بود.بیردن در پرتو این هدف گلبدین حکمتیار رابا محمدظاهر سابق پادشاه افغانستان مقایسه کرده میگوید: حکمتیار شورویها را کشت، مگر پادشاه سابق افغانستان[مقیم ایتالیا]که در بیرون از روم، پاسته(غذای مخصوص ایتالوی) را با پنجه تاوداده میخورد،یک شوروی راهم نکشته است. CIA نمیخواست که جهاد خود را"توسط یک خان تمبل[منظور ظاهرشاه]اجرا کند "(ص۱۶۶)

در رستاخیز افغانها،نماینده خاص امریکا، پیتر تامسن دراوایل سال ۱۹۹۰بدین منظور به اسلام اباد رفت که با پاکستان در مورد افغانستان در مورد پلان جدید صحبت کند وبعد به

عربستان سعودی و با محمدظاهرشاه سابق در روم نیز موضوع را مطرح نماید. مگر سیا ملاقات تامسن را با محمدظاهر شاه سابق معطل ساخت(ص ۲۰۹) بعد از یک وقفه تامسن صحبت مستیقیم میان امریکا ومحمدظاهر پادشاه سابق افغانستان را آغاز کرد.(ص ۲۱۷) در جریان

سال۱۹۹۹ ودرآغاز ۲۰۰۰ CIA یک بار دیگر بدنبال استخدام ایجنت های مستقل افغان افتاد. مگر عبدالحق بازهم در قضاوت ماموران سابق سیا "آدم غیر قابل اعتماد" شمرده شد.(ص ۴۹۲)حامدکرزی در دولت ربانی – مسعود در وزارت امورخارجه معین بود.محمد[قسیم]فهیم که در آن وقت رئیس استخبارات دولت بود، [باری]ماموران خود رابرای دستگیری حامدکرزی فرستاد ، کرزی را دستگیرو به ریاست استخبارات غرض تحقیقات احضارکردند."مامورین تحقیق چندساعت روی کرزی کارکردند" کرزی بشدت موردلت وکوب قرارگرفت و پوزوکاپوز اوکبود وخون آلودشده بود.ناگاه راکتی به تعمیر تحقیقات اصابت کرد ومامورین تحقیق هریک بسویی فرارکردند و شری برخاست که بخیر کرزی تمام شد وکرزی [بسان داکتر برایدن ، نیم جان] خود را به جلال اباد رسانید . روز دیگر از جلال اباد خارج شد واز درۀ خیبر گذشت وخود را به کویته[شهری در جنوب کندهار] رسانید(بهار ۱۹۹۴). کرزی خود در مصاحبۀ(۲۱اکتوبر ۲۰۰۲)گفت که :"طالبان دوستان من بودند" و آنها "مردمان خوب بودند" او به طالبان پنجاه هزار دالر ویک دیپوی بزرگ سلاح داد. این هنگامی بود که حرکت طالبان ظهور کرده بود.(صص ۲۸۶- ۲۸۷)

درسال ۲۰۰۰ عبدالحق با محمدظاهر، پادشاه سابق وحامدکرزی وبا نمایندگان احمدشاه مسعودبرای مبارزه با طالبان بمنظوریک اتحاد بزرگ مذاکره را آغاز کرد. گروه مسعود بالای عبدالحق بدگمان بودند، مگربکمک پیتر تامسن پشتونهای مخالف طالبان با مسعود یکجا شدند.وزارت خارجه امریکا از اتحاد مسعود- کرزی کمی حمایت نشان داد. دراین وزارت معاون امورآسیای جنوبی ایندرفورت(از ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۰) با شاه سابق محمدظاهردیدارکرد.وبرای تدویرجلسات بعدی وزارت امور خارجه امریکا چند هزار دالر کمک نمود. ماموران سیا ، عبدالحق را یک "آدم سرتمبه " و"ازخود راضی"می شناختند.مگر حامد کرزی رابه چشم احترام می دیدند،ولی او را [در سیاست] بازیگر کوچک"بشمارمی اوردند.سیا در صدد بود که از میان پشتونهای استخدام شده کسی را بیابند که از عهده کار برآمده بتواند.(صص ۵۱۳- ۵۱۶)

کرزی وعبدالحق به دیپلومات متقاعد پیتر تامسن گفتند:به تاجیکستان برود وبا مسعود دیدار کند، تامسن قبول کرد وبرای مسعود یک "ستراتژی محرمانه"تصویرکرد.در شهر دوشنبه تاجیکستان،" مسعود در خانۀ خود به

پیتر تامسن زاری کرد"که متحدین او در مقابله با طالبان" پیشرفت اندکی" داشته اند. مسعود گفت: که "من باور ندارم که سرنگونی طالبان به زودی ممکن باشد." مسعود در صدد یک جبهه وسیع البنیاد ضد طالبان بود، از پیتر تامسن مصرانهً خواهش نمود که شاه سابق را دراین جبهه داخل بسازد. وبا "محمدظاهرشاه صحبت کند." وبرایش بگوید که من او را به حیث رهبردولت میشناسم."(صص ۵۵۷- ۵۵۸)بعداز این مسعود در ماه اپریل ۲۰۰۱ به اروپا آمد، مگر بنابر معلومات من(زیرکیار)او در اروپا از دیدن پادشاه سابق خود داری نمود.

از بحث تا اینجا انسان به این نتیجه میرسد:

۱-در طول دورهٔ جهاد،مبارزات حکمتیار برضد شورویها بطور مجموعی پسندیده پنداشته شده بود. یک مامور استخبارات مرکزی امریکا(سیا) با یک ماموراستخبارات فرانسوی همسطح خود گفته بود:"حکمتیار آنقدر بدنیست که شما از وی ترس دارید" و"مسعود هم آنقدر خوب نیست که شما ازوی توقع دارید."(ص۱۵۱) بعد از خروج قشون شوروی از افغانستان، امریکا نمیخواست که هواداران اسلام سیاسی (مثل حکمتیار) به قدرت برسند.

۲-استخبارات عربستان سعودی از ۱۹۹۰ برای بسررساندن پلان های جدید امریکا سهم عمده داشت، مگردر مورد مسعود به دو دلیل نظر مثبت نداشت: یکی اینکه(گرچه مسعود سنی مذهب بود) مگراز لحاظ کلتوری وزبانی به ایران نزدیک بود، ودیگراینکه در اتحادشمال شیعه ها شامل بودند که با ایران پیوند مذهبی وزبانی داشتند.

۳- امریکا از سپتمبر ۱۹۹۶ ببعد مسعود را به این منظور استعمال میکرد که در مورد بن لادن برایش جاسوسی کند ویا ترورش نماید.مسعود کوشش میکرد تا امریکا را برضد طالبان به جنگ بکشاند، مگر حکومت امریکا به این فکر بود که مسعود نه طالبان را شکست داده میتواند ونه از کابل[تمام] افغاسنتان را اداره کرده میتواند.

کتاب ستیوکولSteve Collتقریباً در ۷۰۰ صفحه و۳۲ فصل به نشر رسیده است ونزدیک بر ۲۰۰ مصاحبه میچرخد. نویسنده این مصاحبه ها رابا افغانان ،امریکائیان وپاکستانیان وعربهای سعودی که در قضایای افغانستان دخیل بوده اند، انجام داده است. کتاب در مجموع یک"قصهٔ داخلی"یعنی

(insde story) است.شمار بسیاری از مآخذ دست دوم هم در آن مورد استفاده قرارگرفته که درآنها مساعدت های قشون شوروی با احمدشاه مسعود درج وتائید شده است.

Bruce G.Richardson,Afghanistan:Ending the Rein of Soviet Terror.Bend,Oregon.Maverick Publications.1996

پایان/ ۵ می ۲۰۰۴/ نیوبرپارک،کلیفورنیا.

تقریظ سوم

فصلی از سرگذشت یک مهاجرافغان

(یادوارۀ پژواک بزرگ)

سیاستمدار،نویسنده، شاعر،ادیب، مترجم ودانشمند نامدار افغانستان درنیمۀ دوم قرن بیستم

وقتی نام پژواک بزرگ برزبان آورده میشود، در ذهن من سیستانی، سیمای یک شخصیت ایده آل، یک دانشمند برازنده ،یک ادیب وشاعر ریالیست ،یک دیپلومات آگاه وبا وقار، یک انسان صادق وشجاع ، یک متفکر سرشار ازحب وطن ومردم دوستی، ویک افغان عاری از ریا ودروغ وخود خواهی مجسم میشود.

من در زندگی خود متاسفانه با این انسان بزرگ و شخصیت ممتاز کشور روبرو یا هم صحبت نشده ام، ولی از هرکس در مورد او شنیده ام، از فهم و تفکربلند و وطندوستی و غرور و شجاعت او در برابر بالا دستان سخن گفته اند و این سخنان یکجا با مطالعۀ کمی از آثارش که در مطبوعات کشوربه نشر میرسید، وجودم را لبریز از عشق واحترام قلبی نسبت به او کرده است.

باری در رابطه به پژواک نوشته بودم که،تاریخ سیستان، مثل تاریخ بیهقی از متون کهن تاریخی وادبی کشور ما به حساب می آید. این کتاب سخنی نغز وپرمغزی دارد از زبان بزرگان در بار نصربن احمدسامانی که درپایان شنیدن قصیدۀ «مادرمی» رودکی، در مدح ابوجعفراحمد پادشاه خردمند سیستان،همه به یک زبان گفتند:« **اندراو هرچه مدیح گوئی مقصرباشی که مردی تمامست.** »(تاریخ سیستان،ص ۳۲٤). اکنون منهم هرچه در بارۀ خرد ودانش سیاسی وشخصیت ادبی وفرهنگی واجتماعی وفلسفی مرحوم پژواک بگویم، خود را مقصر میدانم ،زیرا که در زندگی هرگزاین سعادت را نداشتم که آن شخصیت ممتازفرهنگی وسیاسی را از نزدیک ملاقات کنم و از محضرشان کسب فیض نمایم.

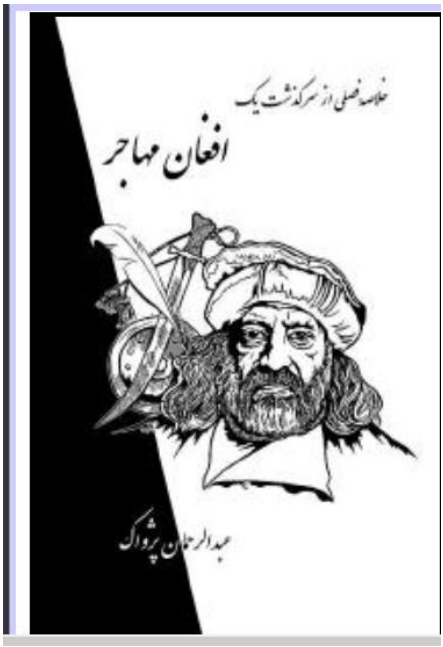

فقط اینقدر باید بگویم که مرحوم پژواک با بجا گذاشتن آثار پرارج معنوی از خود برای مردم افغانستان، دیگر تنها به خانوادۀ خود متعلق نیست، بلکه او به ملت افغانستان تعلق دارد و به همین خاطر اهالی قلم واندیشه افغانستان قدر او را برخود واجب میدانند وبه هیچکسی اجازه نخواهند داد که نسبت به شخصیت وجهان بینی اش بی حرمتی و یا خدای نکرده توهین صورت بگیرد، ولو اگر چنین هتک حرمتی از سوی منسوبین خاندانش هم صورت گرفته باشد، آنکس را متوجه خطایش خواهند ساخت ومانع چنین روشی خواهند گردید.

هفتۀ قبل ،آقای حمیدالله عبیدی،متن PDF کتاب خاطرات مرحوم عبدالرحمن پژواک را که "خلاصۀ فصلی از سرگذشت یک افغان مهاجر"،عنوان دارد و تازه در کابل از چاپ برآمده است ، برای من فرستادند تا منهم آنرا مرور کنم واگرنظری داشته باشم، بیان نمایم. من بلا درنگ فایل کتاب را بازکردم و همینکه چشمم به طرح روی جلد افتاد، وتصویری رسامی شده مرحوم عبدالرحمان پژواک را دیدم،لب بادندان

تعجب گزیدم که این چی تصویریست که براطراف کله پژواک اندیشمند، شمشیر و سلاح می درخشد؟ چی شد که آن مرد متفکر،واندیشمند بزرگ کشور، از سوی وابستگانش درسیما وشمایل یک جنگسالار تجسم کرده است؟

بلا معطلی لینک کتاب را برای دوستم اقای مسعودفارانی که او هم یکی از ارادتمندان مرحوم پژواک است ، فرستادم واز وی پرسیدم که شما در تصویر روی جلد کتاب چه چیزی را می بینید؟ جواب دادند که من دراین تصویر، یک جنگ سالار جهادی را می بینم که پکول برسرگذاشته ودریک طرف کله اش شمشیرو یک ماشینداربرشانه اش قراردارد، واین نشانگراین است که درکله اش،جزفکرجنگ وآدمکشی وبگیر وبکش چیزدیگری نیست. وعلاوه نمود که متاسفانه استادمرحوم را خواسته اند شبیه احمدشاه مسعود تصویر کنند،درحالی که تشبیه کردن پژواک بزرگ به احمدشاه مسعود، توهین کلان به مقام بلند علمی وسیاسی وفرهنگی مرحوم پژواک است.

خوانندگان آگاه میدانند که کلاه پکول در دهه ۸۰ قرن قبل،رمز مقاومت وجهاد در برابر تجاوز شوروی بود، مگردر دهۀ ۹۰ با سرازیر شدن تنظیم های جهادی به کابل وآغاز تخریب وویرانگری وکشت وکشتار وغارت وتجاوز برمال وناموس هموطنان خود، مردم چنان از پکول وپکول پوشان نفرت پیدا کردند، که هرکس از دور پکول پوشی را می دید، آهسته به نفرپهلویش میگفت :اونه پکول آمد(یعنی که آدمکش آمد،دزد آمد، غارتگر آمد)،بریم که رنگشه نبینیم. بنابرین حتی امروز که ۲۰ سال از آن دوره میگذرد،هنوزم هم مردم از دیدن پکول احساس نفرت وانزاجار میکنند،زیرا دیدن یک پکول پوش، سالهای آدمکشی وغارت وتجاوز برمال وناموس هموطنان را به یاد میدهد. بنابرین پوشیدن پکول، امروز کدام افتخاری به همراه ندارد بلکه ریشخند کردن خود درانظار دیگران است.

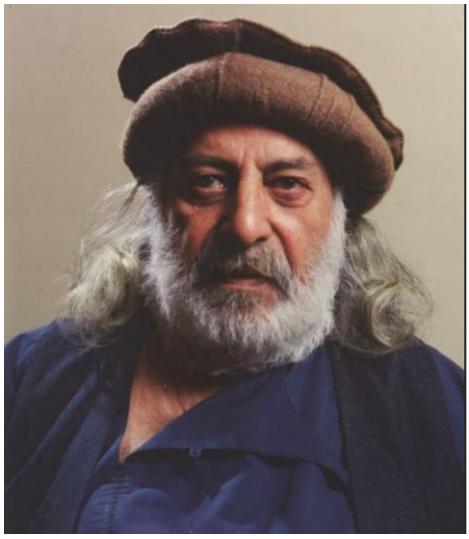

با بیاد آوردن کارنامه های ننگین پکول پوشان جهادی در نیمۀ اول دهه ۹۰، فایل کتاب را بستم واز مطالعه اش صرف نظرکردم. اما چند ساعت بعد که اعصابم کمی آرامتر شد،با خود گفتم که تصویرمرحوم پژواک را، هژبرشینواری کشیده، گناه کتاب ونویسنده اش چیست که من از خواندنش صرف نظرکنم؟ دوباره کتاب را باز وبه مطالعه آن آغازنمودم. درساعت اول پیشگفتار کتاب را از قلم آقای فرهاد،نواسۀ مرحوم پژواک خواندم،که واقعاً جالب وهمه جانبه است، وآنرا پسندیدم.

فردا بعد از ظهردوباره کتاب را بازنمودم واز جای شروع بخواندن کردم که خاطرات مرحوم پژواک شروع میشد. واین خاطرات را که ۱۶۰ صفحه میشود، تا تمام نکردم، نبستم. دراینجا باید بگویم که بعد از پیشگفتار کتاب،توجهم را یک عکس بسیار زیبا وجالب از مرحوم پژواک در لباس ملی با کلاه پکول که قدری کج برسرگذاشته وموهای بلند خاکستری از زیرکلاه بردو طرف شانه هایش فرریخته است، جلب کرد ومعلوم شد که هژبر شینواری همین عکس را انتخاب و بجای اینکه اصل عکس را برروی جلد کتاب بگذارد، با رسامی کردن آن ونشان دادن شمشیر آخته دریک طرف پکولش ،خلاف واقعیت از پژواک،این مرد مردم دوست، جنگسالاری ساخته است که جز کشتن وخون ریختن چیزی دیگر درفکرش خطورنمیکند،وآن تصویر میتواند پیام بسیاربدی به بیننده مخابره کند.من پیشنهاد میکنم که آقای فرهاد هرچه زود تر این روی جلد را تعویض کنند، ویکی از عکس های جالب مرحوم پژواک را که با کار وکرکتر وشخصیتش همخوانی داشته باشد ،درشکل و شمایل یک شخصیت دیپلومات ، چنانکه در آغاز این نوشته دیده میشود بر روی جلد کتاب چاپ وآنرا مجدداً به بازار عرضه کنند.

پژواک به فرزندان وطن توصیه میکند :« باید نگذاریم که تاریخ بطورناشایستۀ آن تکرارشود، به این معنی که درمیدان جنگ مظفرباشیم ودرمیدان سیاست ببازیم.»

مرحوم پژواک، مردی دانشمند وبا وقار ودارای مناعت نفس عالی بود که بیشترین بخش عمرش را در کسوت یک سیاستمدار ورزیده وبی بدیل ، در مجامع دیپلوماتیک به عنوان سفیرکبیر ونماینده فوق العاده افغانستان درحل و فصل منازعات منطقه ئی و فرامنطقه ئی وظایفش را با کمال صداقت و وطن پرستی وسرفرازی بسر رسانده است.

مرحوم عبدالرحمن پژواک، به حیث نماینده دایمی افغانستان در سازمان ملل متحد، وسفیرکبیر افغانستان در هند، آلمان و کانادا، انگلستان، مدیر مطبوعات وزارت خارجه، اتشه مطبوعاتی و کلتوری سفارت های افغانستان در لندن و ایالات متحدۀ امریکا، رئیس کمیته خاص برای حل معضله ویتنام، رئیس کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد، مدیر روزنامه اصلاح، ومسئول آژانس باختر وغیره ایفای وظیفه کرده است.وی در تمام دوره های ماموریتش ، ملبس با لباس درخور شأن یک دیپلومات در مجالس ومحافل رسمی حضور به هم میرسانیده است.

اویکی از نیک نام ترین شخصیت های سیاسی، فرهنگی واجتماعی افغانستان است، که نظیرش را در عرصه های مختلف علوم اجتماعی تا کنون درکشورسراغ نداریم. در عین حال او در مسایل فرهنگی وتسلط بر زبان وادبیات دری و پشتو و انگلیسی ونگاشتن در سطح عالی درهرسه زبان و نیز درسرودن شعر و داستان نویسی از سرآمدان روزگار خویش یود.

پژواک، در سال ۱۲۹۸ هجری شمسی درغزنی که پدرش در آنجا وظیفۀ قاضی داشت متولد شد و در سال ۱۳۷٤ در شهر پشاور پاکستان چشم از جهان فروبست و در ولسوالی سرخرود ننگرهاردر قریه باغبانی در هدیرۀ آبائی اش به خاک سپرده شد.

بگفتۀ فرهاد نواسۀ دختری پژواک، ده ها اثر و مقاله سیاسی، علمی و ادبی عبدالرحمن پژواک، در مطبوعات داخل و خارج از کشور اقبال چاپ یافته، اما بیست اثر او شامل مقالات، افکار و داستان ها هنوزبه چاپ نرسیده اند. درماه عقرب سال روان، اثر مورد بحث پژواک بنام "**خلاصۀ فصلی از سرگذشت یک افغان مهاجر**"، از سوی فرهاد پژواک در کابل چاپ و به مردم عرضه شد. این کتاب ۲۹۴ صفحه ای، حاوی خاطرات،مقاله ها و اشعار پژواک در مورد مسایل اجتماعی و سیاسی است.ونیز دوسه مقالۀ بامحتوا از داکترنعمت الله پژواک،برمک پژواک وداکترسید خلیل الله هاشمیان را درضمیمه دارد.

پژواک، خاطرات«فصلی از سرگذشت یک مهاجرافغان» را که به خواهش وتمنای نواسه اش فرهادپژواک به تحریر در آورده ، ازتلخ ترین روزهای سرگذشت سیاسی خود، ازلحظۀ شنیدن اخبارکودتای ثور درافغانستان وشهادت داودخان وخانواده اش بدست کودتاچیان آغاز میکند

وسپس از رویکار آمدن حزب دموکراتیک خلق وسفرحفیظ الله امین به هاوانا از راه لندن ونرفتن خودش به استقبال امین درمیدان هوائی لندن وازاستعفای خود از سفارت لندن و بازگشت به وطن واستقبالش از سوی برادران وخانواده اش در میدان هوائی کابل و رفتن به خانۀ برادرزاده اش نعمت الله پژواک در وزیراکبرخان که درعین حال دامادش بود، و محصورومحبوس شدنش مدت ۱۸ ماه در خانه دامادش به امر تلیفونی داود ترون، قوماندان عمومی پولیس رژیم، تا تجاوز قشون سرخ شوروی به افغانستان واستقرار ببرک کارمل بجای امین ویافتن امکان رفتن از وزیراکبرخان به جمال مینه به منزل برادرخود عتیق الله پژواک . در آنجا مرحوم پژواک به مبارزات خود از طریق پخش شب نامه ها برضد رژیم آغازنمود. وگویا نوک قلم را بجای نوک شمشیر برتن رژیم فرومیزد. در همینجا است که پیام ببرک کارمل به او میرسد وپاسخ درخوربه ببرک کارمل میفرستد ولی کدام نتیجه ای از آن نمیگیرد. این پاسخ با محتوای عالی در کتاب حاضر از(صص٤٢-٥٨) بخش قابل ملاحظه ای را احتوا کرده است.

مرحوم پژواک درکابل از اشغال کشور توسط قشون سرخ شوروی وکشت وکشتار هموطنانش رنج می برد واین رنج سبب زخم معده وخون ریزی معده اش گردید.این خون ریزی نزدیک بود جانش را از وی بگیرد، سرانجام به تصدیق داکتران کابل حکومت اجازه داد که بشرط بازگشت دوباره به کشور، به دهلی سفرنماید. پژواک پول تداوی خود را نداشت و برادرانش پول معالجه اش را به وی کمک کردند. بعد از انجام عملیات معده در دهلی بخاطرآنکه نزد دولت دروغگو به حساب نیاید،دوباره به وطن بازگشت و باردیگر به فعالیت های زیرزمینی اش ادامه داد. چون ازتغییر اوضاع به نفع کشور نتیجۀ دلخواه بدست نیاورد، به منظور مبارزه از خارج کشورعلیه رژیم دوباره مجبور شد وطن را برای دایم ترک گوید. از افغانستان به دهلی واز آنجه به آلمان وسپس بدعوت حکومت پاکستان به پاکستان رفت و چون پاکستان دید پژواک مثل سایر رهبران تنظیمها به سازآن کشور نمی رقصد، شرایط را براو برای ترک پاکستان تنگ ترساخت و پژواک مجبورشد به امریکا وسازمان ملل متحد برود وازطریق آن سازمان صدای افغانها را علیه اتحادشوروی وقت بلند نماید.

پژواک دراین کتاب نوشته میکند که : "هدف مبارزه ملی تنها استقلال سیاسی از یوغ سلطه و نفوذ اجنبیان نیست و حاکمیت ملی و تمامیت خاک آن

را تکمیل نمی کند، همه حقوق و آزادی های اساسی هر فرد (زن، مرد و طفل) باید به اساس عدالت و مساوات بدون هیچ گونه تبعیض، تامین شود. ورنه مملکت غیرمستقل و مردم اسیر می مانند."(ص ۲۱۰)

از خاطرات پژواک معلوم میشود که او یک شخصیت آزادیخواه، مردم دوست، عدالتخواه، و طرفدار یک نظام مردم سالار فارغ از ظلم وستم وتبعیض درکشوربود، رژیمی که در آن قانون حرف اول وآخر را بزند و برهمه یکسان تطبیق گردد . پژواک درخاطراتش میگوید: «**خدا خودش میداند که بارها ازو خواسته ام،درکشورمن دادگری وداوری بیاورد، اگرنخستین کسیکه ازگفتار وکردار او باز پرسند من باشم. اگرعدالت مرا به دوزخ محکوم کند، بهشت منست.**»(ص۲۱۰) این خواست پژواک از خدا، بدان معناست که اواز فقدان عدالت واز عدم احترام به حقوق وآزادی های فردی در کشور رنج می برد.

مرحوم پژواک درعین حالی که یک سیاستمدار ضد استبداد واستثمار بود، یک مرد مومن وخداپرست نیز بود.او میگوید:«چه درشرق وچه درغرب هرجا که بوده ام وهستم عقیدهٔ من به اینکه درجهان هستی در هرساحه ای که باشد در هرزمان ومکان در همه احوال وتحت هرگونه شرایط تنها وتنها دو قوه حقیقی وپاینده وجود دارد که نخست ذات پاک اقدس و اعلی خدای گرگر[صانع الصنایع] است وبعد از وی مردم. توکل به نخست واعتماد به دوم صواب وبه هرنیروی دیگری خطاست.این امر به ویژه درساحهٔ سیاست وحکمرانی صدق میکند واز آغاز زندگی مدنی تا امروز تغییر نکرده است ودر آینده نیز پاینده وباقی خواهد بود.»(ص ۱۱۱)

پژواک در دورهٔ مهاجرت خود، از شخصیت ها وافرادی که او را با دم ودرم وکرم خود یاری رسانده بودند، به نیکی یاد میکند، بخصوص ازرجالی چون : قیوم نوابی پدرداکتر عصمت الله نوابی، سید محمدمیوند(علومی)،داکتر خالدمعروف،جنرال غلام فاروق خان لوی درستیز، عبدالعزیز خان خاوری، حسن خان صافی ،حمیرا سلجوقی ، پیرسید احمدگیلانی ، صبغت الله مجددی، ازجنرال غلام عمر علومی برادر غلام علی کریمی، سید محمد قاسم ، داکتر یوسف ، موسی شفیق و ظاهرشاه و سردار داودخان که نسبت به او توجه داشته اند، ونیز از همنوائی برادران خود عتیق الله پژواک وفضل ربی پژواک وبرادرزاده اش نعمت الله پژواک وغیره از هریک به نیکی یاد میکند.

پژواک دوستان ورفقای شخصی خود را نیزاز یاد نمی برد و کمی درمورد هریک شان مینویسد، وی اشخاص ذیل را از جمله دوستان خود معرفی میکند:محمدسرورگویا اعتمادی برادرزادۀ سردار عبدالقدوس خان اعتمادی، مرحوم رشید لطیفی،مرحوم عبدالغفور برشنا،مرحوم دکتور عبدالرحمن محمودی ،مرحوم عبدالحی حبیبی، مرحوم لالامحمدسعید قندهاری، دکتور محمدرسول وسا،مرحوم جیلانی خان اریزوی، مرحوم دکتور عبدالواحد رشیدی، ناصر ضیاء،مرحوم علامه سلجوقی،دکتور محمد آصف سهیل وجیلانی خان پوپل از اقارب دکتور علی احمدخان پوپل،هریک را با بخشی از سوابق دوستی وکرکترشان به یاد می آورد .

دراین یادواره، گاهی از زیرقلم پژواک بزرگ ، نکاتی برون چکیده که درشناختن علل دوام دولت خاندان نادرشاه به انسان کمک میکند.مثلاً مینویسد که:« درتاریخ گذشتۀ افغانستان،سلاطین وخاندان های شاهی یک ضعف قوی وجود داشت وآن بی اتفاقی درمیان اعضای خاندان سلطنتی بود که مردم ویا اقلاً خوانین قبایلی واشخاص با نفوذ وصاحب نیروی قومی می توانستند از آن استفاده کنند، اما درخاندان یحیی مخصوصاً در زمان حیات محمدنادرشاه، اتفاق میان برادران وبرادرزادگان وپسرهای عموی محکمتر بود و اگر درمیان اختلافات یا مخالفت هایی هم داشتند آن را از انظار عامه در پرده نگهداشته و بحیث یک پالیسی طرح شده درمقابل مردم افغانستان، در برابر مردم با هم متحد ویکی بودند. این پالیسی تا زمانی که عموزادگان ظاهرشاه(سردار محمدداود وسردار محمدنعیم) واعلیحضرت محمدظاهرشاه اتفاق را میان خویش را برهم زدند و یا نتوانستند آنرا دوام بدهند، قدرت این خاندان را از زوال حفظ نمود. این حوادث و تحولاتی که واقع شد از قبیل اعلان جمهوریت بعد از کودتای محمدداود خان و الغای نظام شاهی وغیره معلوم است و لازم نیست دراینجا مورد بحث قرار داده شود.»(ص ١٤٢)

پژواک درجمله اصول منشور جهانی حقوق بشرسازمان ملل متحد مبتکر اصل«**حق خود ارادیت**» جامعه است که براثر پافشاری واستدلال اواعضای سازمان ملل آنرا پذیرفتند.وبرمبنای همین اصل داعیه پشتونستان ازسوی دولت افغانستان رنگ حقوقی گرفت.

پژواک در حالیکه در رژیم سلطنتی ونیز در رژیم جمهوریت داودخان،به حیث یک مامور بلند رتبه در پوست های سفارت کبرای افغانستان درخارج کارمیکرد،مگرتا آخر عمرنتوانست از پول معاش خود

یک منزل شخصی درکابل بخرد وهر وقتی که برای رخصتی به کابل می آمد، درهوتل مقیم می بود و یا در منزل برادران خود چند شبی را سپری میکرد و باز به ماموریت خود برمیگشت وتا آخر هم در فکر تهیه سرپناهی برای خود نشد. پژواک خود میگوید که:«**بزرگترین مایهٔ نازوخوشی من آنست که هیچ تن تواناتر از من به یاد ندارد که نزد او چاپلوسی کرده ویا دروغ گفته باشم.اگرنتوانستم راست بگویم، خاموش ماندم، نمیدانم چرا ازیاد این خموشی سرخ نمی شوم. تنها خاموش ماندن مردی نیست.**»(ص٢١٦)

پژواک حکایت میکند که در یکی از رخصتی ها درکابل«باری ظاهرشاه مرا در دفترخود پذیرفت. بعد ازصرف چاشت به صحبت پرداخت و بعد از آن گفت پروگرام دارد که به کاریز میر برود.در کاریز میر زمین داشت ودر آن یک دهقان خان برای حفظ وتربیهٔ حیوانات ونباتات(فارم) ساخته بود وهرروزچند ساعت در آن مشغول می بود.وقتی از دفتر وی پائین آمدیم به من امر کرد که در پهلوی او درموتر بنشینم وباوی به کاریزمیر برویم. جلو موتررا خود بدست گرفت ودر موتر تنها بودیم واز هردری صحبت میکرد ومن گوش میدادم. به کاریزمیر رسیدیم.زمین ها ودهقان خانه حیوانات را بمن نشان داد وآنگاه دریک نقطه ایستاده اشاره کرد که از کجا تا بکجا اراضی به وی متعلق است و بعد گفت که این دهقان خانه یک نمونه است وامیدواراست که هموطنان نظیر ومثال آنرا زیاد کنند و تطبیق این مفکوره را وسعت بخشند. با اشاره به یک زمین علاوه کرد که من به همسایگان خوب احتیاج دارم از این رو این زمین را به دکتور محمدظاهرخان دادم تا همسایه باشیم. بزمین دیگری اشاره کرد وگفت میخواهم این زمین را به شما بدهم تا همسایه ای نیک دیگری هم داشته باشم. من ناگهان خود را در دست پر نیروی سکوت دیدم که با فشار خود مرا خرد میسازند. با کمال صمیمیت وخلوص بعرض رسانیدم که اظهار سپاس گزاری ازحضور اعلیحضرت کلماتی میخواهد که نمیتوانم از عهدهٔ آن بیرون شوم. کمال امتنان دارم اما من متاسفانه شوق وذوق زمینداری را ندارم و اگر داشته باشم همه دارائی مادی ایکه از پدرانم مانده است به شکل زمین است، یقین دارم شخص مستحق تری میتواند از این عطیهٔ گرانبها استفاده مرغوب وبهترکند. اعلیحضرت هیچ نگفتند اما از وجنات شان به وضاحت ظاهرشد که خاطرشان رنجه شد. از کاریز میربازگشتیم ودر ارگ ایشان به حرمسرا تشریف بردند و من با موترخویش برگشتم. دروقت بازگشت از

وطن به ماموریت منتظرماندم که مانند همیشه مرا احضار خواهند فرمود تا وداع کنم واگر هدایتی داشته باشند آنرا بگیرم. حسب عادت تاریخ بازگشت خود را به رئیس تشریفات اقای علومی که حیات دارند خبردادم، امری نرسید از رئیس تشریفات جویا شدم، بمن فهماند که اعلیحضرت ضرورتی نمی بیند که شما به حضورشان برسید، دانستم که رنجش اعلیحضرت علت حقیقی است.چون اعلیحضرت را در همه موارد مرد حلیم، صابر وصاحب گذر(گذشت)دیده ام، این بارکه حتماً ازرده شده بودند، بردل من گران وگرانتر حس میشد.(ص ١٤٧- ١٤٨)

پژواک بازهم حکایت میکند که بعد از بازگشت از سفرپاکستان« چند روز بعد درکابل رئیس تشریفات وزارت خارجه مرحوم جلال آلدین طرزی بمن تلفون کرد وگفت که والاحضرت صدراعظم بعد از ظهر با یک امریکائی ملاقات دارند وامر کردند که من هم پیشتر از رفتن مهمان آنجا باشم. به دفتر سردارمرحوم(داودخان) در صدارت اعظمی رفتم واشاره به نشستن کرد.چند دقیقه بعد رئیس تشریفات امریکائی را آورد وملاقات انجام یافت.من یاداشت های خود را جمع کردم ومیخواستم مرخص شوم، سردارمرحوم گفتند چند دقیقه باشید. نشستم ومنتظرامر بودم.سردار مرحوم گفت من خبردارم که تو یگانه مامور دولت هستی که درکابل خانه نداری، خانه داشتن از لوازم زندگانی است باید یک خانه داشته باشی. من از مدتی است به این فکر بوده ام که خانه ای خوب شخصاً نقشه کنم وآنرا برای تو تعمیر نمایم و از جانب حکومت در مقابل خدمات برجسته ای تو به تو بسپارم، تکلیف تو همینقدر است که آنجا رفته ودر آن زندگی کنی! من خود را دراختیار سکوت مطلق یافتم وبعد از یک لحظه گفتم:از التفات ومهربانی والاحضرت کمال امتنان دارم اما شاید من یگانه مامور دولت باشم که خانه ندارد، اما یگانه افغان بیخانه نیستم وهم نمیتوانم پایبند دارائی باشم.

سردار فرمود یعنی که قبول نمیکنی؟ گفتم:آن را رسیده میدانم وممنون هستم.از چوکی برخاست وبه آنطرف میز کار او که من نشسته بودم آمد، من نیز از جا برخاستم. گفت:فهمیدم وحرف را همینجا میگذاریم. ناگهان مرا در آغوش گرفت وگفت: خداوند مثل ترا زیاد کند. منکه شاه را رنجیده ساخته بودم،ناگهان فرحت وآرامشی حس کردم که نظیر آن احساس سرور وجمعیت خاطر را به خاطرندارم.

بعد از آن احترام والتفات سردار بمن زیادتر از همه وقت بود و روز افزون گردید و این بحدی رسید که هنگامی که مرا به کنفرانس سران دول وحکومات کشورهای غیرمنسلک در الجزایر بجای خود در سال اول جمهوری فرستاد گفت: من ترا بحیث نمایندۀ خاص خود میفرستم، زیرا من رفته نمیتوانم و بعد از برادرم این کار را تنها به تو اعتماد کرده میتوانم.... بعد ازاین بود که من هم احترام خاصی به شخصیت سردار محمدداود مرحوم پیداکردم.البته احترام به شخصیت یک شخص معنای موافقت با همه افکار وپالیسی سیاسی آن شخص را ندارد. » (همان ،ص ١٥٧) خواندن این حکایت علاوه براینکه تفاوت این دو پسرعمو را بخوبی نشان میدهد، این نکته را نیز روشن میسازد که پژواک، این مرد بلند همت، چنان ازمناعت نفسی سرشاربود که حتی بخشش از سوی شاه و رئیس جمهور داودخان به خود را هم نمی پذیرفت، درحالی که اگر بجای او ، کدام مامور دیگری با چنین التفاتی روبرو میشد، سر سجده در پای مخدوم میگذاشت وآن را بردیدۀ منت میمالید و می پذیرفت.

درمورد مناعت نفس و شجاعت مرحوم پژواک، داکترسید خلیل الله هاشمیان از چشمدید خود در لندن حکایتی از بر خورد پژواک با صدراعظم وقت شاه محمودخان برمیز نانی که تعدادی از سفراء ومحصلین افغانی حضور داشتند، روایت میکند که خواندن آن هنوز هم مو براندام خواننده راست میکند. داکتر هاشمیان مینویسد، که صدراعظم شاه محمودخان خطاب به پژواک گفت:

صدراعظم: شما دراین رساله نوشته اید که استقلال افغانستان را امان الله خان گرفته ،شما به کدام اساس این مطلب را نوشته اید؟

پژواک: والاحضرت شما بهترمیدانید که استقلال ما از انگلیس گرفته شد وانگلیسبا تاریخ ما آشنائی کامل دارد. این رساله که بار اول سیاست خارجی حکومت شما را به زبان انگلیسی بیان میدارد واز سفارت شما در لندن تهیه وتوزیع شده، اگرواقعیت های تاریخی در آن بیان نمیشد، مردم انگلیس آنرا نمیخواندند وسعی ومصرف ما به هدر می رفت، اما حالا نسل نو انگلیس بحق جانبی داعیۀ ملی ما متوجه شده وانعکاسات مثبت این رساله را من ضمن راپوری به ریاست مطبوعات نوشته ام...

صدراعظم: پژواک توچه خبرداری، تو درشکم مادرت بودی که ما استقلال را گرفتیم...

پژواک:والاحضرت، موضوع درشکم مادر بودن یک امر طبیعی است، من ،شماوهرانسان دیگری درشکم مادر خود می باشد، اما در سیاست نمیتوان واقعیت تاریخ را پوشاند...

من دیدم که از شنیدن سخنان پژواک رنگ و رخ والاحضرت صدراعظم سرخ ومتلون شده بود که وقتی دست خود را به جیب خود برد فکر میکردم تفنگچه ای دارد و فیرمیکند، اما دستمال بینی خود را کشیده روی خود را پوشاند. درینوقت سفیرمحمدعثمانخان امیر وسفیر محمدعمر خان، پژواک را بغل گرفته از اطاق نان برون بردند، صدراعظم دوسه دقیقه دیگر بجای خود ماند ودفعتاً برخاست ونان ناخورده از راه دروازۀ عقبی به اطاق خواب خود رفت. این ضیافت وطعام عالی که تهیه شده بود، به اصطلاح"زهر" همه شد. سفراء هم متعاقباً اطاق نان را ترک کردند. اما من از محصلین ومهمانان دیگر تقاضا کردم به آرامی نان خود را بخورند، بلکه هرقدر از میوه جات وشیرینی که خواسته باشند با خود برده میتوانند.»(ص٢٣٩- ٢٤٠)

این درحالی بود که قبل ازاین واقعه مرحوم پژواک با مارشال شاه ولیخان نیز برسرحذف پرگرافی از رسالۀ پشتونستان، چنان جدی شد که به سفیر شاه ولیخان درلندن گفت:اگرشما این پراگراف را از رساله حذف نمائید ،من این رساله رانشرنمیکنم وهمین حالا ازوظیفه ام استعفا میدهم ، مگر مارشال شاه ولیخان باخنده ازحذف پراگراف رساله منصرف گردید.(ص ٢٢٩)

فرهاد نواسۀ مرحوم پژواک درپیشگفتارکتاب مینویسد که:«استعداد، ابتکار وعملکرد استاد پژواک درکارزار عرصۀ دیپلوماسی در دهه شصت وهفتاد از هرباب چشمگیر بود ووظایف خطیردیپلوماتیک در صحنۀ بین المللی بدوش شان گذاشته شد که از آن جمع ریاست کمیسیون تجدید نظربرمنشور سازمان ملل،ریاست کمیسیون حقوق بشر، ریاست مجمع عمومی سازمان ملل درسال ١٩٦٦ را میتوان نام برد. این گوشه از حیات استاد پژواک در صحنۀ بین المللی باید به التفات عمیق وجدی مطالعه وتحقیق شود. به ویژه نقش، نظریات وتلاش استاد پژواک به ارتباط حقوق بشر وحقوق ملل در خور مطالعه وتحلیل برای آگاهی جوانان وتحقق حقوق بشر ودیموکراسی درافغانستان است. اسناد ومنابع انترنتی ملل متحد،مراکزعلمی ونشرات دیگرافغانی وجهانی شاهد این میراث معنوی برای ملت افغان

است.جای شگفت نیست که سران ملل متحد تا امروز ازعملکرد وافکارژرف اوقدردانی میکنند. »(ص١٤)

من پیشنهاد میکنم تا برای شناخت ابعاد شخصیت سیاسی وادبی وفلسفی مرحوم پژواک ،ازطرف دولت سیمناری درسطح ملی که در آن دانشمندانی از کشور های منطقه وسازمان ملل دعوت شده باشند، تدویرگردد،وکتب وآثارش به کمک دانشمندان اکادمی علوم و پوهنتون کابل تدقیق واز سوی وزارت اطلاعات وفرهنگ واکادمی علوم افغانستان وبنیادپژواک چاپ شوند و در میزهای گرد تلویزیونی ابعاد شخصیت وی مورد بحث وارزیابی قرارگیرد، دراینصورت است که حق استاد پژواک از گردن دولت ادا خواهد شد!

مرحوم پژواک، در سفریکه با داودخان به پاکستان داشته ، ودر ملاقات با جنرال ایوب خان رهبر نظامی پاکستان که بشکل احساساتی صحبت میکرده و وی سخنان جنرال را با نرمی ترجمه میکرده است تا احساسات افغانی سردار جریحه دار نشود، تحمل داودخان را در برابر حریف پاکستانی اش به حیث یک زعیم ملی صبور می ستاید و میگوید:

«**در شناخت شخصیت وی(سردار) کشفی نو دست داد.نظریه اکثریت مردم را که من مایل بودم برآن صحت قایل شوم، غلط یافتم که میگفتند: «سردار مردی احساساتی وعصبی است» اما معلوم شد که مردی بی سنجش نبود واگر اظهار عصبیت میکرد، آن رانیز سنجیده به کار می بست واحساسات او(اقلاً با خارجیان) در مذاکرات مهم در اختیار وزیرکنترول او بود.» پژواک درادامه میگوید:« انصافاً شخصی ملی ووطنخواه بود و بعد از وزیراکبرخان نمیتوان نظیرومثال او را در تاریخ افغانها سراغ کرد.**» (فصلی ازسرگذشت ...ص ١٥٤-١٥٥)

برخی از ابجد نویسان افغان،به این بخش ازسخنان مرحوم پژواک که از سوی داکترپروین پژواک نواسۀ آن بزرگمرد درپورتال افغان جرمن به نشررسیده بود،به نظرشک وتردید نگریسته آنرا با پرسشهای مضحکی چنین زیرسوال برده اند: « آنچه دررابطه به "یادداشت" هائیکه گفته شده از مرحوم پژواک است ، صراحت نداشت، بدین معنی که گفته نشده است که مرحوم، همین "یادداشتها" را در چه مقطع زمانی نوشته اند، وظیفهء رسمی در همان زمان چه بوده است ؟ " و باز می پرسد : " مهمتر از همه این است که آیا بقلم پژواک سفیر ممتاز درحالت صحت کامل "جسمی" و" روانی"

تحریر یافته است یا خدای نخواسته در روزهای اخیر زندگی ، پژواک معروف "مهاجر؟ "(رک: آرشیف مقالات داکتریوسفی،مقالهٔ " خاک پشتونستان حق مسلم مردم افغانستان و جزء لاینفک خاک افغانستان است" افغان جرمن آنلاین)

فرهاد درپیشگفتارکتاب خلاصهٔ فصلی از زندگی یک افغان مهاجر، مینویسدکه :«سالهای اخیر زندگی استاد پژواک درایام پیری و محرومیت ومهاجرت گذشت، لیکن روحاً ومعناً همچنان استوار بود ودست حوادث نتوانست از عظمت بینش و دانشش بکاهد. درنامه ای خطاب به من(فرهاد) از احوال خود چنین نوشته بود:« اگر جسماً ناتوان وبیمارم روحاً ومعناً استوارم واز نعمت امید به آزادی وطن ومردم آن برخوردار. از ناتوانی به اشاره نماز میکنم ولی عقاید و افکارم را به نیروی آزادی وایمان بدون تلبیس ولباس ترس وهراس بخیرمردم ومیهن ابراز وغلبهٔ حق را بر باطل، ظفر مبارزهٔ ملی براسارت های معنوی، دانش را بر بیدانشی تلقین و آرزو ونیاز می نمایم.چون از پیری یارای آختن سر افشاندن ندارم از نیام به قلمدان رو آورده ام و وطن خود را مانند ضمیر خود آرام وآزاد می خواهم.»(ص٨)

پژواک این خاطرات را بخواهش نواسه خود فرهاد در امریکا دراواخر سال ١٩٨٩ آغاز نموده و لحظات ختم خاطرات خود را ساعت ٣ صبح روزپنجشنبه ٢١ مارچ١٩٩١(روز نوروز ملی باستانی) ویرجینیا- اتازونی قید کرده است. ودر آخرین سطراین یاد داشتها به فرهاد تذکر داده که :«دوباره خوانده نشده است اگردرعبارت چیزی مانده باشد معذور دارید.»(ص ١٦١) و فرهاد پژواک میگوید که این خاطرات متاسفانه دراثر سفر غیر مترقبه وآخر استاد پژواک به طرف پشاور در آغاز سال ١٣٦٨ ش/ مطابق ٢١ مارچ ١٩٩١عیسوی نامکمل ماند.بهتراست آنچه را استاد در آخریاد داشت ها خطاب به من نوشته اند، دراینجا نقل کنم:«فرهاد، من آرزوداشتم که این فصل را به پایان برسانم، اما قدرت قادرمتعال مقدر کرده بود که فرصت رفتن به پاکستان برخلاف توقع بعد از سالها تبعید از آن کشور از طرف حکومت آن به امریکا دست دهد و فصل یاد داشت های من برای تو نا تمام بماند. طوریکه تو میدانی درحال مریضی وعدم قابلیت حرکت ندای وظیفهٔ ملی وایمانی را لبیک گفته و از امریکا حرکت میکنم. بهرصورت به اولین فرصت دنبالهٔ این یاد داشت ها را انشاء الله، نوشته و نزد یکی از

اعضای فامیل میگذارم که آنرا درصورتی که من باردیگر در زندگی ترا نبینم بتو برساند.» (ص١٢)

آقای فرهادپژواک، متذکر میشود که آثار استاد پژواک، به زبان های پشتو، دری و انگلیسی نوشته شده است. ودر نظردارد که آثار چاپ نشدهٔ پدرکلانش را در آینده چاپ و برخی این آثار را به زبان های انگلیسی، فرانسوی و آلمانی نیز ترجمه و چاپ کند. من از تبصره براشعار وذکر نمونه های نظم ونثرآن بخاطرجلوگیری از تطویل کلام،دراینجا صرف نظرمیکنم و چاپ این کتاب را به نواسهٔ دانشمند پژواک بزرگ فرهاد،وهمه وابستگان استادمرحوم پژواک تبریک میگویم وخواندن آنرا به جوانان وطن توصیه میکنم.

یاد داشت : در تبصرهٔ خانم دکتورزرغونه عبیدی، برتقریظ من دربخش نظرسنجی ، توجه مرا این جملات جلب نمودکه:« پوهاند دکتور محمد حسن کاکړ در دو سطر شان یکی از مهمترین شاخص شخصیت عبدالرحمن پژواک را چنین توضیح داده اند: "بزرگترین میراث پژواک این است که او داراي نصب العین معین بود و با وجود فراز و نشیب هاي روزگار بر افغان ها و افغانستان این نصب العین او نه تنها بر جا ماند بل تا آخرین رمق و توان براي آن رزمید. در واقع چنین شخصیت ها انگشت شمار بوده اند".

من دوبار این دوسطر داکتر کاکړ را خواندم، به سراولادهایم سوگند میخورم که من از آن چیزی نفهمیدم، اگر دکتور زرغونه یا کسی دیگر فهمیده باشد، برای من توصیح دهند که این دوسطر چه معنی دارد؟«نصب العین معین» یعنی چی؟ در فرهنگ دهخدا، «نصب العین»(مدنظر، ومنظور نظر)معنا شده است،از کاربرد این کلمه شما چه دانستید که ما از دانستن آن عاجزیم وشما آنرا با الفاظ اعجاب آمیز بحیث شاخص شخصیت مرحوم پژواک میدانید؟ درکجای این دوسطرچنین معنایی نهفته است؟ من دوسطر داکتر کاکړ را دوسطر بی معنا وبی مفهوم یعنی دوسطربازی باکلمات وبه اصطلاح پرزدن درکلاه ممدوح میدانم.

چرا آقای داکتر کاکړ نگفته که «نصب العین معین پژواک» (منظور نظر معین پژواک) چه چیزی بود؟ آیا دوام رژیم شاهی مطلقه بود؟ یا رژیم شاهی مشروطه؟ یا جمهوری؟ یا نظام اسلامی از نوع حکومت ربانی یا ملاعمر؟

به نظرمن نصب العین پژواک هیچکدام ازاینها نبود، بلکه برقراری یک نظام ملی که با ارادهٔ آزاد مردم و براثر انتخابات مستقیم وسری مردمان کشور بمیان می آید، تحت زعامت یک شخص دادگر وعادل بود. پژواک خود در خاطرات خود میگوید:«خدا خودش میداند که بارها ازو خواسته ام،درکشورمن دادگری وداوری بیاورد، اگرنخستین کسیکه ازگفتار وکردار او باز پرسند من باشم.اگرعدالت مرا به دوزخ محکوم کند، بهشت منست.»(ص۲۱۰)

این خواست پژواک از خدا، بدان معناست که اواز فقدان عدالت واز عدم احترام به حقوق وآزادی های فردی مردم در کشور رنج می برد، ورنه دراشعارش نمی گفت که : از آن دیارمرا یاد میدهد امروز که مردمانش اسیرند ومملکت آزاد!

از آن دیارمرا یاد میدهد امروز که مردمانش اسیرند ومملکت آزاد!

خطاب به مجسمهٔ آزادی در نیویارک گوید

صد بادیه ببریدم صد بحرنوردیدم تا روی ترا دیدم ای دختر آزادی
از کشور گمنامی از مردم ناکامی دارم بتو پیغامی ای گر گر آزادی
ما نیز درآن کشور داریم یکی مادر مخلوع وبرهنه سر از چادر آزادی
حرفیست که آزادیم،مابندهٔ بیدادیم با طاق ظفر شادیم گوئیم که آزادیم
نامیست که بنهادیم برسر در آزادی

(نیویارک،برگریزان ۱۹۵٤م)

در شعرزیر مفاهیم فلسفی نهفته است وسری هوشیار ودلی بیدار به کاراست تا این معنی را دریابد:

چندان که سال می رود و پیر می شویم منکر ز کارسازی به تدبیر می شویم
در دست عقل نیست چو تعین سرنوشت ناچار رفته بندهء تقدیر می شویم
گاهی به جرم فلسفه تعزیر می کنند گاهی به حکم سفسطه تکفیر می شویم
در خواب داد آیینه در دست ما کسی رؤیای حیرتیم چه تعبیر می شویم
ما آن عمارتیم که گر صد هزار سال ویران شود ز حادثه تعمیر می شویم
زین پیشتر نوازش اگر دیدمی، ملول اکنون به رب کعبه که تحقیر می شویم
بیدار اگر شویم ز رویای زندگی فارغ چو خواب مرگ ز تعبیرمی شویم
طبع جوان نمانده که بر آسمان شویم
پژواک رفته رفته زمینگیر می شویم

پایان

تقریظ چهارم

پښتني قبيلې او روايتي شجرې
(تالیف محمدمعصوم هوتک)
(١٠ اپریل ٢٠٠٦)

از محقق ودانشمند دقیق النظرافغان، محمدمعصوم هوتک، رساله یی کوچک(با محتوای بزرگ) دریافت کردم زیرنام«پښتني قبيلې او روايتي شجرې» که نظیر آنرا تاکنون من از هیچ نویسنده ومولف دیگر افغان ندیده ام.«پشتنی قبیلی او روایتی شجری» رسالۀ کوچکی است با قطع جیبی که بمناسبت١٢٠ مین سال پیروزی افغانها در جنگ میوند بردشمن متجاوز، از طرف «د افغانستان دکلتوری ودی تولنه» تحت نظر آقای زرین انحور در جرمنی، درچهارفصل و٨٦ صفحه درسال ٢٠٠٠ به نشررسیده است. نویسنده رساله را با قدردانی به مادربزرگوار خویش اهداء کرده، که کاری بسیار بجا وقابل نموده است. زبان رساله، پشتو وبه لهجۀ شیرین قندهاربه نگارش آمده که برای هرفرد افغان ولو بهرۀ کمی از پشتو داشته باشد قابل فهم و درک است. مؤلف در بمیان آوردن این رساله، از معیاری های پذیرفته شده تحقیق کار گرفته و با مراجعه به آثار متعدد داخلی وخارجی، اثری بکر و مستند و مستدل با منطق و استدال قوی ارائه داده است که بسیار دلچسپ و قابل فیض بردن است.

فصول چهارگانه کتاب چنین عنوان بندی شده اند:

فصل اول: پشتانه څوک دی؟ پشتون، افغان، پتان،(١٣ صفحه)

فصل دوم: دپشتنو اصل و نسب،(٢٢صفحه)

فصل سوم:روایتی شجری،(٢٠صفحه)

فصل چهارم:غرزی، غلزی، خلجی، غلجی(٣٠صفحه)

هریکی از فصول چهارگانهٔ فوق، دارای نکات تازه ،بکرو آموختنی استند، ولی من دراینجا میخواهم برفصل دوم این اثر بیشتر مکث کنم و فرازهایی ازمحتوای آنرا بخاطر ارزشمندی اثر اینجا نقل کنم.

آقای هوتک برای درک بهترموضوع، کارخود را ازمنبع اصلی شجره نسب روایتی پشتونها یعنی از معرفی مخزن افغانی ونویسنده آن شروع میکند ومینویسدکه: نعمت الله هروی نورزی درسال ۱۰۲۰ هق=۱۶۱۱میلادی کتاب «محزن افغانی » را نوشت. نعمت الله هروی فرزند خواجه حبیب الله هروی است که مدت ۳۵ سال درمحکمه شاهی دولت اکبر(جلال الدین اکبر) امپراتور هندوستان خدمت کرد و درسال۱۰۰۳هجری درآگره درگذشت.

از دوران کودکی نعمت الله هروی اطلاعی در دست نیست، مگر اینقدر میدانیم که در سال ۹۹۳ هجری او ناظم کتابخانه عبدالرحیم خان خانان، سپهسالار اکبرپادشاه بود. وقتی شهزاده سلیم (جهانگیر) بجای پدر برتخت سلطنت تکیه زد، نعمت الله هروی را به صفت منشی دربار خود مقررکرد. نعمت الله دراین مقام ۱۱ سال خدمت نمود وسپس به خدمت خانجهانخان لودی درآمد. خانجهانخان بر او به صفت یک پشتون اعتماد داشت و او را با خود درسفری همراه برد که به قصد آرام کردن غایله مرهته ها به دکن صورت گرفته بود(۱۰۱۸ق). نعمت الله هروی در این سفربا یک شخصیت آگاه دیگرپشتون یعنی هیبت خان کاکړ معرفت حاصل کرد که او را در نوشتن کتاب «مخزن افغانی» بسیار تشویق وکمک نمود. هیبت خان کاکړ از دوستان نزدیک خانجهان خان بود وازسرگذشت او چیزهایی میدانست که دیگران برآن اطلاعی نداشتند. او اطلاعات فراوانی از اصل ونسب و طرز زندگی ووضعیت اجتماعی پشتونها در اختیار نعمت الله هروی گذاشت. مگر فراموش نباید کرد که مشوق اصلی نوشتن کتاب «مخزن افغانی» شخص شخیص خانجهانخان لودی بوده است و به همین دلیل بود که نعمت الله هروی کتاب خود را بعد از تکمیل« تاریخ خانجهانی ومخزن افغانی» نام داد. این بدین معنی است که مسبب اصلی به میان آمدن این تاریخ، خانجهان خان لودی بوده است.(پشتنی قبیلی او روایتی شجری، ص۱۵-۱۶)

آقای هوتک بعد ازاین به معرفی کتاب پرداخته ودرمورد مضمون اصلی کتاب مینویسد:«بنابر روایات مخزن افغانی، پشتونها بنی اسرائیلی اند و دربنی اسرائیل از نسل ساول(طالوت) پنداشته شده اند. گفته میشود که ساول در زمان حضرت اسماعیل (ع) پادشاه بنی اسرائیل بود. ودو پسر

داشت که یکی «ارمیا» ودیگری«برخیا»نامیده میشدند. برخیا وزیر حضرت داود بود وارمیا سپهسالارش. پسرارمیا«افغنه» نامداشت که سپهسالار حضرت سلیمان بود و نام پسر ارمیا، آصف بودکه سمت وزارت داشت.خداوند به «افغنه» چهل فرزند داد وبه آصف هژده فرزند.در زمان درگذشت حضرت سلیمان ،از اولاده این دوبرادر یک قبیله بسیار نیرومندی بمیان آمد که در تمام بنی اسرائیل نظیر نداشت. میگویند بنی اسرائیل بعد از فوت حضرت سلیمان به نافرمانی از خدا کمربستند وخداوند «بخت النصر» پادشاه بابل را برآنها مسلط کرد.برخی از قبایل بنی اسرائیل به عربستان وبرخی دیگر به غور مهاجرت کردند. آخرین سرکردۀ یهودیان مهاجر درعربستان، خالد بن ولید بود که نیکۀ مادری برخی از پشتونهاست. واز یهودیان غورآخرین شخصیت نامدار قیس(داماد خالد بن ولید) است.»(همان، ص۱۹)

آقای هوتک می افزاید:« این بود مختصری ازروایات مخزن افغانی که بعدها طرفداران ومخالفینی پیدا کرد.وتا قرن نزدهم به حیث یک نظریۀ مسلط وقبول شده دوام آورد. طرفداران این نظریه ، پشتو را شکل متحول زبان عبرانی دانستند وزبان سامی گفتند.... در نیمه اول قرن نزدهم دانشمندان اروپائی نظریۀ بنی اسرائیلی پشتونها را مورد سوال وتحقیق قراردادند وبعد از مطالعات طولانی تاریخی، اتنیکی و زبانشناسی به این نتیجه رسیدند که بگویند نظریۀ یهودی بودن پشتونها بر تهداب محکمی استوار نیست و جوانب اسطوره ئی آن از دور هویدا است. البته در مراحل مختلف تاریخی افراد یا گروهی از اقوام سامی با پشتونها درآمیختند و در این قوم به تحلیل رفته اند، مگر حقیقت اینست که پشتونها نه از قوم سامی اند و نه زبان شان زبان سامی است.(ص ۲۳)

آقای هوتک به این نکته نیز اشاره میکند که:«این روایت مخزن افغانی، ماخذ تمام آثاری شده که درباره پشتونها نوشته شده اند.تاریخ مرصع، خلاصة الانساب، صولت افغانی، شوکت افغانی، توزک افغانی، تواریخ خورشیدجهان، دپشتنوتاریخ، ودیگران محتویات مخزن افغانی را گرفته اند. همچنان یک تعداد مولفین غربی نیز بر روایت مخزن افغانی تکیه کرده وآن راویت قبول کرده اند. در میان محققین غربی،رئیس انجمن آسیائی بنگال ویلیام جونز William Jones، الکساندربرنسAlexander Burnes،ویلیام مورکرافتWilliam Moorcroft، چارلس میسنCharles Masson، جورج

روزG.h.rose، والتر بیلیوH.H.Bellew و هنری جورج راورتی H.G.Raverty،از طرفداران نظریه یهودی بودن پشتونها اند واز آن میان جورج روزار هواداران جدی این نظریه است.در مقابل اینها موناستوارت الفنستونMounstuart Elphinston، جان ملکم John Malcolmوبرنارد دورن Barnard Dorn از مخالفین سرسخت این نظریه هستند وپشتونها را آریائی میدانند.(برای درک نظریات این مستشرقین کتاب ذیقیمت دکتورحبیب الله تژی «پشتانه» برای خواننده بسیار کمک میکند.) (ص٢٠)

آقای هوتک تناقضات در نظریهٔ اسرائیلی بودن را بطور مفصل برشمرده و برخی موارد آن چنین است:

_ در میان پسران ساول(طالوت) هیچکسی بنام«ارمیا» نیست، پس فرزندش(افغنه) یک موجود خیالی است.

بقول ظفر کاکاخیل ، در تورات کسی بنام(افغنه)وجود ندارد.

_ در میان فرزندان ساول بنام برکیا یکتن وجود دارد که صاحب پسری بنام آصف است، ولی اینکه او در عهد حضرت سلیمان وزیر بوده باشد، در تورات هیچگونه اشاره ئی نیست....

_ محقیقین غربی واز جمله «جورج روز» مدعی است که:«این یک امربسیار عجیب نیست که پشتونها زبان عبرانی خود را فراموش کرده باشند، زیرا وقتی که چند قبیله از مسکن اصلی خود جدا و در یک سرزمین دیگر در میان قبیله یا جمعیت نیرومند و انبوه دیگری داخل شوند وآمیزش پیدا کنند،آنگاه این یک امرعجیب نیست که زبان اصلی خود را از دست بدهند... ده قبیله اسرائیلی ... در نهایت به افغانستان رفته اند و پشتونها از نسل همین ده قبیله اند.»

اگر افغانها بقول جورج روز، اولادهٔ همین ده قبیله بوده باشند، پس آن جمعیت نیرومند وانبوه کیها بوده اند؟ که این ده قبیله یهود درمیان آنها زبان اصلی خود(عبری) را ازدست داده اند وبجای آن اکنون به زبان پشتو صحبت میکنند. [آن جمعیت هرکه بوده] باید زبان آنها پشتو بوده باشد. آیا این حکم خود اعترافی براین حقیقت نیست که قبل ازنابودی این ده قبیلهٔ یهود ، اینجا جماعتی انبوه ازقبایل پشتون زندگی داشتند که زبان شان هم پشتو بوده است؟ [درهمینجا از جورج روز وامثال اوباید پرسید که چطور ممکن است که قبایل ده گانه که اولاده شان امروز به ملیونها تن رسیده، زبان اصلی خود را چنان فراموش کرده باشند که حتی ده کلمه از زبان اصلی شان هم وجود

نداشته باشد تا دلیل و سندی برای تائید نظریه یهودی بودن شان شده میتوانست؟]

آقای هوتک می افزاید: ما میدانیم که سازندۀ این روایت در حاکمیت مغولی زندگی میکرد. در قلمرو این حاکمیت نسبت به کلمه پشتون، لفظ افغان بسیار رواج داشت. در آن زمانه ها، نام افغان نسبت به پشتون بسیار قدیمی وتاریخی به نظر می آمد. بنابرین در خاندان ساول،افسانۀ «ارمیا» و«افغنه» درست شد.اگر برای سازندگان این افسانه، این موضوع روشن می بود که: پشتون= پکتهون[= پختون امروزه] از نام افغان سابقه دار تراست، هیچگاهی نام پسر ارمیا را، «افغنه» نمی گذاشتند، بلکه شبیه پشتون نامی برای پسرش میتراشیدند.(ص۲۸،۲۹)

علل به میان آمدن نظریه اسرائیلی بودن افغانها:

آقای هوتک دراین تحقیق خود دلیل وعلت به وجودآمدن نظریه یهودی بودن افغانها رانیز جستجو کرده وسرنخ آن را چنین بدست میدهد: شجره نسب افغانها توسط نعمت الله هروی در سال ۱۰۲۰هجری=۱۶۱۱میلادی ثبت کتاب «مخزن افغانی» شد. نعمت الله هروی از ملازمین خانجهان خان لودی بود که به تشویق او کتاب خود را نوشت. مؤلف حیات افغانی، دپتی محمدحیات خان مینویسد که، خانجهان خان لودی برای معلوم کردن سلسله نسب افغانها، تعدادی از ملازمان خود از قبیل:قطب خان، سرمست خان ابدال، همزه خان توخی، عمرخان کاکر، ظریف خان یوسفزی را به افغانستان فرستاد. آنها این سلسله نسب را از ساول تا قیس عبدالرشید نام به نام بطور مفصل نوشته آوردند. مگرمحمدحیات خان این شجره نسب را زیر سوال برده می پرسدکه: از مرگ ساول تا دونیم هزارسال بعد آیا ممکن است که در یک چنین دوران طولانی یک سلسله نسب مفصل سینه به سینه بدرستی تا زمان ما رسیده باشد؟ جواب این پرسش از نظر مولف حیات افغانی منفی است. او میگوید نسخه قلمی مخزن افغانی را که وی ازآن استفاده کرده، غلام حسین خان علیزی برایش از کتابخانه یک خانواده معتبر کابلی فرستاده بود. در این نسخه علت تصنیف آن چنین بیان شده: یک نفر سفیر از سوی دولت فارس به دربارجهانگیر پادشاه هند آمده بود واو در مورد افغانها گفته بود که اصل ونسب افغانها با نژاد دیوها یکی است وبرای موجه جلوه دادن این گفته اش یکی از کتب معتبر را منبع روایت خود نشان داده بود. این روایت برخان

جهان خان لودی سخت تمام شد واو جرگه ای از افراد سرشناس را که نام های شان قبلاً گرفته شد، به قسمت های مختلف افغانستان فرستاد تا اصل ونسب افغانها رامعلوم کرده بیاورند. و آنها به افغانستان رفتند و این نسب نامه را که افغانها رابه نسل یهود پیوند میدهد با خود آوردند.

دراین وقت پادشاهی از دست افغانها درهند رفته بود ونه آن شان وشکوه گذشته برایشان باقی مانده بود ونه جاه ومقامی داشتند. پشتونهای باقیمانده در دربار مغول به بهانه های گوناگون تحت فشار وآزار روحی قرارداشتند، پس درچنین شرایطی که ازناحیه اصل ونسب خود مورد تمسخر و تحقیر قرار میگرفتند، معلومداربود که برای نجات خود از توهین وتمسخر درباریان مغول به جعل یک شجره نسب دست زدند که براساس آن پشتونها از نسل قیس عبدالرشید پنداشته شوند. این رویت افسانوی از سوی آدم های عادی ونافهم به میان نیامده است، بلکه دقت بسیار در بمیان آوردن آن صورت گرفته تا زمینه های عینی روایت های افسانوی را درآن بازتاب دهند و براساس تفکر مسلط آن زمان می باید سلسله نسب افغانها به فرزندان سه گانه حضرت نوح (ع)(حام، سام،یافث) میرسید... در روزگار بمیان آمدن نظریه سامی بودن افغانها، پشتونها درهند با دوقوت روبروبودند، یکی با مغول ودیگری هندوان. بقول ظفرکاکا خیل مغولها و هندوان شجره نسب خود را به حام پسر نوح میرساندند، پشتونها که با مغولها رقابت سیاسی وبا هندوان دشمنی مذهبی داشتند،برای آنکه پیوند خود را با هردوی آنهاگسسته باشند،سلسله نسب خود را به سام ابن نوح رساندند.این کار دو فایده برای شان داشت: یکی برای تسکین عقدهٔ مذهبی خود را از هندوان جدا کردند و با عرب که به نظر شان قوم بسیار مقدس پنداشته میشد، پیوند دادند و دوم اینکه جهت ابراز مخالفت با رقبای سیاسی خود تهداب تئوریکی ساختند و برای آنکه به شجره نسب خود رنگ وصبغه منطقی داده باشند، در میان اولادهٔ ساول، شخصی بنام «افغنه» را اضافه کردند. (ص ۳۰-۳۲)

آقای هوتک در پایان رساله اش یک نتیجه گیری علمی نموده مینگارد: به نظر من اصل ونسب اقوام وقبایل افغان(پشتون) وهمچنان در باره شجره نامه روایتی آنها تحقیقات سالهای اخیر که نوشته حاضر حلقه کوچکی از این سلسله است،بطور قاطع برچند موضوع ذیل نقطه پایان میگذارد:

_ نظریه سامی بودن افغانها(پشتونها) برمبنای علمی استوار نیست،

بلکه پشتونها آریائی الاصل اند. در طول تاریخ ممکن است گروپ های قومی سامی نژاد با آنها مخلوط شده باشند، [اگر]شده باشند[چه عیبی دارد؟].

_ پیوند پشتونها با قیس عبدالرشید یک روایت افسانوی است وقابل قبول نیست.در شجره های روایتی که از قیس تذکر رفته، آن تذکر باید بارتباط« کوه کسی» وقوم کاسی وبه همین نام دره ای درغور مورد مطالعه قرارگیرند، نه اینکه ازآن به صورت یک نام عبرانی برای توجیه اسرائیلی بودن پشتونها استفاده شود.

_ در مورد نام غلجائی، افسانه ساخته شده، نه قابل قبول است ونه قابل تکرار.- غلجی وخلجی ، دو نام های یک قوم است وجدا کردن آنها نه قابل قبول است ونه قابل تکرار.

- پشتون، افغان، پتهان، روهیله، نام های مختلف وجداگانه یک واحد اتنیکی اند که ازآن میان، کلمه افغان به پیمانهٔ وسیع تری برای تمام اتباع افغانستان به عنوان هویت ملی قبول شده است وعلاوه بر پشتونها، برتمام اقوام واتنیک هایی که در ساحه جغرافیائی وسیاسی افغانستان زندگی میکنند، اطلاق میشود.

- پشتونها، تنها فرزندان سره بن، غرغشت وبیت نیکه نیستند، در میان پشتونها برخی از اقوام چنان بزرگ وکثیرالعده اند که مصداق آن را در ضرب المثل (پورته آسمان، کشته سلیمیان= بالا آسمان، پائین سلیمان خیل) دیده میتوانیم.

- زبان پشتونها(پشتو) از زبانهای هندواروپائی از شاخه شرقی به گروپ زبانهای اوستائی تعلق دارد. این موضوع به مثابه یک حقیقت انکار ناپذیر قبول شده که دانشمندان شرق وغرب برآن متفق الرأیند ونقطه تردید بران نمی بینند.» (ص٨٣-٨٤)

با بیان فرازهایی از این رساله، معلوم خواننده شده باشد که مولف در اثبات ویا تردید نظریات وتیوریهای ارائه شده در مورد اصل ونسب افغانها، چقدر وقت گذاشته و چقدر دقت بخرچ داده تا چنین اثر گرانبهایی را به هموطنان عرضه کند. بدون تردید با خواندن این اثر تمام جعلیات وجفنگیات محققین داخلی وخارجی نقش براب میشود. توفیق مزید این نوسینده با حوصله را در نوشتن وبمیان آوردن آثار دیگر از این دست آرزومندیم.

گوتنبرگ سویدن، **١٠ اپریل ٢٠٠٦**

تقریظ پنجم

"بازنگری دورهٔ امانی و توطئه های انگلیس "
یک اثر بی نظیر درتاریخ افغانستان

یکی از ویژه گی های پرداختن به کار تاریخ وتحقیقات تاریخی ، حوصله مندی برای رجوع به آرشیف های اسناد ومدارک سری ومحرم ودقت درجمع آوری اسناد تاریخی است. بدون حوصله مندی ودقت درتمیز دادن اسناد اصلی از اسناد جعلی،حقیقت از دروغ ، سره از ناسره ، واقعیت از خیالبافی وگزافه گوئی ،ارائه یک کار تحقیقی بی عیب ویا کم عیب مشکل خواهد بود.

محقق وپژوهشگر وظیفه دارد تا برای کشف حقیقت تاریخ، با مراجعه به آرشیف های معتبر اسناد تاریخی- سیاسی دورهٔ مورد مطالعه را با دقت تمام تحت بررسی قراردهد و از میان انبوه عظیم اسناد کوتاه وطویل و ثقه وناثقه ومدارک مبالغه امیز یا بدون مبالغه، آنهایی را برگزیند که عاری از دروغ وگزافه ویا دارای احتمال کمترین دروغ باشد. وقتی این اسناد ومدارک جمع آوری گردید، محقق موضوع می باید درهنگام تدوین وتألیف این اسناد هر پدیدهٔ سیاسی - تاریخی را از ابعاد مختلف آن مورد بررسی قراردهد. این ابعاد شامل شرایط زمان ومکان وعومل درونی وبیرونی ظهور یک پدیده میشود.

باید توجه داشت که هر پدیدهٔ سیاسی- اجتماعی وابسته به شرایط داخلی وخارجی و وابسته بزمان ومکان معین می باشد، همانگونه که یک پدیده مراحل ظهورو صعود خود را برطبق شرایط داخلی وخارجی می پیماید،به همان گونه نزول آن پدیده نیز وابسته به شرایط داخلی وخارجی وزمانی است. در دگر گونی های پدیده های سیاسی- اجتماعی هیچگاه یک بُعد مطلق پنداشته نمیشود، فقط با درنظرداشت ابعادچهارگانه است که یک

پدیده شکل میگیرد وقوام می یابد ویا رنگ می بازد و از میان میرود. محقق می باید همه ابعاد را در بررسی های تاریخی مد نظر داشته باشد، چه گاهی بُعد خارحی بربُعد داخلی تفوق دارد و زمانی بُعد داخلی بربُعد خارجی در زمان ومکان معین موثرتر عمل میکند. مصداق های عینی این پدیده های سیاسی واجتماعی را میتوان در برخی ازکشورهای عربی افریقا وشرق میانه از دو سال بدینسو مشاهده کرد.

شاید شرایط سیاسی -اجتماعی در کشورهای عربی بدتر وسخت از شرایط سیاسی اجتماعی کشور ما نباشد، ومردم ما از جهت فقر اقتصادی در سطح نازلتر از کشورهای مزبور قرار دارند، ولی از آنجائی که جامعه ما از لحاظ سواد وآگاهی ودانش سیاسی در سطح مردم تونس ومصروسوریه نیستند، با درنظرداشت نقش حضور نیروهای بین المللی و استخبارات خارجی در کشور، مردم ما تاهنوز قادر به خیزش عمومی برضد استبدادجنایتکاران جنگی ومافیای دولتی غصب ملکیت های شخصی ودارائی های عمومی نشده اند.هرچند جوانه هایی ازاین نارضایتی عمومی در تظاهرات برخی از احزاب سیاسی (مثل حزب همبستگی) و(جوانان آزاد افغانستان) درماه ثور امسال وسال پاربه مشاهد رسید که با راه اندازی تظاهراتی درکابل وهرات وننگرهار ، تصاویر مجرمین جنگی ومتهم به جنایت علیه بشریت را به آتش کشیدند ونفرت وانزجار خود ومردم را نسبت به آنها ابراز داشتند، ولی هنوز شرایط داخلی وخارجی برای یک قیام عمومی برضد استبداد داخلی وسرنگونی رژیم فاسد ومافیاگونه دولت کابل فراهم نیست.

با درنظرداشت همه شرایط بالا،شیوۀ پرداخت وبیان یک پدیده بزبان مورد استفاده نیز نقش ارزنده ای درافهام وتفهیم موضوع تحت بررسی دارد،بدون تسلط برادبیات معیاری زبان رسمی،تمام زحمات محقق برباد میرود.

با این مقدمه اکنون می آئیم برسر کتاب جناب داکتر زمانی زیرعنوان «**بازنگری دورۀ امانی وتوطئه های انگلیس علیه حکومت امانی**» یکی از آثار پرارزش تحقیقی – تاریخی،کتاب «بازنگری دورۀ امانی وتوطئه های انگلیس" می باشد که از سوی محقق وپژوهشگر نامدار کشور جناب داکتر عبدالرحمن زمانی در امریکا ابتدا بصورت مقالات پژوهشی نگارش یافته و سپس بصورت کتاب تألیف و به خوانندگان وعلاقمندان تاریخ دورۀ امانی

پیشکش گردیده است.

کتاب در ۹ فصل(و٦٣٩ صفحه)، با یک پیشگفتار(٤ صفحه) از مؤلف، ویک تقریظ (٦ صفحه) از محقق حبیب الله رفیع مشاورعلمی اکادمی علوم افغانستان، ٥٦٤صفحه متن اصلی، ۳۸ صفحه ضمایم ، ۱۸صفحه فهرست منابع کتاب،٦صفحه فهرست نامهای رجال،۳ صفحه زندگی نامه مختصر مؤلف،همراه با۷۲ عکس ونقشه تاریخی از شاه امان الله وملکه ثریا،ودیگر رجال ذیدخل در قضایای سیاسی افغانستان، از سوی موسسهٔ نشراتی موسکا با قطع وصحافت اعلی در کاغذ درجه اول در جلال آباد افغانستان در اوایل سال ۲۰۱۳(زمستان ۱۳۹۱ش) به چاپ رسیده است.

در صفحه اول بعد از معرفی مشخصات کتاب، عکس لوی خان غازی میرزمان خان کنری، قوماندان جبهه چهارم جنگ استقلال، جد مؤلف دیده میشود که کتاب به نام نامی آن غازی مرد نامدار اهداء شده است.در صفحه اول پشتی کتاب، قصردارالامان قبل از تخریب با تصویر رنگه اعلیحضرت شاه امان الله ودو بیرق ازافغانستان وانگلیس ودر صفحه چهارم پشتی، تصویر نخستین قطارآهن در کابل نظر را جلب میکند که پیام تکاندهنده ای در خود دارد.

کتاب به زبان فارسی دری با سبک روان وادبیات گیرا به نگارش آمده و خواندن آن لذتبخش واز لحاظ اطلاعات دست اول وارائهٔ اسناد محرم آرشیفی حکومت هند برتانوی در قرن بیستم بسیار دلچسپ وتحسین برانگیز است.

خوانندگان آگاه وبادرک سلسله مقالات محققانه وبا ارزش تاریخی جناب داکتر زمانی در بارهٔ (توطئه های انگلیس علیه حکومت امانی) شاهد اند که این پژوهشگر عالی مقام با حوصله مندی و دلچسپی وطن پرستانه اسناد مربوط به تاریخ یک برههٔ بسیارمهم وعمداً کتمان شده را از روی اسناد محرم آرشیف های وزارت خارجهٔ انگلیس در قرن ۲۰ از بریتش موزیم وهمچنان موزیم آرشیف هند برتانوی با حوصله مندی قابل وصفی یاد داشت نموده وسپس از تلفیق وتألیف این اسناد مهم ، مواد بسیارسودمند وآموزنده را مطابق معیارهای قبول شده تحقیق وپژوهش، بشکل مقالات علیحده با زبان وادبیات گیرای دری با بیطرفی کامل مستند سازی نموده و برای ما ونسل های جوان کشور ارائه داده اند.

من از مطالعهٔ هرفصل وهر عنوان کتاب مورد بحث کیف ولذت برده

ام ونکات بکر وتازه زیادی در آن دیدم که برای من تازگی داشت ومیتوان به عمق فاجعه ایکه از سوی استعمار انگلیس بر جامعه ساده وپیاده وبیخبر از همه چیز ما نازل شده است، پی برد و بر بدبختی های جامعه خود اشک ریخت.

علت علاقمندی من به شاه امان الله از آنجا آب میخورد که درکودکی از ریشفیدان کم سواد یا بیسواد محل خود در نیمروز راجع به شاه امان الله وتوجه او نسبت به مردم واستقلال کشور تعریف ها شنیده بودم ولی در دوران مکتب ولیسه وفاکولته درهیچ کتاب درسی وغیردرسی و در هیچ کنفرانس وگردهم آئی در مورد کارنامه های شاه امان الله چیزی ندیدم ونشنیدم.

آگاهان افغان، علت این امر را خصومت نادرشاه با امان الله خان در وارونه ساختن تاریخ دورهٔ امانی می دانند. داکترزرغونه عبیدی بحوالهٔ خانم منیژه باختری، دربرگه فیسبوک خود بمناسبت استرداد استقلال افغانستان مینویسد :« جعل تاریخ و گزارش رویدادهای تاریخی به شکل باژگونه در متون تاریخ و کتاب‌های درسی، یکی دیگر از اتفاقات نامیمون دوران حکمروایی نادر شاه است. او با سایر اعضای خانواده خود مجدانه و از سر کینه کوشیدند تا نام شاه امان الله خان را به عنوان تحصیل‌کننده استقلال افغانستان و فرد آزادی‌گرا و مترقی، از کتاب‌های درسی و تاریخی بیرون نمایند و یا در جاهایی کمرنگ بسازند. در عوض، نام نادر خان به عنوان «مصلح بزرگ و نابغه معروف افغانستان اعلیحضرت محمد نادر شاه غازی» را جاگزین او سازند. نادر خان رویدادهای مربوط به مشروطه‌خواهان را نیز آنسانی که خود لازم می‌دید، در متن‌های تاریخی تحریف کرد و خود را به عنوان بانی ترقی و محصل استقلال افغانستان معرفی نمود.

میر غلام محمد غبار می نگارد: «نادرشاه در خصومت با شاه امان الله خان، تعصب و تنگ نظری را تا جایی رساندکه اسمای لیسه های امانی و امانیه و معموره دارالامان را به نامهای نجات و استقلال و دارالفنون تبدیل نمود و حتی ریکاردهای ترانه امان الله خان (الهنا یا ربنا انصرلنا امیرنا امیر الافغان امان الله خان...) را با عکس‌های او از تمام کشور جمع و نابود گردانید.»(۹۳ سال رسانه و قانون. ص ۷۶)"

بعد از کودتای ثور در ۱۳۵۷ که نظام چپی درکشورمستقرگردید، در یاد بود از جشن استقلال از شاه امان الله واینکه او استقلال افغانستان را از انگلیس حاصل کرده بود، در سخنرانیها یاد میشد، ولی بعد از اولین سالگرد کودتای ثور از او نیز یاد نمیشد. مگردر عهد کارمل بمناسبت سالگردهای استرداد استقلال ازشاه امان الله بیشتر یاد آوری میگردید. فکرمیکنم اینهم به خاطر آن بود که رهبران پرچمی خود را ادامه دهندگان راه مشروطه خواهان دوم وانمود میکردند وبدینسان میخواستند خوش بینی مردم را نسبت به رژیم خود بحیث ادامه دهندگان برنامه های شاه امان الله در جهت ترقی وتحول افغانستان جلب کنند.

دراین دوران تاریخ مرحوم غبار نیز در خارج کشور تکثیر وبه کابل آورده شد ومردم با خواندن آن از برنامه های اصلاحی شاه امان الله آگاهی پیدا کردند وکم کم در دل تحول طلبان وترقی پسندان مهر آن شاه متجدد وآزادی خواه جا میگرفت. پس در دهه هشتاد قرن بیستم است که من شاه امان الله وعشق آتشین او را به استقلال ومردم افغانستان ونفرت شدید او را نسبت به استعمار انگلیس درک واحساس کردم ومهر واحترام او را در دل جادادم و سعی نمودم بیشتر او را ارج بگزارم .

در ۲۰۰۲ در کشورسویدن اولین کتابم را در مورد« **علامه محمودطرزی ،شاه امان الله ونقش روحانیت متنفذ در ضدیت با تخولات اجتماعی** » نوشتم وبرای چاپ به پشاور فرستادم. این کتاب در سیمناری که در ۲۰۰٤ بمناسبت جشن استقلال در بن آلمان برگزارشده بود وجم غفیری از افغانان مهاجربا فرزندان آن شاه آزادی دوست: هندیه دافغانستان وانجنیر احسان الله دافغانستان نیز حضور داشتند، اقبال توزیع یافت.

بنابرین برای من ابجد خوان تاریخ دورۀ امانی وجنبش مشروطیت دوم ، نوشته های تاریخی آقای داکتر زمانی ،که با معیارهای قبول شده پژوهش های تاریخی ارائه شده ، بسیاربا ارزش اند و یقین دارم که اگر غبار وفرهنگ و حبیبی هم زنده می بودند، به تجدید نظرنوشته های خویش در مورد دورۀ امانی می پرداختند وبا بهره گیری از تحقیقات سودمند جناب داکتر زمانی ،نوشته های خویش را کاملتر ومستند تر میکردند.

امیدوارم داکتر حسن کاکړ نیز که درسالهای اخیر او نیز کتابی زیرنام **" د پاچا امان الله واکمنی ته یوه نوی کتنه "** نوشته است،ودرآن گفته است که وی هیچ سندی را از سوی انگلیسها ندیده است که در آن برسقوط شاه امان

الله تذکری رفته باشد، با مرور براین کتاب محققانه آقای زمانی برکتابش تجدید نظرنماید وبه رفع کاستی های کتاب خود بپردازد.

داکتر زمانی در دوسال اخیر پیرامون توطئه های انگلیس برضد رژیم امانی مقالات تحقیقی فراوانی نوشته اند که سرانجام از تلفیق وتوحید آنها کتاب بی نظیری به میان آمد که اکنون در دسترس اهل مطالعه وکتاب قرار دارد و بخشی مهم از آن مقالات قبلاً در پورتال افغان جرمن آنلاین به خوانندگان ارائه شده است.این همه کارو این همه دقت برای پیداکردن سرنخ(سرکلافه) اصلی درپیوند با دسایس انگلیس برضد نهضت امانی،واقعاً وقت وحوصله وشکیبائی عالمانه میخواهد که از توان هرکسی پوره نیست وخوشبختانه که داکتر زمانی ظرفیت و استعداد وشایستگی برآوردن یک چنین کار سترگ را داراست و از پس انجام آن بدرستی قابل وصفی برآمده است ومی باید آنانی که چشم حق بین وزبان حقیقت گو ودل ودماغ منصف دارند، از زحمات طاقت فرسا وبدون مزد وپاداش آقای داکتر زمانی ،قدردانی نمایند واو را مورد نوازش معنوی خویش قرار دهند واز اظهار تشکر ونثار شادباش های خویش دریغ نورزند.

من انجام این کار پرمشقت وتوان فرسا را برای جناب داکتر زمانی تبریک میگویم و توفیقات مزید وی را در راه بسر رساندن کارهای بیشتر ازاین دست خواهانم . نسل های جوان کشور با مطالعه این کتاب ویا سلسله مقالات داکتر زمانی در پورتال افغان جرمن آنلاین،میتوانند به بیخ وریشهٔ دسایس استعمار انگلیس و بدبختی های که دامنگیر جامعه و ملت ما شده است بیشتر پی ببرند و در پیکار خود با استعمار واستبداد نباید فریب دسایس هیچ اجنبی را بخورند و مثل یک تن واحد برای عمران وآبادانی میهن خویش کار نمایند وخرد وتجربه خود را در راه رفاه وآزادی فردی واجتماعی خود بکار گیرند.

قدر شناسی وتقدیر ازکار محققان و پژوهشگران هموطن درداخل وخارج، از سوی مسئولان نهادهای علمی واکادمیک داخلی کار بسیار بجا ومعقول وتشویق کننده است وهیچ ضرری متوجه دیگران نمیکند بلکه نمایانگر درجهٔ اعلی تشخیص خوب از بد و اخلاق قدر شناسی دانشمندان موسسات علمی کشور از زحمت کشی سایر هموطنان در بیرون ازآن موسسات خواهد بود.

اعتراف میکنم که من تا کنون نظیراین کارطاقت فرسای تحقیقی را از سوی هیچ تاریخدان وتاریخ نگار واز سوی هیچیک ازاستادان تاریخ در پوهنتونهای افغانستان ندیده ام و اگر بجای رئیس پوهنتون کابل ویا رئیس اکادمی علوم افغانستان می بودم، بخاطر تنها همین کار داکترزمانی، سند دکتورای افتخاری تاریخ را از مقامات ذیصلاح دولت افغانستان حاصل میکردم وبه وی اهدا مینمودم تا تصور میشد که وجدان قضاوت هموطنانش بیدار است وقدرکارهای مفید وسودمند را میدانند.

من خود را خوشبخت میدانم که با یک چنین هموطن دانشمند ودقیق النظر و پرحوصله هم عصر وآشناهستم وازصحبت ها وتحقیقات سودمند شان بهره برده ام وتا حد ممکن آنرا به دیگران انتقال داده ام.

من این کتاب را یک دست آورد بزرگ علمی- تحقیقی برای هموطنان خود در قرن ۲۱ می شمارم وگفتنی های زیادی در بارهٔ محتوای آن دارم که آنرا به فرصت دیگر میگذارم وامیدوارم آنروز زیاد دور نباشد که با گلچینی ازفراز های کتاب بتوانم به معرفی بیشترمحتوای آن بپردازم.

آثار دیگرتاریخی این مولف گرانقدر،از جمله "جنگ استرداد استقلال افغانستان،جبهه فراموش شده چترال وکنر،حقایق نهفته وحرف های ناگفته جبهه چهارم" و نیز« **په آزد سرحد کی خپلواکی غوشتونکی مبارزی او دمومندو په مشهورغزاګانو کی دغازی میرزماخان کنری ونډه**»،وسائرآثار شان از ارج فراوان برخوردارند. به امید موفقیت های بیشتر شان درعرصهٔ تولیدات فرهنگی واجتماعی وطبی کشور.

پایان۲۰۱۳ /۷/۲۷

تقریظ ششم

برداشت‌های من ازکتاب:

زنان افغان زیرفشار عنعنه وتجدد

تألیف داکترسیدعبدالله کاظم

۲۰۱۳/۱/ ۲۰

« **زنان افغان زیرفشارعنعنه وتجدد**»، یکی از نخستین کتاب های تحلیلی- تاریخی در مورد زنان افغان است که از جانب دانشمند نامدارکشورجناب داکتر سیدعبدالله کاظم، سابق استاد اقتصاد پوهنتون کابل با استفاده از منابع ومآخذ متعدد داخلی وخارجی تألیف شده ودر۲۰ فصل و ٦٠٢ صفحه بر کاغذ درجه اول درکابل به چاپ رسیده است.

مؤلف کتاب را اهداء نموده به:

- زنانی که در راه نهضت زنان قدمهای اساسی واولی گذاشتند وبا تحمل مشقات،حفظ عفت وکمال ادب این کاروان را به پیش راندند،

- زنانی که درطول سالهای مصیبت بار یک دههٔ اخیر، زجرکشیده، عذاب دیده وعزیران خود رااز دست داده اند،

- زنانی که درمسیرنهضت زنان با رعایت شرایط زمان هنوزهم آگاهانه وصبورانه قدم میگذارند،

-وسرانجام مولف کتاب را به عزیزان خانواده خود، یعنی مادر وخانم خود تقدیم میکند وبا این الفاظ آنها را می ستاید: « وبالاخره اهدا به دوزن

فداکار ومحبوبم:یکی مادرنازنین ومرحومه ام بی بی حاجیه نوشابه(سکندر) کاظم ودیگری خانم عزیز ومهربانم راضیه(مستمندی) کاظم.این دو زن پرعاطفه در دورۀ زندگی همیشه یار ومددگارورهنمای مشفق من بوده اند وهرآنچه اگراز خوبیها دارم، مرهون احساس نیک ومحبت فراوان همین دو موجودفرشته صفت میدانم.»

جملات وکلمات فوق، گویای روشنی از احترام عمیق مؤلف به مقام زن بحیث مادر وهمسرو یار ومدگار مرداست.

کتاب بزبان فارسی دری و با ادبیات بسیار روان به نگارش آمده،من ادبیات آنرا شبیه جریان یک رودخانه سیراب و موجدار که پیوسته چشم بیننده را بخود جلب میکند، وانسان را گاه دچار حیرت وگاهی ارامش می بخشد،یافتم. تحلیل های دقیق ازاوضاع سیاسی واجتماعی کشور در قرن بیستم،که با شورشها وبغاوتها وسرکوب حکومتها یا تجاوزوتهاجم بیگانگان ومقاومتهای مردم ما همراه بوده است، شبیه همان موجهایی اند که هنگام مد وجزر رودخانه ها بچشم میخورند.

از لحاظ محتوا،این کتاب از نشیب وفراز های زندگی اجتماعی وسیاسی وفرهنگی زنان در جامعه مردسالار افغانستان حکایت دارد که در طول حیات خود با مشقات ومشکلات فروان روبرو بوده اند وبار این همه مشکلات را صبورانه بردوش کشیده اند.

مولف انگیزۀ اصلی نوشتن کتاب را چنین تشریح میکند:«موضوع زنان و حقوق شان درافغانستان، یکی ازموضوعات بسیار حساس ودرعین زمان درخور توجه ودقت است. این موضوع از آغاز تا انجام قرن بیستم درافغانستان نشیب وفرازهای جدی را پیموده وهروقت تحولی در زمینه به میان آمده است، جامعه مردسالار وعنعنه گرای کشور با حرکت شدیداً محافظه کارانه جلو آنرا گرفته و یا آنرا بحیث یک حربه مدهش علیه رژیم بکار بسته وبا تعبیر وتفسیرهای دینی ذهنیت عامه مردم راعلیه آن شورانیده است. رژیم ها وسران حکومتی نیز در قبال این اوضاع گاهی بصورت افراطی به پیش رفته وزمانی نیز شدیداً به عقب گام گذاشته اند. طوریکه درهر دو حالت تحول درامور زنان را از مسیر ارتقائی تدریجی آن بیرون کرده ودچار رکود وسرگشتگی ساخته اند. دراین ارتباط یقیناً این سوال مطرح میگردد که چرا چنین حساسیت ها در در مورد زنان درکشورما وجود دارند و چرا ما تا حال نتوانسته ایم یک راه سالم را به حیث یگ

حرکت ارتقائی با تفاهم واشتراک مساعی اکثریت مردم در پیش گیریم وهمچنین کوشیده ایم نصف نفوس کشورخود را درحاشیه برده واکثریت آنرا درخانه ها محصورکرده و یا در زیرچادری از اشتراک در امور اجتماعی ، سیاسی وفرهنگی دور نگهداریم؟ ارائه جواب به همین سوالها انگیزۀ اصلی نوشتن این کتاب بوده وکوشیده ایم تا ریشه های عمیق معضله را در رویداد های تاریخی کشور در طول قرن بیستم جستجو نموده ونشیب وفرازهای آنرا بطورتحلیلی بررسی نمایم تا درسی از تاریخ آموخته باشیم.»(ص الف، عرض مرام)

درکتاب تحت مطالعه ما، مؤلف با قلم توانائی خویش موقف زنان را(چه شهری، چه روستائی وچه کوچی) در عرصه های مختلف زندگی، به عنوان نیمی از جامعه مدنظرگرفته ومقام زن را به حیث مادر،همسر وشریک زندگی مرد و پرورش دهنده فرزندان خانواده و تقویت کننده اقتصاد فامیل از راه عرضِۀ صنایع دستی ارج گذاشته ونقش آنان را درسازماندهی وتشکیل فامیل وتربیت فرزندان سالم وسایر عرصه های زندگی اجتماعی واقتصادی،به تحلیل گرفته است که جا دارد هربخش ازاین تحلیل های عالمانه درنصاب آموزشی کشور گنجانیده شوند و در مکاتب ومدارس افغانستان به فرزندان افغان تدریس گردد تا کودکان ونوجوانان وطن از آن بیاموزند واز کودکی قدرومنزلت زن را به عنوان خواهر، مادر وهمسر وشریک زندگی آینده درجامعه در ذهن ودماغ خود جای دهند ودر بزرگسالی آنرا درحق زن ودختر خویش رعایت کنند.

یکی از خصوصیات مهم این کتاب، عدم استعمال الفاظ وکلمات موهن ورکیک به آدرس اشخاص وافراد مخالف نظروطرزتفکر مؤلف است.مولف بدون حب وبغض شخصی نسبت به اشخاص مؤثر درتاریخ، با توضیح روش کارسیاستمداران وارباب قدرت، سودمندی یا عدم سودمندی کار سیاست گذاران کشور را بیان کرده وقضاوت را به خواننده خود واگذارکرده است که روشی است مطبوع واز توان هرکسی پوره نیست.

کتاب تنها به شرح مشکلات عدیده برسر راه پیشرفت زنان کشور نمی پردازد، بلکه علل این مشکلات ومصایب وآلام تحمیل شده از سوی رژیم های مستبد متکی به روحانیت متنفذ وابسته به ارتجاع واستعمار را نیز تشریح میکند. بررسی وتحلیل های علمی ازاوضاع واحوال رژیم های

برسراقتدار درافغانستان در طول قرن بیستم ، همه گی ار جالب ترین وسودمندترین بحث های تاریخی اند که خواندن هریک ازآن مباحث دراین تحلیل ها دارای کیفیت وارج فراوان اند. بطورمثال، تحلیل طومارتکفیر شاه امان الله از سوی حبیب الله کلکانی که به قلم حضرت صاحب فضل احمدمجددی نوشته شده ودر پایان آن امضای اراکین دولت حبیب الله کلکانی گرفته شده است، یکی از تحلیل های عالمانه ایست که تا کنون نظیرآنرا من در هیچ کتاب تاریخی دیگرکشور ندیده ام. خواندن آن تحلیل برای آنانی که علاقمند شناخت دقیق ترمسایل آنزمان اند،شاید جالبترین بخش فصل مربوط به دوره اغتشاش باشد. (رک: صص۱۹۳- ۲۰٤) بحث های تازه وتحلیل های جالب دراین کتاب آنقدر زیاد است که من در مانده ام کدامیک را اولتراقتباس وارائه کنم.

بنابر محتویات این کتاب، نخستین گامهای مثبت در جهت بهبودی وضعیت حقوقی زنان در عهد امیر عبدالرحمن خان برداشته شده وبرای اولین بار امیراحکامی در باره منع نکاح دختر صغیر وتقسیم مساوی ارثیه بین اولادها وحق انتخاب شوهر برای زن بیوه برضد عنعنه پشتونولی صادرنمود.

امیرعبدالرحمن خان در مورد فسخ نکاح دختری که قبل از سن بلوغ توسط فشار پدر و مادر عقد شده باشد، امر صادر کرد که :

« به موجب قانون مروجهٔ من، دختری که به حد بلوغ نرسیده باشد و پدر و مادر او را به نکاح کسی در آورده باشند، پس از اینکه به سن بلوغ رسید فاعل مختار است که این نکاح را قبول یا رد نماید و علاوه بر این بعد از قبول عقد اگر شوهرش به او تعدی یا بد رفتاری نماید و متحمل مخارج او نشود، مشارالیه میتواند به محکمه عارض شود که شوهر من یا نفقه و کسوهٔ مرا بدهد یا مرا طلاق بدهد. » (ص ۸۷، به حوالهٔ تاج التواریخ،،ص۳٤۳)

در مورد تعیین مهر و طویانه هم امیر عرف قدیمه را شکست و دستور داد تا این موضوع به اندازهٔ توان شخص محدود گردد. او در این مورد مینویسد : «رسم بعضی از خانواده های بزرگ این بود که داماد های خویش را وامیداشتند بر اینکه قباله های زن های خود را بر خلاف میل شان آنقدر بسیار قرار دهند که اگر تمام خانوادهٔ او متفق می شدند و به او کمک میدادند، باز هم ممکن نبود که قبالهٔ مذکور را بتوانند ادا نمایند. (مقصد از

قباله در اینجا سند دین یا مقروضیت یا تعهدی است که شوهر در حین عقد در برابر زن میسپارد. مؤلف) »(همانجا)

همچنان امیرحکم نمود که هر زن حق میراث و آزادی ازدواج (در صورت بیوه بودن) را دارا میباشد.»(ص٨٦، بحوالۀ تاج التواریخ ٢جلد ، ص ٣٤٢)

نکتۀ مهم دیگر که امیر به آن توجه کرد و برای بار اول در افغانستان معمول گردید، همانا ثبت و درج عقد نکاح در محکمه بود، چنانچه امیر تصریح میکند : « قاعده به جهت ثبت عقود ازدواجیه را معمول داشتم تا در صورت نبودن شهود کافی، مرافعه در میان نیاید. اگر رئیس ادارۀ ثبت قباله جات بگذارد که عقد نامشروع یا عقد اجباری را در کتابچۀ او ثبت نمایند، مشارالیه کاملاً تنبیه می شود.» (ص٨٧،به حوالۀ تاج التواریخ، ص ٣٤٢)

مولف می افزاید که :در اینجا دیده میشود که نه تنها ثبت نکاح در دفتر مربوط الزامی بود، بلکه هر گاه عقد نامشروع و یا اجباری صورت میگرفت، به مجری آن در دفتر یا محکمۀ مربوط جزا داده می شد. مجادله علیه همچو عرف های قوی که ریشه درعرف ومناسبات« قبیلوی» دوانیده بود و در اثر آن زن را بحیث مایملک مرد قرار داده بود کار ساده و آسان نبود و فقط قوت نافذۀ امیر آهنین میتوانست آنرا به منصۀ اجرا در آورد. در آن وقت هیچ کس نمیتوانست در مقابل آن قیام کند و اما بطوریکه بعداً می بینیم در دوره های بعدی عین دساتیر موجب عکس العمل های شدید در برابر دولت گردید و تا حد سقوط رژیم پیش رفت.(همانجا)

هم امیر عبدالرحمن خان وهم اعلیحضرت امان الله خان، میانۀ خوبی با روحانیون وپیرها ومرشد ها نداشتند وبنابرین اولین کار اصلاحات هردو پادشاه با حذف معاش مستمری وامتیازات این قشرمفتخور آغاز گردید.البته شاه امان الله نه تنها به حذف امتیازات روحانیون دست یازید، بلکه به قطع معاشات وامتیازات خانها ورؤسای قبایل ومنسوبین خاندان سلطنتی که علاوه برگرفتن مستمری از مطبخ شاهی نان پخته نیز میخوردند،اقدام کرد واین کاروی در ذات خود یک عمل انقلابی بود که صف دشمنان بالقوۀ اورا تقویت بخشید.

مؤلف شرح میدهد که عمده ترین تحول مثبت در وضعیت حقوقی زنان در عهد شاه امان الله رونما گردید، زیرا دراین دوران است که زنان از لحاظ حقوقی با مردان دارای حقوق مساوی شناخته میشوند. دروازه مکاتب

ومدارس بروی زنان کشور باز میگردد ودختران این حق را پیدا میکنند تا مثل پسران به مدرسه بروند وصاحب سواد وعلم ودانش بشوند.

مؤلف مینویسد:«دوره امانی (از۱۹۱۹- ۱۹۲۹) ، یکی از پرتحول ترین اعصار تاریخ معاصر افغانستان وسرآغاز تمام تحولات بعدی درطول قرن بیستم با تمام مد وجزرهای آن درکشور میباشد.... مسلم است که هرتحول نظریات موافق ومخالف را بوجود می آورد.به هراندازه که تحول از ساختمان فکری وعنعنوی جامعه بیشترفاصله داشته باشد، به همان اندازه با عکس العمل های جدی تر مواجه میشود. در عصر امانی این خصوصیت کاملاً مشهودگردید.چنانچه اختلاف نظرهای جدی بین تجددگراها وعنعنه گراها بجای رسید که مثل شراره آتش همه چیز رادر مدت کوتاه به کام خود فروبرد وکشوررا برای سی سال از تحرک باز داشت.بخصوص که دست اغیار ووابستگان شان به این آتش، هیزم فراوان پاشیدند ومردم ساده دل وخوش باوررا وسیله اهداف خاص خود قرار دادند. موضوع زنان در محراق این همه اختلافات وکشمکش هاجاگرفته بود ومخالفان از آن به حیث یک حربه بسیار موثر برعلیه رژیم وتحولات عمومی استفاده کردند. »(ص۱۱۷)

معلوم دار است که در پشت سر این مخالفان، انگلیس قرارداشت که میخواست انتقام ضربه ای که شاه امان الله و مشروطه خواهان دوم با حصول استقلال افغانستان بر حیثیت وپرستیژ استعمار در منطقه واردکرده بودند ، توسط روحانیون وابسته به خود بگیرد وبجای یک شاه روشنفکر وترقیخواه وملی اندیش چون شاه امان الله ،یک مرد نادان وبیسواد وقطاع الطریق را برگردهٔ این ملت آزادی دوست سوار کند وبدینوسله ملت افغان را مورد ریشخند تاریخ قرار بدهد.

مؤلف به ارتباط اختلاف نظر شاه با روحانیون مینویسد:«بعضی ها فکر میکنند اختلاف نظرشاه با قشرمحافظه کار مذهبی بعد از سفر اروپا تقویه شد، اما این نظردرست نیست.شاه بعد از قیام خوست به مخالفت عناصر مذکورپی برد وبارها علناً در برابر آنها موقف گرفت. حتی در روز حرکت به سوی اروپا خطاب به مردم چنین گفت:« **سفرم بخارج خاص برای منفعت شماست و بس، اگرنیامدم به یاد داشته باشیدکه از وطن تان دفاع کنید و یک ملت واحد باشید. زیر سلطهٔ حکمران یا پادشاه مستبدی بسر نبرید، به هدایات من گوش دهید و به خرافات عقیده نداشته باشید، زیرابعضی ملاهای بی خرد، دین رایک زنجیر برای تان ساخته و چیزهای غلط برای تان می**

گویند و شمارا فریب میدهند، مطابق اوامرخدا وپیغمبر(ص)رفتارنمائید. به چیز هایی که ملاها میگویند باورنکنید، درمقابل زنان از مدارا و ترحم کار بگیرید، شما همه از یک کشور هستید و با هم برادرمی باشید، زنان مانند شما حق دارند و انسانند، بیشتر از یک زن نگیرید و اطفال تان رابه مکتب بفرستید و ثروت تان را در راه تعلیم و تربیه اولاد تان به مصرف برسانید.سپس اعلیحضرت امان الله خان به نمایندگی ازمردم افغانستان با، چهارنفر از اقشار مختلف جامعه : از جمله بایک نفرعسکر، یک نفرشاگردمکتب، یک نفرمامور دولت ویک نفر ازشهریان کابل ، درحالی که اشک درچشمانش حلقه زده بود، خداحافظی نمود.»(ص ١٥٦- ١٥٧)

شاه امان الله وملکه ثریا با الهام از اندیشه های محمود طرزی، نخستین مدافعان حقوق زنان و نخستین طرفداران حق تحصیل زن در افغانستان بودند. محمودطرزی، شاه وملکه معتقد بودند که ترقی وتعالی یک کشور بدون سهم گیری فعال زنان که نیمی از پیکر جامعه را میسازند، ناممکن است وبنابرین شاه امان الله به نقش زنان در روند تحولات اجتماعی توجه خاص مبذول داشت و پروسه نجات زنان را بحیث شهروندان متساوی الحقوق آغاز نمود وبه این منظور به تأسیس انجمن نسوان و مکاتب دخترانه اقدام کرد.

ملکه ثریا ملقب به شاه خانم

نخستین مکتب دختران به نام مستورات در سال ١٢٩٩ش/١٩٢٠ م دربیرون ارگ شاهی در شهر آراء کابل تاسیس گردید و به تعداد ٥٠ تن از دختران خاندان سلطنتی وخانواده های اشرافی کابل در آن آموزش را آغاز کردند. ملکه ثریا شخصاً مکتب را افتتاح نمود واز توجه اعلیحضرت شاه امان الله ووزارت معارف ابراز تشکر وخوشنودی نمود. مکتب مستورات تا ختم دورۀ امانی بروی دختران باز بود وتعدادشان روزبروز روبه افزایش بود.

اعلان پادشاهی

به خواهران عزیز، ساکنین شهر کابل و حومه :

با اینوسیله اصول و قوانین ذیل را که برای آسایش شما و دختران شما تصویب شده، به اطلاع می رسانیم. هرکسی میداند که نسل بشر از آمیزش یک مرد ویک زن بوجود آمده و هرگاه فقط وجود یک مرد و یا عکس آن در کار بود، نژاد انسانی بزودی از روی زمین نابود می گردید. بنا بر این گفته میتوانیم که نه یک مرد و نه هم یک زن به تنهائی نمی تواند انسان کاملی محسوب شود. و چون بقای زن و مرد برای ادامه نسل بشر ضروری است، مرد و زن به تنهائی نخواهند توانست یک موجود کامل انسانی را پرورش دهند.مسوولیت ها و مکلفیتهای زندگی در بین زن و مرد تقسیم اند: زنها مؤظف تربیه اطفال، پختن غذا و اداره امور فامیل هستند، در حالیکه مرد ها مسوولیت تأمین معیشت و تهیه غذا و اداره امور فامیل را به عهده دارند. هرگاه ما نقش نسبی و مربوطه هر یک را به دقت مطالعه کنیم، می بینیم که حتی مسوولیت های زنان نسبت به مردان خاصتا در ساحه مواظبت از اطفال بیشتر میباشد.

و روشن است که بدون کسب تعلیم و تربیت مناسب برای زنان ناممکن است تا یک مادر چنین یک مسوولیت مهم حیاتی را انجام دهد. زنها مؤظف اند نسلهای آینده را تربیت نمایند که این خود یکی از مهمترین مسوولیتهای زندگی بشمار می رود. وقتی ما زنان را از تعلیم و تربیت محروم کنیم، در واقع نیمی از وجود خود را ناتوان نموده وسیلهء معیشت خود را به دست خویش از بین برده ایم .

بیهوده نبود که حضرت محمد (ص) مرد و زن را بدون اینکه امتیاز بخصوصی برای مردان قائل شود، به کسب علم و دانش ملزم ساخت. پیامبر اسلام می گفت: "حصول علم و دانش وظیفهء دینی همه مسلمانها اعم از زن و مرد میباشد. از طرفی قوانین محمدی (شرع مصطفوی) به زن حق میدهد تا به مقام قضاوت هم برسد، در حالیکه برای رسیدن به چنین مقامی انسان باید سالهای مطالعه را پشت سر بگذارد و مقدار زیاد معلومات بدست آورد. از اینرو ثابت می شود که تعلیم و تربیه در اسلام از اهمیت مساوی با مردان بر خوردار بوده است. در ایامی که سواد آموزی در بین مسلمانها معمول بود و مراکز تعلیمی در سراسر دنیای اسلامی تأسیس می شدند، زنهای زیادی بودند که به مثل مردها، دانشمند، محدث، ادیب و هنرمند شدند.... در تاریخ اسلام مثال های بسیاری از دانشمندان، استادان و بزرگان مشهور و تعلیم

یافته و یا زنهای که در جنگها شجاعت زیادی از خود نشان داده اند، سراغ داریم. تحصیل علم و دانش یک امر کاملا عقلانی و قانونی برای زنان میباشد.

پس برای اینکه به چنین یک ضرورت عاجلی جوابگوئی بتوانیم، دو مکتب دختران (مکتب مستورات و مکتب عصمت) را سال گذشته در نواحی سرای علیا و قلعه باقر خان در کابل تأسیس کردیم. از آنجائیکه هیچیک از این مکاتب نمیتوانست شاگردان بیشتری را در خود جای دهد و مکتب اولی هم از شهر دور تر بود، هر دو مکتب را به گلستان سرای کابل که دارای اطاق های بهتر است و ۸۰۰ شاگرد را در خود جای میدهد، مدغم ساختیم. که با این نحو تمام شاگردان اناث میتوانند در مکان واحد جمع شوند. مصارف لباس، غذا، چادری و کتابهای شان از طرف حکومت بطور عادلانه پرداخت خواهد شد. همچنین شماری از معلمین ورزیده از داخل و خارج کشور استخدام خواهند شد تا در این مکاتب رشته های اقتصاد خانواده، پرورش اطفال، خیاطی، بافت و آشپزی را تدریس نمایند.

چون مکاتب عادی دختران تنها دختر های جوان به سنین ٦ ساله تا ۱۰ساله را انتخاب میکنند، برای زنان کلان سال یک مکتب حرفوی که بتواند تربیت مسلکی در رشته های خیاطی، پخت و پز و ساختن گلهای مصنوعی را فراهم کند، تأسیس نمودیم. هدف از تأسیس این مکتب اینست تا زنها را کمک کنیم مشاغل جدیدی بیاموزند و از نظر مالی مستقل شوند و بتوانند خود را از وابستگی کامل مالی شوهرها و فامیل های شان آزاد سازند. در اخیر سال ۱۳۰۱(۱۹۲۲) شاگردانی که در یکی از این سه رشته به درجه اول، دوم و سوم فارغ شوند، بالترتیب جوایز ۱۰۰۰ روپیه، ۷۰۰ روپیه و ٤۰۰ روپیه افغانی را دریافت خواهند کرد. هرگاه شاگرد در هر سه رشته به درجه اول فارغ شود، ۱۵۰۰ روپیه و یا اگر در سه رشته به درجه دوم فارغ شود ۱۰۰۰ روپیه جایزه دریافت میکند. به علاوه زنان با آموختن یک حرفه نه تنها پول بدست می آورند بلکه به یک منبع عایداتی برای شوهران خود تبدیل خواهند شد. مکتب حرفوی زنان (مکتب صنایع اناثیه) نیز در گلستان سرای موقعیت دارد و از حضور خواهران علاقمند و بلند نظری که بخواهند در این بر نامه سهم بگیرند، استقبال خواهد کرد.

با اینوسیله به اطلاع شما رسانیده می شود که هر کسی بخواهد به مکتب مستورات و صنایع اناثیه ثبت نام کند و یا داو طلب شغل تدریس در

این مکاتب باشد، باید سوابق کاری خود را به مدیریت مکتب مستورات ارسال نماید تا باشد که اجازه دخول را حاصل کرده از منابع دست داشته علمی و معلوماتی استفاده بتواند. در این مرحله شاگردان مطابق به سویهء کاری خود به صنوف مختلف جابجا خواهند شد.

سر پرست مکاتب زنان- مهر ملکه ثریا

(زنان زیرفشار وعنعنه، ص ١٤٤،مقایسه شود با ضمیمه، سوم " واکنش های مذهبی وتحولات افغانستان" ،داکتر سنزل نوید)

در سال ١٣٠٠ش دومین مکتب دخترانه به نام (عصمت) افتتاح شد. مدیر این مکتب که بعد ها به نام (ملالي) موسوم گردید،بانو سایره سلطان خواهر امان الله خان مشهور به سراج البنات، بود.

سپس مکتب تدبیر منزل که در آن زنان آلماني و ترکي تدریس مي کردند، نیز ساخته شد. ملکه ثریا شفاخانه مخصوص زنان را راه انداخت. در بخشي از يك اعلامیه شاهي به امضاي ملکه ثریا آمده است که هدف از راه اندازي این مکتب ها رهایي زنان از وابسته گي اقتصادي شوهران شان و کمك به اقتصاد خانواده مي باشد.

همچنان یک مکتب تدبیر منزل برای زنان کابل در باغ علی مردان با معلمی عده یی از زنان جرمنی و ترکی تاسیس گردید.ملکه ثریا محکمه ای دایر نمود که شکایات زنان را در مقابل شوهران بررسی کند. از قبیل ندادن نفقه و لت وکوب شدن توسط شوهران شان و یا طلاق دادن بدون موجب. یک هیئت مخفی وارسی زنان نیز ایجاد گردیدکه عکس العمل مردان راکنترول کنند و از زنان پیر خواستندکه به خانه ها بروند و ببینند که رویه مردان با زنان شان چگونه است ؟ همه این ها در پلان اصلاحی شاه امان الله خان شامل بود.

بنابر در خواست ملکه ثریا، در تابستان ١٩٢٨« انجمن حمایت نسوان» تشکیل شد و دوازده نفر از زنان بافهم کابل اداره انجمن را بدست گرفتندو خواهرشاه کبراجان مسئولیت اداره این انجمن را بدوش گرفت. بدینسان برای نخستین بار زنان در کار اداره مملکت با مردان شریک شدند. به شاروالی دستور داده شد تالست زنان بیوه وبی سرپرست را ترتیب و آنها را درشفاخانه ها ولابراتوارها شامل کارنماید. شخص ملکه ثریا اداره مکتب مستورات را با همکاری عده ئی از زنان روشنفکرکابل به عهده گرفتند.

با همه دشواری هایی که برسرراه شاه امان الله قرار داشت، در برنامه های اصلاحی دولت برای حقوق زنان فصل خاصی عنوان شده بود ولی متاسفانه که برنامه های مترقی ومدرن شاه بدلیل مخالفت ارتجاع داخلی ناکام گردید.

یکی از مباحث دلچسپ مؤلف درکتاب «زنان افغان زیرفشار عنعنه وتجدد» تحلیل وبررسی علل سقوط رژیم امانی است که در میان همه آن علل، توطئه های انگلیس برای آنگیزش وآویزش مردم با دولت امانی برجسته ترمینماید. مؤلف دراین زمینه مینویسد:«دلیل عمده اقدامات آشکار ونهان انگلیس علیه شاه امان الله از همان روز های اول سلطنت او ریشه میگیرد که با اعلام استقلال افغانستان وبعد با شکست آنها در جنگ سوم افغان وانگلیس ضربه محکم برحیثیت سیاسی شان در منطقه وحتی جهان وارد شد. افغانستان با اینکار به حیث یک کشور استعمار شکن به دنیا معرفی گردید که **شاه قهرمان این معرکه** بود. انگلیس ها از همان روز در صدد انتقام بودند تا رژیم امانی را هرچه زودتر سرنگون کنند وقدرت سرکوبگر خود را به کشور های تحت استعمار خود نشان دهند. از قیام خوست واعزام عبدالکریم تا قیام شینوار واغتشاش حبیب الله کلکانی همه جزء توطئه هایی بودند که ریشه های عمیق آنرا به وضاحت میتوان درماورای سرحد جستجوکرد که همه این ریشه ها فقط ازیک منبع یعنی انگلیس ها آب میخوردند.ما دیدیم که انگلیس ها چگونه سران قبایل ، روحانیون مذهبی وعلمای دینی را به اشکال مختلف علیه دولت بسیج کردند وچگونه تبلیغات زهرآگین را در برابر اصلاحات دولت براه انداختند ومردم ساده دل را مغزشوئی نمودند وبه قیام واداشتند. با ملاحظهٔ دو دلیل مهم سیاسی انگلیس ها تحمل دوام رژیم امانی را نداشتند: یکی گسترش فعالیت های آزادی خواهان درهند وخطر قیامهای قبایل سرحدی برعلیه آنها، ودیگر حمایت سیاسی شوروی از رژیم امانی وخطر فعالیت تخریبی آنها برعلیه منافع سیاسی انگلیس درهند. همچنان عامل دیگرپایان دادن به سیاست استفاده ازرقابت دوقدرت بزرگ(انگلیس وشوروی) بود که شاه امان الله برای منافع افغانستان از آن اسفتاده میکرد واین روش انگلیسها را ناراحت ساخته بود.»(ص ۱۷۴- ۱۷۵)

به نظرمیرسد که مؤلف اندیشمند در مورد نقش انگلیس برضد رژیم امانی، سالها قبل به همان نتیجه ای رسیده بود که اینک جناب داکتر زمانی برای توضیح و اثبات آن صدها سند مخفی استخباراتی انگلیس را ازآرشیف

های موزیم های لندن و هندبرتانوی بیرون کشیده وبعد از تنظیم آنها بصورت یک کتاب، بخشی ازآنها را طی یک سلسله مقالات محققانه در دیدگاه خوانندگان پورتال افغان جرمن آنلاین قرار داده است.

مولف در اشاره به آنهایی که منکر توطئه های انگلیس برضد رژیم امانی اند ، مینویسد:«**بعضی از محققین به این نظراند که هیچ سندی مبنی بردخالت انگلیس ها در اینکار در دست نیست، چنانچه نشرات دولتی کابل نیز درآنوقت عدم دخالت انگلیسها را درقیام تائید کرده است. دراین ارتباط باید خاطرنشان ساخت که انگلیسها مثل همه کشورهای استعماری در همچو مواقع جداً سعی میکردند که هیچ مدرک وسندی را مبنی بردخالت خویش درزمینه بدست ندهند تا مبادا موجودیت سند،موجب بی اعتماد شدن شخص مورد نظر شان نزد مردم عوام گردد. لذا فقدان سند معنی عدم مداخله را نمیدهد. اینکه چرا حکومت افغانستان دخالت انگلیسها را در قیام خوست، بعداً تردید کردواضح است که حکومت نمیخواست بعد از سرکوبی قیام، مناسبات سیاسی خود را با انگلیسها تحت الشعاع آن قضیه قرار دهد. پالیسی رژیم امانی در آنوقت داشتن روابط حسنه وعاری از تشنج با انگلیسها بود. هرگاه مداخله انگلیسها را در اغتشاش رد کنیم، این سوال پیدا میشود که عبدالکریم[پسرسردار ایوبخان]چگونه به افغانستان آمد.ازکدام منبع مصارف فراوان قیام را تدارک کرد و بعد شکست هنگامی که به هند برگشت،چرا انگلیسها به تقاضای حکومت افغانستان از استرداد اوغرض محاکمه به بهانه عدم رویه بالمثل خود داری کردند؟**»(ص ١٣٤)

به این دسته محققین باید توصیه کرد تا اگر ریگی در کفش ندارند، کتاب مستند ومحققانه جناب داکتر زمانی را تحت عنوان «**بازنگری دورهٔ امانی وتوطئه های انگلیس**"که تازه از چاپ برآمده ودرکتاب فروشی های شهر جلال آباد وکابل به علاقمندان عرضه شده است، یک بار بخوانند وبه اصلاح غلطی های تاریخی خود بپردازند و بیش ازاین برزخم افغانها نمک نپاشند و به انگلیس خوش خدمتی ننمایند.

با دریغ وتاسف باید یادآورشد که با سقوط رژیم امانی در١٩٢٩ ، زنان افغان از تمام حقوق وامتیازات و دست آوردهای ده ساله حکومت مشروطه خواهان ، محروم شدند. دروازه های مدارس نه تنها بروی زنان بلکه بروی پسران نیز بسته شد ومحصلات افغانی دوباره از خارج به وطن خواسته شدند، ولی یک سال بعد با بروی کار آمدن نادرشاه دررأس دولت افغانستان ،

دوباره مکاتب و مدارس برای پسران بازشد، ولی زنان و دختران از حق تحصیل محروم بودند. بتدریج بعد از استقرار ثبات درکشور زمینه ورود دختران به مکاتب در پایتخت میسر گردید، اما پوشیدن چادری مجدداً اجباری شد.دستور داده شد که زنان نمیتوانند منبعد از خانه بدون چادری خارج شوند.

فصل نهم کتاب به عروج خانوادۀ مصاحبان یا به عبارت دیگر به "آل یحیی" اختصاص یافته است. چگونگی روابط وهمبستگی درونی این خانواده با دقت کم نظیری بیان شده ویکی از دلایل موفقیت این خاندان در سلطنت، اتحاد صمیمانه برادران نادرشاه با همدیگر به حساب می آید. از جالب ترین بحث های تحلیلی- تاریخی این فصل چگونگی به قدرت رسیدن سپهسالارنادرخان به سلطنت است.

برای جلوگیری از تطویل کلام بقیه ی یاداشتهای نویسنده را میتوان درکتاب« وضعیت حقوقی زنان از عهدامانی تا عهدحامدکرزی» میتوان مطالعه کرد . **پایان**

تقریظ هفتم

کتاب«جنگ استرداد استقلال افغانستان
وجبهه فراموش شده چترال وکنر»
و
نقش میرزمان خان کنری درآن

غازی میرزمان خان کنری

مدخل :

ولایت کُنر، دره یی شاداب وحاصلخیزی است، واقع درنشیب های کوه های سپین غر وسلیمان، که از شمال شرق کشور به جنوب غرب تا سند وبلوچستان امتداد دارد. این ولایت به اسم رودخانه یی یاد می شود که از وسط این دره میگذرد وبعد از سیراب کردن زمین های دو طرف خود،آب رودخانه های الیشینگ والینگار وغیره آبریزه ها با آن یکجا شده درنزدیک جلال آباد به رودکابل می ریزد و بعد بسوی جنوب جریان می یابد ونزدیک اتک به رود سند خالی میگردد. کوه های سربفلک کشیده سپینغر وسلیمان که

از شمال شرق کشور به جنوب غرب تداوم یافته،نه تنها منبع وسرچشمه رودخانه های مذکوراست، بلکه مستور از جنگلات طبیعی با درختان آسمان سای نشتر وکاج وصنوبر وبلوط و ارچه است که یکی از منابع مهم درآمد باشندگان محل بشمار میرود.

درسراسر این دره مردمانی زندگی میکنند که مثل کوهایش با وقارو سر بلند از غرورآزادی خواهی ومیهن دوستی اند وسلحشوری ورزم آوری جزوفطرت و سرشت زندگی شان است. کُنر نه تنها بخاطر کوه های سربه فلک کشیده ورودخانه خروشان وجنگلات وحشی نشتر وکاج وصنوبرخود معروف است، بلکه از لحاظ داشتن شخصیت های دانشمند وضد استعماری خود نیزمعروف ونامداراست.

سیدجمالدین افغان، بیدارگرشرق که نامش جهانشمول میباشد ، زاده وپرورده همین آب وخاک است. سیدهاشم خان کنری عم سید صفدرپدر سیدجمالدین افغان، شخصیت روحانی وپر نفوذ دیگر کنر بودکه درجنگ اول افغان وانگلیس در برابر قوای استعماری انگلیس دست به مقاومت ومخالفت زد و باقبول خسارات جانی ومالی نام خود را در دل تاریخ مبارزات مردم افغانستان ثبت کرد. این خاندان از اخلاف سیدعلی ترمذی معروف به پیر بابا، از مخالفین سرسخت پیر روشان انصاری بوده واسلافش هنوز درولایت کنر از خود قلعه وزمین وباغ وعقار ونام ونشان ونفوذ وقدرت بسیاردارند.

افزون برخاندان سیدجمالدین افغان وسیدهاشم خان کنری، ماشخصیت های با ننگ وبافرهنگ ومیهن پرست دیگری از این ولایت راداریم و می شناسیم که درعرصه دانش ووطن دوستی وشجاعت ودلیری واز خود گذری ،وآزادی خواهی خودکم نظیراند. یکی ازاین دلیرمردان آزادی طلب وحریت پسند کنر، میرزمان خان کنری ، قوماندان شجاع وبا تدبیر قوتهای قومی جبهه چهارم یعنی جبهه چترال وکنر است. این افسر شجاع وفداکار میهن چنانکه حق اوست درتاریخ معاصرکشور معرفی نشده وبه نظرمیرسد که عمداً به فراموشی سپرده شده است درحالی که مردم ومیهن به وجود چنین فرزندان دلیری بخود می بالد و دین او برگردن تمام کسانی باقی است که در عرصه تاریخ قلم میزنند.

کتاب جبهه چهارم جنگ استقلال :

در نوروزسال(۱۳۷۸ خورشیدی) یک اثر تاریخی پر محتوایی زیرعنوان « جنگ استرداد استقلال افغانستان وجبهه فراموش شده چترال

وکنر» از قلم نویسنده ومحقق ورزیده وجوان کشور، داکتر عبدالرحمن زمانی، بدستم رسید که درآن از کار وپیکار میرزمانخان کنری،این سرباز دلیر وطن در جبهه چهارم جنگ استرداد کشوربه نیکوئی یادآوری شده است.

کتاب مطابق با معیارهای پذیرفته شده تحقیقات تاریخی، با ادبیات روان وبیان شیوا به زبان دری نگارش یافته است و همراه است باعکسهای تاریخی از غازی امان الله ومبارزین ملی وقوماندان قوتهای قومی جبهه چهارم ، میرزمان خان کنری وشرح مختصری ازروحانیون مبارز وسربرآوردگان جهادی محل وهمچنان عکس های انواع سلاح های سبک وسنگین بشمول طیارات جنگی انگلیس وبمب های دستی ونقشه های جبهه جنگ که من تمام آن (٢٢۶ صفحه) را در یک شبانه روز خواندم و از آن فراوان لذت وفیض بردم. کتاب تازه درسال ٢٠٠٧ در پشاور پاکستان از طرف موسسه انتشارات موسکا،در کاغذمرغوب با قطع وصحافت عالی به چاپ رسیده است.

با مطالعه این کتاب دانستم که درجبهه چهارم (جبهه چترال وکنر) نقش غازیمرد نامدارمیرزمان خان کنری چقدر موثر وسازنده بوده است که با وسایل و امکانات اندک حربی ولی سرشاراز غرور وطن پرستی وعزم راسخ برای کسب استقلال کشور، با قوت های قومی محل ضربات مرگباری برنیروهای انگلیسی مستقر در چترال وارد کرده و در برابر توپخانه مدرن دشمن با قبول تلفات جانی بیشمار از رزمندگان افغانی بشمول شهادت یک برادر خود در نبرد، سرانجام دشمن رامجبور به فرار میکند وچند محل از قلمروچترال اشغالی رابه تصرف می آورد. این پیروزیهای وی، شکست جبهه جلال آباد را به قیادت صالح محمدخان، جبران وبرای افغانستان افتخار وپیروزی کمائی مینماید.

متاسفانه از این جبهه واز شجاعت وپایمردی قوت های قومی کنر تحت رهبری و سرکردگی میرزمان خان کنری در کتب تاریخی کشور مثل تاریخ غبار (بجز ذکر نامی در جمله سایر جهادیان) ودر "افغانستان در پنج قرن اخیر" حتی نامی از وی هم برده نشده وهیچگونه شرحی دیده نمیشود.

اینک جناب داکتر صاحب عبدالرحمن زمانی، نواسۀ میرزمان خان غازی ، آستین همت بر زده وبرای معرفی دقیق ومستند پدربزرگ خود وهمرزمان وی مدتی را صرف مطالعه وپژوهش تاریخ های محلی واسناد آرشیف های استخباراتی انگلیس در کتابخانه های هند بریتانوی وانگلستان

وکانگرس امریکا ومنابع انگلیسی وفارسی و پشتو واردو، ونشرات سایتهای انترنتی نموده وسرانجام به نگارش یک اثر بسیار دقیق تاریخی وعلمی زیرنام جبهه چهارم جنگ استقلال توفیق حاصل کرده اندکه قابل تقدیر و شادباش است. اعتراف میکنم که تا قبل از مطالعه این اثر من کمترین معلوماتی در مورد کارنامه های افتخار آفرین میرزمانخان کنری ،این شخصیت ملی کشور واقوام شجاع وفدا کارآن ولایت در جنگ استرداد استقلال کشور نداشتم.

من فکرمیکنم که شوق وذوق وعشق به احیاء مفاخر تاریخی و زنده کردن کارنامه های ماندگاروافتخار برانگیزنیاکان دلیروشجاع کنر، در جبهات نبرد استرداد استقلال کشور ودرعین حال به فراموشی سپردن عمدی پیشتازان نبرد آزادی بخش (جبهه چهارم) انگیزه اصلی مؤلف دربوجود آوردن این اثرمهم تاریخی بوده است، نه شهرت طلبی درصف طویل نویسندگان شوقی که از سر بیکاری درخارج به نویسندگی پناه آورده اند.

مؤلف کار خوبی کرده که کتاب را به نام پدربزرگ بزرگوار خود، غازی میرزمان خان کنری، وغازیمردان همرزم او اهداء نموده است. اگر من جای مولف بودم عکس رنگی این غازیمرد را علاوه بر(صفحه ١٧٩که مختص به معرفی اوست) درصفحه اول کتاب مزبورنیز آزین می بستم تا چشم خواننده قبل از هرچیز با سیمای باوقار ونافذ این شخصیت ملی آشنا میگردید.

کارخوب دیگرمولف ،اینست که وی اثرش را برای استادان سرشناس پوهنتون، چون داکتر صاحب عبدالله کاظم، سابق استاد پوهنتون کابل، واستاد صمیم استاد پوهنتون ننگرهارودیگر فرهنگیان کشور نشان داده واشخاص مذکورنیز اخلاصمندانه اثر را مطالعه نموده ونظریات سودمند علمی خود را در مورد کتاب ابراز کرده اند ووی نظریات اصلاحی وتکمیلی آنها را نیز مدنظر گرفته است. دیدن تقریظ داکترصاحب عبدالله کاظم ویا دداشت کوتاه استاد صمیم بیشترمشوق خوانندگان میشود تا متوجه اهمیت کتاب شده وزود تر خود را بامحتوای آن آشنا ساخته به مطالعه متن کامل اثر بپردازند. چنانکه من نیز بعد از مطالعه تقریظ های صفحات نخستین کتاب ، به مطالعه متن کتاب پرداختم وچون با ادبیات روان واسلوب معیاری به نگارش آمده است، مرا برآن داشت تا با وجود دید وبازدید برخی از دوستان در روز اول نوروز، کتاب را نیز سراپا بخوانم وحتی برخی نکات را یاد داشت بگیرم.

داکترصاحب کاظم درپایان تقریظ تحلیلی سودمند خویش در مورداین کتاب به درستی نوشته میکند که :"کتاب مشتمل برسه قسمت است: قسمت اول به مسایل عمومی جنگ سوم افغان وانگلیس اختصاص دارد که بعد ازبررسی مختصر شرایط داخلی وخارجی کشورقبل از آغاز جنگ، نگاهی به علل عمده واهمیت این جنگ از نظرانگلیسها انداخته ومتعاقباً تناسب قوای دوطرف را بطور مستندباهم مقایسه کرده است. در ادامه این مبحث بعد از ذکر مختصرعملیات سه جبهه عمده نظامی درجنگ استقلال، مولف محترم به بررسی نقش واهمیت جبهات قومی ومردمی درتاریخ افغانستان پرداخته وضمناً یادآورشده است که چگونه انگلیسها میکوشیدند که با تطمیع وتبلیغات سوء ونیز رشوه ووعده اعطای امتیازات به سران قومی وشخصیتهای بانفوذ، آنها را علیه دولت افغانستان بسیج نمایند.

قسمت دوم کتاب به بحث پیرامون موضوعات جببهه چهارم جنگ استقلال یعنی جبهه چترال، کنر تخصیص یافته است که مولف محترم نخست نظری به موقعیت تاریخی وجغرافیائی چترال وکنر انداخته واز تقسیمات سرحدی بین دوساحه مذکور بحث نموده ونیز نقش زمامداران(مهتران) چترال را در ازای موافقت ویا مخالفت با انگلیسهایادآورشده که بسیار دلچسپ و آموزنده است. نقطه عطف دراین مبحث همانا جریان روی دادها وعملیات نظامی با مقایسه قوای دوطرف دراین جبهه است که به تاریخ ۵ می ۱۹۱۹آغاز گردید وباوجود متارکه رسمی [در۳ جون۱۹۱۹]تا ۱۷ جنوری ۱۹۲۲ به نحوی دوام یافت.

مولف محترم درارتباط از نقش بارز غازی میرزمان خان کنری- سرلشکرقوای قومی کنر به تنهائی وهمچنان به همکاری با قوماندان نظامی جبهه مذکور، نایب سالارعبدالوکیل خان نورستانی به تفصیل بیان داشته وبا ذکراسمای شهدای ومجاهدین آن جبهه وکسانی که نایل به خلعت از طرف اعلیحضرت امان الله شاه گردیدند، بحث را درآن قسمت به پایان رسانیده است. قسمت سوم کتاب بیشتر به ضمایم اختصاص یافته(ومعلوم میشود که این کار را بعد از تکمیل متن کتاب به مشورت دوستان اهل نظر انجام داده است- س) وشامل عکسهای تاریخی، نقشه ها، انواع سلاح مورد استفاده طرفین ونیز لست واحدات عمده قوای نظامی انگلیس درجنگ سوم میباشد که ضمناً اشعار وسروده های رزمی وحماسی شاعران جبهه چهارم دراخیر زیب اینکتاب گردیده است."(ص۱۱-۱۲)

اگر از بحث بربخش های سه گانه کتاب بگذرم،باید بگویم که گردآوری وچاپ عکسهای تاریخی مبارزین ملی در این کتاب ونقشه های متعددی که خواننده را به منطقه ونقاط درگیری با دشمن بخوبی اشنا میکند، کاری است که براهمیت کتاب بیشتر افزوده است.

میرزمانخان کنری کی بود؟

از مطالعه این کتاب وخواندن آثار دیگری چون "زندانی خاطرات" به قلم محمدهاشم خان زمانی فرزند میرزمان خان کنری شاعر وشخصیت نامدار فرهنگی کشور، و"دزمانی یاد" که به همت داکتر زمانی تدوین وبه چاپ رسیده ، برمی آید که غازی میرزمان خان کنری (۱۸۶۹- ۱۹۲۹م)، یکی از رجال نامداروبا وقارکنربودند که قبل ازجنگ استرداد استقلال کشور، در جنگ های آنسوی خط دیورند برضد انگلیسها اشتراک کرده بودند واین سهمگیری درجنگهای ضدانگلیسی نام او رازبانزد مردم دوسوی خط دیورند نموده به گوش شهزاده امان الله خان رسانید. همین شهرت باعث شد تا با شهزاده جوان امان الله خان(عین الدوله) آشنا شود و با گذشت زمان این آشنائی به دوستی رفیقانه مبدل گردد.

شرکت میرزمان خان کنری درقیام مسلحانه اقوام مومند برضد انگلیس در آنسوی خط دیورند درسال ۱۹۰۸که بنام "سره غزا" ثبت شده، سبب شد تا مورد پیگردحکومت هند برتانوی واز آنطریق مورد پیگرد امیر حبیب الله خان قرارگیرد وسرانجام به دام امیر بیفتد ودرکابل زندانی شود. میرزمان خان پس یک از سال زندان در بدل ضمانت به امر شهزاده امان الله خان که درغیاب پدرمعمولاً والی کابل می بود، اززندان رها گردید ولی وقتی امیر از رهائی او مطلع شد برشهزاده خشم گرفت و او را محکوم به جریمه نمود و وی این جریمه رااز معاش خود به دولت پرداخت. میرزماخان باردیگرگرفتارو به زندان امیر افتاد. دراین نوبت شهزاده عین الدوله به میرزمان خان میگوید که این بارنمیتواند او را آزاد کند مگر زمینه فراراو را اگر خواسته باشد فراهم کرده میتواند . اما میرزمان خان فرارکردن را برای خود عارمیداند و مدت پنج سال را درزندان شیرپور باقی میماند. میرزمانخان در دوران زندان با

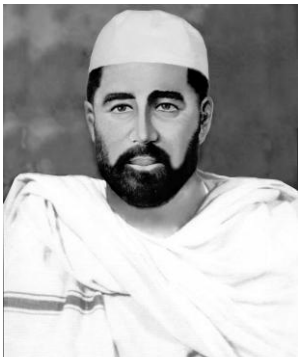

زندانیان سیاسی دیگری از جمله مشروطه طلبان اشنا شد واز تجارب آنها تاثیر پذیرفت. سرانجام امیر درشکارگاه کله گوش لغمان شکاررقبای سیاسی گردید ونوبت به شاه امان الله خان رسید و او تمام زندانیان سیاسی بشمول میرزمانخان را آزاد کرد.

در دورهٔ امانی،پس از اعلام جهاد ونبردبرای استرداد استقلال کشور، میرزمان خان کنری رهبری وسرکردگی ۴۰۰ تن ازقوتهای قومی را درجبهه چترال وکنربه عهده داشت. دست آورد بزرگ نبردهای اوفتح وتصرف دره های ارنوی ،دوکلام ، لمبربت وگڈ، از قلمروچترال مربوط انگلیسها بود که بزودی قوتهای اوبا آتش توپخانه انگلیس روبروشد وبا تحمل تلفات سنگین۱۲۶ تن از جنگجوی دلیر کنری وننگرهاری خود مجبوربه عقب نشینی گردید. نامهای جانبازان کنری وننگرهاری در زمره سایر شهدای راه استقلال کشور،در طاق ظفر پغمان ثبت تاریخ شده و دراخیر کتاب مورد بحث ما هم آمده است. امامیرزمانخان باجلب نیروهای کمکی دیگرو سازماندهی مجدد نیروهای قومی ، با تغییر شیوه جنگ ودر مشورت با قطعات دولتی تحت قومانده عبدالوکیل خان نورستانی وکرنیل خورشید خان دوباره توانست محلات از دست رفته را به تصرف درآورد و به پیشروی بسوی مرکز چترال ادامه دهد وبالاخره نیروهای انگلیسی و شهزادگان چترالی را در قلعه چترال متحصن وقلعه بند نماید. بعد ازمواصلت پیام شاه امان الله مبنی برمتارکه جنگ با انگلیس است که نبرد با دشمن را توقف میدهد ، ولی محلات متصرفه را تا مذاکرات نهایی برسمیت شناختن استقلال کامل افغانستان از طرف انگلیس در۱۹۲۲وقبول بدیل های مهمی در قبضه نیروهای افغانی نگه میدارد.

میرزمان خان کنری بعد از نبرداسترداد استقلال به عضویت شورای دولت امانی در آمد.شورای که وظیفه اش مشورت به شاه وتسوید ویا تعدیل قوانین جدید بود ودرسال ۱۹۲۸ با کمیت ۱۵۰ نفربه شورای ملی تغییرنام داد.

این غازیمرد تا آخر عمرش از طرفداران صدیق وجدی اعلیحضرت شاه امان الله غازی باقی ماند که طی ده سال دوره آن شاه ترقیخواه ،خدمات بسیار ارزنده در راستای تحقق تحولات اجتماعی واستقرار ثبات درکشور انجام داد. اشتراک اوبا اقوام دلیرش درجنگ استقلال وسهمگیری شان درخاموش کردن شورش ملای لنگ در پکتیا در۱۹۲۴ و تدویر یک جرگه

بزرگ قومی در هده جلال اباد دردسمبر۱۹۱۹برای همبستگی وحمایت مردم مشرقی از دولت امانی ، که در آن تقریباً پنجهزار تن از سران وسرکردگان اقوام وقبایل دوطرف خط دیورند به دعوت میرزمان خان اشتراک ورزیده بودند و آمادگی وحمایت خود را برای دفاع از استقلال، ازادی وتمامیت ارضی افغانستان ابراز داشتند و درآن جرگه به انگلیس ها اخطار داده شد تا از مداخلات درامور افغانستان خود داری ورزند، ورنه بار دیگر با خشم اقوام وقبایل دلیر افغان روبروخواهند شد،خود مبین نفوذ وتاثیر این زعیم بزرگ کنراست.

غازی میرزمان خان کنری به پاس جانفشانی های وطن پرستانه اش به دریافت چندین مدال از قبیل: مدال"لوی خان" ،مدال"وفا" ، مدال"صداقت" ومدال"خدمت" از سوی شاه امان الله نایل آمد که هریک همراه بامکافات منقول وغیر منقول مثل پول نقد وزمین وتیول وجاگیر بود. یکی از خصوصیات بارز میرزمان خان کنری، ضدیت ودشمنی عمیق او با انگلیسها مثل شاه امان الله غازی بود که هرگز این دشمنی را پنهان نمیکرد وهرگزفریفته تطمیع انگلیسها نشد و با انگلیسها کنار نیامد. و به همین خاطر بود که پس از سقوط دولت امانی و در اوضاعی که شاه در رأس لشکرهای قومی قندهار وفراه بسوی غزنی پیش می آمد، وی پسرخود غند مشرعصمت الله خان را از کنر به قندهار نزد شاه امان الله فرستاد تا وطن را برای دزدان سقاوی رها نکند و او به حمایت از شاه با قوت های قومی خود از کنر واز سمت شرق برکابل حمله خواهد کرد و شاه هم از غرب برسرنیروهای سقاوی یورش آورد.عصمت الله خان از راه های ناشناخته و پرخطر خود را به حضور شاه امان الله رساند وپیغام وپیمان پدر را به شاه بیان کرد وتا غزنی لشکر قندهار راهمراهی نمود، ولی درهمین فرصت به تحریک انگلیسها، میرزمان خان درکنرو در هنگام نماز خفتن درراه مسجد ناجوانمردانه به قتل میرسد و پسر سقاو ازخطر جبهه شرق آسوده میشود. کاش با شهادت این مرد بزرگ وزعیم قومی، دل انگلیسها ونوکران انگلیس درافغانستان تسکین می یافت ودرصدد ریشه کردن کردن این خاندان نمی افتادند.آنکه این خاندان را تاسرحد اضمحلال زیرشکنجه وفشارگذاشت، سردارهاشم خان بودوجانشینانش بودند.

میرزمان خان کنری بعد از سقوط شاه امان الله از سوی اجنتان انگلیس شبی که درمنزل سید شمس الدین مجروح درکنرمهمان بود درهنگام ادای

نماز خفتن شهید شد. ودرحالی که هیچکسی ازبازماندگانش حکومت هاشم خان را تهدید نمیکرد، صدراعظم هاشم خان جواسیس خود را برای ریشه کن کردن خاندان میرزمانخان کنری موظف ساخت وآنها توطئه های جدیدی چیدند وسرانجام تمام بازماندگان خاندان بزرگ وی ، که تعداد شان به یکصد تن میرسید، از زن ومرد وخورد وبزرگ بدون کدام جرم وگناه وبدون حکم کدام محکمه ئی(محض بجرم طرفداری از شاه امان الله ودر حقیقت بجرم ضدیت خود با انگلیسها)، به زندان دهمزنگ انداخته شدند وآنها مدت ۱۳ سال را در شرایط بسیار بدتر از شرایط جهنم در زندان گذراندند که دراین مدت ۲۸ تن آنان از اثربیماری و بیدرمانی وشرایط خراب زندگی در زندان مخوف دهمزنگ جان دادند و بقیه هم پس از۱۳ سال زجر وشکنجه زندان به ولایت هرات تبعید گردیدند ومدت هشت سال دیگر را دور از اقارب واقوام خود در هرات بسر آوردند. فقط در دوره دموکراسی ظاهرخان بود که بقیة السیف این خاندان اجازه می یابند تا به زادگاه خود درولایت کنر رفته زندگی را دوباره از نو آغاز کنند.

مؤلف کتاب جبهه چهارم جنگ استقلال :

داکتر عبدالرحمن زمانی ، پسرالحاج محمدارسلان خان زمانی یکی از نواده های با استعداد و وطن پرست میرزمان خان است که اینک درامریکا زندگی میکند و دست به تدوین شرح ماجراهای دردناک رفته براین خاندان وکارنامه های ماندگارآنها زده است.

گرچه رشته اصلی مؤلف طبابت است،ولی معلوم میشود که براثراستعداد ذاتی وذوق سرشار نویسندگی وعلاقمندی در کارهای حوصله فرسای تحقیقی و دقت در متون تاریخی واسناد ارشیفی، مثل یک محقق ویک مؤرخ باتجربه وآزموده از عهده کارش برآمده و مواد ومطالبی را که در باره جبهه چهارم جنگ استرداد استقلال کشور، ضرورت بوده، از درون اسناد وکتب گردآوری ، تنظیم وتصنیف نموده و ازتلفیق وتالیف آنها کتابی به وجود آورده است، که در نوع خود اگر بی نظیرنباشد حتماًکم نظیر خواهد بود. زیرا من تا مطالعه این کتاب درباره جبهه چترال وقوماندان دلیر آن یعنی میرزمان خان کنری چیز نخوانده بودم واطلاعات زیادی هم از این جبهه جنگ نداشتم.

مؤلف ضمن برآوردن هدف اصلی خودبه معرفی شخصیت های روحانی وجهادی کنر وننگرهار از قبیل :عبدالحیکم آخندزاده ،ملاصاحب

بابړه ، حاجی صاحب ترنگزائی، ملا صاحب چکنور، میاصاحب سرکانی و دیگر سرکردگان جهاد از قبیل جمدرخان وعبدالرحمن و عبدالودود وکرنیل خورشیدخان ونایب سالارعبدل وکیل خان نورستانی وغیره پرداخته که هرکدام دربرابر استعمار انگلیس نقش وطن پرستانه خود را ایفا کرده اند ، وسرگذشت شان میتواند برای فرزندان افغان سرمشق خوبی باشد. نقش عبدالوکیل خان نورستانی نیز در جبهه چترال پررنگ وچشمگیرتوصیف شده است.

برای من دراین کتاب در پهلوی کارنامه های ماندگار میرزمانخان کنری، شرح حال مختصرمولوی عبدالخالق اخلاص شاعر زبردست زبان پشتو که خود جزوی از نبرد استقلال در جبهه چترال بوده وصحنه های جنگ را منظوم کرده و آن کارنامه ها رااز فراموشی نجات داده است خیلی دلچسپ بود. نمونه نظم اودر ثبت رویداد جبهه چترال چنین است:

چی غازی میرزمان خان په حمله سازشه
په کفارو باندی جوړ دغم آواز شه
ډیرکفار له تیغه تیر پاتی مردارشوه
هغه نورپه تیشته لاړ جان بردار شوه
څلورخایه دکفارو چی محکوم دي
"ارنوی"او"لامبربټ " او" گډ " معلوم دي
بل پراو د"گواتی" گوره عیان
داشو فتحه په نصرت د ذوالمنان
چی غازی میرزمان خان هلته قرارکړ
دچترال دمهتر زړه یی ناقرارکړ
بریکوټ کی معصوم شاه پاچا وگوره
وسره هم خورشیدخان کرنیل وروره
هم وسره عبدالحکیم آخند زاده و
په نرنگ کی چی ساکن او باشنده و(صفحه ۹۸)

این شاعرفاضل نه تنها یکی از مبارزان ملی بود، بلکه درامور نظامی تا رتبه کندک مشری بعد از سال ۱۳۰۳ش در دولت امانی خدمت کرده بود ودر ۱۳۱۰ در شورای ملی وقت عضویت داشته وسپس درسال ۱۳۱۶ در پشتو ټولنه به حیث مدیر شعبه لغات پشتو کار نموده است ودست به تالیف وتصنیف چندین اثر سودمند ذیل زده است:

۱-داستقلال څلورمه جبهه
۲-سیف الامان
۳- تصحیح التلاوت فی علم القرائت
۴-نهضت پشتو
۵- نورستان جدید الاسلام
۶-د نورستان حالات
۷- لوی خوبونه
۸- نظم اونثر

فرزندان با احساس ننگرهار وکنر بایستی قدر این شخصیت مبارز ووطن پرست را بدانند واز او به عنوان یک عنصرملی ومبارز وقابل احترام فرهنگی قدردانی نمایند. من حس میکنم که این مردوطن پرست در ایام مهاجرت به پاکستان در پسین روزگار زندگی چگونه رنج می برده وچه توقعاتی از فرزندان افغان برای آزادی وطن از کام اژدهای سرخ داشته است تا زنده بوطنش بازگردد.

در اخیرمطالعه این کتاب پرمحتوارا به تمام افغانها توصیه میکنم وبرای مولف محترم توفیق مزید در انجام کارهای فرهنگی آرزو مینمایم.

یاد وخاطر همه مبارزین وطن دوست افغان همواره گرامی باد!

پایان ۱/ ۴/ ۲۰۰۸

تقریظ هشتم

"وآن گلــولـه باران بامــداد بهـــار"

تحقیقی ژرف در بارهٔ قتل داوؤد خان

تالیف داکتر سیاه سنگ

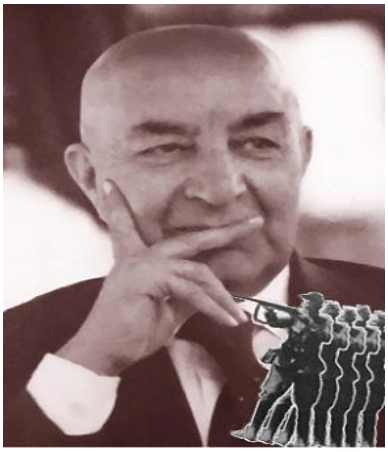

و آن گلوله باران بامــداد بهــار

بدون مجامله باید گفت که داکتر صبورالله سیاه سنگ مؤلف **"و آن گلوله باران بامداد بهار"** اگر از بزرگترین نویسندگان معاصر منطقه نباشد، بی تردید از بزرگترین نویسندگان ومحققان کشور در سه دهه اخیر است. آنچه راجناب داکتر سیاه سنگ ، در مورد قتل وحشیانه داؤودخان وخانواده اش به بررسی نشسته، درمیان نوشته های سیاسی- تاریخی وتحقیقی تاریخ نگاران وتحلیل گران کشور ما درسه دهه اخیر بی نظیراست.

حوصله، انرژی و فرصتی که جناب داکتر سیاه سنگ روی حادثه قتل رئیس جمهور داوودخان وخانواده اش در نوشتهٔ " وآن گلوله باران بامداد بهار" گذاشته ، چنان عظیم و با دقت و وسواس علمی همراه است که همه ابعاد مسئله را، هم بُعد تاریخی، هم بعد روان شناسی، هم بعد سیاسی،هم بعد گفتاری وشنیداری را بخاطرمستند سازی ورعایت بی طرفی کامل، بگونه یی در نظرگرفته که از توان هیچ مؤرخ مسلکی ای هم پوره نیست.

جایگاه وارزش کار سیاه سنگ را فقط آنانی میدانند که دراین عرصه از جان مایه گذاشته باشند وصاحب نظروصاحب تجربه وسوابقی باشند، نه آنانی که اکثر اوقات خود را به توطئه وتخریب فرزندان صدیق این وطن گذشتانده باشند. تحقیق در زمینه تاریخ وحوادث تاریخی ، مستلزم داشتن

صلاحیت علمی، طاقت وحوصله فراخ ودقت کامل در اسناد ومدارک تاریخی غرض کشف حقیقت است. کسانی که برای آب کردن مغز ونیروی فکری خود وقت وانرژی لازم نداشته باشند، از عهده یک کار تحقیقی بی عیب وقابل قبول عاجزخواهند بود. با پناه بردن به آغوش میخانه ها یا لانه های توطئه نمیتوان ارزش بزرگ تحقیقات تاریخی را درک نمود.

در مورد روش کارآقای سیاه سنگ ، شخصاً بدین باورم که او تجارب دانشمندان ومحققان غرب را در عرصه تحقیقات تاریخی ومسایل جنائی،بیشتر مد نظر گرفته و از این رهگذر کار او در مقایسه با کارتاریخ نگاران کلاسیک افغان بسیار فرق دارد و آن را میتوان یک کار ابتکاری و درخور توجه در عرصه پژوهش های تاریخی به حساب آورد.

همه خوانندگان سرگذشت دردآور، ولی مشحون از شهامت ودلیری واز جان گذشتگی داوؤدخان در برابر بمبارانهای کودتاچیان دقیقه شماری میکردند که چه وقت دوهفته پوره میگردد تا باز سایت کابل ناتهـ را بازکنند وبقیه گزارش مقاومت ومرگ مردانه یک دولت مرد با شهامت افغان را زیر عنوان " وآن گلوله باران بامداد بهار" از قلم توانای داکتر سیاه سنگ بخوانند.

" وآن گلوله باران بامداد بهار" عنوان بسیار جذاب و پرکششی است،که برخواننده تاثیر سیکولوژیک و روان شناسانه میگذارد. به سخن دیگر، عنوان درنظراول این ذهنیت را در خواننده خلق میکند که این یک رومان جنائی است ، ولی وقتی خواننده برای خواندنش توقف میکند وچند سطری از متن را میخواند، می بیند که با یک واقعیت تکاندهنده تاریخی روبرو است. چون اکثررخداد های سیاسی وتاریخی کشور،در سه دهه اخیر بصورت روایات سطحی وغیر مستند ارائه شده اند ، تاثیرکمتری برخواننده میگذارند مگرچنین روایتی وقتی با قلم رسا و روان یک نویسنده توانا ومحبوب مردم بیان شده باشد، طبیعتاً بیش از هرنوشته غیرمستند دلچسپ تر است و خواننده را وامیدارد تا آنرا تا آخر حادثه دنبال کند.

جناب داکتر سیاه سنگ، فاجعه قتل وحشیانه داؤودخان وخاندان او را با چنان رسائی ومهارتی به بیان و بررسی گرفته است که روح و روان خواننده را کاملاً تسخیرمیکند تا آنجاکه برای خواندن بقیه سرگذشت غم انگیز ودرعین حال شرافتمندانه داؤودخان، احساس بی حوصله گی میکند. به این دیباچۀ کوتاه از قلم سیاه سنگ توجه کنید که با چه بیطرفی وصداقتی بیان شده است:

"یک دست بیصداست!

این فشرده که هرگز نمیتواند به درست یا نادرست بودن کارنامه سیاسي محمد داود (نخستین رییس جمهور افغانستان) و بیگناه یا گنهکار بودنش بپردازد، میخواهد دستچیني از آگاهیهاي دسترس در پیرامون چگونگي کشته شدن او و خانواده اش باشد.

کوشیده خواهد شد براي روشن شدن برخي آوازه هاي فزاینده که اینجا و آنجا شنیده یا خوانده میشوند، دستکم با چهار تن از بلندپایگان پیشین حزب دموکراتیک خلق افغانستان (کریم میثاق، دستگیر پنجشیري، سلیمان لایق و خیال محمد کتوازي) و نیز با جنرال امام الدین گفت و شنودهاي دامنه دار تلفوني راه اندازي شود. همچنان نیاز است به کمک هر آنکه بخواهد در بهبود این نوشته یاري رساند.
سیاه سنگ ، ۲۸ اپریل۲۰۰۸ شماره هاي تلفون: (۳۰۶) ۱ ۵۴۳۸۹۵۰ و ۵۰۲۰۸۸۲ (۳۰۶) ۱ "hajarulaswad@yahoo.com

اما این پژوهش تنها به روایات وحکایات بلندپایگان حزب دموکراتیک خلق افغانستان چون:کریم میثاق، دستگیر پنجشیري، سلیمان لایق ، محدود نمانده، بلکه طیف وسیعی ازناظران وشاهدان عینی کودتای ۷ ثور، آگاهی ها وچشم دید های وباورهای خود را دراختیار نویسنده قرارداده اند که مطالعه ودقت در این پژوهش را خیلی دلچسپ ساخته است.

اهمیت کار سیاه سنگ :

اهمیت کارسیاه سنگ ، از اهمیت شخصیتی منشاء میگیردکه محوربحث وپژوهش آقای سیاه سنگ را تشکیل میدهد. داؤود خان،از جمله آن شخصیت های ملی است که دوویژه گی او را ازسایر شخصیت های سیاسی کشور بعد از کودتای ثورتا امروز متمایز میسازد:

۱- وطن پرستی داؤودخان، وتبارز غرورملی وی در برابر زورگوئی ودیکته تکبرآمیز رهبران اتحادشوروی سابق درآخرین سفرش به مسکو.

۲-شهامت وتسلیم ناپذیری داؤودخان به دشمن. داوودخان تا لحظه مرگ خود، هر گز درفکر تسلیمی به کودتاچیان که پیوسته ارگ ریاست جمهوری را بمباردمان میکردند وحتی دوسه تن از فرزندانش را به قتل رسانده بودند، نیفتاد و مرگ را برزنده ماندن وتسلیمی واسارت در دست خوردضابطان ونوکران بیگانه ترجیح داد.

بنابرهمین ویژه گیهای زندگانی داوودخان است که"وآن گلوله باران بامدادبهار" کمی بعد ازنشر نخستین بخش های آن در سایت های کابل ناتهـ وفردا، با استقبال صمیمانه اکثریت افغانها روبروگردید وتمام کسانی که ازچگونگی قضیه قتل داودخان اطلاعی داشتند، اعم از موافقین ومخالفین از طریق پیامهای برقی وتلفون ونوشته های مستقل آمادگی خود را برای تکمیل هرچه بیشتر این موضوع با داکتر سیاه سنگ اعلام کردند.قابل یادآوری است که یکی از نویسندگان خوب افغان (آقای رحمت آریا) با خواندن "آن گلوله باران بامداد بهاران" به ترجمه اش به زبان پشتو پرداخت که از آن ببعد بطور مسلسل در سایت بینوا به نشر میرسد. همچنان یک هموطن دیگر ما بنام غوث جانباز با دستیارش خانم ژولیا میتینکووا مقیم مسکونیز به ترجمه این تحقیق گران سنگ بزبان روسی دست یازیده اند که همگی این اقدامات ،اهمیت کار سیاه سنگ را متبارز میسازد.

ناگفته نماند که همزمان با این استقبال گرم وصمیمانه این هموطنان،تحقیقات سیاه سنگ در موردقتل داودخان، بردل وچشم برخی از عناصر تنگ نظر وکوته بین انتی افغان، چون خارمغیلان خلید وکسانی برضد سیاه سنگ درسایتهای خاوران وسرنوشت وکابل پرس وتاجیک میدیا وآزادی وغیره قلم فرسائی کردند وخواستند کار وی را کم اهمیت جلوه بدهند، اما برعکس این عمل آنها، سبب استقامت وژرف نگری بیشتر داکتر سیاه سنگ گردید وسرانجام وی توانست حقیقت قتل داودخان وخانواده او را به شایسته ترین وجهی در طی ۲۷بخش مستند بسر رساند که اینک درپورتال افغان- جرمن آنلاین نیزدر اختیار شما خواننده عزیزقرار داده شده است.

انگیزۀ سیاه سنگ دراین کار:

تاجاییکه برای صاحب این قلم معلوم است، نه سیاه سنگ ونه پدرونه پدرکلانش، هیچکدامدرهنگام اقتدار داود خان- نه در وقت صدارتش ونه درزمان جمهوریتش- باوی همکار وهمکاسه نبوده اند. گذشته از این، سیاه سنگ هیچگونه پیوند قومی ونژادی وخویشاوندی باپریزدنت داود خان ندارد. سیاه سنگ حتی با پسران ودختران داودخان ودیگر همبستگانش نیز دوست و رفیق ویا هممصنفی نبوده است. پس انگیزه سیاه سنگ درنوشته "و آن گلوله باران بامدان بهار" چی بوده میتواند؟

به باور این قلم،گزارش دلچسپ مصاحبه داکتر جنبش با زهره نعیم در مورد قتل داودخان وخاندانش ونشرآن دربخش پشتوی بی بی سی وسپس

انتشار آن در سایت افغان- جرمن آن لاین وترجمه آن بزبان دری بقلم اینجانب ونشر مجددآن در سایت افغان- جرمن در۱۸ اپریل ۲۰۰۸، چنان تاثیری برخوانندگان این مصاحبه واز جمله بر داکترصبورالله سیاه سنگ داشت، که وی بلادرنگ برای من تلیفون کشید وکاپی آن مقاله را از من خواست وافزود: در صدد آنم تا برای کشف حقیقت قتل داؤودخان ، تمام اسناد وشواهد ومدارک کتبی وشفاهی وروایتی آن فاجعه را گردآوری کنم، وآنرا به شیوه بهتری بخوانندگان عرضه کنم.

و پس ازاکمال "آن گلوله باران بامدادبهار" اخیراً سیاه سنگ درگفتگویی با آقای عبیدی، گرداننده سایت آسمائی این جملات را به آن دیباچه زیبای خود افزوده است: " بسیاری از کتابهای تاریخ هنوز در یک پاراگراف میگویند: "افسری به نام امام الدین به محمد داوود چنین و چنان گفت. او با تفنگچه اش امام الدین را زخمی ساخت و سپس خودش و خانواده اش کشته شدند." آنچه بیشتر کنجکاویم را برمی انگیخت این بود: "جنرال امام الدین که در اروپا زندگی میکند، در این مورد چه میگوید؟ چرا رسانه های بزرگی مانند بی بی سی، صدای امریکا، رادیو آزادی، صدای آلمان، رادیو فرانسه و تاریخنویسان از محمد صدیق فرهنگ تا دکتور ظاهر طنین و همچنان خاطره نگاران حزب دموکراتیک خلق افغانستان به جای راه اندازی گفتگوهای مستقیم با جنرال امام الدین از نقل قولهای دست دوم و دست سوم کار میگیرند؟ بار بار از خود پرسیده ام: بیست و چهار ساعت پسین، مخصوصاً یک ساعت پایان زندگی محمد داوود و خانواده اش چگونه سپری شده باشد؟ به همین منظور، نخست پرداختم به گردآوری اسناد گوناگون، سپس تماس گرفتم با دست اندرکاران تقریباً همه جریانهای سیاسی که به شکلی از اشکال از آن رویداد آگاهی داشتند... شیوه نگارش کنونی نشان دادن است. خواننده امروز باید بیشتر از نویسنده بداند تا بتواند سپیدیهای میان دوسطر را هم بخواند. اگر نمیداند، گناه هدر دادن وقتش به گردن خودش است."

با این طرز دید وبا این نوع پرداخت،سیاه سنگ، آن پروژه را بگونه تحسین برانگیزی بسررسانده است که از لحاظ پرداخت خود اگربی نظیرنباشد از لحاظ تاریخی وراز ورمز سیاسی بسیار پر اهمیت است. وبا اینکارخود وی ، دل دوستان خود ومرحوم داود خان شهید را شادمان و دل

دشمنان خود وآن شهید مرحوم را ناشاد ساخت. جا دارد از این بابت برایش تبریک گفت و آرزوی موفقیت های بیشترنمود.

کشف جسد داودخان، نتیجه کار سیاه سنگ:

نکته دیگری که میخواهم بدان اشاره کنم ، اینست که براثر تحقیقات جامع آقای سیاه سنگو پیگیری های وطن پرستانه آقای داکتر داؤدجنبش بالاخره مقامات بلندپایه ورئیس جمهورکرزی درفکر کشف جسد پریزدنت داودخان ودوباره بخاک سپاری درخورشأن آن شخصیت وطنخواه افتادند وبدین منظورکمیسیونی بشمول برخی از اعقاب خانواده آن مرحوم ایجاد گردید. کمیسیون مذکور با جلب همکاری هموطنان وصاحب منصبان آگاه از قضیه، بخصوص با کمک جنرال پاچامیرخوستی که خود در به خاک سپاری داودخان وخانواده او در شب هشتم ثور ۱۳۵۷ سهیم بوده ،بالاخره موفق گردید محل دفن دسته جمعی خاندان داودخان را در جوار زندان پلچرخی کشف وپس از تحقیقات لازمه روی استخوانهای اجساد وکشف قرآن جیبی در بغلجیب داودخان ، موفق به تشخیص جسد داودخان وسایراعضای خانواده اوگردید وسرانجام به تاریخ ۱۷ مارچ ۲۰۰۹، طی یک مراسم رسمی با حضورداشت حامدکرزی رئیس جمهور واعضای خانواده داودخان وکابینه وهیئت کورد دیپلوماتیک کشورهای متحابه مقیم کابل واعضای

تپه شهدای خاندان داؤود خان درنزدیک تپه تاج بیک

شورای ملی وسران قومی ودوستان آن مرحومی، جنازه های داودخان وبرادرش سردارمحمدنعیم خان بعد از ۲۱ فیرتوپ برسم احترام، از ارگ ریاست جمهوری برداشته شد و توسط هلیکوپتر به دارلامان در جوار تپه تاج بیگ انتقال داده شد و با هفده تن دیگر از اعضای خاندانش با احترام خاصی در بالای یک تپه بخاک سپرده شدند و تپه هم بنام داودخان مسمی گردید.

حقیقت تا آخرپنهان نمیماند:

بالاخره حقیقت دوباره بجایش قرارگرفت وسعی وتلاش رهبران حزب دموراتیک خلق افغانستان ورهبران تنظیمهای جهادی، بخصوص رهبران جمعیت اسلامی وشورای نظار در کتمان نمودن

مراسم بخاک سپاری داودخان در تپه داودخان نزدیک تپه تاج بیک دارلامان

نام ونشان داودخان بجایی نرسید. اجساد داؤودخان وبرادرش سردار محمدنعیم خان با چنان احترام وشکوهی تشیع وتدفین گردید که نظیر آن از هیچ یک از رهبران سیاسی دیگر دیده نشده است. پس از بخاک سپاری اجساد آن مرحومین مراسم یاد بود وفاتحه رسمی داودخان در کابل وتمام نمایندگی های سیاسی افغانستان درخارج برگزارگردید وضمن گرد هم آئیها در اروپا وامریکا از سوی افغانها، از کارکردهای داودخان درهر دومرحله (دوران

صدارت ونیز دوران جمهوریتش) مورد ارزیابی وقدر شناسی قرارگرفت که اکثر این سخنرانیها از طریق تلویزیون آریانا افغانستان ازامریکا پخش گردید.

قابل یادآوری است که قبل از بخاک سپاری جنازه های داودخان وخاندانش، درتاریخ ۲۲ فبروری ۲۰۰۹، با ابتکار داکتر داودجنبش وآقای ولی محمدباز پسرحاجی بازمحمد،ناظر داودخان و بستگان داؤود خان همایشی در لندن تدویر یافت که تعدادی از همکاران وهواداران داودخان بشمول سفیرداودخان درپاکستان دراین همایش سخنرانی نمودند.

روایتی ازسفیر داودخان داکتر شیرزوی:

داکتر شیرزوی سفیرافغانستان درعهد داودخان درپاکستان، در سخنرانی خود به مناسبت یاد بود شهادت داودخان در لندن در۲۶ فبروری ۲۰۰۹به نکات جالبی اشاره کرد که برای من بسیار دلچسپ بود. شیرزوی ضمن بیان شخصیت داودخان ازمسافرت باشأن وباوقار وی درسال ۱۹۷۷ به پاکستان یادآوری نمود واز احترام وپذیرائی فوق العاده ذوالفقارعلی بوتو صدراعظم پاکستان به داودخان سخن گفت و علاوه نمود که هنگام برگشت داودخان به افغانستان در میدان هوائی، ذوالفقار علی بوتو در حضور وزراء خود داودخان را پدر خواند واظهار کرد: هرفیصله ایکه برای رفع اختلافات میان دوکشور پدرم(داودخان) بکنند من آنرا قبول میکنیم و من متیقنم که او هرگز راضی نخواهد شد که پسرش در برابرملت خود شرمنده شود.

شیرزوی افزود که طیاره افغانستان کمی دیرتر به میدان هوائی اسلام آبادمواصلت نمود وصدراعظم پاکستان به داودخان پیشنهاد نمود که تا رسیدن طیاره کمی در هوای آزاد قدم بزنیم.داودخان پذیرفت وهردو رهبر بقدم زدن پرداختند. شیرزوی علاوه نمود که صدراعظم پاکستان به داودخان گفت :من میخواهم برای نشان دادن حسن نیت حکومت پاکستان، فراریان افغانی درپاکستان را که دست به تخریب واخلال امنیت افغانستان میزنند از قبیل: ربانی وگلبدین واحمدشاه مسعود وچند تای دیگر را به شما تسلیم کنم تا بکابل برده آنها را زندانی نمائید، ولی داودخان باکمال جوانمردی بجواب ذوالفقار علی بوتو گفت : که آنها فرزندان افغانستان اند، ومن نمیخواهم ضرری به آنها برسد. بدینسان داودخان از خون دشمنان جنایتکار ملت افغانستان درگذشت.اما متاسفانه که از دست فرزندان نا اهل دیگروطن خود، خود و کشورش نابود گردید.

درسی که داودخان به افغانها داد:

با یقین میتوانم بگویم که درمیان انقلابیون دو آتشه ودرمیان رهبران سیاسی چپ وراست ونیزقوماندانان جهادی افغان در سه دهه اخیر،هیچ یکی را نمیتوان سراغ داد که مرگ را در یک قدمی خود ببیند ولی به دشمن تسلیم نشود. مگر داوودخان، این رهبرشجاع وپرغروررومصمم افغان برای ۲۰ ساعت تمام در برابر بمباران طیارات وغرش زهره ترقان وطاقت شکن طیارات میک ۲۱کودتا چیان، از ساعت ۱۲ ظهر۷ ثور تاساعت ۸ صبح فردای آن برسرپا ایستاد واز غرورش نکاست ودر آخرین دقایق حیاتش وقتی به او ابلاغ شد که اگر میخواهد زنده بماند،باید تسلیم شود، ولی او با شهامت وشجاعت کم نظیر افغانی گفت: "بجز خدا، هرگز به کمونیستان تسلیم نمی شوم." اگرچه جنرال امام الدین،(متهم به قتل داؤودخان) میگویدکه وقتی به داوود خان ابلاغ گردید که قدرت به حزب دموکراتیک خلق افغانستان انتقال یافته، تسلیم شود! مگرداود خان بدون آنکه حرفی برزبان آورد، با تفنگچه براو فیرکرد، ولی عقل سلیم چنین شهادتی را نمی پذیرد که داؤودخان هنگام فیر برامام الدین سخنی نگفته باشد.گیریم که داودخان بدون اظهار هیچ سخنی برامام الدین فیرهم کرده باشد، این خاموشی داؤودخان در برابر یک افسرکودتاچی (امام الدین) آیا به این معنی نیست که او، این افسرپائین رتبه را همطرازخود (به عنوان قوماندان اعلی اردوی افغانستان) نمی دیده است،و بنابرین براو فیرکرده تا لب فروببندد ودستور تسلیمی به وی ندهد؟

حقیقت اینست که داؤودخان یک جمله دلنشین بیان کرده وآن گفتن "بغیر ازخدا،هرگز به دشمن تسلیم نمی شوم." میباشد که خواسته با این جمله این درس وطن پرستی را به فرزندان دلیروآگاه افغان بدهد که در برابر دشمن عقیده وایمان خود نبایستی زبون شد و نباید تسلیمی را بخاطر زنده ماندن در ذلت وخفت قبول نمود.

این نخستین بارنبود که داؤودخان در برابردیکته زورمندان، شهامت وغرور ملی خود را تبارز داد، بلکه او آن شخصیت آزاده و وطن دوست و مغروری بود که دیکته رهبرخودخواه اتحادشوروی (بریژنف) را هم در امور داخلی کشورش نپدیرفت. بقول عبدالصمدغوث،در آخرین سفریکه او به مسکو انجام داد، باری بریژنف ضمن مذاکرات رسمی از روش حکومت داری داوودخان ، مبنی بر افزایش کارشناسان کشورهای عضو ناتو در افغانستان انتقاد کرده، اظهار نمود تا آنان را از افغانستان خارج نماید. داؤودخان در جواب بریژنف گفت: «آنچه همین حالا بوسیله رهبر اتحاد

شوروی گفته شد، هرگز مورد قبول افغانها قرار نخواهد گرفت. از نظر افغانها این اظهارات دخالت صریح در امور داخلی افغانستان است. ما هرگز به شما اجازه نخواهیم داد که به ما دیکته کنید که چگونه کشور خود را اداره کنیم و چه کسی را در افغانستان استخدام نمائیم. اینکه چگونه و در کجا کارشناسان خارجی را استخدام کنیم انحصاراً و کاملا حق دولت افغانستان خواهد ماند. افغانستان اگر لازم باشد، فقیر خواهد ماند، اما در عمل و تصمیمگیری خود آزادی خود را حفظ خواهد کرد.» (کودتای ثور وپیامد آن درافغانستان، ازاین قلم، چاپ ۱۹۹۶، فصل چهارم)

این مذاکرات در فضای صمیمانه خاتمه نیافت و داودخان ناراضی از مسکو به کشور برگشت و متعاقباً به پاکستان سفر نمود. داود میخواست افغانستان را از زیربار و نفوذ شوروی نجات دهد و کمکهای کشورهای همسایه، ایران و پاکستان و عربستان سعودی و مصر و غیره را در جهت عمران کشور جلب نماید. اما متاسفانه که گماشتهگان شوروی که در این سفرها، داودخان را همراهی میکردند، جزئیات مذاکرات سفر داودخان را در کشورهای اسلامی منطقه به مقامات شوروی گزارش میدادند و بنابراین دسایس شوروی بر ضد داود بکار افتاد و با اجرای کودتا خونین ثور ۱۳۵۷ (آپریل ۱۹۷۸) داود خان با ۱۷تن اعضای خانوادهاش کاملا نابود گردید. خون داودخان وکودکان معصومش، دامن کودتاچیان را گرفت ویکی دوماه بعد از پیروزی کودتا، شورشهای مردم برضد رژیم آغاز گردید وظرف یک دهه تمام سران کودتا یکی بعد دیگری سربه نیست شدند،چنانکه حتی قبر آنها هم برای کسی معلوم نیست.

استقامت و پایداری داودخان در برابر بمباردمان وحشیانه کودتاچیان درهفتم ثور۱۳۵۷ وشهامت تسلیم ناپذیر وی به دژخیمان فاجعه هفتم ثور،واقعاً درتاریخ افغانستان بی نظیراست ومیتوان گفت داود خان نخستین شهید سر به کف افغان است که تا لحظهٔ مرگ حاضر نشد سرتسلیم به دشمنان خود فرود آورد.ومرگ مردانه وشرافتمندانه را برتسلیم شدن وبه اسارت درآمدن درچنگال ذلت رهبران وابسته به بیگانه، با گردن افراخته پذیرفت و نام خود وخانواده خود را در صف دلیرمردان کم نظیرتاریخ ثبت کرد.

آقای سیاه سنگ در بخش بیست وششم (وآن گلوله باران بامدادبهار) از کتاب خاطرات دکتورعبدالرحیم نوین ازقول سروررنا، نکات ذیل را بازتاب

میدهد:

"در لحظاتی که غرش جتهای جنگی و صدای فیر توپهای کمونیستها در فضای کابل، مخصوصاً در مناطق مورد توجه شان می پیچید، در حضور رهبر [محمد داوود] و برادرش سردار محمد نعیم خان نشسته بودیم و درباره اوضاع جاری مذاکره و تبادل نظر داشتیم. قدیر وزیر داخله اصرار میکرد که باید سران زندانی کمونیستها طی محاکمه صحرایی فوراً اعدام شوند، زیرا اوضاع به جاهای خطرناک رسیده است. اگر آنها نجات یابند فجایع غیرقابل تصور به وقوع میپیوندد و نجات از آن ناممکن خواهد بود.

سردار مرحوم باعصبانیت فرمود: **"چنین تصمیم عجولانه و غیرمسئولانه ما را نه تنها در برابر مردم افغانستان بلکه در مقابل جهانیان جنایتکار مینمایاند، از سوی دیگر، از چند نفر وطنفروش و نوکر بیگانه، شخصیتهای بزرگ سیاسی میسازد."**

وزیر داخله از اتاق برآمد. چند دقیقه بعد من نیز نظر به ضرورت، از مجلس خارج شدم. دیدم قدیر در گوشه دهلیز با کسی تیلفونی صحبت میکند. از آواز بلندش دانسته میشد که عصبانی بود. او میگفت: "در این لحظه از سردار امرگرفتن مشکل و حتا از ناممکنات است. من به حیث وزیر داخله امر میکنم همه را اعدام کنید. آواز مرا به حیت آمر ثبت کن. همینکه بیایم برایت تحریری سند میدهم." بعد از مکث مختصر، نمیدانم از جانب مقابل چه شنید که با صدای بلندتر و خشمگینانه تر داد زد: "من امر میکنم." و گوشی را با عصبانیت گذاشت. بعد گفت: "همه وطنفروش، جنایتکار و خاین شده اند." ....

سپس با سردار نعیم در باره این بدبختی و علتهایش صحبت میکردیم. وزیر داخله با عجله از سردار محمد نعیم خان پرسید: در مورد پیشنهاد سفیر فرانسه چه تصمیم اتخاذ فرمودید؟ سفیر فرانسه پیشنهاد کرده بود که اگر به سفارت پناه ببرند، محفوظ خواهند ماند. سردار نعیم گفت: "برادرم [محمد داوود] این پیشنهاد را نپذیرفت و گفت شرم است به حیث سرباز برای نجات از مرگ، در وطن خود به سفارت خارجی پناه ببرم. مرگ را هزار بار ترجیح میدهم. اما رفتن دیگران به شمول اعضای خانواده را قبول کرد و دستور داد آنجا بروند. خانمش نیز رفتن به سفارت را نپذیرفت و گفت در زندگی و مرگ

شوهرم شریک میباشم. در نتیجه همه تصمیم به ماندن در ارگ را گرفتند."

چنین بود شهامت داودخان وخانم ودختران وپسرانش که مرگ را درخانه خود ودرکنارهمدیگر قبول کردند،ولی ننگ فرار وپناه جستن به سفارت یک کشورخارجی را نپذیرفتند.

سیاه سنگ در بخش بیستم **"و آن گلوله باران بامداد بهار"** از زبان عبدالرحیم شادان صاحب منصب حزبی در گارد جمهوری حکایت میکند که "حوالی ساعت چهار صبح هشتم ثور [۲۸اپریل۱۹۷۸] سردار محمد داوود، صاحبجان، سید جان و عبدالحق علومی را احضار کرد و با توجه به نرسیدن کمک سایر قطعات به ارگ و بیهودگی مقاومت چنین هدایت داد: "نمیخواهم جوانان تلف شوند. برای اینکه جوانان بیشتر از این تلف نشوند، گارد را تسلیم دهید. من تسلیم نمیشوم، زیرا در تمام وظیفه داری در پستهای وزارت دفاع، صدارت و ریاست جمهوری مصدر خدمات صادقانه به مردم و وطنم شده ام. هیچگاه به افغانستان و مردم افغانستان خیانت نکرده ام. اگر مسئولیت یا جرمی داشته باشم، مرا در دادگاه مردم افغانستان محاکمه کنند." این هم اعتراف یک عضوحزب دموکراتیک خلق که براستقامت وشجاعت داودخان شهادت میدهد.

خلاصه داودخان از جمله آن شخصیت های شجاع و وطن پرست افغان است که می باید وی را درصف احمدشاه درانی ، وزیرفتح خان واعلیحضرت امان الله خان به حساب آورد.تلاش های وطن پرستانه وی برای اعتلا وترقی کشور چه در دوره صدارتش وچه پس از تاسیس نخستین جمهوریت درافغانستان ، جای هیچ شک وشبهه نیست واقدام مدبرانه وانقلابی اش درجهت آزادی زنان افغانستان از زندان چادری در۱۹۵۹، یکی از آن اقداماتی است که زنان کشور بایستی بیش از هرکس دیگری ازاو ممنون ومشکورباشند واو را حامی حقوق وآزادی های مدنی خود بدانند.

توجه خاص داؤودخان به عصری ساختن اردوی ملی افغانستان وتعیین نام ها ورتبه ها ودرجات والقاب مختلف صاحب منصبان اردو از کارهای مهمی است که صاحب منصبان تحصیل کرده اردوی افغانستان بهتر از هرکسی دیگر آن را درک میکنند. داؤودخان شخصیتی وطن دوست بود که تعصب قومی ومذهبی نمی شناخت وآبادی وترقی افغانستان بزرگترین

آرزوی او بود. هرخشتی که درگوشه یی از کشورمیگذاشت،برای عمران وابادی خانه مشترک افغانها می گذاشت. احداث شاهراه ها،اعمار بندهای آب، مراکز صحی وشفاخانه ها، پوهنتونها وپولی تخنیکها،ساختن میدان های هوائی بین المللی درکابل وقندهار، وشیندند هرات، اعماربندهای برق نغلو وماهی پر وبند درونته در ننگرهار واحداث پروژه های انکشافی زراعت وآبیاری در هده وغازی آباد ننگرهار، هلمند و سرده غزنی، پروان وخان آباد وبندکوکچه، تاسیس شرکت قند بغلان وفابریکه روغن سپین زر درکندز ونساجی گلبهار و بگرامی و کارخانه کود و برق مزارشریف، فابریکه های پروسس میوه و پشیمینه بافی کندهار وتاسیس فابریکه نان پزی سیلوی مرکزی در کابل وقندهار، اعمارفابریکه خانه سازی درکابل وکارخانه سنگ رخام در لشکرگاه واز همه مهمتر تقویت اردوی ملی وتامین امنیت سرتاسری درکشور، از جمله های کارهای ماندگار حکومت این مرد وطن پرست است که همگی در دوره رژیم حزب دموکراتیک خلق توسط مجاهدین وقوماندانان جهادی وبه دستور سازمان استخبارات نظامی پاکستان(ISI) از بیخ وبنیاد منفجر ساخته شدند وسامان آلات آن ها به توسط مجاهدین صاحبان به پاکستان برده شد وبه نرخ کاه فروخته شد.

در عهد حاکمیت داودخان با وجودکاستیها وبی عدالتی های اجتماعی، همه مردم از امنیت جانی ومالی برخوردار بودند. عزت وشرف شان از تعرض مصئون بود. ناموس وحیثیت شان مورد تجاوززورمندان قرار نمیگرفت. خانه وملکیت های شخصی مردم در امان بود. کسی اگر میخواست هروقت شب میتوانست به تنهائی با پشتاره ای از پول ازکابل تا مزارشریف ویا هرات وقندهار وجلال آباد مسافرت کند، کسی نبود که راهش را میگرفت و یامی پرسید که چه باخود حمل میکند ؟ خلاصه مردم اگر هیچ نداشتند، امنیت داشتند وامنیت مهمترین وبا ارزش ترین ارمغان دولت در یک کشوراست. متاسفانه با کودتای ثور مردم این با ارزش ترین نعمت زندگی یعنی امنیت خود را از دست دادند.

جای دارد که لقب "قهرمان ملی" یا "قهرمان جهاد"به داود خان، نخستین رئیس جمهور افغانستان ونخستین شهید جهاد داده شود، نه به آنانی که دردوران جهاد ویا قبل ازجهاد درخدمت منافع بیگانه قرارگرفته وتا روز مرگ خود درخدمت سازمانهای استخباراتی پاکستان، امریکا،

روسیه، ایران، هند ، انگلیس وفرانسه وغیره قرارداشت ، واکنون از خیرات همان خدمات جاسوسی به عنوان قهرمان ملی؟ برشانه های ملت نجیب و پر حوصله افغان تحمیل شده و پیوسته از پول بیت المال،برای او تبلیغ میشود.واما شهید داؤود خان،این قهرمان تسلیم ناپذیر، به تبلیغات هیچ کسی احتیاج ندارد. افغانان وطن پرست می بایستی در باره این قهرمان جهاد وطن نام ولقب درخور شخصیت وشهامت واستقامت او جستجو کنند وپیشنهاد نمایند. ومن لقب «قهرمان ملی» را به شهید داود خان، نخستین رئیس جمهور افغانستان ضمن یک محفل پرشکوه از صدمین سال تولد وی پیشنهاد مینمایم . صدمین سال تولد داؤودخان برابر است با١٨ جولای ٢٠٠٩میلادی

نام ویاد آن شهید قهرمان همواره زنده وجاویدان بادا !

پایان ۴ / ۵/ ۲۰۰۹

مقاله نهم

چاپ ترجمه روسی

«وآن گلوله باران بامداد بهار»

به نویسنده ومترجم آن مبارک باد!

غوث جانبازمترجم کتاب داکترسیاهسنگ نویسنده

خبرچاپ وانتشارترجمه روسی کتاب **"وآن گلوله باران بامداد بهار"** ،پژوهش آقای داکترسیاه سنگ،وترجمه آن ازقلم مترجم چیردست افغان آقای غوث جانباز، خبرمسرتباری بود که در پورتال افغان- جرمن آنلاین، بازتاب یافت وازاین طزیق دل دوستداران کتاب وفرهنگ را شادمان ساخت.

بدین مناسبت من این پیروزی را به آقای صبورالله سیاه سنگ، نویسنده کتاب وهم به آقای غوث جانباز،مترجم روسی آن تبریک میگویم.

چاپ متن دری کتاب "وآن گلوله باران بامداد بهار" باسبک گیرای نگارش وتحقیق آقای سیاه سنگ، تقریباً چندهفته قبل در کابل از سوی مرگزانتشارات دانش پایان پذیرفت ویک تبصره جامع برآن ،از سوی رازق مامون، صورت گرفت که در واقع آب سردی بود برسر تمام بدگویان وبدخواهان داکتر سیاه سنگ، که کار وی را درزمینه حقیقت قتل داؤودخان

وخانواده اش در مدت یک سال قبل مورد تبصره های تنک مایه قرارداده بودند.

اینک با مسرت مطلع میشویم که نه تها متن دری این کتاب با استقبال گسترده اهل بصیرت در داخل وخارج افغانستان روبرو شده، وبراثرهمین استقبال مردم، ترجمه پشتوی آن از قلم نویسنده محبوب افغان(رحمت آریا) تکمیل گردیده وعنقریب بزیورچاپ آماده خواهد شد،بلکه ترجمه روسی این کتاب درزمان کمتراز یک ماه بعد از طبع متن دری آن ، در مسکو نیزبه همت نویسنده قوی دست افغان(غوث جانباز) از چاپ برون آمد ودر دسترس علاقمندان دریافت حقایق آغاز تراژیدی افغانستان در سه دهه اخیر قرار گرفت.

من باوردارم که یاد داشتها و تذکرات مختلف در این کتاب، چون شلاقی برپهلوی آن عده از رجال وشخصیتهای سیاسی ونظامی شوری خواهد خورد که نقشی در ایجاد و یا آغاز این تراژیدی داشته اند، وممکن است برخی را وادار بنماید تا قلم بردارند وگوشه های دیگراین حقایق را برملا کنند.

هموطنان ما می دانند که ، قتل سنگدلانه داؤودخان وخانواده اش، در بامداد ۸ ثور ۱۳۵۷، توسط کودتاچیان منسوب به حزب دموکراتیک خلق افغانستان، سرآغازتمام مصیبت ها وبدبختی ها وخونریزی های پایان ناپذیر درسه دهه اخیردر افغانستان است. و اگراین فاجعه دردناک تاریخی رخ نمی داد و یا اگر کودتا رخ داده بود، ولی از قتل داؤودخان به عنوان یک الترنتیف آینده خود داری میشد، شاید فاجعه افغانستان به این گستردگی نمی کشید و موقع به تجاوزشوروی و بالنتیجه بخون ریزی مجاهدین نمیرسید و شهرتاریخی کابل به ویرانه موحشی مبدل نمیگردید و خون ۶۵ هزارانسان بیگناه کابل خشت وسنگ آن شهررا رنگین نمیکرد.

همه صاحب نظران افغان بدین باوراند که تاروزیکه داؤودخان براریکه قدرت افغانستان تکیه داشت ، پاکستان جرئت نداشت مثل امروز بسوی افغانستان سنگ اندازی کند ، ولی با از میان رفتن داؤودخان از صحنه سیاسی افغانستان، پاکستان توسط جواسیس رنگارنگ خود که در لباس رهبران تنظیمی ظاهر شدند، سعی کرد همه داروندار وهستی تاریخی افغانستان را به باد فنا بدهد.

اردوی افغانستان را که نیرومند ترین اردوی منطقه بود، از بیخ و ریشه از میان ببرد وتمام وسایل وتجهیزات نظامی را بشمول طیارات جنگی میگ ۲۱ و۲۲و دیگرطیارات حمل ونقل نظامی وده ها هزاروسایل زرهی وموتوریزه وغیره را با ذخایرو راکت های دوربرد سکاد ولونا و دیگرتجهزات ثقیله نظامی همگی توسط رهبرجمعیت اسلامی ویا رهبرشورای نظار به کشورهای پاکستان وتاجیکستان وغیره انتقال گردید و یا به نرخ کاه ماش فروخته شد و به حساب های شخصی ایشان ریخت و ذخیره گردید.

پیامد، از میان رفتن داؤودخان،تنها به از میان رفتن اردوی افغانستان خلاصه نمیشود، بلکه درمدت سی وهشت سال اخیر پیوسته خون افغان توسط افغان ریخته شده، تمام تاسیسات زیربنائی ،اقتصادی وآبیاری وبهداشتی وصحی ومخابراتی ومواصلاتی و تعلیمی وخدماتی و غیره وغیره بوسیله اجنت ها وجواسیس پاکستان درلباس رهبران و قوماندانان جهادی درافغانستان از میان رفته واز میان برده میشود.

این درحالی است که بدنبال آفت مجاهدین، بلای طالبان را پاکستان بر این کشورنازل کرد و براثر حادثه ۱۱ سپتمبر در امریکا، ۴۰ کشور جهان دریک ائتلاف ضد تروریزم برافغانستان حمله آوردند و از زمین وهوا بر این کشور ویران شده و این مردم بدبخت و بلا کشیده از ۸ سال بدینسوبمب های چندهزارکیلوئی میریزند واز این کشورلابراتوار آزمایش آخرین سلاح های کشتار جمعی ساخته اند.درحالی که اگرداودخان زنده می بود، بال وپرکسی میسوخت که بسوی کشورما به چشم بد ببیند.

جاذبه شخصیت مرحوم داؤودخان ،درمیان روشنفکران افغان،چنان بود که وقتی مصاحبه داکترداودجنبش با زهره نعیم،خانم برادر داؤودخان که خود شاهدعینی ماجرای قتل وحشیانه داوودخان وخانواده اش در ۷ثور ۱۳۵۷ بود،در بی بی سی انتشاریافت، بلافاصله داکتر سیاه سنگ را برآن داشت تا درجستجوی این حقیقت بیفتد که" **۲۴ ساعت واپسین زندگی داؤودخان**" چگونه گذشته است؟ وسواس بازشناسی ۲۴ ساعت واپسین زندگی پرزیدنت داودخان ، داکتر سیاه سنگ را واداشت تا دراین زمینه یک پژوهش بی نظیرتاریخی را به هموطنان ما عرضه کند،وبا این کارخود، دوست ودسمن را واداشت آن را با دقت هرچه بیشتر بخوانند و دیدگاه های خود را (چه موافق، چه مخالف) ابراز کنند.

داکترسیاه سنگ، با توجه به همه عکس العمل ها، کارش را بطور استوار وخلل ناپذیرادامه داد ودرپایان اثرش حتی از آنهایی که برکار او خرده گرفته بودند و اتهاماتی هم از هرقبیل بر او وارد کرده بودند، نیز باسپاسگزاری یاد آوری نمود وافزود که اگر انتقادات این هموطنان نمی بود، شهرت کتابش به شش گوشه جهان نمی رسید. زهی براین سعه صدر!

کسانی که در دورهٔ حیات و اقتدار داؤودخان زندگی کرده اند و یا با او همکار بوده اند، بیش از آقای سیاه سنگ، داؤودخان را می شناسند وخوبتر میتوانند در مورد شخصیت او و آروزهایش نسبت به افغانستان قضاوت کنند و نظر بدهند، چنانکه آقایان انجنیر کریم عطائی،داکتر حسن شرق وعبدالجلیل جمیلی از همکاران نزدیک داؤودخان درمواقع مختلف ازکارکردهای وطن پرستانه داوودخان در هردو دوره زمامداری شان، برای انکشاف وترقی وتعالی افغانستان ، خالصانه وصادقانه ابرازنظرکرده اند که بسیار آموزنده است و برای آنهای که درک درستی از اوضاع افغانستان وجهان ومنطقه در دوره اقتدار داودخان ندارند، بسیار کمک میکند.

اما چیزیکه برای من،بسیار پراهمیت است، نظریات یک متخصص روسی، بنام" **گیورگی پترویچ یژوف**"،مشاور امور پلان و اقتصاد دروزارت پلان افغانستان در عهد صدارت داودخان است که اینک پس از سی سال بعد از قتل داؤودخان قلم برگرفته واز شخصیت وبرنامه های انکشافی او برای توسعه افغانستان سخن میگوید.

اهمیت مقاله ایکه این متخصص روسی در مورد داؤودخان زیرعنوان" **سردار محمد داؤود، دولتمرد و انسان**" نگاشته وتوسط آقای غوث جانباز ترجمه شده و درپورتال افغان- جرمن به نشررسیده ومن امیدوارم که در ضمیمه ترجمه این کتاب نیزبه نشررسیده باشد، برای من ، از اهمیت کتاب " **وآن کلوله باران بامداد بهار**" کمترنیست. "وآن گلوله باران بامدادبهار" اگر در جستجوی کشف چگونگی قتل داؤودخان از سوی یک افغان است، این مقاله حکایتگر آرزوها وامیال داؤودخان برای سربلندی وخوشبختی افغانستان از قلم یک فرد غیرافغان است.

George Petrovich Ezhov & Mohammad Daud

گیورگی پترویچ یژوف، درجایی از مقاله اش چنین نوشته میکند:**"از دیدگاه من رئیس جمهور محمد داوود، یکی از بزرگترین، برجسته ترین چهره های سیاسی و اجتماعی افغانستان در نیمهٔ دوم قرن بیستم بشمار می رود. نام و نقش او نه تنها در تاریخ افغانستان جاودان است بلکه سیاست و طرزالعمل او به طور غیر مستقیم بالای سیاست های دو ابر قدرت آن زمان یعنی اتحاد شوروی و ایالات متحدهٔ امریکا نیز تاثیر داشته است.در بارهٔ کوایف انسانی محمد داوود می توانم بگویم که به نظر من او شخصی بود پیچیده، دوست داشت یکه تاز باشد و تحمل مخالفت با نظریات خویش را نداشت. اگرچه باید بگویم که در موارد معین وقتی مطمئن می شد که مخالفت ها می توانند به خیر و صلاح وطنش تمام شوند، به آنها گوش می داد و حتی از آن قدردانی می نمود. می خواهم اذعان نمایم (چون خودم بارها شاهد بودم) که محمد داوود از استدلال و برهان قوی برخوردار بود، او استعداد آنرا داشت تا هم صحبتش را قناعت دهد و موضعگیری خویش را بالای او بقبولاند....تصور من این است که محمد داوود قلباً می خواست افغانستان را عصری بسازد و سطح زنده گی مردم را بهبود بخشد. اما پروژه ها آنقدر زیاد بودند که دشوار بود آنها را شمرد."**(آرشیف افغان- جرمن آنلاین،زیرنام غوث جانبازرجوع شود)

برمبنای شهادت صادقانه این متخصص روسی، برنامه ها وپلانهای که توسط داؤودخان برای انکشاف وترقی افغانستان طرح و قسماً به منصه اجرا درآمد و با مرگ او بقیه نا اجرا ماند، انسان را با روحیه ملی ووطن خواهی این شخصیت بزرگ آشنا میسازد و با مطالعه این افکار و ایده های او برای وطن ما است که به مرگ او افسوس میخوریم وقتل او را ضایعهٔ جبران ناپذیر برای ملت خود میشماریم .

روانش شادویادش گرامی باد!

پایان ۲۳/ ۹ / ۲۰۰۹

تقریظ دهم

« د ناپوهی تیاری او دپرمختگ دیوی دافغانی کلتور په چوکات کی/له امیر عبدالرحمن خان نه تراشرف غنی احمدزی ۱۸۸۰ – ۲۰۱۵»

تالیف داکترزیرکیار

دانشمند پرکار پشتون آقای داکتر زیرکیار، مقیم امریکا،کتاب حجیمی بنام « د ناپوهی تیاری او دپرمختگ دیوی دافغانی کلتور په چوکات کی/له امیر عبدالرحمن خان نه تراشرف غنی احمدزی ۱۸۸۰ – ۲۰۱۵» تآلیف کرده و در ۸۲۰ صفحه به تیراژ ۱۰۰۰ نسخه با کمک مالی هموطن فرهنگ دوست ما فدا محمدنومیر درکابل به چاپ رسانده و یک جلد آنرا را از روی لطف برای من فرستاده اند. این موفقیت فرهنگی را به ایشان تبریک میگویم.

کتاب مجموعه مقالات وریسرچ های شخص مؤلف و دیگر قلمبدستان افغان وحتی نویسندگان ایرانی است که در بارۀ مسایل سیاسی واجتماعی وتاریخی و فرهنگی افغانستان نوشته شده اند وبعضاً مورد نقد وبررسی های علمی قرارگرفته اند. بنابرین کتاب دارای مطالب متنوع تاریخی وسیاسی وادبی به هردوی زبان پشتو وفارسی دری میباشد که نوشته ها ومقالات بسیاری از نویسندگان افغان در آن با امانت داری منعکس یافته است. البته مولف در پای اکثرموضوعاتی که آنرا دراین کتاب منعکس ساخته، نظریات ودیدگاه های خود را نیز ابراز داشته است.
کتاب از زمامداری امیر عبدالرحمن خان در ۱۸۸۰ آغاز شده تا حکومت اشرف غنی در ۲۰۱۵ را احتوا میکند، اما بجای اینکه اولین بحث یا مقاله اش از امیر عبدالرحمن خان شروع شود،و آخرینش براشرف غنی ختم گردد،

محوراصلی آنرا مقاله (دخپلواکی او غلواکی جگړی) برمبنای روایات وخاطرات جنرال یارمحمدخان وزیری وسهمگیری مردم وزیرستان درجنگ استقلال وشکست دادن عساکر انگلیسی وفتح پنجاه تهانه نظامی انگلیس توسط جنگجویان وزیرستان تشکیل میدهد. نویسنده درحالی که فتح تل را یک دست آورد مهم مردم وزیرستان میشمارد، ولی ازاینکه نادرخان (قوماندان جبهه پکتیا) چرا فاتح و قهرمان تل شناخته شد، اظهارنارضایتی میکند وهمچنان شاه امان الله را به خاطر پذیرفتن پیشنهاد آتش بس جنگ ملامت کرده میگوید که شاه این آتش بس را چرا بدون مشورت وجرگه سران وقوماندانان وزیرستان قبول نمود؟ اگر شاه آتش بس را نمی پذیرفت وجبهه جنوبی به جنگ خود با انگلیس ادامه میداد،بعقیده مولف ، جنگجویان وزیری ومسعود انگلیس ها را تا بندر گوادر بلوچستان به عقب میراندند وخاکهای از دست رفته پشتونستان را دوباره بدست می آوردند و به بحرهند دست می یافتیم .

احساسات نویسنده قابل قدراست ولی ازلحاظ عملی چنین چیزی ممکن نبود.انگلیس باآنکه در قندهار وننگرهار،نیروهای افغانی را شکست داده بود، مگردرجبهه پکتیا مواضع خود را بدون مقاومت ترک داده عقب نشست، وعقب نشینی پلان خود انگلیس بود تا برای نادرخان دراین جنگ اعتبار وکریدت داده باشد، نه بخاطرتفوق نظامی جانب افغانی. بقول غبار، نادرخان وقتی بمباران طیارات انگلیس برمواضع افغانی را مشاهده کرد، چنان سراسیمه شد که روی به فرار نهاد،مگرشمس المشایخ مانع فرار او وعساکرش به سوی گردیز شد.(غبار، ج۲)

مولف در نتیجه گیری اش نیز بعد از تکرارهمین نظریات در مورد امان الله خان واینکه بدون مشورت سران وزیرستان آتش بس انگلیس را پذیرفت وجنگ برده با قلم سیاست پنجرشد، با یک خیز و یک جمله خود را به مرحله کنونی حکومت پس از تهاجم امریکا برافغانستان دراکتوبر ۲۰۰۱ میرساند ونتیجه گیری خود را با این عبارت از قول امیر عبدالرحمن خان خاتمه میدهد که امیرگفته بود:« امکان دارد افغانستان زمانی از روی نقشه دنیا گم شود که زمام آن بدست یک آدم ضعیف وکم تجربه بیفتد.» سپس زیرکیار می افزاید : چنین به نظرمیرسد که افغانستان از ۷ اکتوبر ۲۰۰۱بدین سو در حاکمیت

موجودۀ کم وبیش سقوی سوم،به یک امیر عبدالرحمن خان دوم (یا محمدنادرخان دوم) نیاز دارد؟»(ص ۸۰۷)
بحث برمحتوا وکیفیت همه گفتارهای این کتاب از حوصلۀ این نوشته بیرون است، مگر بر یکی دو تذکر آقای زیرکیاردر زیر اندکی مکث میکنم.

د تاریخ یوه دپامه لویدلی پاڼه :

داکتر زیرکیار، درکتاب جدیدش زیرعنوان«**د تاریخ یوه دپامه لویدلی پاڼه** » که میتوان آنرا به دری «برگی افتاده از تاریخ» ترجمه نمود، نکته جالبی را در مورد آغاز قیام مردم قندهار برضد سقویان قبل از فتح کابل توسط قبایل جنوبی متذکر شده، واز قول نصیر هنر پشتون (فرزند مرحوم محمدرسول پشتون، موسس نهضت ویش زلمیان)، بحوالۀ علامه پوهاند رشاد قندهاری میگوید: درتاریخ ۱۷ میزان ۱۳۰۸ شمسی(۹ اکتوبر ۱۹۲۹) یعنی یک هفته قبل ازنجات کابل توسط لشکر های قومی پکتیا ووزیرستان، مردم قندهار بسرکردگی سردار مهردلخان بارکزی وقاضی شکور بارکزی ومعین خیروجان پوپلزائی (پدرکلان حامدکرزی)، و سردارسیدجان وسردار عبدالوهاب خان محمدزائی و سید اشرف آغا وسدوخان الکوزی و زقوم خان اچکزی وحیات خان اچکزی[پدر عصمت مسلم] با دسته جات مسلح قومی از طریق دروازه های شکاپور ودروازۀ کابل برسپاهیان سقوی که مسلح با توپ وتفنگ بودند حمله کردند وقشله نظامی سقویان را محاصره نمودند. دیری نگذشت که سقویان را در تمام سنگر های جنگ شکست دادند.ووقتی این خبر به بچۀ سقو رسید، اظهارداشت که وقتی قندهار از دستم رفت،پاچاهی من نیز ختم شد. (زیرکیار،ص ۳۲۸).

زیرکیار علاوه میکند که در نتیجه این فتح درکابل منار نجات ولیسۀ نجات ساخته شدند.اما نام های فاتحین قندهار را در منارنجات نیافتم. نورمحمدتره کی آن منار را در ظرف چند دقیقه با خاک برابر کرد.کاری که آن آدم "مترکی"(مترقی) کرد،هیچ آدم عادی نمیکند!» (ص۳۲۹)

تبصره براین یاد داشت:

نکته مهمی که باید روشن شود اینست که چرا مردم قندهار در همان هفته ها و ماه های اول تسلط سقویان(جون۱۹۲۹) دست به قیام برضد سقویان نزدند وخود را از شر اشرار سقوی نجات ندادند و گذاشتند تا سقویان هرچه دلشان میخواهد در حق مردم بکنند وپنج ماه بعد دست به قیام زدند؟ کلید این

رمز را من از حکایت یکی از فرزندان قندهاری یعنی از زبان زلمی کرزی پسرمرحوم آغامحمدخان کرزی نویسنده وژورنالیست معروف قندهاری دریافتم. علت قیام قندهار این بود که روزی یکی از عساکرسقوی جلو دکانی ایستاده شد که در قفسی یک کینری خوش الحان با بسیاربی تابی خواندن میکرد. سقوی از دکاندار پرسید این کینری نراست یا ماده، دکاندار جواب داد نراست، سقوی طعنه گویا گفت:«خوبست که درمیان مرغان اینجا نرپیدا میشه که صدای خوده بکشه، مگم(مگر من) درمیان مردم این شهرتا حال صدای نری را نشینده ام.» در لحظاتی که این سخنان میان عسکر سقوی ودکاندار رد وبدل میشد، مهردل خان بارکزی نیز در داخل دکان ایستاده بود ومیخواست چیزی بخرد، ولی این جمله سقوی که :«**من دراین شهرنری را ندیده ام که صدای خوده بکشد!؟**» به رگ غیرت سردار مهردلخان برمیخورد وهماندم با خود عهد می کند که تا به سقویان ثابت نسازد که درقندهار نرهای زیادی زندگی میکنند، از پای نخواهد نشست. از همانجا یکراست به منزل خسرخود عبدالله خان پوپلزائی در کرز می رود وموضوع طعنه زدن سقوی را به قندهاریان،بیان میکند واز قیام برضد سقویان سخن میراند. طبعاً خسرخیلش عبدالله خان و حاجی خیروجان پوپلزی نیز از این سخن متاثر ومتحسس میشوند واو را در سامان بخشیدن به قیام تشویق وحمایت میکنند. اوسپس با سران وبزرگان دیگر اقوام نیز شنیدگی ها واحساس خود را بیان میکند وطالب اتحاد ویکدلی اقوام در بیرون کردن سقویان از قندهار میشود. خوشبختانه تمام سران اقوام حمایت خود را ازمهردلخان بارکزی ابراز میکنند وسرانجام در روز ۱۷ میزان۱۳۰۸ شمسی ۲۳ بیرق سفید ازگروه های شورشی اقوام مختلف در شهر قندهاربلند میشوند واز دو دروازه معروف شکار پور ودروازه کابل برسنگرهای سپاهیان سقوی حمله میکنند. سقویانی که در برابر قیام کنندگان مقاومت میکنند طبعا کشته میشوند وآنهای که مقاومت کرده نمیتوانند راه فراردر پیش میگیرند. سردار مهردلخان که رهبرومحرک اصلی قیام بود، بزودی قندهار را از وجود سقویان تصفیه مینماید وخود زمام حکومت قندهار را بدست میگیرد. اما یک هفته بعد سردار هاشم خان از راه کویته وارد قندهارگردید.

سردارمهردلخان به سردار هاشم خان برادر نادرخان اعلام داشت که قندهار را برای شاه امان الله از سلطه سقویان گرفته است وتا بازگشت شاه امان الله آنرا حفظ میکند. سردار هاشم خان ،به خوانین وسران قندهار پیشنهاد کرد که براین موضوع درکابل بحث میشود وبنابرین باهم بکابل می رویم .سران قندهار عازم کابل شدند. در بین راه در مقر یا غزنی یک بار دیگرسردارمهردلخان حمایت خود را از پادشاهی امان الله خان تکرار نمود ولی سردار هاشم او را مورد تهدید قرارداده گفت اگر یک بار دیگر چنین حرفی را از کسی بشنوم با همین تفنگچه او را نابود خواهم نمود.خوانین هریکی عاقبت خود وکار خود را درک نمودند ودیگر حرفی دراین مورد برزبان نیاوردند. درکابل نادرخان با سران قندهار ملاقات نمود و به سردارمهردلخان مقام نایب سالاری بخشید و به این عنوان مانع برگشت او به قندهارشد ودر واقع او را تحت نظارت گرفت. سایر خوانین را نیز به وظایفی گماشت وبا امتیازاتی بنواخت ودرکابل زیرنظارت گرفت.

محمّد گل مومند د انیس په کتاب[بحران ونجات] کې

داکتر زیرکیار:

علی احمد خان د امان الله خان د حکومت له ړنګیدلو وړاندې، مشرقي (اوسني ننګر هار) ته تللی و او هلته يې د امان الله خان د واکمنۍ په راپرزیدلو سره د خپلې واکمنۍ اعلان وکړ. خو« دو نفر از خو« دو نفر از منصبداران مهم و با نفوذ مشرقی بود که علی احمدخان را از سلطنت طلبی میخواستند مانع آیند.»(محی الدین انیس، بحران و نجات). دلیل يې داو چه که سلطنت د ولس په رضا او اتفاق رامنځته نشي، کړکیچ او کورنۍ جګړه به نور هم و غځيږي. د مشرقي د قواو کوماندان محمّد ګل مومند او کنډ ک مشر سید حسن خان ورته وویل چې اوس د بیعت اخیستلو وخت نه دی، بلکې «لومړی باید هیواد نجات ومومي.» خو علي احمد خان د هغوی دواړو سره لاس په ګریوان شو، او د خپلو عسکري وسایلو سره د کابل په لوري وخوځید. خو په لار کې ورته هاشم خیلو ماتبورکړه او وسلې يې ورنه راغونډې کړې. «این حادثه تا یک اندازه علی احمد خان ر ا به خوف و مأ یوسیت انداخت.» د علی احمد خان د بې باکۍ له امله د جلال آباد ښار ګډ وډ شو.

په مشرقي کې دوه ډلې رامنځته شوې:۱) یوه د سقاوي تبلیغاتو ډله وه، او په مقابل کې یې،۲) ډله چې چورلیز یې فرقه مشرمحّمد گل مومند اوکرنیل محّمد حسن خان جوړکړی و د و لس د جوړجاړي او یووالي خلک وو. دوی دواړو به قومونه جرگې ته رابلل. شینوارو د علی احمد خان «هست و بود چور و تاراج نمودند، مخصوصاً قصه شراب نوشی علی احمد خان مهمترین علت تنفر اقوام از ایشان بود.» انیس کاړي چې په هیواد کې جنگونه روان دي او قومونه هم مطمئن نه دي چې څه ډول پریکړه وکړي . دغه مهال محّمد نادرخان د پښتونخوا له لارې جنوبی(اوسنۍ پکتیا او پکتیکا) ته رانوځي. (انیس، بحران ونجات، ۱۰۲-۹۸مخونه)

په جنوبي(پکتیا او پکتیکا) کې د گردیز خلک د نورو خلکو سره مخالف وو. ډزې ډوزې هرې خوا روانې وې. خو هیڅوک نه پوهیدل چې څوک د څه لپاره او د چا په ضد جنگیږي. بدگمانی ډیرې وې ، خاصتا د محّمد صدیق خان فرقه مشر په اکله. د غې وضعې د سپه سالار نادرخان په نقشې چې د قومونو په یووالي راچاپیره وه هم یو څه منفي اغیز وکړ. منگلو او ځدرانو ځانونه له اتحاد نه څنډې ته کړل. گردیزیانو د گردیز د اداري لپاره عبد الغنی خان د لعل گل ځوی د ملکي اداري لپاره اوسید محّمدخان د نظامي اداري لپاره غوره کړل:(بحران ونجات،مخونه ۱۲۳ او ۱۵۵تر ۱۵۷)

د لمریز ۱۳۰۸د وري/حمل په ۳۰)۱۹ اپریل ۱۹۲۹=۹ ذولقاعده ۱۳۴۷(یوه مهمه تاریخي پیښه دا وه چې د مشرقي (ننگریار) له سیمې نه یو ۱۳۰ کسیزه «وفد» (جرگه،هیئت) د جنوبي قومونو سره د مذاکرې لپاره راورسید. د دغه وفد مشر «یا موکل عمومی اقوام علاوه بر این نماینده ها، آقای محمد گل خان مهمند بودند. سردار والا سپه سالار صاحب[محّمد نادرخان] برای استقبال وفد چند قدمی بیرون قلعه بر آمدند»، «شکریهٔ این استقبال و ایرادیه ای را از طرف عموم مشرقی و نماینده های آنها، جناب محّمد گل خان [مومند] نمودند.» په شپه کې د مشرقي هیئت یوه «لایحه» (مرامنامه) چې د مشرقي د ولس مفکوره پکې منعکسه

شوي وه، د جنوبی ولس سره د مذاکري لپاره شریکه کړه. په دغه لایحه کي د مشرقي د ولس دریځ خوندي شوی و، او په کي د امان الله خان افراطي کارونو او نورو مطالبو ته لکه د بچه سقاو عیبونو او د واکمنۍ غصب ته ګوته نیول شوي وه. په دي پسي يې، خپله «غوڅه پریکړه» څرګنده کړه چې «باید صورت این نارضائی خود را با امضاآت عموم اهالی مشرقی و جنوبی برای بچه سقو بفرستیم تا به موجب این اخطار، باید از سلطنت بر طرف شده مسئله ء پادشاهی را برای انتخابات عمومی واگذارشود. اگر بلفعل این اخطار را قبول نکرد ما اقوام بالاتفاق هیچ استراحت وبه هیچ مشاغل حیاتی متوجه نخواهیم شد تا زمانیکه این شخص غاصب و سافل را با عموم طرفداران اصلی او به قصاص اصرار و تباهی وطن که موجب شده اند،نرسانیم وچون هیچ حرکت اجماعی بدون از داشتن یک زعیم و قائد یا پیشوا به انجام رسیده نمیتواند، از آنرو ما عموماً زعامت و پیشوایی سردار سپه سالار صاحب[محّمد نادرخان] را که تا امروز در صحنۀ وطن مظهر خیلی احساسات خیرخواهانه و همیشه در اجراآت وعملیات خویش نمونهء بزرگ اعتدال و دور اندیشی بوده، تعهد می کنیم که فرداً و کلاً در زیر نقشه و هدایت شان بوده تا اینکه به مطالب خویش نایل بیاییم.» محی الدین انیس زیاتوي چې دغه پروګرام (مرامنامه) «ازطرف عموم کسانی که درین مجلس بودند که غالباً از خوانین و کلان شوندگان جنوبی هستند به خیلی تأیید وتصدیق تلقی شد. گویا این حسن تلقی نشان میداد که آمدن وفد مشرقی برای فردا تاثیر خود را کماهو حقه خواهد کرد.» نور قومونه به چې راتلل(١ثور ١٣٠٨ =٢١ اپریل ١٩٢٩ =١١ ذولقاعده ١٣٤٧ سپوږمیز) ، همغه د مشرقي پریکړه به ور ته لوستل کیدله او «عموماً» به هغوی منله او لاسلیک کوله. د دغې پریکړې خبر زرمټو او کټوازیانو ته چې سلیمانخیل وو واستول شو. خو هغوی په دې ودریدل چې امان الله خان دې له افغانستان نه ووځي، او ورپسي که بچه سقاو د واکمنۍ ورټیا ونلري،بله لار دې ولټول شي[په سلیمانخیلوکې حضرت مجددي ډیر نفوذ لاره]. (انیس :١٥٩ تر ١٦١ مخونه)

<u>تبصره بر این روایت:</u>

با توجه به روایت فوق، داکتر زیرکیار بطورغیر مستقیم میخواهد بگوید که ١٣٠ تن خان وملک بحیث نمایندگان مردم ننگرهار، بسرکردگی

محمدگل خان مومند به پکتیا رفتند تا به نادرخان بگویند که آنها به اعادۀ پادشاهی برای شاه امان الله موافق نیستند و خواستار سلطنت شخص نادرخان می باشند. آنها این خواست خود را در قطعنامه ای گنجاندند وآنرا برای نادرخان در حضورخوانین ومشران پکتیا، قرائت کردند. بعد از قرائت قطعنامه کسانی که آن را تائید میکردند، در زیر آن امضاء میگذاشتند، اما وقتی این فیصله نامه را برای امضاء به مردم سلیمان خیل که مریدان حضرت شوربازار بودند، فرستادند ، آنها از امضاء این قطعنامه ابا ورزیدند وامضاء خود را به شرط خروج شاه امان الله از قندهار معطل نمودند.

بنابر تذکرات کاتب هزاره،که من هنگام معرفی کتاب تذکر الانقلاب او به آن اشاره کرده ام، نادرخان سه یا چهاربار جنگجویان جنوبی را علیه نیروهای سقوی تا لوگر سوق داد، اما در هر بار قوتهای نادرخان پس از برخورد مختصر با سقویان از جنگ دست میگرفتند و در میان خود اختلاف پیدا میکردند و واپس بخانه های خود برمیگشتند. کاتب اشاره میکند که جنرال سقوی محمدصدیق خان با دادن رشوت به خوانین پکتیا، در صفوف سران پکتیا اختلاف ایجاد میکرد تا از حمایت نادرخان دست بگیرند.

بقول فرهنگ،« یک باردر هنگامی [نادرخان]بفرار از صحنه موفق گردید که غوث الدین خان احمدزائی معروف به بچۀ جانداد برای دستگیرنمودن وسپردن اوبه دولت آمادگی میگرفت » (افغانستان در پنج قرن اخیر،ج۱ص،۵۷۸)

تا آنکه در اخیر سپتمبر لشکر وزیرستان به سرکردگی جنرال یارمحمدخان وزیری به جاجی وارد گردید ودر علیخیل پکتیا جرگه ای تدویر شد وفیصله ای را در ۱۵ ماده تصویب کردند که هدف آن نجات کابل از سلطه سقوی وگرفتن سلطنت برای شاه امان الله خان بود.

زیرکیار از قول خانم ریه تالی ستوارت مینویسدکه :« خانم محمدنادرخان که در ارگ به امربچۀ سقو زندانی بود، به شوهرش پیغام داده بود که باید برارگ حمله کنند ودرفکرعواقب حمله خود نباشند. زیرکیار علاوه میکند که حمیدالله برادر جوان حبیب الله با چند تن دیگر[هنگام حمله] از یک سوراخ دیوار ارگ بدر رفتندو هریک با خود بوجی ازطلای سرخ بر پشت خود داشتند.»(ص ۲۱۸)

همینکه کابل فتح ودر ۱۵ اکتوبر(۲۳ میزان) محفل بزرگان کابل وسران لشکرفاتح در تالارسلام خانه جمع شدند،ونادرخان نطق مختصری

نمود، اشخاص متملق واز قبل تعیین شده از جا بلند شدند وشخص نادرخان را به پادشاهی تبریک گفتند ودیگران برسم تائید کف زدندو مبارک باد گفتند وبدینگونه جنرال یارمحمدخان وزیری را در برابر یک عمل انجام شده قراردادند.

جنرال نادرخان میدانست که چگونه سران ومشران قومی پکتیا و وزیر ومسعود را راضی کند. او با صدور فرامین ودادن رتبه های نظامی وملکی و معاش مستمری وبخشش زمین ومنقول وغیر منقول وغیره توانست بزرگان قومی را که او را در فتح کابل یاری رسانده بودند، راضی وخوشحال از کابل رخصت نماید. به جنرال وزیری نیزمطابق خواستش درقندهار زمینهای در منطقهٔ کاریز عینوبخشید واو را خوشنود ساخت تا دیگر از داعیه پادشاهی امان الله خان نام نبرد. این نکته در کتاب جدید داکتر زیرکیارچنین بیان شده است:«دی (جنرال یارمحمدخان) داعلیحضرت غازی امان الله، اعلیحضرت غازی محمدنادرشاه او غازی شاه محمودخان په لاس لیکنو فرمانونه او تحسین نامی لری او هم دخپلواکی نه وروسته داعلیحضرت غازی امان الله خان له خوا په شاه جوی کی مځکه ورکړه شویده[دامنیت له امله جنرال یارمحمدخان وزیری له محمد نادرشاه نه هیله وکړه چی په شاه جوی د ملکیت په بدل کی ورته دکندهار په ښار کی ملکیت ورکړه شی. محمدنادرخان فوراً د دغی هیلی دپوره کولوفرمان صادرکړ. دجنرال وزیری مینه دکندهار ښار دعینو انا مینی پخوا کی ده او خلک ورته "دجنرال کاریز"وایی] (زیرکیار،ص۲٦٦)

گفته میشود جنرال وزیری ازصدراعظم شاه محمود خان نیز در ناحیه میوند قندهار و نهرسراج هلمند نیز زمین گرفته بود وخود از خوانین وزمینداران نامدارقندهار ومیوند بشمار میرفت. اما هیچگاهی شاه امان الله را از یاد نمی برد وازاینکه شاه به او در شاه جوی کلات زمین داده بود ودر پایان سفر اروپائی خود شخصاً به دیدن جنرال وزیری بخانه او در شاه جوی رفته بود، باخوشحالی یاد میکرد.

روانهای هردوی آن ها شاد باد !

سیستانی ۳۰/ ٦/ ۲۰۱۷

تقریظ یازدهم

تذکرالانقلاب آئینهٔ تمام نمای فجایع حکومت سقوی

(نوشته شده در ۲۰-۱۲/۲۸/ ۲۰۱۵)

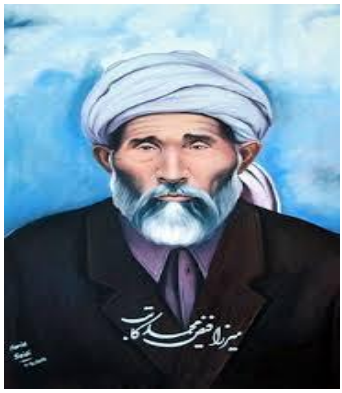

ملافیض محمدکاتب

تذکر الانقلاب آخرین اثر تاریخی ملا فیض محمدکاتب هزاره است که به همت وسعی آقای علی امیری، در کلن آلمان ، در۳۸۸ صفحه (۳۴۵ صفحه متن و ۴۳ صفحه مقدمه) به چاپ رسیده است.

در این کتاب، وقایع و رخدادهای سیاسی افغانستان از دسمبر ۱۹۲۸(یک ماه قبل از سقوط رژیم امانی) تا ۲۳ اگست ۱۹۲۹(از قوس ۱۳۰۷ تا ۳ سنبلهٔ ۱۳۰۸ش) وچگونگی حکومتداری حبیب الله کلکانی مشهور به بچهٔ سقاو، بطور روز مره ضبط و ثبت شده است.

ویراستار کتاب آقای علی امیری، مقدمه مفصل وجامعی برتذکرالانقلاب کاتب هزاره نوشته است ودریکجا میگوید:

«تذکرالانقلاب، رشته از یاد داشت های روزانهٔ فیض محمد کاتب وچشمدیدهای ومشاهدات مستقیم او را از واپسین روزهای دورهٔ حکومت داری امیرامان الله خان وسقوط او،تا اندکی بیشتراز هفت ماه از دورهٔ نه ماههٔ امیرحبیب الله سقو را در برمیگیرد.از نظر ساختاری و روائی، بخش نخست کتاب، حکم مقدمه را دارد وپی رنگی است که رویدادها و گزارش های بعدی بر زمینهٔ آن استوار میگردد. ... این یاد داشت ها از نظرزمانی

همزمان با وقوع انقلاب و تصرف کابل به دست سپاهیان حبیب الله سقازاده شروع میشود وحدود یک ماه ونیم پیش از آنکه سپاهیان جنوبی، کابل را به اصطلاح فتح [از وجود سقویان خالی]کنند؛ به پایان می رسد. بدینسان ، کتاب تذکرالانقلاب روایت ناتمامی است که آغاز دارد؛ اما پایان ندارد. آخرین جمله کاتب اینست:«روز چهارشنبه ۲۲ربیع الاول...» [۱]

نشر این اثر و رسیدن پیام اندوه آلود مؤلف به مردم افغانستان، این سخن شمس تبریزی را تداعی میکند که هفتصد سال پیش گفته بود: « **اگر گفتنی باشد و همه عالم از ریش من در آویزد که مگر نگویم، بعد از هزار سال این سخن بدان کس رسد که من خواسته باشم.»** [۲]

سخن کاتب نیز بالاخره ۸۶ سال بعد از مرگش بگوش آن مردمی رسید که هیچ یکی ازپیروان راه ورسم پسرسقو نمیخواستند برسد. من وقتی این اثر با ارزش تاریخی را خواندم،از بس در آن نکات تازه ومطالب ناگفته و ناشنفته بسیار دیدم، بلا درنگ آنرا به معرفی گرفتم و از طریق پورتال افغان جرمن آنلاین وسایت تول افغانستان به نشر سپردم.

این کتاب با ادبیات خاص آنزمان و زبان قسماً تند وطعن آمیز ملا فیض محمد کاتب نسبت به اشخاص واقوامی که در حمایت از بچۀ سقاء قرارگرفته بودند، از نظرمن تا صد سال دیگر هم درافغانستان اقبال چاپ نخواهد داشت، زیرا تعصبات قومی وزبانی ومذهبی ممکن است باعث بگومگوهایی ازسوی اعضای پارلمان، از نوع اعتراض وکیلان شورا برسر چاپ قاموس آریانا دایرة المعارف در مورد ارقام اتنیک های افغانستان گردد وسبب سانسور کتاب وحتی باعث برطرفی مقامی که اجازۀ چاپ ونشر آنرا داده باشد، گردد. ازاین دیدگاه همان بهترکه در خارج از کشور امکان نشر آن میسر گردیده است وشاید آهسته آهسته حساسیت های وتعصبات نسبت به محتوای کتاب،و مولف آن بمرور زمان کمتر و زمینه برای چاپ آن در داخل کشور میسر گردد. به همین خاطربوده که ویراستار، متن را از روی نسخۀ اصلی کاپی یا رونویس کرده وبعد در خارج از کشور بدون کم وکاست به چاپ رسانده است تا اصالت گفتار ونوشتار مؤلف محفوظ بماند. بنابرین مطالب و رخدادهای

---

[۱] - فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ،چاپ ۲۰۱۳ ، ص ۱۲ مقدمه

[۲] - خط سوم، چاپ داکتر ناصرالدین صاحب الزمانی ،۱۳۵۱،ص ۵

ثبت شده دراین نسخه، از تمام متن های ترجمه شده این کتاب به زبان های روسی وانگلیسی معتبرتر ومرجح تر است.

کاتب، یاد داشتهای تذکرالانقلاب را در روز ۲۲ربیع الاول مطابق ۲۳ اگست (=۳سنبله ۱۳۰۸ش) متوقف کرده است. بگواهی تاریخ، نادرخان روز(۲۳میزان ۱۳۰۸ش/۱۵ اکتوبر۱۹۲۹) به ارگ شاهی کابل وارد شد؛ بنابرین ،کاتب پنجاه روز قبل از فتح کابل توسط نیروهای نادرخان، از ضبط و ثبت رویدادهای سقاوی عاجر آمده بود.

کاش کاتب حوادث آن پنجاه روز یعنی از۲۳ اگست تا ۱۵ اکتوبر(۳سنبله -۲۳ میزان ۱۳۰۸ش) که کابل از وجود دزدان ومتجاوزان سقاوی خالی شده بود، نیز می نوشت وحال واحوال شادمانی خود را نیز ابراز میکرد، اما متاسفانه کاتب بعلت مریضی از اثر لت و کوبیکه از طرف حمیدالله برادر حبیب الله ،(به جرم نیاوردن بیعت نامه از مردم هزاره ،)عاید حالش شده بود،دیگر توان نوشتن نداشت تا وقایع آن ۵۰ روز را درج تاریخ نماید. معهذا کاتب تا یکسال وچند ماه درحکومت نادرشاه هنوز در قید حیات بود، واحتمال نوشتن وقایع ایام فرار دزدان بسرکردگی حبیب الله کلکانی از کابل و دوباره بازگشت وتسلیم شدن شان به نادرخان واعدامش درکابل، وجود داشت، اما هیچ کس موفق نشد تا تتمه تکرالانقلاب کاتب را پیدا کند وکتابش را کامل تر نماید.

خوشبختانه **کتاب خاطرات جنرال یارمحمدخان وزیری**، قوماندان لشکرنجات کابل از چنگ بچۀ سقو، این خلای تذکر الانقلاب را پرمیکند. داستان فتح کابل توسط قبایل وزیرستان ودیگر اقوام جنوبی بسر کردگی جنرال یارمحمدخان وزیری وسپهسالارنادرخان ونامه ها وتعهدات او را با سران قبایل ونامۀ شاه ولیخان را برای امان جان به بچۀ سقو وفرار از دروازۀ شمالی ارگ رامیتوان در مقالۀ (**دخپلواکی او غلواکی جگړی**) از قلم داکتر زیرکیاردر اخیراین رساله مطالعه کرد.

کاتب به حیث یک مؤرخ ویک شخصیت آگاه و دور اندیش که عمری را در دربار امیر عبدالرحمن خان و پسرش امیر حبیب الله خان، به حیث مؤرخ رسمی بسر برده بود، ازخیانت و دو روئی وتلاش های تخریب کارانۀ

برخی از رجال بلند پایهٔ دولتی ونیز بعضی روحانیون متنفذ کابل در حمایت از پسر سقاو وتشویق وترغیب او برای سقوط دادن رژیم امانی دراین اثر بشکل شفاف و تندی نام برده است.

آقای امیری در بارهٔ اهمیت تذکرالانقلاب، می نویسد: **«کتاب تذکر الانقلاب، تنها گزارش دست اول یک مورخ دانا و بینا از رویدادهای سیاسی یک دوران سرنوشت ساز نیست؛ بلکه نگاه یک "رجل سیاسی" وتاریخ نگار دارای اندیشهٔ سیاسی به این تحولات نیز هست.»** نویسنده در ادامه میگوید:

کاتب در ذیل وقایع روز دوشنبه ۱۹ ذیقعده/مطابق ۹ثور/۲۹اپریل می نویسد:« دراین روز، به ساعت نه صبح یک نفر مهاجم از قوم وزیری را، از تبعهٔ امان الله خان، که دستگیر شده بود، در سرچوک به دار سیاست کشیده، دو تن را هدف تیر تفنگ وهلاک وپانزده نفر را لای ولجن به رو مالیده، دربازار گردش داده، تشهیر نمودند. ودر حین گردش منادی ندا میکرد که :هرکه به روی پادشاه اسلام وخادم دین رسول الله تیغ خلاف از غلاف کشد،چنین دچار وگرفتار افتضاح و رهسپار عبرت می شوند. وبرای شان قرار هر واحدی نیم پاو نمک و نیم پاو آرد با هم آمیخته وپخته امر دادن [خوردن] کرد تا بمیرند.غذای شبانه روز شان همین باشد.»[۳].

کاتب، از زندانی شدن پسر سقاو در پیشاور به جرم دزدی، آنطورکه مرحوم غبار درکتاب خود روایت کرده، و بطور اسرار آمیزی از زندان انگلیس در پیشاورآزاد و به کوهدامن بازمیگردد و در راه بازگشت با چی اشخاصی روبرو شده و آنها چی چیزهایی به او گفته بودند، یاد نمی کند. معلوم میشود که اطلاعات او از اقامت حبیب الله کلکانی در پیشاور همینقدر بوده که ضبط کرده است.کاتب از قدرت مند شدن روز افزون بچهٔ سقاو، پس از تشکیل دایرهٔ دزدان در شمالی و پرداختن به قتل و سرقت وباج گیری از صاحبان مال ومنال، وتاجران قالین و قره قل ومسافرین بین کابل و بلخ و ایجاد رعب وترس در دل مسافرین و ساکنین شمالی ، و نیز تطمیع کردن حکام وعلاقه داران مناطق شمال کابل (کوهدامن وکوهستان) از طریق دادن سهمی از اموال سرقت شده به آنها، وحصول اطمینان ازعدم دستگیری

---

[۳] - فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص ۲۲ مقدمه ،۱۶۵ متن

اش از سوی حکومت محلی، شهرت او را بتدریج تا آنجا بلند برد که مردم به ضعف حکومت در برابر او باورمند شدند.

کاتب همچنان از رابطه وحمایت برخی از مقامات بلند رتبهٔ دولتی از حبیب الله واطمینان عدم دستگیری وی یاد میکند ومیگوید: ترس وبیم از حبیب الله هنگامی بیش از پیش در دل مردم جا گرفت و رسوخ یافت که او حاکم چاریکار ویک علاقه دار را به قتل رساند و دولت با وجود اعزام نیروی نظامی نتوانست او را دستگیر نماید.

کاتب اشاره میکند که اعزام رئیس بلدیه کابل احمدعلی خان لودی به حیث نماینده فوق العادهٔ دولت برای مذاکره ومفاهمه بامردم پروان(کوهدامن وکوهستان)، ودیدار با حبیب الله کلکانی وسید حسین معاون بچهٔ سقاو[۴] و دادن امتیازت فوق العاده به آنها، بیش از پیش برجرئت و قدرت پسرسقاو افزود، و او قدرت وامتیازاتی را که از دولت کسب کرده بود، به مشورت و رهنمائی ماموران خائن دولتی، برضد دولت بکار برد و با همکاری ودلگرمی برخی از رجال معتبر دولتی رژیم امانی را با سرنگونی مواجه ساخت، که شرح جزئیات آن دراین کتاب: «**یکی داستانست پر ازآب چشم**»

کاتب، می دانست که همراهان حبیب الله کلکانی، مثل خود او گروهی از دزدان و رهزنان و ولگردان وچاقوکشان کوهدامن وکوهستان اند که جز دزدی و غارت و چپاول مال و تجاوز ودست اندازی بر زنان ودختران و پسران مردم کاردیگری بلد نیستند، وجود چنین افرادی برای حکومت برمردم غیر قابل تحمل است و نمیتواند دیر دوام بیاورد؛ پس دست به ثبت وقایع سیاسی ونظامی کشور زد و تمام چشم دیدها وشنیدگی ها واطلاعات خود را از حوادث و اتفاقاتی که درکابل وشهرهای اطراف آن رخ می داد، بصورت روزانه ثبت کرد وآن را به نام «تذکرالانقلاب» برای نسل های بعد از خود گذاشت تا منبع مستند ودرس عبرتی باشد برای آیندگان.

---

[۴] - درکابل به کسانی که شغل آبکشی با سقائی دارند، بصورت«سقو» یا «سقاو» خطاب میشود. «پدر حبیب الله بنام امین الله یا عبدالرحمن؟، از اهل قریهٔ کلکان کوهدامن بود وبه شغل سقائی یا ابرسانی به خانه های مردم اشتغال داشت.» (آتش در افغانستان، ترجمه کهسارکابلی، ص۲۶۵) به همین خاطر مردم به پسر او بچهٔ سقاو خطاب میکردند. وکار برد آن بخاطرشهرتی است که یک نفر با آن در محل زودتر شناخته میشود.

کاتب، از نقش مخرب **وغدر وخیانت احمدعلی خان** (نواسۀ سردارمحمد رفیق خان لودن، صدراعظم امیر شیرعلیخان[۵]) که درتشجیع ومقاومت پسر سقاو در برابر دولت امانی ومجهز کردنش برای حمله برکابل وسقوط دادن رژیم امانی، رول مهم بازی کرد، یاد میکند ومیگوید او بود که بعد از رفتن به قندهار با عنایت الله خان و ایجاد نفاق درمیان اقوام درانی قندهار که درغزنی با طرفداران سقاوی آمادۀ نبرد بودند،«**همه مواضع مستعده ومستحکمه را فروهشته راه انتشار [فرار] در نوشتند.**[۶] »

کاتب، همچنان از حمایت محمدولی خان وکیل شاه امان الله ازپسرسقاو، از توطئه های حضرات شوربازار و تشویق و ترغیب مریدان خود بر ضد امان الله خان، از همدلی غلام صدیق خان وزیر خارجه با شورشیان شنوار وتشویق کردن آنان برای حمله برشهرجلال آباد وغارت وتاراج دارائی دولتی وسوختن وبه آتش کشاندن عمارات پرشکوه در شهر جلال آباد، حکایت میکند.

کاتب، از وفاداری مردم **وردک به امان الله خان** واز شجاعت و استقامت ونبردهای شان برهبری کریم خان وردکی با قشون های سقاوی که در همه جا سقویان را از پیش برمیداشتند،به نیکی یاد میکند وجای دارد تا مقالۀ مستقلی دربارۀ قهرمانیهای مردم وردک برویت این کتاب نوشت. کاتب همچنان از وفاداری وپایداری مردم هزاره نسبت به امان الله خان و حمایت شان از سردار امین خان برادر امان الله خان وخواجه هدایت الله خان رئیس

---

[۵] - برای شناخت سردار محمدرفیق خان وزیراعظم امیر شیرعلی خان ونقش او در نفاق وجنگ میان برادران امیروکشدته شدن پسر وبرادر امیرشیرعلیخان ، کتاب « پادشاهان متاخر افغانستان» صفحات ۱۱۲-۱۱۱و۱۳۰ -۱۳۲ دیده شود.

[۶] - تذکرالانقلاب،ص ۵۳) ، کاتب، جای دیگری میگوید که: «احمدعلی خان در خفا کس نزد پردل خان سپهسالارحبیب الله خان فرستاده پیام داد که من کار از راه خدمت گزاری تابدین جا رسانیدم واینک حوالۀ انجام آن به شماست که به سرعت هرچه تمامتر خود را به قندهار رسانیده ، شهر را تصرف کن، چنانچه او قلات را گرفته واز آنجا بی مانعی درحالی که قبایل درانی در شهر انجمن و در تعیین پادشاه باهم گرم صحبت بودند،به قرب شهر فرود گشت وشهریان خود را در ورطۀ هلاکت ودمار دیده وابواب شهر را بسته وقرآن شفیع ساخته، هفت روز مهلت بیعت واطاعت کردن وامان خواسته،پردلخان پیشنهاد شان را پذیرفته در منزل باغ فروکش کرد و به حبیب الله خان خبرداد و از غدر احمدعلی خان خاطرش را شاد ساخت.»(همین منبع، ص ۲۳۰)

هیئت اعزامی شاه به هزاره جات، ونیز از جواب محکمی که مردم هزاره مبنی بروفاداری وحمایت خویش از شاه امان الله به هیئت اعزامی پسر سقاو داده بودند یاد کرده است.

قوتهای هزاره به سرکردگی فتح محمدخان، رئیس قشون قومی هزاره تا شش ماه راه عبور عساکرسقوی را بسوی بامیان مسدود کردند. وهمچنان از نبردهای هزاره های شیخ علی وبامیان وسرخ وپارسا وترکمان وبلخاب ویک اولنگ وغیره ، که از راه غوربند برکوهستان یورش بردند و سقاویان وهواداران شان را در غوربند بشدت کوفتند و مال ودارائی شان را تاراج کردند، ونیز از طغیان مردم تگاب و نبرد های شان با نیروهای سقاوی، به نیکی یاد کرده و آنان را می ستاید. واما تا میتواند از اشخاص و اقوامی که از پسر سقاو حمایت کرده بودند، نکوهش میکند.

تخلیهٔ ارگ شاهی از امان الله خان وعنایت الله برای حبیب الله

شاه امان در لباس رسمی شاهانه

حبیب الله در لباس رسمی یک داکو

امان الله خان وقتی وضع را مغشوش ومردم کابل را بی تفاوت نسبت به سرنوشت خودشان تشخیص داد، از سلطنت بروز دوشنبه۲۴ جدی ۱۳۰۷ش/۱۴ جنوری ۱۹۲۸ خود را خلع نمود ...و سردارعنایت الله برادر بزرگش، در بعد از ظهر همان روز تعدادی از اهالی کابل وبرخی از سران

نظامی را در قصر دلکشا جهت گرفتن بیعت دعوت کرد و ابتدا وصیت نامۀ امیر امان الله خان را قرائت نمود که به قول کاتب:« **الحق نظربه خدمت برجسته اونسبت به دولت وملت ومملکت افغانستان به غایت مؤثر وحزن[انگیز] وگریه آوربود.**» [۷].

کاتب هرجا که از غدر وخیانت وزراء درحق امان الله خان یاد میکند، بصراحت از **محمدولی خان وکیل مقام سلطنت وهمسوئی وحمایت احمدعلی خان رئیس بلدیه کابل از پسرسقو متذکر میشود،** درحالی که غبار،بجای احمدعلیخان، از والی علی احمدخان شاغاسی یاد میکند که از پسر سقاو وسید حسین حمایت میکرده ویک وقتی که به پروان رفته بود،آنها را فرامیخواند ونوازش میداد و آنها را برای روز مبادا عزیز میداشت.غبار داستان این حمایت وبرادرخواندگی را از قول میرغلام حسین خان از خوانین متنفذ منطقۀ بهسود در تاریخ خود نقل میکند[۸].

کاتب از جملۀ مخالفان مشروطه خواهان و امان الله خان ، از حضرت شور بازار (محمدصادق مجددی) اسم می برد.**محمدصادق مجددی**(گل آغا)، در زمان تبعید برادرخود نورالمشایخ (شیرآغا) ، سر پرستی مقام روحانیت حضرات رادر کابل بدوش داشت. نورالمشایخ را شاه امان الله به جرم دست داشتن در شورش منگل، تبعید کرده بود و او را انگلیس ها در دیرۀ اسماعیل خان نزدیک سرحد افغانستان اقامت داده بودند و او از آنجا درمیان مریدان کوچی خود برضد شاه امان الله تبلیغات سوء میکرد.

محمدصادق مجددی، کسی بود که با هدایت ومشورت برادر بزرگ خود، قبل از تدویر لویه جرکه ۱۹۲۸، امضای ٤۰۰ نفر ملا را برای خلع شاه امان الله از سلطنت، درماه سپتامبر ۱۹۲۸ جمع آوری کرده بود. و بعد با قاضی عبدالرحمن وچند تن ملای دیگر به میان مردم پکتیا رفت تا آنها را برای بغاوت تحریک نماید، اما مردم او وهمراهانش را به حکومت تسلیم دادند. امان الله خان یا از ترس یا از احترام زیاد به خاندان حضرات، محمد

---

[۷] - فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص٦۱

[۸] -غبار، افغانستان در مسیرتاریخ، چاپ ۱۳٤٦،کابل، ص ۸۱٦

صادق مجددی و برادرزاده اش محمد معصوم مجددی را نکشت وزندانی نمود، مگر قاضی عبدالرحمن و ملا عبدالقادر وچند تن دیگر را محکوم به اعدام نمود. [۹]

کاتب در مورد چگونگی خلع عنایت الله خان از امارت و تخلیه ارگ سلطنتی برای حبیب الله کلکانی، مینویسد:

« نظر به عدم وفای اهالی کابل و وجود غدر وخیانت حضرت [شوربازار]... وغیره جهلهٔ شیطان توسُل،که در استعفای عنایت الله خان از امارت وتخلیهٔ ارگ توعُل داشتند، او را تخویف وتحذیر نموده از جمله حضرت راه میانجی گری دربین عنایت الله خان و پسر سقاء وسید حسین پیموده تا که قرآن کریم را شفیع خلع امارت وتخلیهٔ ارگ سلطنت که از ذخیرهٔ نقدینه وآلات وادوات ناریه و دفاعیه مملو و به قدر کفایت مدت طویلی آماده و مهیا و فتح و تصرف ارگ بعید از قوهٔ اشرار نکوهیده کار بود، راضی نمود. چنانچه مستدعیاتش که سه صد هزار روپیه با خود برداشتن و با عائلهٔ خویش از راه پشاور و پنجاب روی ناکامی و بد نامی به سوی قندهار یا دیگر دیار نهادن،نزد حبیب الله سقاء زاده قبول افتاده، جانبین به قرآن مجید مقررات وتعهدات خود را رقم کرده، پسر سقاء در روز چهارشنبه فرمان امان جان ومال او و آنانی که در ارگ همراهش بودند، به ذریعهٔ حضرت فرستاده وعنایت الله خان اهالی حرم پدر مرحوم و برادران وخواهران خود را در ارگ بودند با چشم اشکبار وداع ودیدار اخیر نموده، وبه هریک از برادران وخواهران ومادران ایشان ۲۵ پوند گه چندی روز ذلت به سر برده از عدم قوت هلاک نشوند، داده وهم به سپاهیانی که از رسالهٔ شاهی وغیره در ارگ ومشغول مدافعه ومحاربه بودند، وجوه نقدینه بذل وعطا فرموده، در شب پنجشنبه پنجم شعبان ۱۳۴۷قمری مطابق هفدهم جنوری (۱۹۲۹) میلادی مقررات معاهده وخلع خود را از امارت نوشته، با خامهٔ خود امضا ونام خویشتن را نوشت:

« برادرم حبیب الله خان! به عموم معلوم است که من اراده وشوق پادشاهی ندارم، چنانچه در موقع شهادت پدر مرحومم من ازاین مسئله صرف نظرکردم با وجود میسر بودن وسایل، دراین وقت که امان الله خان خود را از پادشاهی خلع نمود، بازمن هیچ اراده و ذوق پادشاهی نداشتم. مگر ارباب حل وعقد مرکز برداشتن این بار را به من

---

[۹] -فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب،صفحه ۶۲:مینویسد:عنایت الله خان « حضرت شوربازار را که ماده فساد وآتش افروز کینه وعناد او بود، با سردار محمدعثمان خان، که هردو تن از سبب حبس وتوقیف خود ها در ماه سنبله که از جهت رفتن حضرت با قاضی عبدالرحمن مرید خود در سمت جنوبی برای اغوا کردن و برخلاف دولت برانگیختن [مردم] آن صوب وگرفتار آمدن ایشان و به قتل رسیدن ملا عبدالرحمن با چهارتن از فرزندان و داماد برادر زاده اش آزرده بودند،» نزد پسرسقاو فرستاد.غبار دراین باره توضیحات روشنتری میدهد.(غبار،ص۸۱۷)

اصرار تکلیف نمودند. وسعادت ملت واعتلای اسلام را در آن نشان دادند. من هم از نقطه نظر اصرار آنان قبول کردم،اما اکنون که می بینم مسئله به قتل مسلمین می انجامد از آن صرف نظر نموده خود را از امارت افغانستان خلع نمودم. وتبع دیگر جماعۀ مسلمین که به شما بیعت کرده اند، من هم بیعت کردم. و مامورینی که امروز با من در ارگ و به قید بیعت من و بزرگان آنان اشخاص ذیل می باشند: محمدولی خان، عبدالعزیزخان،محمد سرورخان،غلام حیدرخان، احمدعلی خان، غلام دستگیرخان، عبدالغیاث خان، عطاء الحق خان، محمدامان خان،محمدامین خان، محمداسحق خان،سیدقاسم خان، عبدالوهاب خان، عبدالتواب خان، شاه محمودخان، سید عبدالله خان، سلطان محمدخان،سید احمدخان، میرعلی احمدخان، محمداکرم خان به مثل من و پیروی من از قید بیعت با من برآمده با شما بیعت کردند بر شرایط ذیل:

اول: خود من با عائله وسایرمتعلقین واهل بیت خود ومامورین مذکور وسائرین آنانکه در ارگ می باشند وکلیه صاحب منصبان عسکری وافراد نظامی وعمله خدمۀ مقیم ارگ از طرف خود و متعلقین خود ومال وهستی خود مأمون بوده از هیچ رهگذر وبه هیچ وسیله وحیله اذیتی به آنها نرسد.

دوم: خود من با عائله و متعلقین خود به قندهار یا خارج می روم وباید توسط طیاره به قندهار رسانده شوم.

سوم:محمدولی خان وعبدالعزیز خان واحمد علی خان را اجازه داده شود که با من بروند.

چهارم:از مامورین بزرگ فوق کسانی که خواهش رفتن به خارج داشته باشند، لا اقل بعد از یک ماه ازاین تاریخ، به اوشان اجازۀ رفتن با عائله داده شود.

پنجم: تازمانی که طیاره برای مسافرت من حاضر شود، من در ارگ بوده، پس از سوار شدن به طیاره وحرکت طبیعی آن ، ارگ برای شما تخلیه میشود. - لیل پنجشنبه پنجم شعبان المظم سنۀ ۱۳۴۷، عنایت الله» [۱۰].

کاتب علاوه میکند که: دراین امرشوم به جز**غلام دستگیرخان قلعه بیگی پسر عبدالرشیدخان محمدزائی وعبدالعزیز خان وزیر حربیه** فرزند محمدالله خان[معاذالله خان] بارکزائی که رضا وشریک دزد و رفیق قافله نبودند، دیگران همه راه انقراض سلطنت خاندان امیر عبدالرحمن خان به خصوص امان الله خان وعنایت الله خان همی پیمودند تا که برمرام فایق آمدند.

فردای آنروز جمعه ۱۸ماه جنوری ۱۹۲۹میلادی،(۲۸ جدی ۱۳۰۷ شمسی) به ساعت ۱۱ قبل ازظهر دو بال طیارۀ انگلیس وارد کابل شد، ابتدا

[۱۰] - فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص ٦٦- ٦٧

عنایت الله خان با عائله و منسوبان خود و بعد عبدالعزیزخان واحمدعلی خان به ساعت یک بعد از ظهر به صوب پشاور پرواز کردند. عبدالوهاب وعبدالتواب پسران محمود طرزی با بعضی از پسران ودختران عنایت الله خان در بالون (طیاره) جا نشده، روزبعد آنها هم از کشورخارج شدند.[۱۱]

سوگند شکنی وقرآن خوری بچهٔ سقو:

درمیان مسلمانان، سوگند خوردن و بعد شکستن آن ، کار بسیار زشت است. وحتی مردم از دیدن و روبه رو شدن باکسی که سوگند خود را شکسته باشد،اِبا میورزند و او را بنام «قرآن خور» می شناسند. معنای این کار اینست که نبایستی با او وارد معامله و داد ستد شد، زیرا که به قول و قرار او اعتباری نیست. کاتب می گوید که :« **وپسر سقاء،(همان روز۱۸ جنوری) سید حسین را هنگام عصر از راه[غرض] تصرف ارگ در شهر فرستاده ، خود در عمارت باغ آقا[باغ مهمانخان[۱۲]] که محکمهٔ ایالت(ولایت کابل) وقضات ومستوفیت مرکزی است، وارد شد. وتبعهٔ جهلهٔ دَد صفت هردو که در بازار ها و پارک نظام و قوماندانی(کوتوالی) مشغول و سرگرم تطاول وغارت اعداد قشون قومی اقوام هزاره و وردک و وزیری و منگل و سواران رکاب شاهی و بعضی خانه ها بودند، شلیک توپ وتفنگ شادمانه نموده، اهالی شهری که از کثرت فیر و شدت آواز توپ و تفنگ که برخلاف عادت وحشیانه اقدام کردند، در هراس و وسواس افتاده هرکدام درهر مقامی که بودند، جانب خانه ولانه خویش راه دویدن پیش گرفتند . و سید حسین در زیر گنبد نقاره خانهٔ ارگ، تبعهٔ جهلهٔ خود را منع تفنگ زدن کرد، چون دست بازنکشیدند، با تفنگی که در دست داشت، سینهٔ یکی را هدف گلوله نموده، قالبش را از روح تهی ساخت. و دیگران از مشاهدهٔ چنین حرکت پرجهالت سرا پا ضلالت او بلا تأمل اقدام در قتل صدها نفر واین یک تن کرده دست از کشاد دادن تفنگ کشیدند. وداخل ارگ شده ملازمان نظام و**

---

[۱۱] - فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص ٦٧

[۱۲] -غبار،ج۱، ص۸۲۵

رسالۀ شاهی و قلعه بیگی وغیره محصورین را به خلاف عهدی که درمیان نهاده به قرآن نگار داده بودند، به بدترین حالتی زده و کوفته وعریان کرده و بعضی را کشته و از ارگ بیرون کشیدند. چهارتن از رسالۀ شاهی را به سرچوک که از بازار با دل افگار و بدن خسته و زار عبور می کردند به ضرب گلولۀ تفنگ از پا در آورده، همچنین از نفری قومی وردک و وزیری و منگلی وهزاره را در هر موضع و محلی از درون و بیرون شهرخلع سلاح و برهنه کرده، به قتل رسانیدند. حتی از خانه ها که پناه جسته بودند، برآورده انواع بد ناموسی وغارت و سرقت از قوه به فعل آورده، با وجود اظهار دین داری آنقدر بد رفتاری کردند که آئین اسلامی را مطعون بیگانگان ساخته، به بدنامی کشیدند. [۱۳].

کاتب از عدم پابندی پسر سقو به عهد وسوگند وامضاء برقرآن تذکرداده ، ازمصادرۀ اموال و دارائی ۲۰ تن از رجال وابسته به خاندان سلطنتی که عنایت الله خان از حبیب الله، امان جان ومال شان را خواسته بود و او آن را قبول ودر قرآن مهر وامضاء کرده بود، یاد می کند و مینویسد :

« از این روز به بعد راه نکث عهد پیش گرفته،سرا و جای ومال ومتاع وذخیره و اندوخته آن بیست تن را که عنایت الله خان در عهد نامه نام برده، امان جان ومتاع وضیاع وناموس داده شده بودند، پی هم ضبط و خود ایشان را به جز دوسه نفر با دیگر وزراء و مامورین بزرگ حبس و در ارگ توقیف فرموده از هرکدام مبالغی برعلاوۀ آنچه در قید ضبط آورد، بیم قتل داده بگرفت. و خزینۀ عین المال واغلب بیت المال را با قورخانه چند روز و شب در کوهدامن به ذریعۀ موتر حمل و نقل داده تا که از جانب جلال آباد و قندهار و دیگر بلاد آسوده خاطر و مطمئن گشت که افاغنه [افغانها] عموماً..... جرأت حمله و جنگ ندارند، دست از فرستادن ذخایر دولتی وضبطی و مصادرتی در کوهستان و کوهدامن کشیده، به زن خواستن و زنان و دختران و پسران بازرگانان و سرداران و نام داران را از سپاهی تا افسر، شب به اجبار و اکراه در اطاق های خود بردن زیاد پرداختند. وتا اوایل ماه

[۱۳] ـ فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص ۶۹ـ ۷۰

رمضان یکصد ونود و یک(۱۹۱) خانه از متمولین و وزراء ومامورین وغیره را ضبط وغارت کردند، **و از جملهٔ گرفتاران محمدولی خان وکیل امیرامان الله خان را که از پیش با پسر سقاو وسید حسین عهد درمیان داشت، و به هر دو تن وهمراهان و انبازان شان حمایت ها ومعاونت ها کرده از دستگیر نمودن و به غُل و زنجیر در آوردن شان مامورین دولت را باز داشته بود، به خواهش واستدعای خودش تا بیست وهفتم شعبان با دیگران توقیف فرموده از دیگران جدا در حجرهٔ شیراحمدخان وزیر دربار جدید مُعزّزانه در تحت حفاظت آورد. وخانه ومایملکش را نیز ضبط وغارت نکرد .»** [۱۴].

کاتب از اعدام سه تن از بزرگان محمدزائی وابسته به خاندان سلطنتی توسط پسر سقوخبرمیدهد ومینویسد:

« درشب این روز فجیعت آموز[دوم سرطان/۱۳جولای ۱۹۲۹] سه تن از قبیلهٔ جلیلهٔ محمدزائی چون: شهزاده حیات الله خان وشهزاده عبدالمجید پسران امیر حبیب الله قتیل وسردار محمدعثمان خان پسر سردار محمدعمرخان مرحوم بن سردار سلطان احمدخان ملقب به سرکار، با حبیب الله معین وزارت حربیهٔ اعلیحضرت امان الله خان به امر سالار اشقیاء ومقتدای فسقاء حبیب الله پسرسقا،طناب درگلو کشیده،هلاک و در خندق به زیرخاک نهفته، ازاین راز به کسی نگفته، مدتی غذای نهار و شام شان را محافظ درب محبس صرف همی کرد که بازماندگان شان از این قضیه جانکاه دل خراش آگاه نشوند. و از افشای آن نظر به عدم جنحه و جنایت وخطا و خیانت مقتولین مظلومین تأثیر هم وغم در قلوب مُحبّین شان راه نیافته، باعث حدوث فتنه نشود.» [۱۵].

این اشخاص نیز از جمله کسانی بودند که حیات شان از هرگونه اذیت وآزار از سوی پسرسقو بنابرسوگند وامضای که در قرآن مجید گذاشته بود،

---

[۱۴] - فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص ۶۹ ،۷۱- ۷۲

[۱۵] - فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص ۳۱۲

باید در امان می بود، اما پسرسقو با اعدام آنها یک باردیگر،سوگند خود را شکست و می باید از نمرۀ «خادم دین رسول الله» او کاسته شود.

تجاوز سقاویان به مال و ناموس کابلیان:

کاتب از دست درازی سپاهیان پسرسقو، به مال و ناموس زنان و دختران و پسران مردم از همان روز اول ورود شان(۱۶جنوری۱۹۲۹) به شهرکابل خبرداده مینویسد:« **روز چهارشنبه (چهارم شعبان/ ۱۶ جنوری)که جنگ وتک وتک گشاد دادن توپ وتفنگ دربین محصورین وکوهستانیان ، جاری و بیعت مردم به امیر حبیب الله ساری بود، در این روز سید حسین به خانۀ نورالدین پسرقاضی قطب الدین جوانشیر قوم قزلباش آمده، صرف چای کرد، دروازۀ قلعۀ چنداول نیز به به اجبار واکراه بازگشت. ومنادی از همان غروب روز اول ابتدا به ندای باز بودن دکاکین وهدف گلوله تفنگ شدن کسی که دست به مال ومتاع دکانی بیازد، نموده، پیش وپیش ندا در داده، از عقب دزدان کوهستان هرچه از دست اندازی وسرخود به خانه در آمدن وغارت کردن از دست ایشان آمد،دریغ نکردند، بلکه تا اواخر رمضان این فعل خود را ادامه نهاده برعلاوه از بردن زنان و دختران و پسران مراهق (نوباوه،نوجوان) درشب وخفتن با ایشان وبه اجبار رقصانیدن، هیچ کمی و کوتاهی نکردند.»** [۱۶].

کاتب علاوه میکند که : ،سقاوی ها لیست دخترانی را که درعهد امانی به مکتب میرفتند پیدا کردند و به آنها گفته شد که مجبوراند هر کدام با یکی ازدزدان کوهستانی ویا کوهدامنی ازدواج نمایند.» [۱۷].

کاتب جای دیگری به نفرت شدید مردم کابل از سقاویان اشاره کرده میگوید:«از سوء کردار و رفتار اعیان وافراد قشون او(پسرسقاء) نسبت به عامۀ خلق از زن ومرد و دختر و پسر وغارت مال و ارتکاب به فسق و

[۱۶] - فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص ۶۵
[۱۷] - فیض محمدکاتب، نژادنامۀ افغان ، ص۵۹

فحشاء تمامت مردم از او رویگردان ومایل امان الله خان شده، از دل وجان خواهشمند وصول او یند.» [۱۸].

جای دیگری گفته میشود: « ستم حبیب الله خان وقشون او بر اهالی کابل از قبیل : آدم را زنده قطعه قطعه کردن وزنان و دختران و پسران را در اتاق های مفاسقه زنا و لواط کشیدن و مردم را به دار آویختن وخون های زیاد ریختن، به ننگ افغانی از رشک قوم هزاره که با وجود ندیدن نیکوئی از حکومت، راه معاونتش برگرفته اند، برخاسته در تگاب سمر و مشتهر گردید. وهم قوم کروخیل وهودخیل مواضع مستعده و مشرفهٔ بتخاک را به قصد حمله برقشون حبیب الله که در آنجا اند، متصرف و آمادهٔ یورش شدند.» [۱۹].

ملا فیض محمدکاتب ، دربارهٔ فرمانروایان سقوی میگوید: « **...ملک محسن والی [کابل] چهل هزار روپیه در وقت ضبط کردن خانهٔ ایشک آقاسی محمد سرورخان مرحوم وهم اشیای مستظرفه نفیس وثمینه زیادی را از خانه های غلام صدیق خان وزیرخارجهٔ ومحمدیعقوب خان وزیر دربار، وعبدالعزیز خان وزیر حربیه و محمودخان یاور وحیات الله خان عضد الدوله وغیره که قریب دو صد خانه به بشمار می روند، گرفته و در خانه خود برده است، مورد عتایت حمیدالله معین السلطنه شده، گویند او را چوب زیاد زده و امر کرده است که از جمله چهل هزار روپیه مسطوره از او حصول نماید.»** [۲۰].

<u>اولین اقدام جسورانهٔ دو جوان کابلی علیه بچهٔ سقاو:</u>

بعد از دستگیری سران واعیان و ثروتمندان کابل،در ۲۱ حمل برابر ۱۰ اپریل، به قول کاتب: «**دو نفراز جوانان با احساس وبا وجدان کابل**» ، تصمیم گرفتند تا شر پسرسقا را از سر مردم کم کنند. این دو جوان، یک بم دستی راساختند ومیخواستند آن را در روز جمعه در مسجد [عیدگاه] جابجا نمایند و وقتی که حبیب الله به نماز ایستاده شود، منفجر کنند، اما این راز شان قبل از عملی شدن، توسط قاری دوست محمد لغمانی به سقاو راپور داده شد.

---

[۱۸] - فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص ۱۳۱
[۱۹] - فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص۱۷٤
[۲۰] - فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص ۱۸٦

هردو جوان که یکی حبیب الله نام داشت وپسرحاجی عبدالغفار نجاربود ودیگری عبدالرسول،فرزند خانجی،خانه سامان هندی معروف عهد امیر عبدالرحمن خان بود،دستگیر ومورد استنطاق قرارگرفتنند. آنها میدانستند که از این رازشان تنها قاری دوست محمد مطلع بود و کسی دیگری چیزی نمیدانست ، بنابرین آنها درجواب های خود، قاری را به حیث مشوق و رهنمای این کار خود معرفی کردند و گفتند که کسی دیگری دراین کار مداخله نداشته است. پسرسقاو هدایت داد تا قاری دوست محمد را حاضر کنند، حاضر باشان،قاری را که فکر میکرد او را برای گرفتن انعام نزد امیرحبیب الله می برند،به حضور سالار خودحاضر کردند. پسرسقو قاری صاحب را در موتر پهلوی خودجای داد و بسوی چمن خواجه رواش، در عقب ارگ برد و در آنجا هرسه تن را پهلوی یکدیگرایستاده کرد وسپس با تفنگ خود هریک را نشانه گرفت و از پا در آورد. کاتب مینویسد که :

«در وقت برچوب بستن و ایستاده کردن شان، قاری دوست محمد به امیرحبیب الله خان ندا کرد که امیر صاحب مرا هلاک مکن که برایت خیلی خدمت کرده و می کنم. ولیکن چون حکم تقدیر به قتل یک تن شیطان شریر ملانما رفته بود، نجات نیافته به جای جاوید خود شتافت.» [۲۱]

این درحالی بود که ده روز قبل ازاین حادثه، یعنی در تاریخ اول اپریل/۱۱حمل، مردم کابل از دست غارت وتجاوز سقویان، برای یک قیام عمومی برضد بچۀ سقو، بنای دید و بازدید ومشورت را آغازکرده بودند. کاتب زیرعنوان«به ستوه آمدن مردم کابل وعزم دفع حبیب الله کردن شان» مینویسد:

«از سوء رفتار وفشار وانزجار افراد واحاد قشون وکردار ناهنجار واختیار فحشاء واضرار نمودن بزرگان شمالی که دست در اجرای امور دوائرلشکری وکشوری دارند،عموم اهالی کابل واناث وصغار وکبار به ستوه آمدند،زندگانی برایشان سخت ودشوارگشت، لاجرم دل به مرگ داده، وزراء عهدامان الله خان واولیای امور او وبعضی از اعیان وصاحبان ثروتان اهالی شهر درخفا با هم کنگاش در نجات حاصل نمودن از مضائق[جمع مضیقه

[۲۱] ـ فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص ۱۳۳

،تنگ] ومزالق[جمع مزلقه،لغزاننده] روزگار وحصول تأمین مال اهل وعیال وتحفظ مال ومنال کرده، قرار دادند که هریک عده ای به مشاهره ومعاش مکفی نوکر گرفته،قوۀ در خور برداشتن ونیست ونابودکردن حبیب الله خان تهیه وآماده نمایند، بعد بی خبرشبخون آسا حمله نموده او را از میان بردارند. واو از این امر به ذریعۀ متجسسین ومخبرین خفیه آگاه شده در شب ۲ شنبه ۲۰ شهریور[۲۰ شوال برابر اول اپریل درست است نه ۲۰شهریور]مطابق اول اپریل همه را امر حبس کرد.» [۲۲].

کاتب، از سقاویان وپسرسقاء، چنان نفرت داشت، که دریکجا او را« **پسرسگ قو**»[۲۳] می نامد . در لهجۀ عوام مردم افغانستان، سقاء را «سقو» تلفظ میکنند، اما کاتب، بخاطر اعمال زشت وغیر انسانی ایکه از او و زیردستانش در حق مردم کابل دیده است، با گفتن کلمۀ «**سگ قو**» در واقع میخواهد او را تحقیرکند و مثل حیوانی که فهمی جز قو، قو ندارد، دشنام بدهد. کاتب در مدت نه ماه حکومت سقاوی، هیچ روز وهیچ لحظه ای از اظهار نفرت وانزجار شدید از حبیب الله وهمکاران دزد وجاهل وجنایتکار او غفلت نورزید ودعای بدش همیشه بدرقۀ راه سقاویان بوده است. اودریکجا میگوید:«**حتی نگارندۀ این فجایع که از اهل اسلامی است برادعای دین داری واظهار مسلمانی ایشان هزار لعن ونفرین گفته،از خداوند جای همه [سقاویان] را در اسفل السافلین خواسته ومیخواهد وهرلحظه که از مشاهدات کردار این گروه ضلالت سمات،بیاد آرد جز لعن دیگر کلمۀ بر زبان نخواهد راند.**» [۲۴]

تطمیع شدن سران قومی ،عامل بقای حکومت سقوی:

کاتب، ازنفاق افنگی وتطمیع شدن سران و مشران پشتون برای جلوگیری از اتحاد شان علیه رژیم سقوی و از اینکه رؤسای اقوام وقبایل بخاطر پول وکسب مناصب ومقام ، دست به هرکار ناصوابی میزنند،

---

[۲۲] ـ فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص ۱۱۸
[۲۳] ـفیض محمدکاتب، تذکرالانقلاب،ص ۲۵۲
[۲۴] ـ فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص ۷۰

افسوس میخورد، واین افسوس او وقتی رنگ خشم می گیرد که می بیند با اندک پولی تطمیع میشوند وتیشه بریشهٔ یک دیگرخود می زنند.

کاتب، از تطمیع شدن وپیوستن برخی ازسران قبایل شنوار وخوگیانی چون: ملک محمدافضل وملک محمد علم شنواری وملک قیس خوگیانی ، به حکومت سقوی نکوهش میکند. وعواقب این کار را برای آنهای که اقوام خود را در خدمت یک دزد وجانی قراردادند و رتبه وامتیاز گرفتند، نکبت بار میداند و مینویسد که روز ۲۲حمل/۱۱اپریل، **از طرف بچهٔ سقاو« پانزده هزار روپیه به ملک محمدعلم خان وهمراهانش به نام انعام عطا شده، خود او با رتبهٔ سپاه‌سالاری کشور ولشکری که از قبل امیر حبیب الله خان یافت، فرمان حکومت جلال آباد نیز به او داده شد. ومقارن این حال،مردم شنواری از راه دفع بدنامی،تخریب عمارات دولتی وتاراج ومهار نمودن شهر جلال آباد وعهد شکنی که کرده بودند، برقلعهٔ ملک محمدعلم خان که بانی تمام فجایع سمت مشرقی بود، ریخته مال ومنالش را غارت و قلعه اش را خراب کردند. واز وصول این خبر، محمدعلم خان از خوف جان که عموم مردم برعلیه او شده، از زمرهٔ قومی واسلامی بیرونش شمرده اند،ترک مراجعت کرده درکابل قرین یاس وهراس و وسواس،مکافات ومجازات کردار خود، روز به سر بردن اختیار کرد.»** [۲۵] .

کاتب گزارش میدهد که : **در۲۶ جولای ۱۹۲۹/چهارم اسد،«ملک قیس خوگیانی نایب سالار با محمدعلم نایب سالار شنوار وعبدالرحمن شنواری با آنکه محمدهاشم خان در جلال آباد بود و کار روایی در اتحاد واتفاق قومی می نمود، ایشان بر خلاف او به فراهم آوردن لشکر اقدام کرده، ۱۸۰۰ نفر را ملک محمدعلم وعبدالرحمن، و۸۰۰ نفر را ملک قیس به نام نظام گرد آوردند. وهم عبدالرحمن پسر عصمت الله خان که با آنها متحد بوده، همگنان طریق خلاف افغانیت واسلامیت می پیمودند به ریاست تنظیمیه مشرقی مامور گشت و از کابل بدانسو راه آرزو که نفاق وشقاق بود، شاد خاطرانه درنوشت.»**[۲۶].

---

[۲۵] - فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص ۱۳۵

[۲۶] - فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص ۳۳۱- ۳۳۲

کاتب می افزاید که روزپنجم اسد/۲۷ جولایی،عده ای از مردم مشرقی که حس وادراک افغانیت داشتند با قوت های قومی خود محمدهاشم خان را همراهی کردند و تا خاک جبار پیش آمده با قشون پسرسقا به جنگ پرداختند.[۲۷].

حمایت مردم وردک ومیدان از شاه امان الله

کاتب، از وفاداری مردم میدان ووردک وهزاره به امان الله خان و از شجاعت و استقامت ونبردهای شان برهبری کریم خان وردکی با قشون های سقاوی که در همه جا سقویان را از پیش برمیداشتند، به نیکی یاد میکند وجای دارد تا دربارۀ قهرمانیهای مردم وردک وعبدالکریم خان وردکی به استناد این کتاب قدری مکث شود.

مردم وردک و میدان که مرکب از اقوام پشتون،هزاره و تاجک میباشند، قرنهاست که برادر وار درکنار همدیگر زندگی میکنند وبا نیروی بازوی خویش از زمین وکوه وتپه وآب رودخانه ها وچشمه ساران آنجا بهره میگیرند و مایحتاج زندگی خود را بدست می آورند ومازاد ضرورت خود را به بازارهای کابل عرضه میکنند وبدینگونه شرافتمندانه زندگی مینمایند، ولی اگرگرسنه بمانند، برای پیدا کردن کار به کابل میروند، اما چشم به مال مردم از طریق دزدی و راهزنی ندارند.

مردم وردک مردمان زحمتکش و با هوش و پرذکاوت و صبور و پرتحمل وخوش برخورد وبا معاشرت اند و استعداد عجیبی در فراگرفتن درس وتعلیم و بدست آوردن درجات عالی درمیان همکلاسان خود در دوران تحصیل دارند.ازمیان مردم وردک، بهترین رجال وشخصیت های علمی و نظامی وسیاسی وامنیتی واداری واجتماعی و سخنوران ونطاقان و روزنامه نگاران وگردانندگان رسانه های جمعی و تاریخ دانان، داکتران علوم اجتماعی وعلوم طبی وزراعتی و سایرعرصه های اجتماعی واقتصادی سر برآورده اند که هریکی نقش فعالی در خدمتگزاری به مردم وجامعه بازی کرده اند،

---

[۲۷] - فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص۳۳۲

درعین حال درمیان مردم وردک مانند هرقوم دیگر، عناصرضعیف النفس ومقام پرست وابن الوقت ومحافظه کار نیز وجود داشته اند.

مردم وردک در دفاع از استقلال وآزادی و وطرد و دفع دشمنان ومتجاوزان برکشور خود، نیز مثل سایرمردم افغانستان ، اززندگی وحیات خود گذشته اند و با فداکاری و از خود گذری ها دامن وطن را از لوث دشمنان پاک ساخته اند. محمدجان خان وردکی در جنگ دوم افغان وانگلیس وعبدالکریم حان وردکی در دوران سیاه سقاوی ، با حماسه آفرینی های ماندگار از دلیری وشهامت خود، زبانزد عام وخاص اند. وحتی در ترانه فولکوریک و رزمنامه های مردم وردک انعکاس وسیع یافته است. نام شان جاویدان و یاد شان گرامی باد!

در دوطرف جاده ایکه کابل را به غزنی وصل میکند، حد به حد قلعه های بلند مستطیل شکلی با دیوارهای بلند واستوار و برجهای کنگره دار توجه را بخود جلب می کنند که غالباً محل سکونت خوانین وبزرگان وردکی میباشند. این قلعه ها که عمده ترین وسیلهٔ دفاعی مردم به حساب می آید، در مواقع خطر اهل قریه را نیز در خود جای میدهند و تا زمان رفع خطر از جان ومال وحیات شان محافظت مینمایند.

مردم وردک نخستین مردمی اند که در راه پاسداری از ارزشهای استقلال و ریفورم های اجتماعی وفرهنگی اعلیحضرت امان الله خان ،حمایت کردند وادامه آن ریفورم ها را تحت زعمات شاه امان الله به حال مردم افغانستان مفید تشخیص داده بودند. وبه همین خاطر وقتی شاه دست از سلطنت کشید و زمام ادارهٔ کشوربدست یکنفر دزد مشهوری افتاد که برای سیر کردن شکم خود راه ها را می بست وآدم میکشت ودزدی میکرد، و از سواد بهره ای نداشت ومکاتب ومدارس را تعطیل نمود تا همه فرزندان مردم مثل خود او، بیسواد وبی تعلیم بارآیند و در آینده راه دزدی را پیشهٔ خود کنند، بازهم وردکیان اولین مردمی بودند،که از اطاعت به یک دزد و بیعت کردن به چنین کسی خود داری ورزیدند و او را فاقد مشروعیت برای پادشاهی اعلام کردند وهمه خطرات را بجان خریدند وآمادهٔ پیکار با سپاه و لشکر وحشی صفت سقاوی شدند.

داستان این پیکارها وجانبازی های دلیرمردان وردکی با لشکرهای خون خوار سقاوی را ملا فیض محمدکاتب هزاره ۸۸ سال پیش از امروز درکتابی،بنام تذکر الانقلاب، ثبت نموده است که لازم است فرزندان هوشیار وبا سواد افغان از هرقوم وتباری که باشند، یک بار آنرا بخوانند و خود را از حال واحوال پدران ونیاکان خود در دوران سقاوی با خبر سازند ودر آخر به روان آن مؤرخ بزرگ ، دعای خیری بفرستند.

کاتب در مورد جنگ ۱۵شوال(۲۷مارچ۱۹۲۹)مینویسد که :«در بامداد این روز، دلیران وزیری وجدرانی و وردک ومیدانی وغیره از هواخواهان امان الله خان، برلشکر میدان وقلعهٔ درانی حبیب الله خان حمله کرده، بعضی را در قلعهٔ عبدالغنی خان، بیک سمندی در آورده،محصور و برخی رامغلوب ساخته پیش براندند. ودر کوه قُرُغ صعود داده، اکثر تا ارغنده و قلعهٔ قاضی راه هزیمت سپردند. وحبیب الله خان قشون تازه دم از کابل به معاونت منهزمین ومدافعت منصورین گسیل داشت. این روزبه جنگ به شام رسید.» [۲۸]

<u>دستگیری عبدالکریم خان وردک:</u>

فیض محمدکاتب درذیل حوادث روزیک شنبه ۱۹ شوال(۳۱ مارچ) مینویسد:«دراین روز ... به ساعت دو،پس از نصف روز،کریم خان رئیس مردم تنگی قوم وردک را که دراین مدت قدم ثبات با قوم خود وعبدالله برادرعبدالاحدخان پسرقاضی غلام شیخ آبادی وعده ای از مهاجرین قوم وزیری وچندی[چند تن] از مردم جدرانی در هواخواهی امان الله خان فشرده، به همت مردانه ودست بردهای دلیرانه اقدام در ممانعت ومدافعت وعبور قشون مامورغزنین وقندهار حبیب الله خان کرده، خون ها ریخت با یک نفر جوان دیگر که پیش آهنگ لشکر او بود، دستگیرکرده به سواری موتر وچهل ودو نفر تفنگ دست که برای محافظت برسه عراده موتر دیگر سوار بودند، نعره زنان ویا چهاریارگویان وارد شهر و از راه تشهیر به شهر وبازارگرد[ش] نمودند. وطرفداران امان الله خان که در ابتدا برخلاف او راه مولات حبیب الله خان می پیمودند و دزدان را یاری داده، رهنمونی

[۲۸] -فیض محمدکاتب، تذکرالانقلاب، ص۱۱٤

حمله برکابل مینمودند. و از اقدام قشون وحشی صفت سرقت پیشه به جور وستم وفحشاء وفسوق روی از او برتافته، طالب و راغب امان الله خان شده، انکار گرفتار آمدن کریم خان کرده، آوازه و پروپاگان عبدالکریم خان دیگر را در افواه انداختند. واز قفای او هشت نفر دیگر را به نام قوم وردک قریب عصر تا کنار پل آرتن آورده، در آنجا سواعد شان را با دستار های شان بسته، گویا که مسافرین را از راه گرفته بودند، چاریارگویان و تفنگ زنان داخل شهر نموده،کریم خان و ایشان را به امر حبیب الله خان به زندان سیاست در آوردند.» [۲۹]

کاتب در ضمن شرح فجایع دیگرحبیب الله کلکانی، از آوردن ۷۰ نفر اسیر وردکی در بعد از ظهر روز اول اپریل خبرمیدهد. [۳۰]

ودر ذیل وقایع روز بیستم شوال(اول اپریل ۱۹۲۹) گزارش میدهد:« دراین روز حبیب الله خان ...،عبدالکریم خان که کریم خان مشهور ومعروف به شجاعت قوم وردک نبود،از حبس که روز گشته نموده بود،رها فرمود که شاید قومش آگاه شده ترک قتال وجدال وعزل اقبال به اطاعت کنند. و این امر نتیجه وثمرهٔ شجاعت و پاس نمک بود و گرنه او را که صدها تن را بکشت، نبایست زنده می گذاشت.» [۳۱].

کاتب هزاره، از یک شبیخون دیگرمردم وردک بعد از قتل عبدالکریم خان برقشون اعزامی حبیب الله در سوم اپریل خبرمیدهد ومینگارد:

« درشب ۲۲ شوال مطابق ۳ اپریل،مردم وردک که با اهل وعیال خود در جبال مخالفت حبیب الله پناهند شده اند، برلشکر او که چند قلعه خالی را آتش زده وسوخته وراه غزنین پیموده تا منزل شش گاو رسیده بودند، شبیخون زده ۷۰۰تن را مقتول ومجروح ساخت، اسلحه واتواب شان را متصرف شدند و پنجصد نفراز مردم نجراب که در این اردو بودند، مفقود الاثر وخبرند.وگویندکه سالار این شبیخون عنایت الله خان معین السلطنه برادر بزرگ امان الله بوده که اکنون با لشکر حاضر معرکه کارزار است.» [بقول کاتب امان الله خان بتاریخ دوم اپریل به غزنین مواصلت کرده بود.] [۳۲]

---

[۲۹] -فیض محمدکاتب، تذکرالانقلاب، ص۱۱۵
[۳۰] -فیض محمدکاتب، تذکرالانقلاب، ص۱۱۸
[۳۱] -فیض محمدکاتب، تذکرالانقلاب، ص۱۱۸
[۳۲] -فیض محمدکاتب، تذکرالانقلاب، ص۱۲۲

عبدالکریم خان وردکی نه تنها در میان مردم وردک شخصیت با نفوذ و با اعتبار بود، بلکه بخاطر شجاعت وکارنامه هایش درنزد شاه امان هم از عزت و قدر بسیاری برخوردار بود. امان الله خان به تقاضای او زمین های قریه جات التمور، آبچکان، بیدک،اسپیس، سیاه کوه،جوزار، که احتمالاً در زمان امیر عبدالرحمن خان ضبط ومصادره شده بودند و ملکیت دولت شمرده میشد، طی فرمانی عنوانی وزارت داخله به مردم بی زمین وردک بخشش نمود.این فرمان را نویسندۀ کتاب«د وردکو مشاهیر» درکتاب خود آورده ولی جنگ های که بعد ها درمیان اقوام وردک برسر تصرف این زمینها درگرفته وانسانهای زیادی در راه تصاحب سهم بیشتر آن جان باختند، مورد انتقاد نویسنده قرارگرفته و آنرا توطئه ای میداند که دشمنان رژیم امانی آن را بوسیله خود امان الله عملی کرده باشند. برداشتی که بیشتر به فانتیزی میماند تا اصل حقیقت.

کاتب، درزمرۀ وقایع روز ۳ می(۱۳ثور) ازورود ۱۸ موترلاری زخمی از شیخ اباد وردک خبرمیدهدکه به کابل به شفاخانه تسلیم دادند. وهمچنان در ٤ می نیز تعدادی اززخمیان قشون سقوی را ذریعۀ موتر از جنگ شیخ آباد به کابل آوردند.[۳۳].

<u>حمایت مردم هزاره از شاه امان الله:</u>

یکی از مهمترین تحولات مرحله اول اصلاحات اجتماعی دولت امانی، بعد از استقلال، طرح و تصویب قانون اساسی یا نظامنامه اساسی دولت علیه افغانستان بود که در سال ۱۳۰۱ شمسی در۷۳ ماده در لویه جرگه ۸۷۲ نفری در جلال آباد تحت ریاست شخص شاه مورد بحث و تصویب قرار گرفت و برای نخستین بار افغانستان در تاریخ چند هزارساله خود صاحب یک قانون اساسی مبنی بر مبادی عالی حقوق انسانی گردید.

<u>در فصل حقوق عمومی</u>: اصول برابری و آزادی شخصی و لغو اسارت و بردگی ، آزادی مطبوعات و شغل و پیشه و حق ملکیت شخصی و مصئونیت مسکن و منع مصادره دارائی و لغو بیگار و شکنجه و مجازات غیرقانونی و غیره نکات برجسته و اساسی بازتاب یافته بود: (مواد: ۹ و

---

۳۳ - فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص ۱۷۱-۱۷۲

۱۰، ۲۲، ۲۴). ماده ۱۱ قانون اساسی حکم میکرد: « در افغانستان اصول اسارت و بردگی بالکل موقوف است.» بنابر حکم این ماده، درحدود ۷۰۰تن غلام و کنیز هزاره در شهرکابل از منازل اربابان خود برآمدند[۳۴]. از این است که مردم هزاره بیش از هر قوم و قبیله دیگر، به دفاع از شاه امان الله بر خاستند و بیش از دیگران مورد غضب و ضرب وشتم رژیم سقاوی قرار گرفتند.

درپرتو مواد ومفاد همین قانون اساسی بود که اقلیت های دینی ومذهبی اجازه یافتند تا مناسک مذهبی خود را بطورمناسبی بجا آورند.غبار مینویسدکه :« روح این مواد قانونی ،آن بود که در عمل تطبیق میشد و از لوث کذب و ریا وفریبکاری مبرا بود. چنانکه مراسم مذهبی و تکیه گاه های پیروان مذهب امامیه عملاً آزاد شد. در مجالس مشوره ولایات قندهار و غزنی و جلال آباد و انجمن معارف کابل ، یک یک نفر نمایندگان انتخابی هندوهای افغانستان شامل و در امور اداره سهیم گردیدند و قید رنگ زرد از دستار و معجر هندوها با باقیات پول جزیه (طبق فرمان حمل ۱۲۹۹ش =۱۹۲۰ شاه امان الله خان) مرفوع گردید. و اولاد هندو در مدارس ملکی و نظامی (لیسه های حبیبه و حربیه) و افسری اردو قبول شد و دیگر تبعیض و تفریق از نظر نژاد و زبان و مذهب و قبیله وجود نداشت ، معاش مستمری و نسبی عشیره محمد زائی و خوانین و امتیازات روحانیون لغو گردید و ملت در حقوق با هم مساوی شد.»[۳۵]

فیض محمد کاتب، که شاهد وناظر اوضاع سیاسی واجتماعی عهد امیر عبدالرحمن خان وعهد امیر حبیب الله خان و امارت ٦ روزۀ امیر نصرالله خان ودوران رژیم عدالت پسند امیرامان الله خان وحکومت وحشت ودهشت بچۀ سقو بوده است،روی کار آمدن بچۀ سقو را «انقلاب فجعیت انتسابی» نامیده، میگوید:« بین ملت مخالفت لاینحلی را حادث ساخته، تولید نفاق و شقاق نمود و اساس تخریب بلاد و تقاتل عباد نهاده، بغض و فحشاء را پدیدار کرد وجمهور سکنه در ورطه مشقت و قتل وغارت واسارت افتاد.»[۳٦]

کاتب از وفاداری صادقانۀ مردم هزاره نسبت به امان الله خان و استقبال شان از سردار امین خان برادر امان الله خان وخواجه هدایت الله خان

---

[۳۴] ـ استا اولسن ، اسلام و سیاست درافغانستان، ترجمۀ خلیل زمر، ص ۱۲۴
[۳۵] ـ غبار،افغانستان درمسیرتاریخ، ج ۱،چ۱،ص ۷۹۳
[۳٦] ـکاتب، نژاد نامه افغان ، طبع ۱۳۷۲ایران، ص ۴۱

رئیس هیئت اعزامی شاه به هزاره جات، یاد آورشده وهمچنان از موضعگیری محکم واستوار مردم هزاره در حمایت از شاه امان الله، به هیئت اعزامی پسر سقاو نیز یاد کرده است.

کاتب مینویسد :« در خلال احوال مذکوره، اعلان و فرامین امان الله خان که در قندهار لوای امارت به نوید تائید قوم درانی افراشته است، از راه گیزاب وتمزان[تمران]در هزاره جات وترکستان رسیده، مردم هزارۀ شیخ علی وبامیان و ترکمان [ترکمو] وسرخ وپارسا و دایزنگی ودایکندی وپنجاب وبهسود وغیره تساهل در امر بیعت واطاعت از امیر حبیب الله خان اختیار کرده، بلکه قبایل مذکوره فوق به معاونت امان الله خان برخاسته از جمله مردم شیخ علی وسرخ وپارسا وترکمان وبامیان از راه غوربند آهنگ تاختن بر کوهستان وکوهدامن نموده وخود را نزدیک رسانیده، آماده حمله به پای ثبات ایستادند. وهزارۀ بهسود در کوتل اونی جمع آمده با ارادۀ حمله برکابل استوار نشستند. وازاین ماجرا حاکم غوربند وکاکا محسن حاکم هزاره به امیر حبیب الله خان آگهی داده،او به استصواب آرای هواخوهان خود تجهیز یک هزار مرد نبرد از راه غوربند برسر هزاره رفتن فرموده، از انتشار این خبر محمدنعیم خان دایزنگی ونادرعلی جاغوری وغلام نبی خان وسهراب خان ومحمداسحق خان بهسودی که در کابلند، دفع محاربت مردم هزاره وقشون امیر حبیب الله خان نموده، به ادعای بیعت آوردن وقبایل هزاره را مطیع ومنقاد کردن، تعهدعریضه به حضور حبیب الله خان کردند وهنوز جواب شان اصدار نیافته ادعای شان پذیرفتار نیفتاده است.» [۳۷]

پاسخ هزاره ها به هیئت بچۀ سقا:

هیئتی مشتمل بر« سید زین العاب الدین پسر سید شاهنشاه تکانه وغلام حبیب فرزند غلام حسن خان قزلباش قلعه وملکدار اونی وپدرحاکم میدان با چهارنفر از مردم هزارۀ سرچشمه ، که عریضۀ بیعت مردم بهسود را به سقاء آورده بودند ویک یک طاقه لنگی خلعت گرفته بودند،...از راه تعهد بیعت نامه آوردن هزارۀ [هزاره جات] به وعدۀ ده الی پانزده روز با فرامین استمالت آگین حبیب الله خان رفته بودند، پاسخ شنیدند که :

---

۳۷ ـفیض محمدکاتب، تذکرالانقلاب، ص۱۱۹

« مسلمان و پابند دین وایمانیم. چون بیعت به امان الله خان کرده، به معاونت اوشرعاً کمر بسته واستواراایستاده ایم، نمیتوانیم که نقص عهد کرده ، خود را مسئول خدا ورسول قرار دهیم. پس نظر به بیعت خویش طریق قتال پیش گرفته،از طفل رضیع تا شیخ فانی آمادۀ قتل وغارتیم وتا که جان داریم جنگیده، خون خود را دراین راه نثار خدمت دین ودولت وحراست ملت وحفاظت مملکت از دست برد وقتل واسارت سَرَقَۀ جهل وضاله می نمائیم. وبه یک زین سورین دو تن را هرگز جا نمی دهیم تا مخذول دنیا وآخرت نشویم. واین را گفته دوازده هزار تن مرد جنگی حاضر کوتل اونی وآمادۀ قتال شدند.» [۳۸]

تصمیم هزاره ها به حمله برکابل:

پس از پاسخ محکم فوق الذکر، هزاره ها«... یک دل ویک جهت با هم مواضعه نهاده قراردادند که اگر در روز برکابل حمله نمائیم از اتوابی که برفراز جبال چهل تن و دختر کافر و شاه مردان وآسمائی و شیردروازه و تخت شاه که همه مشرف برچهاردهی اند، تلفات جانی زیاد داده، برمرام نائل نخواهیم شد. پس باید درشب به کوه بیکتوت وقُـرُق خود را بی خبرانه رسانیده وروز به خفا به سر برده، در تاریکی شب برجبالی که اتواب برقلل آنها است، حمله ویورش نمائیم. وچون در دامنه جبال برسیم از اضرار تیر وبم وتوپ مامون ومصئون گردیده وخود را برفراز کوه ها رسانیده به یاری ایزد باری،اتواب را متصرف و برشهر وچهاردهی مشرف گشته،کامروا وفتح باب خواهیم شد. وامان الله خان این عزم حمله و یورش هزاره ها را معطل به وصول قشون همرکاب خود در میدان فرمود که هردو لشکر یک جا گردیده به قوۀ کامل تری حمله کنند، چنانچه تا امروز که سه شنبه ۲۷ ذیقعده است ،هزاره ها به فراز کوه پمقان وشکردره وکوتل اونی به آراستگی تمام روز انتظار حمله برکابل را به سرمی برند.»[۳۹]

بقول کاتب:«حبیب الله خان از آوازۀ وصول لشکرملی هزاره دراین روز به کوتل سفید خاک که مشرف بر ارغنده و میدان است و از نزدیک گردیدن محمدنادرخان ازجانب لهوگرد، محمد هاشم خان از طرف مشرقی

[۳۸] ـ فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص ۱۷۹

[۳۹] ـفیض محمدکاتب، تذکرالانقلاب، ص۱۷۹

وقوع جنگ هزاره در کوهستان خیلی مضطرب گردیده دوهزار نفرگسیل بتخاک وعده ای زیادی به سوی کوهستان گسیل فرمود. دراین روز[۱۶ ثور]نیز ۱۶ مجروح جنگ قلعۀ درانی به ذریعۀ موتر وارد کابل و داخل شفاخانه شد.» [۴۰].

در ۱۸ثور،نیز دوعراده موتر بزرگ آتشی مملو از مجروح محاربۀ دشت توپ و پتی بادام* وارد شهر آمده، زخمداران به شفاخانه قلعۀ باقرخان فرود شدند.» [۴۱]**،این درحالی بودکه در روز ۲۰ ثور/دهم می، چهارلاری مملو ازمجروحین محاربۀ دشت توپ ازاثر حمله یک نفرجنرال سقوی بر مردم میدان زخمی شده بودند در کابل رسیدند**[۴۲].

<u>فرمان بچۀ سقو به قتل وغارت مردم هزاره وقزلباش:</u>

کاتب، ازظلم وستم سقاویان درحق مردم قزلباش وهزاره های کابل ، حکایات دلخراشی دارد.علت آن ظاهراً این بود که هر دو قوم شیعۀ اثنی عشری ودریک نظام جاهلانه ومتعصب چون سقاوی بسیار آسیب پذیر بودند. مردم قزلباش با آنکه قلباً مخالف سقاویان بودند ولی عملاً کاری به نفع امان الله کرده نمیتوانستند. مگر هزاره ها بطور عموم از امان الله خان حمایت میکردند وحاضر نبودند تابعیت پسرسقو را بپذیرند. پسرسقو برای حمله به ایشان، دنبال بهانه میگشت تا آنها را مورد قتل و غارت و تجاوز قرار دهد.

کاتب هزاره که این ظلم و تجاوز وچپاول سقاویان را به چشم سر دیده و با جسم وجان خود لمس کرده است. از صدور فرمانهای قتل عام مردم قزلباش و هزارۀ کابل ، توسط بچۀ سقوحکایت میکند و مینویسد :

روز پنجم ثور۱۳۰۸ش/مطابق ۲۵ اپریل، باردیگر حبیب الله کلکانی «حکم تاراج مال ومنال عموم مردم قزلباش کابل و قتل هزارۀ باشندۀ شهر کابل را به امضاء و فتوای ملا ها، صادر فرمود، [مگر] سیدحسین خان این

---

[۴۰] -فیض محمدکاتب، تذکرالانقلاب، ص۱۸۰

*- این نام به اشکال:«بنی بادام» و«بینی بادام» و«پتی بادام» دراین کتاب ضبط شده است.مردم محل نام اصلی را تشخیص داده میتوانند.

[۴۱] -فیض محمدکاتب، تذکرالانقلاب، ص۱۸۱

[۴۲] -فیض محمدکاتب، تذکرالانقلاب، ص۱۹۰

حکم فجعیت آور را مسترد و منع فرمود. وسخنان چندی از سوء خاتمت و وخامت این کار رانده، دلایل نیکو در رد آن اقامه کرد.» [۴۳] .

درعین حال حضرت شوربازار گل آقا مجددی، که یک پیر ومرشد بزرگ زمان خود بشمار میرفت، و از نفوذ روحانیت خود در ازپا انداختن رژیم امانی استفاده نموده بود، فتوایی مبنی برقتل عام هزاره های مقیم کابل صادر نمود. کاتب مینویسد:« حضرت شوربازار درتاریخ پنجم ثور/ ۲۵ اپریل فتوای مبنی برقتل تمام هزاره های که درکابل زندگی میکردند صادر نمود. بسیاری از این هزاره ها از پنجاه شصت سال قبل درکابل تولد یافته بودند و زندگی میکردند. مگرسیدحسین(وزیر حربیه رژیم) این فتوا را با قهر رد کرد وگفت: وقتی که ما با امان الله می جنگیدیم و او برتخت پادشاهی نشسته بود، با آنکه صدها وهزاران کوهستانی درکابل زندگی میکردند، مگر یکنفر کوهستانی ازطرف او به جرم کوهستانی بودن کشته نشد و زندانی نگردید.

فیض محمدکاتب می افزاید: این حضرت که خود را مسلمان و مرشد بزرگ میگوید، همواره به اینگونه تحریکات دست میزند. من نمیدانم که وی آیا این آیۀ کریمه :«لاتزر و ازرۀ وزر اخری» را در قرآن شریف خوانده یا نخوانده است ؟! [مفهوم آیۀ مذکوراینست که هرکس در آخرت، مسئول اعمال خود است وهیچ بنده بار دیگری را بدوش نمی برد.] یک چنین مسلمانی را خداوند به دوزخ اندازد که اینقدر نمیداند که خون هزاران مسلمان حنفی مذهب بزمین ریخته وخون هزاران دیگر اکنون به زمین ریخته میشود و اینها تمام خون مردم هم مذهب خودش استند، هزاران خانه چپاول میشوند و برناموس صدها زن ودختر نابالغ تجاوز صورت میگیرد، و اینها تمام به علت نا فهمی و تعصب وی صورت گرفته ومیگیرد. من یقین دارم که خداوند سزای او را میدهد و یکجا با دشمنان دین به دوزخ فرستاده خواهد شد.» [۴۴]

به نظر می آید که صدور قتل مردم قزلباش وهزاره برای پسر سقو از نوشیدن آب هم آسان تر بوده است. چرا که دو روز قبل ، در سوم ثور/۲۳ اپریل؛ اعلان تکفیر هزاره ها، برای امضا به شورای علمای حنفی مذهب سقوی سپرده شده بود، اما این شورا از خوف در گرفتن جنگ مذهبی وخون

---

[۴۳] ـ فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص ۱۵۸

[۴۴] ـ فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص ۱۵۹

ریزی نشر آن را امضا نکردند، و« متفقانه رأی دادند که فجایع و قبائح و ذمایم افغان و اعمال امیر عبدالرحمن خان وامیر حبیب الله خان وامان الله خان را ... یک یک درج اعلان کرده برای خود مردم هزاره بفرستند تا از هواخواهی و یاری و مدد گاری امان الله خان دست کشیده، معاون ونصیر او نشوند، زیرا که از او به جز جور و اعتساف[بیداد] عدل و انصاف ندیده اند. ولی هزاره با این [تبلیغات فریب نخورده] دست از مخالفت حبیب الله ومعاونت امان الله خان برنداشته گفتند: شیرم بدرد به سگم نازکند.... قرب(۹۰۰۰) نه هزارنفر لشکر هزاره از راه افتادن در به فراز سلسله کوه پمقان(پغمان) وشکردره برشده، به عزم حمله بر چاریکار و کوهدامن قرارگرفته، آماده و استوار نشستند که از چار جانب چون: غوربند و کوه خوردکابل و وردک و میدان و چار آسیا و موسی و بینی حصار و بتخاک و کوه خوردکابل در یک روز برکابل وکوهدامن و کوهستان هجوم آور شوند تا هرکه را خداوند یار باشد، اختر طالع قرین اقبال و مددگار آید.» [۴۵] .

کاتب مینویسد :حمیدالله برادر ونایب السلطنه حبیب الله درنهم و دهم سرطان ۱۳۰۸ش /اول ودوم جولا، که از جنگ با مردم هزاره به رهبری فتح محمدخان در ناحیهٔ جوقول مغلوب و منهزم شده بود وتلفات زیادی اعم از سپاه و توپخانه و جبه خانه داده بود، در مراجعت خود به کابل ،«اهالی سرچشمه را که قبلاً به حکومت سقاو منقاد شده بودند، بدون تفکیک تاجیک ازهزاره، تمام دارایی مردم را غارت و تمام گله های مواشی مردم راچپاول نمود وسپاه او حتی دروازه های خانه را از بیخ کندند و ابادیها را خراب ساختند. و به ارزش یک ونیم میلیون روپیه پول مال وهستی مردم را غارت نمودند. حمیدالله به تعداد ۳۴ نفرمرد و ۴۰ نفر از زنان محل را اسیر کرده باخود بکابل آورد و گرسنه وتشنه حبس و توقیف کرد. چون لقب خادم دین رسول الله برخود نهاده بود ، از اسراء آب ونان را قطع نمود.» [۴۶].

به قول کاتب:حمیدالله درشب بازگشت خودبه کابل،بار دیگر امر قتل عام قزلباش را از برادرخود گرفت، زیرا او مکتوبی را به امیر سقاوی نشان داد که از بکس کرنیل خیرمحمد مقتول در سرچشمه بدست آورده بود، و آن از سوی اهالی چهاردهی وپغمان وارغنده ولوگر ومیدان بنام مردم هزاره

[۴۵] - فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص ۱۵۵- ۱۵۶
[۴۶] - فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص ۲۸۹

نوشته شده بود که درجنگ با پسرسقو خود داری واستواری وپایداری نموده، در وقت حمله برکابل ایشان را یار ومددگار خود دانند[٤٧].وهمچنان پیام نورالدین قزلباش (رئیس هیئت بیعت خواهی از مردم هزاره)که مطلبی بمنظور ترساندن مردم هزاره نوشته بود، بدست آمد ، حمیدالله «جنگ هزاره ها و انهزام خود را حمل بر دسیسهٔ نورالدین و اتباع او کرده،اجازت قتل عام و کنیز وغلام ساختن عیال واطفال قوم قزلباش وغارت مال ومتاع شان را از آن دزد سنگدل لایعقل حاصل کرد وبه ساعت یک پس از ظهر ٨٠٠ تن از دزدان خون خوار خلق آزار را که هریکی خوک را مانست با خود برداشته، از راه بازار سرچوک و باغبان کوچه روی ضلالت به سوی چنداول نهاد. وچون پانهاد بازار سه دکان بیرون ومتصل به در وازهٔ چنداول گشت، دزدان تبعهٔ ومسلح خود را امر ایستادن وحراست کردن همه ابواب چنداول نموده، گفت که احدی از مرد و زن وطفل و رضیع وشیخ فانی را راه بیرون شدن ندهند تا همه مقتول واسیر گردیده، کسی جان به سلامت نبرد. واز دست اسارت نجات نیابد و این حکم را داده، خواست داخل چنداول شود ودست به قتل وغارت گشاید.» [٤٨] .

در همین فرصت، ناگاه خواجه تاج الدین رئیس بلدیه که نسبت به دیگرسقویان کمتر بد بود، پیدا شد وجریان را ازحمیدالله پرسید وحمیدالله مکتوبی را به او نشان داد، که براساس آن حکم قتل عام قزلباشان گرفته شده بود. رئیس بلدیه مکتوب را خواند و وقتی تاریخ مکتوب را دید،گفت این مکتوب دراوایل ماه ثور، بمنظور ترساندن مردم هزاره ، و به نفع حکومت ما از سوی یک عده نامعلوم مردم چنداول نوشته شده و برای نورالدین فرستاده شده، ولی جنگ شما با مردم هزاره در اخیر ماه جوزا یعنی دوماه بعد رخ داده و هیچ ربطی به این مکتوب ندارد،بهتراست به عساکر خود هدایت بدهید تا محل را ترک کنند،وداخل محلهٔ چنداول نشوند، وبعد حمیدالله را با خود به دفتر خود که نزدیک چنداول بود، برد. حمیدالله برای آنکه خشم خود را فرونشانده باشد، به ٢٠ تن از افراد خود دستور داد تا هیئت بیعت خواهی از مردم هزاره را (که نورالدین قزلباش، رئیس آن هیئت وفیض

---

[٤٧] - فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص ٢٨٨

[٤٨] - فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص ٢٩٠[ازص٢٤٩- ٢٩٦ کتاب داستان هیت بیعت گرفتن از مردم هزاره با جزئیان آن شرح یافته است که خود کاتب نیز جزو هیئت بوده وتا توانسته مردم هزاره را به مقاومت وپایداری دربرابر سقاویان تشویق کرده است.]

محمدکاتب نیز عضوآن هیئت بود)، آنقدر لت وکوب کنند تا بمیرند. وبنابرین مؤلف تذکرالانقلاب نیز مورد ضرب و شتم قرارگرفت که از اثر آن ضربات دیگر توان حرکت و راه رفتن از وی سلب گردید.[۴۹]

مرحوم حبیبی دراین ارتباط، مینویسد که « چون مردم هزاره تغلب بچۀ سقاو را نه پذیرفتند، واین گروه (هیئت) بدون اخذ بیعت به کابل بازگشتند، بچۀ سقاو بخشم آمد وبرای سرزنش امر لت وکوب این بیچارگان را دادکه فیض محمد از ضرب موحش مریض گشت واز همین رنج درکابل جان سپرد.» [۵۰]

کاتب آن دانشی مرد نستوه ، قربانی مبازرات ومخالفت های خود برضد حکومت سقوی گردید. تلاش وتشویق او برای مقاومت قوم هزاره ، حین سفرش به قصد دایزنگی وملاقات او با فتح محمدخان [مشهور به فرقه مشر] قوماندان کل قوتهای هزاره مقیم کوتل اونی، درکتاب تذکرالانقلاب در صفحات ۲۳۴تا ۲۹۶ دلچسپ ترین بخش آن کتاب را میسازد.

در بازگشت ازاین سفر بود که مورد حملۀ وحشیانه حمیدالله برادر حبیب الله قرارگرفت و ازاثر ضرب وشتم جسم استخوانی اش خورد وخمیر شد. حزن و تأثر انسان های با عاطفه برای وضعیت جسمی وصحی کاتب زمانی دوچندان میگردد، که او برای تداوی خود پول نداشت. کاتب یادآور میشود که پس انداز اندکی داشته که آن را برای عروسی پسرخود ذخیره کرده بود.اکنون که این حادثه براو پیش آمده ، به این فکر اندرشد که اگر با آن پول به تداوی خود بپردازد ، ازدواج پسر را چطور روبراه کند؟ کاتب بنا بر شدت درد، بالاخره مجبور شد تا پول عروسی پسر را در راه تداوی خود مصرف نماید. او با تحمل درد و رنج طاقت فرسا بسواری خر خود را به ایران رسانید، اما از آنجا که تداوی پول زیادی بکار داشت وکاتب پول نداشت، بیماری اش بدرستی تداوی نشد و اجباراً به وطن بازگشت و بر بستر بیماری افتاد و با درد واندوه فراوان مدتی دیگر زنده بود تا آنکه از اثر آن رنج و درد فوت کرد(چهارشنبه، ۱۶ رمضان ۱۳۴۹ق،۱۳۰۸ش). روانش شاد وجایش بهشت برین باد!

کاتب نوشته میکند که درتاریخ ۱۱ سرطان /۳ جولای،«حمیدالله سقا زاده که از عقل و دانش پیاده ودین وایمان را بر باد غرور و پندار داده در

---

[۴۹] ـ فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص ۲۹۱ـ ۲۹۳

[۵۰] ـ حبیبی، جنبش مشروطیت درافغانستان، ص ۴۸ ،چاپ دوم

جهالت وضلالت آزاد بود و راه تکبر و پندار وفسق وفحشاء می پیمود، آهنگ تکرار جنگ با دلیران هزاره کرد. در حدود جوقول که در روز قبل بدون حائل ومانعی رسیده واز دست عده ای قلیلی از جنگجویان هزاره زهر مغلوبیت وهزیمت چشیده در دل کینه داشت، رسید... دست به غارت مال ومنال ودواب ایشان گشوده، به آتش زدن وسوختن قلاع و آبادیهای شان پرداخت. ناگهان جمعی از هزاره که از وصول او در آنجا آگاه گشته بودند،حمله کرده از چهارطرف حمیدالله واردویش را به زیر تیرباران تفنگ گرفته،عرصه را چنان بر او تنگ کردند که دست ستیز را فراموش و جاده گریز را گم کرد. واز ٨٤ تن دزد وآنانی که در روز گذشته نورالدین ومیرآقا ونگارنده را از ضرب چوب خسته بودند، چهار نفر گریخته جان بسلامت کشیدند، دیگران همه کشته گشته، وتلفات وخسارات زیاد از مال وجان عسکر خود داده.... خود حمیدالله هنگام شام سگ آسا با دست وپای چون روباه به خزیدن خود را از حرب کشیده و اعظم دزد میدانی او را برپشت از بی راه برداشته درحالی که دست هایش تا مرفق و پاهایش تا زانو از خزیدن پرخار وخراشیده وخون آلود گردیده آماسیده بود به راه در بوغا در سرچشمه به موترش رسانیده از آنجا شباشب گریخته در شهر آمد. وماجری[را] به سالار دزدان وپیشوای بی دینان که به دسیسه لقب خادم دین رسول الله نهاده ودر حقیقت ونفس الامر هادم آن بود،بازداشت.» [٥١]

دفاع یک اسیرهزاره از شاه امان الله در برابربچهٔ سقو:

پس از اشغال ارگ کابل از سوی دارودستهٔ سقاوی مردم شریف ودلیر هزاره مثل مردم شجاع وردک ومیدان وغوربند وتگاب وغیره از اطاعت به بچهٔ سقاو سرپیچیدند وبه حمایت از رژیم عدالت گستر امانی ،چندین ماه از دادن قربانی سر ومال خود، در راه اعادهٔ تاج وتخت به شاه امان الله دریغ نکردند. فیض محمدکاتب پاسخ شجاعانهٔ یک اسیرهزاره را به بچهٔ سقاروایت میکند که با شهامت از شاه امان الله خان دفاع کرده وازمرگ بیم نداشته است کاتب مینویسد که در٦ اسد/٢٨ جولای« دوتن ازهزاره ها که یکی ازسادات سنگلاخ بود وبرای آوردن گاو وغله درهزاره رفته بود،در راه مراجعت به دست سقاویان افتاده هردو تن را درکابل اسیر آوردند. سید که از افراد رعیت

[٥١] - فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص ٢٩٥- ٢٩٦

سقائی بود و درجنگ شرکت نداشت، رها گردیده،هزاره را پسرسقا از در استنطاق نزد خود خواسته حالت جمعیت هزاره و استعداد سامان حرب وعزم ایشان را از در مقاتلت پرسید. وتخویف وتحذیرکرد که [اگر] راست نگفتی ... به قتلت میرسانم. او گفت: اگر معلومات داشته باشی یا نداشته باشی،دروغ نخواهم گفت؛ زیرا که دروغ بدترین گناهان ومنشاء جمیع مفاسد است. و ازکشتن نیز باک ندارم. اینکه کمر بسته و به جنگ برخاسته ام، هلاک خود را یقین دانسته، زندگی را که غیر از اطاعت خدا و رسول باشد، بهرۀ تبعۀ شیطان لعین می پندارم. واین مرگ را که از راه حفاظت مال وعیال وننگ وعار قومی وحمایت حکومت مستحقۀ اسلامی وحراست وطن ومولد ومسکن عاید حالم گردد، شرف خود میشمارم.

و پسرسقاء گفت که :پس چرا با من که پادشاه اسلامم و زمام مهام مملکت اسلامی را در کف اقتدار دارم، مخالفت ورزیده، قبول اطاعت نمی کنید؟ او گفت: پادشاه اسلام اعلیحضرت امان الله خان است و او را ملا ها به اعتراض جاهلانه تکفیر کرده وحال آنکه هیچ یک از مسایل کفریه که به او نسبت دادند در شریعت سید المرسلین موجب ارتداد نمی شود. و او که مجبور به خلع خود گردیده ترک امارت گفت، در دین اسلام خلع اجباری استوار نیست. وهزاره برای این می جنگد که کابل را فتح کرده، او را به ذریعۀ تلگراف پس خواسته... برتخت امارتش منصوب دارند... و پسرسقا گفت: پس هزاره که وعدۀ بیعت داده ومیدهند، از اینکه توگفتی بیعت نخواهند کرد؟ اوگفت: هرگز بیعت نمیکنند وچشم انتظار به محمدنادر دارند. پسر سقا از راستگوئی او امر توقیف کرده از قتلش درگذشت.»[۵۲]

برای یک رهبر سیاسی ،چه شاه وچه امیر وچه رئیس جمهور ، افتخاری بزرگتر ازاین نیست که وقتی براثر توطئه ویا دسایس داخلی یا خارجی ویا هردو ، از قدرت کنار زده شود، ولی مردم به دفاع از او برخیزند و برای اعادۀ قدرت یا سلطنتش، بدون چشمداشت یک حبه ودینار،۷ماه تمام سر بدهند ولی سنگر ندهند. وکسی که چنین افتخاری را از جانب ملتش نصیب گردید، شاه امان الله غازی بود. او وقتی ارگ کابل را ترک گفت، مردم مسکون در وادی های کابل وقندهار،و دره های هندوکش

---

[۵۲] - فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص۳۳۴-۳۳۵

و کوه بابا وسیاه کوه و باشندگاه کوه پایه های سلیمان(وزیرستان)، به حمایت از او به جنبش آمدند وجان های شیرین خود را فدا کردند تا مگر دوباره او را برسریر سلطنت برگردانند، اما آن شاه مردم دوست، که نمیخواست سلطنت را با خونریزی بدست آورد، برای جلوگیری از جنگ وخون ریزی کشور را ترک گفت،درحالی که بیشترین مردم قدر شناس افغانستان تا روز (۱۵ اکتوبر۱۹۲۹=۲۳ میزان ۱۳۰۸) که جنرال محمدنادر، نادرشاه اعلان شد، همچنان امیدوار بودند که این همه جنگها وجانبازی ها برای بازگشت شاه امان الله غازی صورت گرفته است، نه برای به اقتدار رساندن نادرخان وبرادرانش.

بدینسان این باور درانسان زنده واحیا میگردد که در میان رهبران سیاسی افغانستان،از نادرشاه تا ظاهرشاه، واز رؤسای جمهوری مورد حمایت شوروی تا رؤسای جمهور تنظیمها ورئیس جمهورانتخابی مورد حمایت غرب، ما چهره ای را غیراز شاه امان الله خان ،سراغ نداریم که دارای چنان جذبهٔ ملی و مقام ارجمندی باشد که در نبودش یا سقوطش،اکثریت مردم افسوس او را بخورند وبخاطر بازگشت واعادهٔ قدرت به او حاضر به دادن سرو جان ومال خود شوند. ما به بخاطر رهبران سیاسی دیگر ،حتی شاهد یک مظاهرهٔ خشک خیابانی هم نبوده ایم تا چی رسد به قربانی دادن سر و مال خود. ازاین جاست که به مقام شامخ شاه امان الله غازی میتوان پی برد و مقام ومنزلتش را گرامی خواست.

مثله کردن اسیران بخاطر ایجاد رعب مخالفان:

یکی از بد ترین برخوردهای سقاویان ، جزاهای وحشیانه از قبیل مثله کردن و یا زنده قطعه قطعه کردن اندام ویا زنده در آتش سوختاندن اسیران بخاطر ایجاد ترس ورعب در دل مخالفان شان بود. کاتب میگوید که حبیب الله پسرسقاء،« اسیران را زنده زنده قطعه قطعه کرده، و رؤس کشتگان را برخلاف آئین بشریت و شریعت حضرت خاتم مرتبت به آتش سوخته و برسرچوب زده، در بازارها گردش داده، ونیز به دار، به گوش سر بریده، میخ آهنین کوفته می آویختند. وهم اسراء را لای ولجن به رو مالیده ، در بازارها تشهیرمیکردند[۵۳].[وبرای شان قرار هرواحدی نیم پاو نمک و نیم

[۵۳] - فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص ۱۷۰

پاو آرد با هم آمیخته وپخته امر دادن [خوردن] کرد تا بمیرند.غذای شبانه روز شان همین باشد.[۵۴] اهالی اردوی امان الله خان ،این افعال قبیحه را شنیده، اقدام در بریدن گوش وبینی کردند، زیرا فهمیدند که انسان بندۀ احسان است.» [۵۵] .

در ذیل وقایع ۱۰ ثور/۳۰ اپریل ،گفته میشود که «قاضی عبدالرحمن را که از زمان سرقت وراهزنی حبیب الله خان وسید حسین خان با ایشان عناد ودشمنی داشت،ونزد امان الله خان تعهد دستگیری ایشان کرده [بود]وایشان[حبیب الله وسیدحسین،از موضوع مطلع شده]، برادر او را کشته وخانه ومالش را غارت کرده، ازاین روعداوت وخصومت شان قایم ودایم گردیده تا که حبیب الله وسیدحسین از خیانت وزراء وغدر وبیعت شکنی اهالی کابل وچهاردهی برمرکزمستولی ومسلط آمده، قاضی عبدالرحمن از خانۀ کابل خود گریخته ودر کوهدامن وکوهستان با عطامحمد پسرملک محمد ومردم تگاب متفق شده،لوای مخالفت افراخت. تا این که از ده سبزگرفتار گشت. وبه امر حبیب الله خان ووالی در سرچوک زنده به قطع مفاصل وجوارح مقتول گشت. واین قتل بی رحمانۀ خارج از شأن بشریت او، خیلی در دلهای بینندگان وشنوندگان تأثیر بی دینی ووحشی گری اهالی شمالی را انداخت.» [۵۶]

ودر ادامه این حکایت، علاوه شده است که:دراین روز۳ سر و ۱۹ اسیر از هزارۀ شیخ علی که از جمله دو تن شیعه و دیگران سنی بودند،در کابل آورده ، سرها را که به آتش سوخته بودند برسرچوک زده با اسیران در بازارها تشهیراً گردش کرده دادند تا مردم بدانند که سیاست[وخدمت به] دین اسلام چنین است! [۵۷]

و در حوادث روز ۱۱ ثورمطابق اول می ۱۹۲۹ گفته میشود :« امروز سه روز است که در لهوگردجنگ با فشون ملی سمت جنوبی تحت رایت محمدنادرخان جاری ودر شب روز گذشته ۶۰۰ نفر از قشون مغلوب ومنهزم حبیب الله در کابل برگردیده، پنجاه تن زخمی نیز آوردند. ودراین روز دو سر از کشته شدگان افراد قشون محمدنادر خان را در حالتی که آنها

---

[۵۴] - فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص ۱۶۵
[۵۵] فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص ۱۷۰
[۵۶] - فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص۱۶۷
[۵۷] - فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص۱۶۸

را در آتش سوخته بودند، برسر چوک به دار نصب نموده ، عبرت الانظار ساختند. ودر شب این روز ۳۶ نفرمجروح از زخم برداشتگان عرض راه غزنین را که در محاربه روز سه شنبه برداشته بودند، درکابل آوردند. ومفرزات قشون حبیب الله که در سه جا هریک در شیخ آباد وتکیه وشش گاو علاقهٔ شینز سنگر افراخته استحکام کرده بودند، از قشون امان الله خان هزیمت یافته تا دشت توپ وشیخ آباد عقب نشسته، پس پا شدند. وعده ای ۴۰۰۰نفر از قشون او در موقعی پمبی وشیخ یاسین وردک از دست قشون هزاره وافغان امان الله خان مقتول ومجروح واسیر ومفرور ومسلوب السلاح گردیده، عقب مفرزات قشون استحکامیه موضع تکیه وشش گاو بریده کشت، چنانچه ایشان محصورانه روز به شبدر وعلف خوردن بسر برده نه پیش رفته ونه پس برگشته میتوانند.» [۵۸]

سربریدن کودکان:

« وهم دراین روز(اول می /۱۱ثور)کوهدامنیان از زبان زین العابدین مدیر گمرک مرکز وعائلهٔ او در شهر آوازه انداختند که محمدنادرخان را غلام غوث خان پسرجانداداخان احمدزائی از نشراعلان حبیب الله خان که از پیش رقم شده، به طمع انعام، نقض عهد وگرفتار کرده، فردا وارد کابل میکند. و دراین روز قریهٔ خوشی واقع لهوگرد را که شیعه مذهب اند و از دادن افراد قشون قومی سر باز زده بودند، قشون حبیب الله ایشان را قتل وغارت نموده، حتی اطفال شیرخوارهٔ را در حالت شیرمکیدن از پستان مادرش به تیر زده با مادرش یکجا کشتند. وپسران پنج ساله وهفت سال را از قفا سر بریدند ...وهم دراین روز،خبر ورود لشکر هزاره در آهنگران و وصول امان الله خان در سه اب جلگای خوات وردک سمر ومشتهر گردیده ، قشون حبیب الله در دشت توپ قوای امدادی خواستند.» [۵۹].

« از محاربه ایکه در دشت توپ به روز چهارشنبه۱۲ ثور مطابق ۲می روی داده، عده ای از قشون حبیب برعلاوهٔ مقتول ومجروح شدن دستگیرآمده. بینی های اسیران که قبل برین ، به هر اسیریک پوند طلا یا سی وپنج روپیه داده و رها میکردند،[اکنون] با گوش های بریده رخصت

[۵۸] - فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص۱۶۸
[۵۹] - فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص ۱۶۹

مراجعت به کابل می دهند.... اهالی اردوی امان الله خان ،این افعال قبیحه را [از سقاویان دیده] ، اقدام در بریدن بینی وگوش کردند.» [۶۰].

تعیین جایزه برای سر امان الله خان :

پسر سقو در هرفرصتی که بدست می آورد از اتهام بستن کفربه امان الله خان کوتاهی نمیکرد، درحالی که خودش از اسلام تنها بسم الله گفتن را یاد داشت و بس.کاتب در ذیل وقایع ۲۷ شوال/مطابق ۱۹ حمل(۸ اپریل) مینویسد:

« دراین روزامیر حبیب الله خان،کلان تران وریش سفیدان واعیان شهررا در قصر دلکشاء رسماً دعوت کرده، اظهاراتی در محضر دعوتیان که از مردم شنوار وبعضی از مردم لهوگرد نیز شامل بودند، نموده زبان به گفتارگشود که : امان الله از دین اسلام روی برتافته به پرستش اصنام پرداخته میخواست که عموم ملت ورعیت وسکنه افغانستان را به اجبار وفشار وانزجار بت پرست سازد. ...تا که من به تحریک علمای ربانی ورؤسای روحانی که دست از جان شسته ، کوه گرد سرقت وصحرانورد غارت بودم، اقدام بر قلع وقمع اوکرده، مظفر به مرام آمدم که اینک به بیعت جمعی ازمسلمانان وعلما، جالس اورنگ امارت گردیده ساعی و جاهدم که تائید دین شریف سید المرسلین نمایم. و پس ازادای اینگونه کلمات پردۀ اصنام و مجسمه های که از حفریات باستانی از نواحی :جلال اباد،بگرام،کوهدامن،خواجه صفا، وغیره جاها، باجد وجهد مسیو «فوشه» فرانسوی ومسیو «برتو» بدست آمده بودند، ...وامان الله خان آنها را با بت های که در عهد امیر عبدالرحمن خان و امیر احبیب الله خان مرحومان کشف شده بودند و در موزیم خانه نهاده بود، برداشته، به حضار گفت: اینست معبودهای او که به چشم سرمی بینید. ودو سه روز قبل آنها را به شنواریان نیز نموده بود وایشان دست او(بچۀ سقاو) را بوسیده به زبان افغانی(پشتو) گفتند:«قربان دی سم، بیشک ته پادشاه داسلام او بت شکن یی! » واین نمایشات در قلوب عامه که از علم تاریخ وادیان بی خبر بودند، مؤثرمی نمود. » [۶۱]

---

[۶۰] - فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص ۱۷۰

[۶۱] - فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص ۱۲۹-۱۳۱

کاتب جای دیگری مینویسد:در ۲۴ حمل /۱۴ اپریل، «حبیب الله کدخدایان افغان کوچی را که تازه با رمه وگله خود در اطراف کابل وارد پشته ها وپیغوله شده اند، رسماً دعوت ونطق کرد که ملت عزیزم! امان الله خان کافر شده بود وهزاره که خود شما میدانید، کافر است. اکنون کافر معین و یاور کافر شده ، میخواهم شما مسلمانان خون هزاره را از آن من ومالش را بهرهٔ خود دانسته، دمار از روزگارش برارید. »[۶۲]

یکی ازاقوام که اکثریت شان مریدان حضرت شوربازار بودند و بدستور وتشویق پیر و مرشد خود به طرفداری از پسرسقاء، برضد شاه امان الله در غزنی می جنگیدند، اقوام سلیمانخیل کتواز و طایفهٔ اندرغزنی بودند.

کاتب،میگوید که درچهارم ثور۱۳۰۸،مکتوب حضرت [نورالمشایخ] به بچهٔ سقو رسید که در آن خواسته شده بود تا برای ۲۰ هزار نفراز مردم سلیمان خیل واندر [مریدان حضرت] که به طرفداری حبیب الله در مقابل امان الله خان در غزنی با تفنگ های خود می جنگند، مرمی بفرستد. حبیب الله به وزارت حربیه فرمان داد تا صندوق های مرمی مختلف النوع را که به تفنگ های آنها راست آید، به غزنی انتقال دهند، مگر مردم وردک و مهاجر وزیری و هزاره [ازاین اقدامات دولت مطلع شده] از راه کوتل مجید وارد خوات شده وعقب اردوی های حبیب الله را که در تکیه وشش گاو بودند، بریده راه آمد وشد شان را مسدود کردند تا سامان حرب وعلوفه به ایشان نرسد.این اقدامات نظامی مردم وردک و وزیری و هزاره ،که از هواخواهان امان الله خان بود، بر پسرسقاو چنان گران آمد که بلا درنگ فرمان ترور امان الله خان را صادرنمود و برای آوردن سرامان الله خان جایزهٔ ۱۶۰ هزار روپیه تعیین کرد. [۶۳] .

متأسفانه برای ترور شاه امان الله غازی، پسر سقو، یکی از تاجران قندهاری را تطمیع کرده بود تا با همکاری هفت نفرقندهاری دیگر، شاه امان الله غازی را به قتل برساند. کاتب در ذیل وقایع ۲۶ حمل ۱۳۰۸ مطابق ۱۵ اپریل ۱۹۲۹،مینویسد که سقو:

---

[۶۲] - **فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص ۱۳۸**

[۶۳] - فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص۱۵۸

« موسی خان قندهاری رئیس شرکت تجارت افغان وآلمان را با هفت نفر دیگر از قندهاریان به قتل امان الله خان برانگیخته و به مژده و نوید عطای زیادی ایشانرا تطمیع ومامور کرد که او را هلاک سازند.» [۶۴]

غازی امان الله خان، شخصیتِ آزادیخواه و بی تعصب که کمترین حقش برگردن ملت افغان: تحصیل استقلال افغانستان از کام استعمار بود،در غزنی چندین بار مورد سوء قصد جواسیس انگلیس قرارگرفت ولی همهٔ آن دسایس وحملات تروریستی خنثی گردید، تا اینکه براثر خیانت برخی از نزدیک ترین همکاران خود، از جنگ با نیروهای سقوی که اکثراً مریدان حضرت صاحب شوربازار بودند، منصرف شد و به عقب نشست ولی بجای رفتن به قندهار راه سپین بولدک وچمن در پیش گرفت ودر۴ جوزا۱۳۰۸ از کشور خارج گردید، و بدست عناصر اجیر یا موظف شدهٔ پسرسقو، ترور نشد، ورنه احساس بدی از یک جنایت تاریخی به بازماندگان شان باقی میماند.

مکتوب پسر سقو به امان الله خان:

کاتب در ذیل وقایع ۱۵ ثور/۵ می۱۹۲۹،مینویسد که :حبیب الله با خوانین کوهدامنی وکوهستانی ومنصبداران لشکری واعیان کشوری خود مشورت وکنکاش کرد ومشکلات هر چهار سمت کابل یعنی مشرقی وجنوبی ومغربی وشمالی را که برخلاف او برخاسته بودند، به آنها تشریح نمود و از آنها خواست،راه حل را نشان دهند! در نتیجه همه به این فیصله رسیدند تا کابل را ترک گویند وتاج وتخت سلطنت را دوباره به امان الله خان واگذارند ،بشرطی که امان الله خان به مردم شمالی وهمراهان سقو، امان دهد و از اعمالی که مرتکب شده اند،بازخواست ننماید. با این نتیجه گیری، مکتوبی از جانب حبیب الله، عنوانی امیرامان الله خان نوشتند و آنرا برای امان الله خان توسط طیاره فرستادند. دراین نامه حبیب الله به شاه امان الله نوشته بود:

«من ترا نسبت کفر میدادم، اکنون از کثرت خون ریزی مسلمانان، من کافر شدم، اگر سمت شمالی را به من واگذاشته ، امان جان دهی؛ دیگرخونی نریخته پیرامون قتال وجدال نگشته، تخت امارت را فروهشته به تو سیارم،

---

[۶۴] ـ فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص ۱۴۳

به شرط آنکه اهالی شمالی از ایذا و آزار انتقام کردار خود مأمون ومحفوظ ومصئون باشند. واین مکتوب به ساعت سه از این روز (۱۵ثور) به ذریعهٔ طیاره فرستاده شد و طیاره شب پس نیامده،موجب تحویلات وسوء خیالات بی خبران شد.» [۶۵] .

گرچه طیاره سه روز بعد برگشت وجواب امان الله خان را به پسر سقاو رسانید، اما جواب را هرچی که بود، سران سقوی افشاء نکردند، معلوم است که جواب امان الله خان مطابق خواست سقویان نبوده است. اما آنچه که باعث ارسال این مکتوب به امان الله خان شده بود، تأثیر خبر آمد آمد غلام نبی چرخی از مزار به عزم کابل بود. در همان زمان به حبیب الله خبر رسید که مزار سقوط کرده و هواداران شاه امان الله مجدداً به وظایف قبلی خود در مزار گماشته شد اند. در خبر علاوه شده بود که غلام نبی خان با کمک و معاونت قشون ملی قوم اسحق زائی تحت ریاست غلام رسول خان پسر سیف آخندزاده و ناقلین هزاره و مهاجرین ترکمن، پس از حبس مامورین سقوی، با کمال استعجال راه بامیان بر گرفته و در آنجا با قوتهای طوایف هزارهٔ شیخ علی و بلخاب وترکمان وسرخ و پارسا و یکه اولنگ یکجا شده قصد دارند تا برکوهستان و کوهدامن یورش آورند. این امر باعث رفتن سید حسین وزیرحربیه از کابل به چاریکار گردید. [۶۶] .

در چنین اوضاع و شرایطی بود که ترس و یأس دامنگیر پسر سقا و یاران او شد و مجبور به نوشتن مکتوب به امان الله خان شده بود،بقول کاتب : چنان به هراس افتاده بود که از بیم هجوم هواداران امان الله خان به کابل، تمام عائله خود را بجز خانم محمدزائی که به زور او را عقد کرده بود ، از ارگ خارج کرده به خانهٔ سردار عبدالقدوس خان که متصل برج شهر آراء موقعیت داشت، فرستاد. [۶۷]

انتقاد کاتب ازامان الله خان :

کاتب صرف یک جمله در توصیف امان الله خان دارد وآن اینست که

---

[۶۵] - **فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص ۱۷۴**
[۶۶] - فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص ۱۷۶
[۶۷] - **فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص ۱۷۸**

میگوید :«**خدمت بزرگی نسبت به مملکت وملت افغانستان از قبیل حصول استقلال ومعاهدات با دول معظمه و تاسیس مکاتب علوم وفنون متنوعه وحاضر آوردن اقسام ماشین ها و فابریکه های صنایع نفیسه واشیای مستظرفه وغیره وغیره نمود.**» [۶۸].

وسپس در بارۀ علل سقوط دولت او مینویسد : «سوء اقدامات امیر امان الله خان و وزرای خوّان [دغل وناراست] او در اجراآت امور سیاسیه واقتصادیه وتنظیمیه و انضباطیه وقضائیه واخلاقیه و حقوقیه وجزائیه باعث تنفر طبائع عامه گردیده، همه را از شاهراه اطاعت ومتابعت به سوی سیاه چاه غوایت [گمراهی] وبغیوت[عصیان ونافرمانی] کشانید.... وزراء ومامورین کشوری ولشکری را که هیچ یک زانوی تحصیل نزد معلمی خم نکرده وبه جز خصائل رذیلۀ جهالت، دیگرچیزی نیاموخته بودند، امر به اجرای امور مقننه قانونیه کرد. وایشان چه از اغراض شخصی وچه از خواهشات نفسی راهی بیرون از شرع و قانون که سراپا اخذ رشوت و نسبت به دولت غدر وخیانت می نمود، پیمودن گرفتند. و در انضباطیه[امنیت] از عدم درایت اولیای امور و وجود حماقت در فطرت وشعور شان که همگان شریک دزد و رفیق قافله بودند، مسالک صورت مهالک ومعابر هیئت مقابر به خود گرفته، قتل وغارت وسرقت رونق یافت.....و در <u>امور اخلاقیه از تاسیس مکاتب اناثیه وغیره اسباب رفع حجاب و بدناموسی وهتک پردۀ عصمت وعفاف ومفاسقت و مخالطت به حرام</u>، که هرکدام را مؤرخ این عهد وعصر، نام به نام ثبت تاریخ ارقام خواهد کرد به روی روز افتاده، باعث انقلاب واستخراب سلطنت امیر امان الله خان، گشت. »[۶۹]

تبصره :

---

[۶۸] - فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص۴۹

[۶۹] - فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص۴۵-۴۹

اگر تمام انتقادات کاتب را برامان الله خان تائید کنم، اما یک چیز را نمیتوانم تائید کنم وآن تاسیس مکاتب برای طبقهٔ نسوان، و رفع حجاب زنان است که از حقوق اساسی وقابل توجه زنان دریک جامعه مدرن میباشد. این اقدامات رژیم امانی به نظر روشنفکران آن زمان واین زمان از کار های قابل ستایش دورهٔ امانی بشمارمیرود، اما فیض محمدکاتب، بنابرخصلت وخصوصیت ملائی خود،متاسفانه این دوکار راعیب بزرگ حکومت امانی و معادل رواج بی عفتی وبی عصمتی ومخالطت زنان با مردان تلقی نموده است که نشان میدهد ملا فیض محمدکاتب،فارغ از تعصب ، درک درستی از برنامهٔ اصلاحات اجتماعی وفرهنگی حکومت مترقی وتجدد خواه امانی نداشته است، زیرا برسمیت شناختن حقوق زنان، بدون دسترسی زنان به تعلیم و تربیت وآموزش در مکاتب عصری وسهم گرفتن در فعالیت های سیاسی وفرهنگی جامعه بدون رفع حجاب زنان، ناممکن است. تأمین این حقوق از وظایف اولی واساسی هر حکومتی برای ساختن یک جامعه مدرن می باشد.

متاسفانه، بیسوادی اکثریت مردم، فقرعمومی وعدم اطمینان از یک آینده مرفه، همیشه سبب شده است که رشوت خوری باوجود تمام شرمساری وعذاب وجدان راشی، تنها منبع درآمد مامورین دولت شمرده شود. این پدیده شوم نه تنها در دورهٔ امانی دامنگیر اکثریت مامورین بود، بلکه قبل از آن درعهد امیر حبیب الله خان وامیر عبدالرحمن خان وامیر شیرعلی خان وتا احمدشاه بابا و پیشتر وپیشتر از آن هم رایج بود و تا امروز هم ادامه دارد، ولی درهیچ مقطعی از تاریخ کشور، رشوت خوری تا سطح غارت بانک ها درعهد حامدکرزی، وتا فروش طیارات نظامی وثروت های ملی بسود رهبرجمیعت اسلامی درعهد ربانی نرسیده بود.

نکته دوم، وقابل ذکردر بررسی علل سقوط رژیم امانی ، وجود توطئه ها ودسایس دشمن زخم خورده ای چون انگلیس بود. علت تمام این توطئه های علیه شاه،این بود که استعمار انگلیس، یک افغانستان مستقل وآباد ومرفه تحت رهبری شاه امان الله را برای حفظ منافع سیاسی واقتصادی واستعماری خود تهدید می شمرد و بنابرین برای نابودی چنین رژیم جسور که بدون دریغ

به قبایل آنسوی سرحد کمک میکرد،ازانواع توطئه ها ودسیسه ها تا سرحد ترور ونابودی فزیکی شاه امان الله استفاده کرد، و در صدد برانداختن سلطنت وی شد وسعی نمود از وجود رهبران مذهبی ومخالفین دولت برای رسیدن به اهداف خویش استفاده کند.

امان الله خان، شاهی بود که با حصول استقلال کشور نه تنها به اعتبار وقدرت انگلیس در میان مستعمرات آن کشور در آسیا وافریقا، صدمه زد، بلکه مبارزه او باسنتها و عنعنات ناپسند قرون وسطایی جامعه ، دستور انتخاب یک همسر به ماموراني که بیشتر ازیک همسر داشتند، لغو مریدی و پیری در اردو، گرفتن امتحان ملائی از ملانماها، کشف حجاب زنان و دادن حق بسیار برای شان در برابر مردان و لغو نکاح صغیر با مردان مسن و... و... از جمله اقداماتی بود که هریک میتوانست آتش دشمنی را با او دامن بزند و او را از سریر قدرت پائین بکشد.

کاتب خودش نیز علت شورش مردم شنوار و شمالی کابل، را زیرسر انگلیس وخیانت برخی از وزراء درتبانی با روحانیون متنفذ دانسته مینویسد:

«نخست نایرهٔ انقلاب وشورش ضد امان الله خان درسنهٔ ۱۳۰۷ هجری شمسی توسط شینواری ها و به تحریک لارنس انگلیس برپا شده به اظهار اوامر ونواهی دینیه(!) مردم را اغوا کرد. وآنان شهر جلال آباد وعمارات عالیه دولتی را که نمونهٔ عمارات اروپائی بودند وعظمت وترقی وزینت مملکت ومدنیت ملت را در انظار خودی وبیگانه نشان میداد، آتش زدند وسوختند وضیاع ومتاع اهالی شهر واثاثیه وقورخانه دولت را غارت وخراب نمودند ودرعین اشتعال آتش قتال وجدال،اهالی کوهدامن وکوهستان به اغوای «همفریز» سفیرانگلیس درکابل و«شیخ محبوب علی افریدی) ازاعضای سفارت انگلیس که هفتهٔ یک ودو روز به بهانهٔ تفریح دراستالف و فرزه و شکردره وقلعهٔ مرادبیک و سرای خواجه وچاریکار وغیره رفته ، مردم و بزرگان قومی را به شورش برضد امان الله تحریک میکرد. وهم وزراء خائن وغدار برخلاف امان الله رهسپار و درخفا ملت را برضد او دلالت میکردند و دولت جدید الاستقلالی را که دراقطار وانظار عرض اندام کرده بود، چنان از بیخ وبن برانداختند که اگرسیاست عمیقهٔ سریح (آسان

وروان) التغیر همسایه شرقی (انگلیس) وشمالی (روسیه) ترک غرض خصوصی خود را کرده، افغانستان را به حال خودش گذارند تا پنجاه سال دیگر به حالتی که داشت نخواهد رسید. وحال آنکه هردو همسایه از رقابت هم لحظه ای ولمحه ای آرام ننشسته، برای حصول مدعایی خود(افغانستان) را آسوده و راحت نخواهند گذاشت.» [۷۰]

تعیین جایزه سر نادرخان و برادرانش!

نادرشاه ناجی کشور از چنگ سقوی

سردارهاشم خان برادر نادرشاه

کاتب، میگوید که پسر سقا بارها نادرخان وبرادرانش را تکفیر وتهدید به هتک عصمت به ناموس شان کرده بود.و به ارتباط وقایع ۲۶ حمل ۱۳۰۸/ مطابق ۱۵ اپریل، کاتب مینویسد که بچۀ سقاو فرمان تکفیر وترور نادرخان وبرادرانش را عنوانی مردم سمت جنوبی ومشرقی رسماً چنین اعلان و پخش کرد که در اخیرآن فرمان آمده بود:

«شخصی که آنها را معدوم وتباه بسازد،غازی وخیرخواه اسلام شناخته شده، به قرارذیل از دربار سلطنت اسلامی سرفراز میشوند:

۱-هرکه نادر را زنده بیاورد، چهل هزار روپیه انعام
وهرکه کلۀ او را بیاورد، سی هزار روپیه نقد ویک میل تفنگ جاغور دار داده میشود.

---

[۷۰] - فیض محمدکاتب، مقدمۀ نژادنامه افغان، ص۳۵

۲- زنده هرسه برادران او فی نفری ده هزار روپیه جمله سی هزار روپیه هرکه کله یا زندهٔ هرکدام را بیاورد، ده هزار روپیه ویک میل تفنگ جاغور دار داده میشود. به قرار فوق از امر و ارادهٔ حضورم به نسبت نادر و برادران او، شما را آگاهانیدم.» [۷۱]

این در حالی بود که قبل از آن پسرسقاء به بیست تن از دزدان خود وظیفه داده بود تا نادرخان و برادرانش را ترور کنند و هرکه سر یکی از این برادران را نزد آو بیاورد، مبلغ ۳۰ هزار روپیه جایزه خواهد گرفت. [۷۲]

کاتب درجای دیگری میگوید: دو کس از سران قومی جنوبی حاضر به آوردن سر نادرخان به حضور پسرسقاو شدند: یکی **کازک خان خدران** (برادرزادهٔ ببرک خان خُدران) بود ودیگری **غوث الدین خان** پسرجهاندادخان احمدزائی بود که میخواستند نادر خان را در بدل گرفتن پول بیشتری از پسرسقا از میان بردارند. جایزهٔ ایکه برای قتل نادرخان از جانب پسرسقاو، خصوصی تعیین شده بود، مبلغ آن **یک صد هزارروپیه** بود. [۷۳]

و در ذیل وقایع ۱۴ سرطان(۶ جولا)،از پیروزی قبایل سمت جنوبی تحت رهبری وثبات مردانهٔ نادرخان وشاه ولیخان بر قوتهای سقوی درلوگر ابراز خوشنودی کرده یاد آور می شود که :

« پسرسقا با خاطر قرین تشویش وراه اضطراب درپیش داشت و با اعلانهای تطمیع قبایل سلیمانخیل واحمدزائی واندر وتَرَکی وعلی خیل وجدارن وجاجی وغیره را.... به وعدهٔ پول وانعام پیهم به ذریعهٔ طیاره وملانمایان تبعهٔ نفس اماره، نشر و توزیع میفرمود که محمد <u>نادرخان و برادرانش را دستگیر یا قتل نموده ، فلان مبلغ پول انعام از حکومت بگیرند</u>» [۷۴].

---

[۷۱] - فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص۱۴۲

[۷۲] - فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص ۱۳۷

[۷۳] - فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص ۳۱۴ ،۳۶۲

[۷۴] - فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص ۳۰۰، کاتب درصفحه ۳۱۵ ، اسامی اقوامی را که در عوض پول وامتیازات مادی، به طرفداری از بچهٔ سقاو برضد امان الله خان و نادرخان می جنگیدند، متذکر شده است.

حمایت قاطع قوم جاجی از نادرخان:

کاتب ازشهامت قوم جاجی ، که قاطعانه در کنار نادرخان ایستادند و او را تا پیروزی برکابل حمایت کردند، ستایش میکند و درذیل وقایع ۳۰ اسد/۱۹ اگست ۱۹۲۹مینویسد:

« محمدنادرخان که در بین علیخیل قوم جاجی جای احیای نام وننگ افغان گردیده، از عهد و پیمان و اتحاد و اتفاق آن قوم شجیع که با او از در اخلاص و صداقت معاضد ومعاون گشتند وفتح کابل وتبعید پسر سقاء را تعهد نمودند، اعلانی طبع و به ذریعهٔ قاصد های خفیه از طرف غیرمعروف [به کابل] فرستاد...» [۷۵] .

ازگزارش کاتب،برمی اید که قبل ازاین تاریخ، درچهاردهم اسد مطابق پنجم اگست ۱۹۲۹،نادرخان یک اعلان عنوانی مردم کابل وشمالی و پغمان ومیدان ، منحیث اتمام حجت[گردن خلاصی ورفع گلایه] صادرکرده بود. در این اعلان آمده بود:« عموم اهالی شمالی وکابل وچهاردهی ولهوگرد وپغمان وارغنده ومیدان، دست ازیاری پسرسقا برداشته، معاونت ومددگاری او را نکنند واگر بتوانند او را دستگیر والا قتیلش سازند والا ازچهار طرف افغانان با غیرت وننگ حمله آورده، او را به هرجهت که باشد، مخذول ومنکوب خواهند کرد. زینهار اهالی مواضع معینه [مذکور] اقدام در جنگ نکرده، خود را قرین راحت و رفاهت شناسند و در صورت مخالفت از نگارش این اعلان که محض اتمام حجت نشرداده شد، قتل و تاراج خود را نسبت به افعال ذمیمه خود دهند.» [۷۶]

کاتب در رابطه به عزم جزم قوم جاجی ودیگراقوام جنوبی مینویسد: « وپسرسقا که در حقیقت ونفس الامر شخص سر و پا برهنه از عقل و دین بیگانه و صحرا نورد غارنشین بیخانه و لانه بود و کسب معاش به سرقت و قتل وغارت احاد افراد اسلام مینمود، وگاهی گرسنه و وقتی از مال مردم سیر به سر می برد و تجمل و اسباب پادشاهی را متصرف و قرین راحت و رفاهیت شده، دل از آن بر ن[می]کند. و بر زبان همی راند که خدایم داده و

[۷۵] - فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص ۳۷۹-۳۸۰
[۷۶] - فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص ۳۵۰

به شمشیر اریکهٔ امارت را متصرف شده ام،اگرلک ها نفس هلاک وهزاران خانه خراب ومملکت سراب وملت معدوم و فنا شود تا زنده ام ترک امارت نکنم، پس نظر به خیالات فاسده وضالهٔ او که تا کنون ذخیرهٔ دولت وملت را بر باد غارت داده و مملکت را از آتش انقلاب فحیعت انتساب خراب کرد، لاجرم قبایل با غیرت جنوبی متحد و متعهد شده ، قرار دادند که ده هزار کس از راه چهار آسیا، ده هزارکس از راه بتخاک و دوازه هزار مرد نبرد از راه سرچشمه و میدان برکابل بتازند و وجود نامسعود پسر سقاو ودزدانی را که با اومعاون وهمراهند از صفحهٔ روزگار براندازند. پس نظر بدین مواضعه وتصمیم عزم دلیران افغان جنوبی ، اهالی شمال وغیره را باید که آن دزد خسارت مُـزد را یا گرفتار و یا از مرکز حکومت و دار سلطنت تبعید نمایند. والا دچارهرگونه مشکلات ومذلات وخسارتی که آیند، نتیجهٔ کردار خود پندارند.» [۷۷]

خوشبختانه تلاش های نادرخان بالاخره نتیجه داد و اقوام عمدهٔ جنوبی متحدانه در کنار نادرخان وبرادرانش ایستادند وسرانجام کابل را از وجود دزدان سقاوی تصفیه نمودند.

تهدید به هتک عصمت خانوادهٔ نادرخان از جانب پسرسقو:

پسرسقاء بشمول سید حسین وهمراهان شان از فاسق ترین و فاسد ترین افراد روزگار خود بودند. از آدم های رهزن و دزد و آدمکش که سرکردهٔ شان، به قتل ۴۰۰ نفرانسان اعتراف کرده باشد، نمیتوان انتظار حرمت وشرافت وجوانمردی ورفتار نجیبانه در حق ناموس و زن و دختر دیگران را داشت.

به قول کاتب پسرسقو،« مال ومتاع خانه محمدنادرخان را به نام ضبط در قید سیاهه آورده و درب سرایش قفل زد و مهر ولاک فرمود که اگر او از راه اطاعت پیش نیاید، همه را ضبط و به عائله و زوجه او و زوجهٔ شاه ولیخان و برادرش وعلی احمدخان که هر دو تن خواهران امیر امان الله خان و زادهٔ علیا حضرت[سراج الخواتین] واز ناچاری در خانهٔ حضرت اند ... و

[۷۷] ـ فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص ۳۷۹ـ۳۸۰

روز خوف در آنجا به سرمی برند، دست بد ناموسی و مفاسقت بکشاید.» [٧٨] پسرسقو، بعد از آنکه فهمید نادرخان حاضر به همکاری با او نیست ودر تلاش متحدکردن اقوام جنوبی برضد او است، « روز(١٤ اپریل مطابق ٢٥ حمل)عائله وخاندان وفامیل نادرخان را ... تمام گرفتار وشب با سپاهیان به ذلت وهتک عصمت به سر برده، در روز خانه وسرای شان ضبط ونسوان شان درخانهٔ فتح محمدخان جای داده شدند. واسدالله خان پسر امیر حبیب الله خان مرحوم خواهر زادهٔ محمدنادرخان و سایرین با دیگر متوفقین در ارگ محبوس شدند. واز جمله زوجهٔ شاه ولیخان برادر محمدنادرخان را که خواهر عینیه امان الله خان است با زوجهٔ شاه محمودخان که خواهر علاتی اوست از خانهٔ حضرت ها در شب به ارگ برده نگهداشته، فردا پس فرستاد.» [٧٩] . کاتب به ارتباط وقایع روز بعد آن مینویسد که «در این شب(٢٦حمل/١٥ اپریل) زوجهٔ شاه ولی خان و زوجهٔ شاه محمودخان و زوجهٔ محمدنادرخان که اولین خواهر عینیه امان الله خان ودومین خواهرعلاتی او وسومین خواهر محمدسلیمان خان بن سردار محمد اصف خان هستند، وبه امرحبیب الله ازخانه حضرت ها در ارگ به حضور او جلب شده ، معاملهٔ ایکه در خلوت با ایشان درمیان آمد، معلوم نگشت که همان معامله شب قبل،برسر ایشان گذشت یا محترمانه به سر رفت.» [٨٠].

و روز٢٧حمل/١٦ اپریل، بعد از اعلان تکفیرنادرخان و برادرانش از سوی بچهٔ سقاو، بار دیگر زوجات نادرخان وبرادرانش، از خانهٔ حضرات شوربازار به ارگ آورده میشوند، «امورفوالعاده را برایشان جاری کرده ، درپایان کار... ،با هتک پردهٔ عصمت وخرق حجاب عفت،رخصت یافتند.» [٨١]

کاتب در ادامه می افزاید:«وهم در خلال این احوال دختر سردار محمدعلی خان پسر سردار پیرمحمد خان بن سردار سلطان محمدخان برادر امیردوست محمدخان را که نوادهٔ فاطمه سلطان، دخترامیردوست محمدخان است، وحبیب الله او را خواستار مزاوجت شده واو به عزم انتحار زهر

[٧٨] - فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص٩٩
[٧٩] - فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص ١٣٩
[٨٠] - فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص١٤٠
[٨١] - فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص١٤٤

آشامیده وبه معالجه صحت یافته [بود]، دوباره به اجبار خواستار او شده، واو اباء نموده، به درب سرای مادرش سپاهیانی که از رحم به فرسنگها دورند، گماشته حکم کرده که به زور دختر را به بستر مخالطت می کشم. ودختر ومادر تن به مرگ داده تا این روز، پذیرا نشدند وآخرالامرچنانچه بیاید او را به اجبار واکراه برده، تصرف شد.» [٨٢] .

کاتب از ظلم وبی ناموسی پسر سقاو درحق آن دختر مظلوم درجای دیگری میگوید:« در شب چهارشنبه ١٤ ذیقعده(٤ ثور=٢٤ اپریل)خواجه تاج الدین رئیس بلدیه وسید آقا قوماندان به امر حبیب الله خان، مسماة بی نظیردخترسردار امیرمحمدخان بن سردار محمدعلی خان .... را که ازخواستگاری حبیب الله دوبار زهر آشامیدن وطناب به گلوی خود انداختن، اقدام به انتحارکرده بود، به قهر وغضب از خانۀ پدر وجده اش دختر امیر دوست محمدخان کشیده ، در ارگ نزد حبیب الله خادم دین رسول الله بردند و او آن بیچارۀ مظلومه را به اجبار نکاح وتصرف کرد.» [٨٣] .

نتیجه:

آئینه چون عیب تو بنمود راست
خود شکن آئینه شکستن خطاست

تاریخ،همچون آئینه ایست که در آن میتوان چهرۀ زندگی گذشته وکارکردهای خوب و بد یک جامعه را تماشا کرد. در آن میتوان اعمال نیک و زشت ویا ظلم واستبداد قدرتمندان را بر مردم فرو دست جامعه ملاحظه نمود. تاریخ برانسان اثر میگذارد و با مطالعه آن خواننده بطورطبیعی از ظلم و ستم ارباب قدرت و از تجاوز برمال وناموس وشرف وعزت مردم مظلوم احساس نفرت میکند وخود را با مردمی که مورد ستم واجحاف وزورگوئی قرارگرفته ،همدرد وهمنوا می شمارد و اغلباً به این نتیجه میرسد که ظلم وتجاوز برحقوق دیگران،کاری زشت وغیرانسانی است

[٨٢] - فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص ١٤٤
[٨٣] - فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص ١٥٧

وکسی که عامل چنین ناروائی ها و بیدادگریها است، باید مورد نکوهش ونفرت قراربگیرد. پس باید از تاریخ عبرت گرفت و بجای آئینه شکستن(نکوهش از نویسنده یا مؤرخ)، بهتراست به اصلاح جامعه خویش پرداخت و به جوانان و فرزندان خود این درس را آموخت که ظلم وناروائی وتجاوز به حقوق دیگران ، کار زشت وغیر انسانی است و می باید که از مفتخوری و اوباشی و راهزنی وقتل و اختطاف و آدم ربائی و باج گیری وامثال این کارهار دوری بجویند.

تذکرالانقلاب، آئینهٔ تمام نمایی است،از قتل وکشتار و زورگوئی و بی بازخواستی و چور و چپاول و تجاوز به زنان و دختران وپسران کابل، از سوی گروه دزدان و آدمکشان و چپاولگران سقوی،که قلب هرانسان با عاطفه و با شرف را تکان میدهد و نفرت انسان را نسبت به یک چنین گروهی برمی انگیزاند.از آنچه دراین مقاله بابیش از ۹۰ بار نقل قول از کتاب مؤرخ نامدار کشور فیض محمدکاتب نشان داده شد، میتوان به این نتایج دست یافت که:

۱- تذکر الانقلاب ۸۶ سال قبل از امروز،از سوی یک مورخ و صاحب قلم با دانش بنام ملافیض محمدکاتب هزاره نوشته شده است. مؤلف که شاهد وناظر حوادث دلخراش روزهای سخت کابل بوده، باری به جرم نیاوردن بیعت از اقوام هزاره به رژیم سقوی مورد خشم پسرسقاو قرارگرفت وچنان لت وکوب گردید که از حرکت افتاد وسه روز بعد خبرفوت آو شایع شد، ودرصدد تغسیل وتکفین وتدفین او برآمدند اما ناگهان دوباره زنده شد ولی چون تداوی نشد ازاثر آن ضرب وشتم جان داد[۸۴]، اما کتاب با ارزش او (تذکرالانقلاب) برجای ماند و ۸۶ سال بعد از مرگ مؤلف، در شهرکلن کشورآلمان به چاپ رسید(۲۰۱۳).

۲- بنابر تذکرالانقلاب ، نقش حضرات شوربازار،ومحمدولی خان وکیل مقام سلطنت واحمدعلی خان لودین علاوه بردسایس سفارت انگلیس در کابل درتشجیع وتقویت بچهٔ سقاو وانقراض سلطنت امان الله خان وهمچنان در انصراف عنایت الله خان از امارت و سپردن قدرت به حبیب الله کلکانی خیلی برجسته است. دراینجا این سخن **شمس تبریزی** در ذهن تداعی میشود که قرنها قبل ازاین گفته بود:« **اگرگفتنی باشد و همه عالم از ریش من در**

---

[۸۴] - کاتب در روزدهم سرطان موردلت وکوب قرارگرفت و سه روزبعد خبرفوت او پخش گردید وبعد دوباره زنده شد.(تذکرانقلاب،۲۹۹،۲۹۳)

آویزد که مگر نگویم، بعد از هزار سال این سخن بدان کس رسد که من خواسته باشم.»[۸۵]

۳- بنابرسخنان تذکرالانقلاب،بچه سقاو،یک آدم جاهل، دزد، راهزن، ضد مظاهرتمدن وفرهنگ ، ضد دانش و مکتب و کسب تحصیل ونوکر ارتجاع و آله دست انگلیس بوده و بد نام ترین چهره سیاسی تاریخ افغانستان است که کارکردهایش برای هیچ یک از هموطنان و همشهریانش جز شرمساری ،افتخاری در بر ندارد.

٤- حبیب الله کلکانی، مرد پاک دامن وحفاظی هم نبود،اگر دستش میرسید از تجاوز برناموس مردم دریغ نمی کرد. او دخترسردار محمدعلی خان را که دوبار از ترس ازدواج با پسرسقاو، زهر نوشید ولی نمرد، چون نجاتش دادند، اما پسرسقاو بالاخره با زور او را تصرف نمود و بعد عقد بست.

٥- حبیب الله کلکانی، چنان ظالم و خونخوار بود که اسیران را مثله میکرد ویا زنده زنده در آتش می انداخت و بعد از سوختن جسم شان، سر آنها را جدا کرده برسر چوب نصب میکرد و درشهر می گشتاند تا مردم از وی بترسند. تمام دوران اقتدار حبیب الله کلکانی، به کشتن وبستن و غارت کردن مال ومنال مردم و تجاوز و دست اندازی به زن ودختر وپسر دیگران بود، که اینگونه اعمال همه برخلاف دین و مغایر شریعت اسلام است.

٦- افراد سقاوی بدستورحبیب الله کلکانی،چنان سفاک وخون آشام بودند که اطفال شیرخواره را در بغل مادر شان با تفنگ میزدند تا با مادر خود یکجا هلاک شوند.کاری که تاریخ مثال آنرا فقط در فتوحات چنگیز وهلاکو سراغ میدهد وبس!

۷- هیچ قوم وطایفه ای مثل قوم هزاره و مردم وردک و لوگر وتگاب،واقوام وزیری ودرانی و میرزمانخان کنری درافغانستان از امان الله خان حمایت نکردند ومثل آنها مورد خشم وسرکوبی و قتل سقویان قرارنگرفتند. ودر میان خانواده های وابسته به امان الله خان، هیچ خانواده ای مانند خانواده نادرخان و وابستگانش از سوی پسر سقو مورد استهزاء واستیذاء وهتاکی وبی باکی قرارنگرفته اند.

---

[۸۵] - از قول داکتر اکرم عثمان،نویسنده افغان، ونیز، خط سوم، چاپ داکتر ناصرالدین صاحب الزمانی ،۱۳۵۱،ص ۵

۸- حبیب الله کلکانی، به عهد وپیمان وسوگند به قرآن باز و بند نبود، چنانکه دوبار اوعهد و امضای برقرآن را شکست و سرانجام قرآن خصم جانش شد. بار اول با احمدعلیخان نمایندۀ دولت امانی،در جبل السراج پیمانی مبنی برترک مخاصمت با دولت بست و بر قرآن امضا کرد، ولی همینکه از سوی دولت رتبه ومعاش وتفنگ و کارتوس گرفت ، از اختیارات دولتی برضد دولت استفاده کرد و این اولین نکث عهد ونقض سوگند او با قرآن است.باردوم حبیب الله کلکانی، با عنایت الله خان عهد وسوگند و بر قرآن امضا کرده وتعهد سپرده بود که به منسوبان خاندان سلطنتی ومامورین دولتی مشخص وخدمۀ نظامی ارگ بد رفتاری نکند، واذیت و آزاری نرساند، اما او در همان روزی که به ارگ وارد شد، دستور کشتن و بستن ومصادرۀ اموال مامورین دولتی و اشخاص وابسته به سلطنت ومحافظین داخل ارگ را داد. به این حساب پسرسقاو برای دومین بار سوگند به قرآن را شکسته است.

۹- حبیب الله کلکانی برای انتقام کشی از نادرخان و برادرانش، بارها، به مال وناموس منسوبین نادرخان وامان الله خان، هتک عصمت نموده است که آن عمل در شأن هیچ کسی که ذره ای از وجدان وانسانیت و جوانمردی داشته باشد، شایسته نیست. درحالی که شاه محمودخان قبل از رفتن از کابل، فامیل خود وبرادرانش را بطورامانت به حضرت محمدصادق سپرده بود، و می باید از آنها صیانت وحفاظت مینمود و اجازه نمیداد که پسرسقاء آنها را به ارگ احضار و توهین کند، اما این حضرات هیچ کاری در ممانعت پسر سقاو از تجاوز وهتک حرمت به خانوادۀ سلطنتی و نیز ناموس مردم شهرکابل نکردند.

۱۰- حبیب الله کلکانی، بار بار فرمان قتل عام مردم قزلباش وهزاره را صادر نمود، درحالی که این عملش یک جنایت بزرگ ملی بشمار می رفت، ونمی بایست دست به چنین کاری میزد. زیرا هزاره ها و قزلباش ها نیز جزئی از اتباع این کشوراند و در راه استقلال وحفاظت از آن جان باختنه اند وحق دارند دراین کشور مثل سایرین آبرومندانه زندگی کنند. ازمیان این دو قوم بهترین دانشمندان، بهترین طبیبان ، بهترین انجنیران ، بهترین شخصیت های مشروطه خواه، بهترین مؤرخان و نویسندگاه وشاعران ونظاقان به ظهور رسیده اند.

۱۱- حبیب الله کلکانی ، بمنظور بقای حکومت حود، تجاوز وفحشا ونفاق وشقاق قومی وزبانی را درمیان مردم دامن زد و با صدور فرامین

رسمی، رسماً یک قوم را علیه قوم دیگر تحریک نمود، چنانکه بقول کاتب « **بین ملت مخالفت لاینحلی را حادث ساخته، تولید نفاق و شقاق نمود و اساس تخریب بلاد و تقاتل عباد نهاده، بغض و فحشاء را پدیدار کرد وجمهور سکنه در ورطه مشقت و قتل وغارت واسارت افتاد.**» [۸۶].

۱۲- حبیب الله کلکانی، تروریسم را برای نخستین بار،رسماً درکشور، ترویج داد. و برای ترور اشخاص وافراد مخالف خود، بدون درنظرگرفتن عواقب وخیم آن ، جایزه تعیین میکرد. طبعاً اگر تروریست متعلق به قومی دیگری می بود، در واقع تمام قوم مقتول، تروریست وقوم او را به چشم دشمن می دیدند، وآنها هم در صدد برمی آمدند تا انتقام خود را از طرف مقابل بگیرند.

۱۳- حبیب الله کلکانی، شخص بیسواد وجاهلی بود، واز دین داری واسلامیت اطلاعی نداشت، وبنابرین از مهمترین وملموس ترین آموزه های دین اسلام از قبیل : انصاف وعدالت و پاک دامنی،وفا به عهد ومیثاق وپابندی به سوگند قرآن، ترحم بر ضعفا و اسیران وکودکان و بیوه زنان و پیر مردان در جنگها، فهم و شناختی نداشت. بنابراین او نمیتوانست خادم دین رسول الله باشد، بلکه اعمال و کردارش ، تماماً برخلاف دین اسلام وارشادات رسول الله بود. نامیدن «حبیب الله،خادم دین رسول الله» محض بخاطر برابری قافیه شعر بوده است، نه بخاطر واقعیت امر دین داری. کاتب بر او چنین شهادت میدهد:« **سالار دزدان و پیشوای بی دینان که به دسیسه لقب خادم دین رسول الله نهاده ودر حقیقت ونفس الامر هادم آن بود.** »[۸۷]

۱۴- در تاریخ کشورهای منطقه سراغ نمیشود که یک فاتح هرقدر قهار وجبار بوده باشد، دستور قطع کردن اشجارمثمر وغیر مثمر ویا دستور آتش زدن خرمن یا خانه های مردم را داده باشد ، ولی پسر سقا این عمل زشت و نا بخشودنی را در حق مردم مسلمان تگاب که محل سکونت پشتونهای صافی میباشد، انجام داد تا مردم را وادار به اطاعت اجباری از سقویان نموده باشد.

۱۵- با در نظرداشت حقایق نقل شده از تذکرالانقلاب ، حبیب الله کلکانی، هرگز دارای **کرکتر واخلاق عیاری وخصلت جوانمردی نبوده** است، وجای افسوس خواهد بود اگر کسی او را «عیاری از خراسان» یا کابل

---

[۸۶] - **کاتب، نژاد نامه افغان ، طبع ۱۳۷۲ایران، ص ۴۱**
[۸۷] - **فیض محمدکاتب،تذکرالانقلاب ، ص ۲۹۶**

زمین بشمارد. زیرا در آئین عیاری،بنابر کتاب سمک عیار وقابوسنامه وجامع الحکایات عوفی ، پاکدامنی وچشم نداشتن به مال وناموس دیگران، وفا به عهد وپیمان ونمک شناسی وتحمل وشکیبائی و« **به اسیران دست درازی نکردن،و همچنان که راست گوید، راست شنود و انصاف از خود بدهد و بر آن سفره که نان خورده باشد، بد نکند.**» [۸۸] .

هیچیک از اصول جوانمردی وعیاری که در متون تاریخی واخلاقی مردمان منطقهٔ ما ذکر شده، در وجود حبیب الله کلکانی ویاران فاسق ومتجاوز او دیده نمی شود، پس نامیدن ،حبیب الله بحیث«عیاری ازخراسان»، توهینی بزرگ به عیاران وجوانمردان تاریخ کشوراست. او را باید یک دزد داره ئی، ویک رهزن سرگردنه و یک آدم خونخوار ومتجاوز به مال وناموس مردم دانست، تا فرزندان محل ونسل های آینده ،از کرکتر وخوی وخصلت وی دوری بجویند و راه و روش او را که همانا دزدی وچشم به جیب ومال و ناموس مردم داشتن بود،مذموم بشمارند و جداً از آن دوری نمایند.

۱۶- در فرهنگ بشریت متمدن و آگاه ، دزدی و آدم کشی، وتجاوز به مال و دارائی و ناموس مردم، بدترین و زشت ترین کارها شمرده شده ، و برای انسان هیچگونه افتخاری به همراه ندارد. درتاریخ ها و ادیان مختلف نیز از آن نکوهش شده و می شود. بنابرین باید درنصاب تعلیمی شاگردان مکاتب،نفس دزدی وآدمکشی وغارت وتجاوز به مال ومنال مردم ، به لحاظ ماهیت اخلاقی واجتماعی خود تقبیح ومحکوم شود تا کسی درآینده این کارها را تکرار نکند. متاسفانه براثرعدم توجه به این موضوع مهم حیاتی بود که افراد منسوب به شورای نظار در حکومت چهار سالهٔ ربانی- مسعود و همچنان در دورهٔ حامدکرزی، تقریباً عین همان کارهای را بمنصهٔ عمل گذاشتند که درعهد حبیب الله کلکانی سقویان انجام می دادند، به همین خاطر، مردم آن دوره ها را، سقاوی دوم و سقاوی سوم مسمی ساخته اند.

۱۷- تجلیل از «حبیب الله ،خادم دین رسوالله» بخاطر خدمات دینی واسلامی او نیست، زیرا حبیب الله آدم بیسواد و در مورد دین رسول الله ، دانشی نداشت. آنهایی که برای تجلیل از حبیب الله کلکانی محافلی تدویر و در آن سخنرانی میکنند، آیا گاهی با خود اندیشده اند که از این محافل چی نتایجی بدست می آورند و چی درس های برای فرزندان وجوانان خود تقدیم میکنند؟

---

[۸۸] - قابوسنامه، چاپ جلال‌الدین تهرانی ،ص ۲۰۱

بدون شک، تجلیل از حبیب الله ،در واقع تجلیل از بیسوادی ونادانی وتجلیل از دزدی و راهگیری وغارت وچپاول وتجاوز برناموس دیگران، تجلیل از مسدود کردن دروازه های مکاتت ومعارف و تعلیم و تدریس وآموزش است. امید وارم این هموطنانم ، بجای تجلیل از جهالت ونادانی وظلمت و وحشت و بربریت و ادمکشی و قلدر مآبی و راهزنی که سرانجام به غارت وچپاول شهریان کابل می انجامد، نهال دوستی و برادری و برابری وعدالتخواهی و رفاه عمومی را بنشانند و بذر دانش بکارند و برای اخلاف خود درس شرافتمندانه زندگی کردن را بیاموزند.

۱۸- بهتراست تا بجای تجلیل از یک دزد ویک آدمکش بیسواد که هیچ افتخاری بهمراه ندارد، از شخصیت های نیکنامی چون: جوهرشاه غوربندی، محمدعثمان خان پروانی، شجاع الدوله خان غوربندی، و سرشار شمالی، لیلی صراحت روشنی، استاد غلام علی آئین، پوهاند دکتورحسین یمین ،داکتر دوست محمدپروانی، استاد عبدالحق واله،انجنیرعزیز جرأت وغیره شخصیت های مبارز تاریخی که در دفاع از استقلال وطرد بیگانگان در جنگ های اول ودوم وسوم با انگیسها رزمیدند و حماسه آفریدند مانند: میرمسجدی خان کوهستانی ومیردرویش خان قشقاری و میربچه خان کوهدامنی وعبدالقادرخان (اوپیانی- پروانی) ودیگر مردان مبارز ونیکنام پروان وکوهدامن محافل علمی وفرهنگی ترتیب داده شود وکارنامه های آنها برحسته گردد و بطورشایسته ئی از آنها قدردانی شود؟

۱۹-آیا شایسته تر نیست تا نام مکاتب و لیسه ها و جاده ها وچارسو ها و خیابانهای شهرهای مناطق کوهدامن وکوهستان و استالف و میر بچه کوت وچاریکار وپروان وغیره به جای حبیب الله کلکانی، به نام های شخصیت های فرهنگی وسیاسی فوق الذکر مسمی گردد، تا سرمشقی برازنده وافتخار انگیز برای فرزندان آن مرز و بوم باشد؟

۲۰- آنهایی که امروز سنگ طرفداری از نادرشاه وظاهرشاه را به سینه میکوبند، باید متوجه باشند که نمیتوانند هم دوست نادرخان وظاهرشاه وهم هوادار حبیب الله پسرسقو باشند! هواداری ازچنین کسی ، تائید غیر مستقیم از تجاوزات وبی ناموسی های پسرسقو در حق کابلیان است .

پایان

تقریظ دوازدهم

معرفی یک شهکارتاریخی ازقلم اکرم عثمان
(افغانستان درصدسال اخیر)
قسمت اول

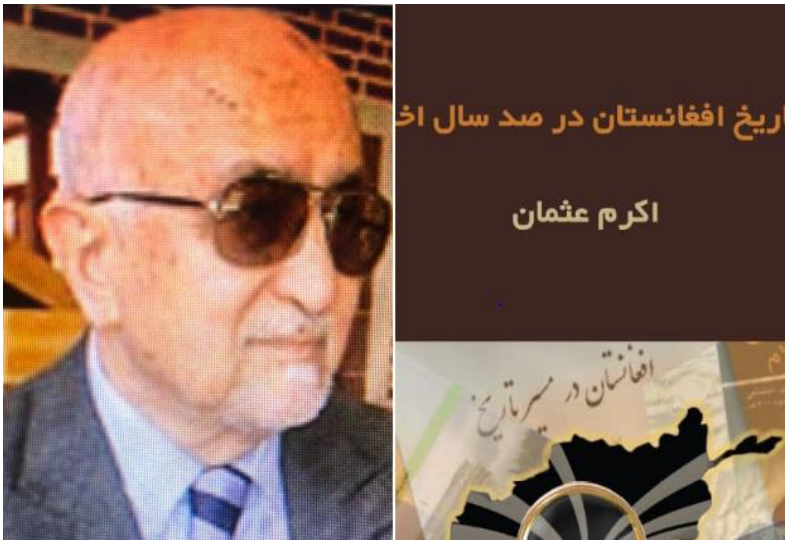

«تاریخ افغانستان درصدسال اخیر» آخرین اثرتاریخی وسیاسی نویسنده وادیب ومحقق وتحلیلگر توانای مسایل سیاسی کشور اکرم عثمان است که دربهار۲۰۲۲، از طرف کلوپ قلم فردا درکشور سویدن در (۳۵۰صفحه) با قطع و صحافت زیبا از چاپ برآمده است.
یک نسخه از این کتاب پرمحتوا را میوندعثمان، فرزندبرومند آن نویسنده بزرگوار برایم تحفه گویا فرستاد که با ابراز تشکر از ایشان، آنرا به مطالعه گرفتم واز هرسطر وهرجمله وهرپراگراف ان فیض و لذت بردم واحساس خوشی از مطالعه آن بمن دست داد.

میتوانم اظهار کنم که این کتاب به لحاظ تحلیل وتجزیه مسایل نهضت های روشنفکری وبخصوص نهضت مشروطه خواهی وسایر سازمانهای سیاسی به اصطلاح مترقی وغیر مترقی از عهد امیرحبیب الله سراج الملت والدین تا سقوط دولت جمهوری داودخان درکشور، برتطور وسیر تفکر و اندیشه های آزادی خواهی وعدالت محور درافغانستان با دقت وسواس عالمانه بحث رانده وسیرتکامل اندیشه های سیاسی و ضد استبدادی وضد استعماری را در وجود تشکل های سیاسی مختلف اعم از مشروطه خواهی وکمونستی واسلامی درعهد پادشاهی محمد ظاهرشاه بطوردقیقی بدست میدهد.
کتاب پس از پیشگفتار، در ۷۴ بخش کوتاه ارائه شده است و این امرنشان میدهد که نویسنده هربخش را بصورت مقاله نوشته و در رسانه های جمعی بدست نشر سپرده است. اما چنانکه از پیشگفتار مدیر کلوپ فرهنگی قلم (رحیم غفوری) برمی اید، این مقالات از سال ۱۹۹۹زیر نام «تاریخ معاصر افغانستان درصد سال اخیر» آغاز شده وتا سال فوت نویسنده (۲۰۱۶) ادامه داشته است.
بیشترین مقالات در نشریهٔ «فردا» وتعدادی دیگر در رسانه «امید» چاپ امریکا،«آفتاب» نشریهٔ ایرانهای مقیم دانمارک، «صریر» نشریه افغانی چاپ هالند،«زندگی» نشریهٔ افغانی مقیم هالند،«دانش نامهٔ آریانا» رسانهٔ انترنتی افغانی درهامبورگ آلمان، وغیره رسانه های جمعی درخارج ازافغانستان به نشررسیده اند وکلوپ قلم ، به منظورادای دین در برابر خدمات قلمی اکرم عثمان آنها را جمع آوری نموده وتوسط میوندعثمان فرزند آن دانشی مرد ، دوباره تایپ وترتیب وبرای ویرایش وبازنگری وچاپ به مسئول کلوپ قلم سپرده است.
بخش اول کتاب،برخاستگاه وارمان مشروطه خواهان وبخش دوم، «سیرتطوراندیشه سیاسی ومفهوم ترقی وتجدد » مورد بحث قرار گرفته است.
ازبخش سوم تا بخش هشتم ،وقف سیدجمالدین افغانی ونقش اودر بیداری مسلمانان برای مبارزه با استعمار خارجی و استبداد داخلی شده است.از بخش نهم تا بخش چهاردهم ازنقش محمودطرزی شاگرد سیدجمال الدین افغانی در احیا جنبش مشروطیت دوم سخن گفته شده است واز بخش پانزدهم تا بخش بیست وپنجم وقف کارکردها حکومت مشروطیت دوم درافغانستان شده است . بخش ۲۶ به حبیب الله کلکانی وازبخش ۲۷ تا ۳۸ به کارنامه های نادرشاه وقف شده است. از بخش ۳۹ تا۴۴ در بارهٔ عصر ظاهرشاه و ازبخش ۴۴ تا ۴۹در مورد فعالیت های سیاسی احزاب و سازمانهای غیردولتی چون: حزب وطن برهبری غبار،حزب خلق برهبری محمودی،

حزب سری یا حزب ارشاد به سرکردگی اسماعیل بلخی وخواجه محمدنعیم ونهضت افغانستان آزاد برهبری عبدالحی حبیبی،وقف گردیده است. بخشهای۵۰ و۵۱ به نقش عبدالمجیدخان زابلی طراح سیاست های اقتصادی کشوروقف شده وبخش های ۵۳ و۵۴ به مساله پشتونستان وخط دیورند اختصاص یافته است. بخش ۵۵ تا ۵۸ به صدارت داودخان و برنامه های سیاسی وانکشافی او تعلق گرفته وبخش های ۵۹ ـ۶۰ به قانون اساسی ۱۳۴۳ /۱۹۶۴ پرداخته وبخش ۶۱ عنوان «برزخ بین مشروطیت ومرکزیت» توجه را بخود جلب میکند.
دربخش۶۲ علل تغییر رژیم شاهی به جمهوری ودربخش ۶۴ دشواری های داخلی وخارجی نظام جمهوری مورد بررسی قرارگرفته است. بخش ۶۵ دربارۀ ماهیت دوکودتا (کودتای ۲۶ سرطان وکودتای ۷ ثور)بحث میکند. بخش۶۶ از پیش زمینه های اصلاحات داودخان صحبت میکند ودربخش ۶۷ از حزب انقلاب ملی برهبری داوخان بحث میراند.دربخش های ۶۸ و۶۹از بالا گرفتن بحران درنظام جمهوری ودرمنطقه وافغانستان صحبت شده است.بخش ۷۰ از آخرین سال نظام جمهوری ودربخش ۷۱ ازپایان کار محمدداودخان بنیادگذار نظام جمهوری درافغانستان صحبت شده است.دربخش ۷۲ از دو طرز برخورد درمقابله با داودخان سخن رفته ودر بخش ۷۳ زمینه ها وعلل دوری افغانستان ار اتحادشوروی مورد تحلیل قرارگرفته و دربخش ۷۴ که بخش پایانی کتاب شمرده میشود، دربارۀ علل فروپاشی حزب دموکراتیک خلق افغانستان سخن رانده شده است.
با مطالعه این کتاب انسان میتواند به توانایی قلم واندیشه و ژرفای فهم وخرد سیاسی نویسنده از تاریخ مبارزات سیاسی روشنفکران افغانستان ونتایج این مبارزات پی ببرد. دراینجا من قسمتی از پیشگفتار وبخش اول کتاب را بحیث نمونه کلام وقلم وتحلیل این نویسنده دانشمند وپیشتازکشور بخواننده پیشکش میکنم تا خود ببیند وخودبیاندیشد وقضاوت کند.

نهضت مشروطه خواهی، مطلع دوران جدید درتاریخ افغانستان:
اکرم عثمان در پیش گفتارخود میگوید :«متاسفانه درسی ،چهل سال اخیرکسانی تحت تاثیر«نظریۀ خطی تاریخ»وهم کاسه کردن اوضاع واحوال تمام کشورها درظرف واحدی، درحق واقعیت های تاریخی مرتکب اشتباهات جبران ناپذیر شدند.آنها هم خود به بیراهه رفتند وهم کثیری از روشنفکران وهواخواهشان را به بیراهه بردند.آثار چاپ شده از سوی آنان بیش از توجه به عوامل درونی که اصل ومبنای دگرگونی های اجتماعی است، اسباب وعلل خارجی را مبنا قراردادند ودر آئینه دیگران صورت خود

و وطن شان را تماشا کردند، از جمله نهضت مشروطه خواهی درافغانستان را عمدتاً متاثر از انقلابات ورویداد هایی تلقی کردند که خبر از بی خبری ،خود کوچک بینی، از خودبیگانگی واستحاله در وجود دیگران می داد.
پس بی آنکه اهمیت جنبی عوامل بیرونی را نادیده بگیریم،لازم است بخود برگردیم ودر انبوهۀ این همه کتاب، رساله ونظریه های تحول اجتماعی سرفصل تاریخ معاصر ما را که باب ورود مقدماتی به دوران جدید است،معین کنیم.این قلم دراین زمینه، باکسانی هم نظراست که نهضت مشروطه خواهی درافغانستان را اساس جنبش های مترقی دروطن ما میدانند وآنرا به عنوان قرائتی نوین از تحول اندیشه وتاریخ به رسمیت می شناسند.»(ص۱۳)
مولف دربخش اول کتاب،دربارۀ آرمان های مشروطه خواهان میگوید:«قبل از بیان هرمطلبی این پرسش در ذهن متبادرمیشود که خاستگاه مشروطه خواهان ما در برگیرنده چه آرمان هایی بود؟ در پی مقید ومشروط کردن چه چیزی بودند؟ آیا آنچه را که طلب می کردند موانع اعتقادی ونظری بودیا مانع مرئی ومادی؟ بیگمان پاسخ پرسش اول درمتن پرسش نهفته است.با این توضیح که قدرتی قاهر،نامحدود، لجام گسیخته، تاریخیت یافته،فعال مایشا وناملتزم به هیچ شرطی، پیشگامان آن جنبش رابه چالش میخواند که دروجود سلطنتی مطلقه تبلور یافته بود.
از بدو تاسیس حاکمیت سیاسی درکشورما،یا درست بگویم درمنطقۀ ما، نظام حاکم،حول این قاعده می گشت:
۱-تامین امنیت به شرط استقرارحکومت استبدادی.
۲-برهم خودرن امنیت ونظم ونسق امور به شرط برانداختن آن حکومت استبدادی.
۳- تامین مجدد امنیت به شرط احیای آن حکومت استبدادی.
دورباطل تاریخ ما را همین حرف وحدیث مختصرتشکیل میدهد که هم درجغرافیا، هم در روابط معاشی وهم دراعتقادات ماورای طبیعی ما ریشه داشت و برغم نارضایتی ها و شورش های بی شمار،تودۀ مردم درونش را نشگافته بود ونمی دانست که چگونه افسونش را بزداید. چنان وضعی تا نطفه بستن افکارمشروطه خواهی دروطن ما دوام آورد و بی تردید نخستین کسانی که آگاهانه آن فرمول را زیرسوال بردند طلایه داران جنبش مشروطه بودند. از همین سبب تاریخ ما را به دو دوره میتوان تقسیم کرد:
* دورۀ پیش از مشروطه خواهی
* دورۀ بعد از مشروطه خواهی

پیش ازهمه لازم می افتد که شمه ای دربارۀ تاریخ وجغرافیای تاریخی و اوضاع واحوال مردمی که در آن بسرمی برند،توضیح دهم و به قدر توان دربارۀ محتویات ظرفی سخن برانم که مهمترین مظروفش جوانه زدن اندیشۀ دوران جدید بود. مردم ساکن درافغانستان کنونی از چندهزار سال بدینسو در واحدهای مختلف جغرافیایی باهندیها،ایرانیها،وباشندگان ماوراء النهر همزیستی داشته و سرزمینی که این ملل واقوام در آن بود وباش داشته اند، همواره تحت تاثیرحرکات تاریخی،دستخوش تحول بوده و قدرت سیاسی به اقتضای غلبۀ اقوام بریک دیگراز دستی بدستی، از عشیره ای به عشیره ای و از قومی به قومی رسیده است.ازهمین سبب نه یگانه بلکه مهمترین عامل تاسیس، وًتشکیل حکومتهای سیاسی درحوزۀ جغرافیایی ما عنصر تهاجم وغلبه نظامی بریکدیگر بوده است.

از سوی دیگر هیچگاه مجالی ارادی ودموکراتیک فراهم نشده تا عناصر همخون وهم تبار واحدهای دلخواه جغرافیایی شان را تشکیل دهند وکشاکش های مذهبی، زبانی وفرهنگی گریبان گیرشان نباشد.ازهمین جا ملل مغلوب یا اقوام شکست خورده با عنف وزور یوغ سلطه اقوام غالب را بدوش کشیده وبا آنها ترکیب شده اند.

درسدۀ نزدهم وقتی پای ابرقدرت های انگلیس وروسیه درمنطقه ما باز شد عوامل نیرومند دیگری به تبع منافع آنها دخیل قضایا شدند وحدود وثغور ممالکی را که از قبل بی قواره ونامنطبق باموازین حقوق بین المللی بودند تغییردادند و بعد از چانه زدنهای و تعیین حوزه های نفوذ، دولت های پوشالی! یا میناتوری! برپا کردند که فقط ظواهر، شکل وشمایل یک حاکمیت خود مختار را به نمایش می گذاشتند. بنابرآن غالب دولت های گرد ونواح ما وحکومت های حاکم برافغانستان از اجزای مورد منازعه یکدیگر تشکیل شده اند وهریک همنیکه سایۀ سرقدرت مند داخلی وخارجی را دور دیده اند، با آرائه قباله های کهنه ونو به جان هم افتاده اند وبحران های مرزی ومیان قومی را دامن زده اند.

پس بحران های سیاسی، اختلافات مرزی، جنگ های منطقه ای، نقاضت های قومی،زبانی ومذهبی درذات وبافت تاریخ تشکل این دولت ها نهفته است وهمیشه ضعیف ترین ها معروض با خطر تجزیه وحتی انهدام بوده اند. بنابرآن مطالعه وضعیت سیاسی موجود افغانستان وقتی میسراست که ما درارتباط با محیط تاریخی، جغرافیائی وژئوپلیتیک منطقه ما در پی شناخت، تاب ها، بازتابهای حوادث ناشی از کشورگشائی ها، دخالت ها، ترسالی ها،خشک سالیها، قحطیها، کوچیدنها،وآوارگی های بزرگی برآئیم که اسباب تشکیل مرزهای موجودما را فراهم کرده اند.(بخش اول،ص ۱۶-۱۵)

(بخش دوم)

معنای مشروطیت و آزادی

اکرم عثمان دربخش نهم کتابش، اذعان میکندکه «چون موضوع ما ردیابی اشکال مختلف تحول فکری درقالب مقولهٔ دموکراسی ومشروطیت است ،اول می کوشیم مشروطیت را معنا کنیم و بعد از آن بقدر وسع،حد و مرز خواست های دموکراتیک مشروطه خواهان کشور را مشخص کنیم....
تاریخ حقوق سیاسی شاهد شکل گیری اشکال متنوع رژیم های شاهی است که از آن شمار می توان از سلطنت مطلقه استبدادی،سلطنت انتخابی، سلطنت محدود،سلطنت مشروطه، سلطنت مشروطهٔ پارلمانی را نام گرفت.
و ازاین تعداد به سلطنت مشروطه می پردازیم که منظور نظرمشروطه خواهان مابود و به موجبش سعی برآن بود تا بخشی از قدرت دولتی دراختیار پادشاه وقسمتی دراختیارمجمع عمومی ملت،یا دراختیارطبقات ممتاز ومتوسط یا در دست مجالس مقننه قرار بگیرد.از همین سبب آنرا سلطنت مقید نیز مینامند که حد وحصر را نیز التزام میکند.(ص۷۴)
اکرم عثمان جای دیگری مینویسد:« درمباحث گذشته اشاره کردیم که حکومت مشروطه به یک معنی مقید کردن قدرت زمامدار اقتدارگرا با قید ضوابط قانون است، ونیزاشاره کردیم که لفظ قانون به تعبیر معاصر آن در فرهنگ سیاسی ما، زمینه چندانی نداشته ومسبوق به سوابق روشنی نبوده است. چه قواعد وقوانینی که در طول سده ها، ناظم امور بوده، اکثراً بی هیچ ضمانت اجرا جاری بوده ومبتنی برارادهٔ نیک وبد امراء وسلاطین بوده است .واگر ما نمونه های بالنسبه خوب از دوره هایی به یاد داریم، بیشتر به خاطرمنش شخصی فرمانروا بود که اراده میکرد کارهای بد نکند و رضامندانه برخی از صلاحیتهای خود را با موازین دینی ، اخلاقی وسنتی محدود نماید. درغیر آن تا جایی که به یاد داریم درتمام نظام نامه ها وقوانین اساسی ما که آنها نیز حاصل پیکارهای مردم دریک قرن اخیربوده است پادشاه غیر مسئول وتام الاختیار، فوق قانون وجامعه قرار داشت و تبعیت از هیچ قاعده ای را التزام نمیکرد.

از سوی دیگر، همیشه نظم عمومی به خطرمی افتاد مگراینکه حاکم مقتدروبا ضابطه ای برسریر می بود واز مهم ترین شاهرگ های حیات اقتصادی واجتمای چون نظام ابیاری مصنوعی وبزرگ راه ها محافظت میکرد واگر باری چنین نظم آهنینی برهم میخورد، از جانبی تمایل فراراز مرکز شدت میگرفت، واز جانب دیگر خطر تجزیه، مملکت را تهدید میکرد وبلوا های بی حد ومرز جان ومال مردم را بر باد میداد.وهمین «پارادوکس» یا تناقض بین دموکراسی(به معنی محدود مشروطیت) وانهدام نظم عمومی، چون معضلی لاینحل چهره مینمود. (ص۷۵)

اکرم عثمان مینویسدکه ،از سدۀ نوزدهم تا حال کوشش ها و راه حل هایی آزمایش شده که یکی از آنها، راه حل دینی از طریق اجرای رفورم ها بوده است. دراینجا لازم می افتد بالصراحه اقرارکنیم که نظام مشروطه پیش از ضابطه های قانونی واداری وعملیۀ تدوین وانفاذ قانون یک معنای فهم کردنی ودریافتنی است، از همینجا رجوع مجدد به مایه های تعقلی وفلسفی افکار وآثار بنیاد گذاران نهضت مشروطه ما ضرورت مبرم دارد.ما بدون درک آن سرچشمه ها هرگز به فهم مضمون درونی آن جنبش سیاسی-اجتماعی نمی رسیم وسنت اندیشه سیاسی را برای حرکات بعدی استوار کرده نمی توانیم.»(ص ۷۶)

اکرم عثمان جای دیگری نوشته میکند: «پس ازعودت علامه محمودطرزی به وطن [۱۹۰۲] ووصلت دخترانش با شهزاده عنایت الله معین السلطنه وشهزاده امان الله، گرایش های اصلاح طلبانه مسیرجدیدی اختیار کرد و او به عنوان ایدئولوگ یا نظریه پرداز در پی طراحی نقشه هایی شد که مجری جدی آن نقشه ها، دامادش شهزاده امان الله وبه احتمال قریب به یقین ملکه سرورسلطان مادر شهزاده موصوف بودکه با تطبیق آن برنامه ها وحوالۀ ضربتی از بالا، به زودی هم استقلال سیاسی کمایی شد وهم سلطنت مطلقه برافتاد، واما چنانکه میدانیم این نهضت با موانع جدید مقابل شد وسرانجام به بن بست رسید.»(ص۴۷)

نرسیدن افغانها به آزادی واقعی:

اکرم عثمان دراین ارتباط مینویسد: «با تاسف درتمام درازنای تاریخ، هیچگاه مجال چندانی برای جلوۀ آزاد ارادۀ مردم افغانستان وکشورهای منطقه موجود نبوده وتاریخ وجغرایای ما اغلب با پنجه آهنین قدرت خودی وبیگانه شکل گرفته است. ملت افغانستان چه درجنگهای آزادی بخش قرن نوزدهم وچه درنهضتها وجنگهای رهایی بخش قرن بیستم با دادن میلیونها شهید وهردم شهید هرگز سایه سار آزادی را ندیده و شهد استقلال را نچشیده

است و پیامد هر پیروزی تاریخی برای رعیت، آغاز دور دیگری از ادبار وسیطرۀ ستم بیگانه وخودی بوده است، و این حقیقت به قدری آفتابی است که با هیچ طفره ای [دلیل بی منطق] نمیتوان انکارش کرد.
نویسنده پس از شرحی درباره چگونگی بوجود آمدن سلطنت های استبدادی در مشرق زمین، میگوید: « پیامد نو د درصد جنبش ها چه برضد استبداد داخلی وچه علیه استعمار خارجی درکشور ما، چنان هرج ومرج وبیداد استخوان سوز بوده است که در هر نوبت عوام الناس به کفن کش قدیم محتاج شده وبرای دفع بلا،چشم انتظار قداره بندی تازه نفس بوده تا او را از چنگ دزدان سرگردنه ورهزنان سحرخیز برهاند ووحد اقل،دراز دستان بی معیار وبی باک را پوزبند بزند.» (ص۷۵) [درست مثل دوران پس از سقوط دولت نجیب الله وهجوم مجاهدین به کابل، که مردم حسرت روزگارحکومت نحیب الله را میخوردند.]
به هرصورت، بقول داکتراکرم عثمان« آزادی به عنوان یک مضمون نجات بخش اجتماعی درفرهنگ سیاسی ما مقام ومنزلت لازمش را نیافته و پیوسته مورد سوء استفاده وسوء استعمال بوده است. بنابرین درافغانستان این آزادی(البته با تعبیرمسخ شده ومتداول آن) بوده که ستم کرده واین حقوق وآزادهای مدنی است که از دسترس مردم دور بوده وبه **آزادی ورستگاری واقعی** منتهی نشده است.» (ص۷۶)
منظور داکتر اکرم عثمان از «آزادی ورستگاری واقعی»، همان آزادی های است که جوامع غربی از آن برخوردارند. دراینجا این سوال درذهن خطور میکند که ایا جامعه ما ازلحاظ فهم وشعوروسواد خود با جوامع غربی شباهتی دارد تا از آزادی واقعی، چنانکه درغرب وجود دارد ،برخوردار باشند؟ نه خیر! جامعه ما تا اخیر قرن بیستم بیش از۹۰ درصد افراد آن بیسواد بودند و روحانیون که خود را عالم وپیشوای جامعه بحساب میگیرند،رفتن زن ودختررا بمکتب بی «حجابی» ومعادل کفرتلقی میکردند/میکنند،وبا راه اندازی شورش های از نوع شورش خوست باعث مسدودشدن مکاتب دختران حتی درپایتخت کشورمیشدند، واکنون هم میشوند،چنین توقعی [ولو از روی دلسوزی باشد]، به یک خیال ویک فانتیزی شباهت دارد ولزومی هم برای افسوس خوردن دیده نمیشود.ما جامعه بشدت مسلمان ومتعصب واکثراً جاهل وبیسواد، با باورها واعتقادات وسنن وعنعنات کهنه خود، وغرب غرب است با نوگرائی وترقی پسندی وتساوی حقوقی زن ومرد وکوشا برای خوشبختی وپیشرفت جامعه شان.

مشروطه خواهان اول در زیرتیغ استبداد:

اکرم عثمان در بخش نهم کتابش درباره مشروطه خواهان با توجه به پژوهش های محققان ومورخان افغانی نکات وحقایق مهمی را برملا کرده ،سیمای مردان آگاه وبا دانش واز جان گذشته ای را معرفی مبکند که تاریخ باید بحود ببالد که چنین نامهای را درسینه خود حفظ کرده است.
یکی از این ابر انسانهای با دانش و وطن پرست و شجاع محمدسرورخان «واصف » قندهاری زعیم مشروطه خواخان اول است گه نظیز او را درتارخ خود وکشورهای منطقه سراغ کرده نمیتوانیم.
اکرم عثمان مینویسد:«منطق حاکم برگفتارما اقتضا میکندکه تاریخ افغانستان را نه بربنیاد تغییرات فوقانی وشکلی به بررسی بگیریم بلکه بربنیان تحول ژرفی دراندیشه ها پی بگیریم که به حق «مشروطه خواهی» نام گرفت ومحمل های خروج جامعه از «بن بست» را نوید داد.شایان ذکراست که در دورنمای دیدما به عنوان استراتیژیک، رسیدن به «مدرنیته» که تاسیس وترویج وکاربست اندیشهٔ دوران جدید است، قراردارد که یکی از الزاماتش تطبیق ارزشهای جامعه «سکولار» یاجدائی دین از دولت است وبایستی ضمن حرمت گذاری به معنویات وآئین مسلط برجامعه ما، آزادی های سیاسی ومدنی قاطبهٔ مردم ما اعم از طیف های چپ وراست ومیانه ملت ما را تضمین کند.چنان همزیستی،تحمل وتساهلی، انسانی ترین راه حلی است که به همگان مجال برآمد درحیات سیاسی میدهد ومشروعیتشان را تضمین می کند.درغیر آن تمام ایدیولوژیهای تمامیت خواه اعم از چپ وراست که دریکی از مقاطع برخوردشان با مسایل جامعه به انحصارقدرت می انجامند، نه تنها با نورم های جوامع باز همخوانی ندارند بلکه زوال بعد از چندسال یا چند دهه اجتناب ناپذیر می باشند واین درسی که رویدادهای قرن بیستم به ما آموخته است.
همچنین بایسته است که تغییرات کمی در اذهان وعقول را که باعث پیشرفت وپس رفت ویا رکود امر مبارزه درنهضت مشروطه خواهی شده اند نیز از نظردور نداریم چه هرسه مرحلهٔ آن پیکار که شامل مشروطه خواهی اول، دوم وسوم میشوند درقیاس یک دیگر، مرتبت ودرجهٔ شعور سیاسی لایه های روشنفکری را نشان خواهد داد.درغیر آن شاخص هایی نظیر پادشاه گردشیها،ویا انتقال شکلی ومکانیکی قدرت از پدر به پسر در سلطنت موروثی، راه به ژرفا وعلت العلل قضایا نخواهندبرد.
پروسهٔ منسوخ گرفتن بیعت از رعیت هیچ سنخیت ومناسبتی با دموکراسی سیاسی ندارد وکاری جزبازی با ظواهر نمی باشد.
بدیهی است که نقش نهادسلطنت ودیگرشرکای قدرت در امرکاهش وافزایش وکندی ویا پویائی دگرگونی های سیاسی واجتماعی تاثیرمعین خودش را

دارد که باید آن را در ردیف ده ها عامل دیگر، یکی از عوامل برشمرد نه اینکه تاریخ را با آن قالب یا زمان بندی کنیم. بنابرآن در بررسی تاریخ معاصر افغانستان دوره بندی ما، دوره بندی افکار خواهد بود نه تغییرات فوقانی روساختی.
بعد از توضیحات بالا می پردازیم به چگونگی پیدایی، قشربندی وخاستگاه فکری مشروطه خواهان اول که از نظر اصالت مردمی شفافیت پندار، طهارت رفتار، استقلال عمل ونا وابستگی شان به قدرت های بیگانه وتعلق وپیوندشان به طیف های فراگیر تازمان ما بی نظیرو بی رقیب می باشند....»(ص۷۰)
اکرم عثمان از قول پوهنیار سید مسعود واو از زبان پدرخود مرحوم سید قاسم خان که از دانشمندان ومبارزان طراز اول عصر مشروطه خواهی درافغانستان بودنقل میکند که: « مولوی محمدسرورخان واصف زعیم اول نهضت مشروطیه خواهی به سال ۱۳۲۷قمری مطابق ۱۹۰۹ دریکی از اطاق های بزرگ باغ مهمانخانه در ولایت کابل که در آن وقت مکتب حبیبیه آنجا بود تشکیل جلسه داده عده ی زیادی از مشروطه خواهان در آن گرد آمده بودند، دراین جلسه داکتر عبدالغنی وبرادرانش سهم نداشتند، پیشنهادتسوید عریضه یی به حضور امیر حبیب الله خان شد که در آن نوشتند:
«دربعضی کشورها مردم به جبر وقوت قاهره حکومت را مجبور می نمایند تا نظام اداری را تابع آرزوها وخواسته های ملت ساخته شکل مشروطه وقانونی بدهد ودر برخی ممالک پادشاه روشنفکر به ابتکار خود وبا نیت خیر، قوانین واوصل مشروطیت را در مملکت نافذ میسازد.چون سراج الملت والدینپادشاه عالم وترقی خواه است، چنانچه مکتب حبیبیه وحربیه ونشرسراج الاخبار وآوردن مطبعۀ عصری وطبع کتب واحداث شوراع وعمارات وغیره از مظاهر لطف وتوجه شاهانه براساس قوانین مشروطه استوارگردد، تا ازاحکام خود سرانه وخلاف مقررات اسلامی جلوگیری به عمل آمده، مردم در تحت سلطۀ قانون ونظام مشروطیت به حیات مرفه قرین گردد.»(ص۷۱)
این عریضه توسط غلام محمدخان رسام میمنگی به جلال اباد برده شده بحضورامیرتقدیم گردید. هرچند آن پادشاه در وهلۀ اول مرام مشروطه خواهان را چندان به نظر بد ندید، امابعضی از مفسدان درباری ومرتجعان متملق موضوع رامبالغه آمیز جلوه دادند ،لذا امیر مرام وطن خواهانه اشخاص ملی وطن دوست را بدرستی ادارک ننموده،امرداد تا چهارتن از جوانان آن نهضت را اعدام نمایند،چنانچه دونفرشان فی المجلس به ضرب

تفنگچه توسط درباریان به قتل رسیدند». [اکرم عثمان، ص ۷۱-۷۰](بحوالۀ ظهورمشروطیت وقربانیان استبداد،ص ۴۹- ۵۰)
اکرم عثمان از قول حبیبی مینویسد: «هنگامی که «واصف» را به توپ می بستند برپاره کاغذی با کمال خونسردی و آرامش نوشت: درحالی که به امنت بالله وملایکته ... ایمان داشتم به حکم امیر کشته شدم.»ودر ادامه در آن کاغذ نوشته شده بود که :
روزی که شود اذا السماء انفطرت
وندر پی آن اذا النجوم انکدرت
من دامن تو بگیرم اندر عرصات
گویم : صنما بای ذنب قتلت؟

توصیه من به اخلاف اینست:
ترک مال وترک جان وترک سر
در رۀ مشروطه اول منزل است»
مولوی محمد سرورخان واصف معلم مدرسه حبیبیه فرزندمولوی احمدجان الکوزی بود.
بقول میر قاسم خان ، واصف ، استادی بود که مدرسه حبیبیه نظیرش را ندیده بود. هم عالم بود، هم ادیب و شاعر و هم روشنفکرمبارز و جسور. او مردی خیلی ظریف و خوش طبع بشمار می رفت و از اشعار و قصاید استادان سلف زبان دری، هزاران بیت از حفظه داشت ....» .(حبیبی، جنبش مشروطیت، ص۱۱۵)
بقول فیض محمدکاتب سعدالله خان برادر واصف وعبدالقیوم خان خواهر زاده اش نیز درهمان روزبا واصف قندهاری به توپ پرانده شدند.(سرج التواریخ،جلد۴، بخش سوم،ص ۳۷۷)

قسمت سوم

جایگاه سید جمال الدین افغانی درنهضت مشروطه خواهی

اکرم عثمان درکتابش،شش گفتارپژوهشی خود را وقف افکار واندیشه های سیدجمالدین افغانی به حیث پیشکسوت نهضت های ضد استمعاری وضد استبدادی کرده است.

دلچسپی وعلاقمندی اکرم عثمان به سید افغانی خیلی زیاد است.وممکن است به این لحاظ باشد که سید «پیش آهنگ نهضت مشروطه خواهی»هم بوده وشاگردان دانشمند و باتدبیری چون علامه محمود طرزی را پرورش داده بود که اندیشه های مشروطه خواهی را در افغانستان پخش وبه ثمر رسانید و توانست بجای نظام مطلقه استبدادی نظام متجدد ترقیخواه واستقلال طلب (مشروطیت دوم) را تحت زعامت شاه امان الله درکشور روی کار آورد. وپس از استقرار نظام مترقی مشروطیت دوم بود که کمر به پیکار با استعمار انگلیس بست واستقلال سیاسی افغانستان را از کام انگلیس گرفت و کشور ما صاحب حیثیت ووقار از دست رفته خود شد و درصف ملل آزادجهان قرار گرفت . دراین نظام بودکه افغانستان برای اولین باردرتاریخ چندهزارساله خود صاحب یک قانون اساسی با عالی ترین معیارهای حقوق بشری وانسانی گردید، که در آن احادافرادجامعه با هم دربرابرقانون برابر ودارای حقوق ووجایب مساوی شناخته شدند.

اکرم عثمان در بخش چهارم کتابش مینویسد: «برخی معتقداند که نهضت مشروطه خواهی در اکثرممالک اسلامی با نام سید جمال الدین افغانی گره خورده است وممکن نیست که ذکری از مبارزه به ضد استبداد واستعمار درکشورهای اسلامی برود نام«سید» به عنوان آغاز گر وپایه

گذار آن نهضت ها به میان نیاید. تردیدی نیست که بُعد از بُعدهای مشروطه خواهی پیکار با حاکمیت مطلقهٔ سلاطین وامرای خودکامه ای بود که با جعل واقعیت خود را خلیفه خداوند ونائب پیامبر در روی زمین می دانستند وهرگز نظارت مردم را براعمالشان نمی پذیرفتند.از آنجا که سید جمال الدین افغانی در دشوارترین سالهای قرن نوزدهم پرچم مقابله با عفریت استعمار ودیو استبداد را در بیشتر سرزمین های اسلامی برافراشت وتاثیرماندگاری برعقول وقلوب مردم برجای گذاشت، لازم می افتد یک باردیگرزوایای ناگفته محامد او را که در نوبت اول این نوشتار از قلم افتاده بود برکشیم وبقدرتوان ادای دین نمائیم.»(ص۳۶)

اکرم عثمان در بخش ششم مینویسد که:« ترسیم منحنی شخصیت وکردار وافکار سید افغانی کار بسیار دشواری است. درتائید و تردید نظریات او سخن فراوان رفته است که در مواردی مبرا از شائبه واغراض گوئی وحتی خوش بینی وبد بینی مفرط نمی باشند. طرفدارانش او را علامهٔ دهر،یگانه روزگار،عالم اعلم ونابغهٔ بی مثال نامیده انده که در بازکردن چشم وگوش مسلمانان قرن نوزدهم احدی به پایش نمی رسید ومخالفانش برآن بودند که شهرت عالم گیرسید، بیشتر مرهون بلاغت ونفوذ کلامش بوده، نه تنها«آموزش منظمی ندیده» بلکه درهیچ رشته ای از علوم به سرحد تبحر وتخصص نرسیده است. دراین باره روحانی پرآوازهٔ ایرانی شهید مطهری آورده است:«افکار سید جمال الدین را به درجهٔ اول باید از لحاظ قدرت نفوذ کلام،قدرت القاء وتلقین فوق العاده آنها بررسی کرد، نه صرفاً از لحاظ اعتبار نظری آنها.»

باقر مومنی،درکتاب«دین ودولت درعصرمشروطه» مینویسد که :«سیدوطنی نداشت که وطن دوست باشد واعتقادی به تودهٔ مردم نداشت که طرفدار ازادی ومشروطیت باشد.وطن او وطن اسلامی وحکومت مورد نظرش خلافت مقدسی بود که مردی چون سلطان عبدالحمید عثمانی با رجال سیاسی وروحانیت درباری اش برمردمی که باید بی چون وچرا تابع آن باشند حکومت کنند.او برای تودهٔ مردم در برابر فرمارواپان مستبدهیچ حق وامکانی قایل نبود وفرمانروایان مستبد را به خوب وبد تقسیم میکرد که درصورت تنها آنها هستند که درتحولات جامعه به سمت تعالی یا انحطاط نقش دارند.»

مومنی که از موضع چپ سخن میراند با لجاج می افزاید:« اما حقیقت اینست که او به هیچ وجه مخالف حکومت استبدادی نبوده بلکه مخالف حاکم مستبد بد بوده ومستبد بد درنظراو کسی است که پیشنهادات او را برای ایجاد اتحاد اسلام ومقابلهٔ ارتجاعی او را با نوآوری هایی که ضرورت های نیمه

دوم قرن نوزدهم مطرح میساخت، نپذیرد. او حتی درمبارزه برای سرنگونی فرماروای مستبد بد نیز نقشی برای مردم قایل نبود.»
مومنی بخاطر اثبات مدعایش به نقل قولی ازخود سید استناد میکند:«اگررمقی از حیات درامت باقی مانده وارادۀ خداوند هم برخیر آن قرارگیرد مردمان صاحب نظر وارربابان همت، اجتماع می کنند وریشۀ این درخت پلید را از بن میکشند وبه جای آن شجرۀ طیبه می نشانند.» به گفت مومنی ملاحظه میشودکه که سید دراین عبارت اولاً به هیچ وجه به جنبش توده ای اشاره ای ندارد وثانیاً «مردمان صاحب نظروارربابان همت» هم که جدا از توده ها قیام می کنند اقدام شان باید بامشیت خداوند همراه باشد وگرنه به جایی نخواهندرسید وثالثاً کار آنها- نشاندن شجرۀ طیبه، یعنی پادشاه مستبدخوب جدید، به جای فرماروای مستبد بدقبلی است. طبیعی است که درچنین حکومتی از آزادی وبرابری نمیتواند حتی سخنی درمیان باشد.
داکتر عثمان درپاسخ باقر مومنی چنین استدلال میکند:«اگرمشکل را از زاویۀ دیگری ببینیم میتوان استدلال کرد که سید از زمره کسانی بودکه به شورش های پوپلیستی ارج چندانی قایل نیستند. دراوضاع واحوال بسیارخاص قرن نوزدهم که تازه عقاید جدید درکشورهای اسلامی رخنه کرده بود وبه جز لایه نازکی از روشنفکران شهری دیگران از آن بویی نبرده بودند، نمیتوان متوقع بودکه عوام الناس عمدتاً روستا نشینان و زیر یوغ نظام پس مانده ارباب رعیتی چهارچوبۀ یک سیستم منحط و به شدت مسلط را بشکنند وآتش انقلابات بورژوا دموکراتیک ویا کارگری که در هردوحالت محتاج امکانات متعالی تری است، بیفروزند. شاید سید می پنداشت که انتقال قدرت سیاسی به تودۀ سادۀ متعارف، اگرهم میسرشود، ریشه نخواهد گرفت وبه جای مستبد بد، مستبدبد تری براریکۀ قدرت تکیه خواهدزد. بنابرآن طرح ظریف مستبد کمتر بد یا فرمانروای بالنسبه خوب را که گوشه چشمی به اصلاحات اقتصادی وعمرانی،عدلی وحتی سیاسی داشته باشد ریخت. بدیهی است چنان زمامداری نمی تواند واجد صفات وخصایص عمدۀ یک مستبد شرقی یا آسیائی نباشد واجازه دهد که نیروهای خارج از دایرۀ حاکمیت یا مخالفانش اساس نظامش را زیر سوال ببرند.
شایان ذکراست که درجوامع فلاحتی وماقبل مدرن که هنوز طبقۀ متوسط درحالت جنینی قرار دارد وشکل وشمایل یک واحد اجتماعی استخوان دار وآشنا به حدود وثغور جهان بینی وبرنامه های امروز وفردایش را اختیارنکرده است، نمی توان انقلابات نوع جدید را سفارش کرد واگر چنان خیزش هایی از راه هایی چون کودتا و با همدستی نیروهای نظامی یک دولت بیگانه به پیروزی برسد به همان عاقبتی دچارخواهد شد که

شمارکثیری از دیکتاتوران امریکای لاتین وآسیایی دچارشدند ودر لفاف جمهوری های به ظاهر مردم گرا بدترین شیوهٔ های استبداد سنتی را اعمال کردند.
دیگر اینکه چشم امید سید به قیام خود انگیخته وخودجوش شخصیتهای آرمانگرا وترقیخواهی بود که حول دربار یا خارج از آن، در پی تاسیس نظام مشروطه بودند. به عنوان مثال، از روشنفکرانی میتوان یادکرد که تالیف وترکیبی از وابستگان سلطنت ، اعیان واشراف ،خان زاده های اطرافی وفرزندان زمینداران وسوداگران شهرنشین بودند وبرای تحقق آرمان های مشروطه خواهان اول ودوم جان فشانی کردند.
برای شناخت بهترسید باید پیش از هرچیز او را پراگماتیست یا شخصیتی عملگرا درنظرآورد که هدف های کوتاه مدت، میان مدت ودراز مدتش را زمان بندی نمود.
دراین شکی نیست که آرمان استراتیژیک سید، اتحادممالک مسلمان زیرلوای دین بود، اما درطیف های گوناگون دینداران، او را میتوان از طیف اصلاح گرهای دینی به شمار آورد وحتی به جرئت میتوان ادعا کردکه درمنطقهٔ ما شاخص ترین احیاگر فکردینی است وبزرگمردانی چون محمدعبده علامه اقبال، علی شریعتی وصدها مبارز دیگر راهش را دنبال کرده و او را به چشم پیشوای شان پذیرفته اند.ولی پراگماتیسم را نمیتوان نوعی ماکیاولیسم تصورکرد ،جه مبنای بازی های سیاسی سید تاحد زیادی مقید به اصول اخلاقی بود وجون «ماکیاولی» به شهریار توصیه نمیکرد که بخاطر رسیدن بهدف نهائی مخیراست که از مرز تمام ضابطه های اخلاقی وعاطفی بگذرد. به عبارت دیگر اوبالتمام وسیله را فدای هدف نمیکرد ودرکار برد ابزار توسل به هدف، به مضمون انسانی ومشروعیت وسایلش توجه داشت.....»(ص ۳۷-۳۹)
اکرم عثمان بازمینویسد:«به رغم مؤلف کتاب«دین ودولت درعصر مشروطه» که سید را درهنگام اقامت در هند مردی سختگیر ومتعصب وپشیمان از افکار نوطلبانهٔ سابقش معرفی میکند،نظرما اینست که سید نه تنها درهند بلکه در سراسر عمرش، براصول کلی واساسی اعتقاداتش که برچیدن زنجیرهای استعمار از راه تأمین وحدت کشورهای اسلامی است، تجدید نظرنکرده وشگردهای متفاوتش چه درگفتار وچه سیاستگذاری ها به اقتضای شرایط بسیار دشوار محیط مبارزه اش، از سرمصلحت وتدبیر بوده است.به گونهٔ مثال درمقابله با سر سیداحمد خان[بریلوی]که خوداز بزرگان نهضت ترقی وتعالی مسلمانان هند بوده ودر راه فریفتگی به تمدن غرب راه اغراق می پیموده است، سید چنین فریفتگی را به سود انگلیس ها وتضعیف

اسحسات ضد استعماری تشخیص میکرده ومیکوشیده که تمایلات آزادی خواهانهٔ مسلمانان هند که در لفاف احیای فکر دینی وتاسیس یک خلافت قدرتمند اسلامی شکل گرفته ، فروکش نکند.از همینجا در ضدیت با سر سیداحمد خان خود را بیشتر مذهبی وکمتر متجدد نشان میداد، چه در گرماگرم آن مبارزه ، این مذهب بود که لبهٔ بسیاربرا وتیزی برضد استعمارانگلیس داشت، نه مدرنیسم وغرب گرائی.»(ص ٤١)

اکرم عثمان دربخش هفتم کتاب زیرعنوان«سیدجمال الدین افغان پیش آهنگ نهضت مشروطه خواهی» مینویسد: «**نگارنده در سراسر این نوشتار در پی اثبات دونکته بود:یکی اینکه جغرافیای ذهن واندیشهٔ سید مقید به جغرافیای سیاسی این یا آن کشورنبود وبه رغم تعلق عاطفی به وطن مالوفش از نظرگرایش های سیاسی- فلسفی، شخصیتی فرانژادی،فرازبانی وفرا فرقه ای بود و پیشاپیش زمانش حرکت میکرد، ودیگراینکه مضمون آرمان ها و مبارزات او نه تنها برای قرن نوزدهم تازگی داشت بلکه امروز نیز از جهاتی طراوت ورنگ وبوی خوشش را حفظ کرده است.** سید نه تنها از نگاه نظری آثار مهمی برجای گذاشت بلکه درعمل نیز قدمهای موثری برداشت که درمواردی نتیجه بخش بود وراه نزدیک شدن به زمان جدید را کوتاه ترکرد. هرچند برخی نهضت هایی که از سید سرچشمه گرفتند به درجات متفاوت به آخر نرسیدند وبعضاً منتهی به شکست شدند، اما اهمیت تاریخی آن نهضت ها در آن بودند که مفتاح باب انقلابات فراگیرتری شدند ودرسالهای مابعد نتایج مشخصی به بار آوردند.»(ص ٦٠-٦١)

ودر بخش هشتم هدف نهائی سید جمال الدین افغانی را چنین خلاصه میکند:«**سید جمال الدین افغان نه تنها درافغانستان بلکه درمنطقهٔ ما نخستین کسی است که افکار مشروطه خواهی را درچهارچوب تحدید قدرت سلطنت های منطقه مطرح کرد و راه علاجش را در تاسیس موسسات مدرن وترویج علم وفن آنگونه که درمغرب زمین مورد استفاده بود، سراغ گرفت ولی آنطور که از آثار وافکار آن بزرگ مرد بر می اید سید در ملتقای دو دوران ناساز گار بایکدیگر در پی تلفیق مزایای آن هردو بود که در عرصهٔ عمل ونظر یک دیگر را نفی میکردند.از سوی عنایتی به نظام مردم سالار ومبتنی بر آزادی مدنی وفردی داشت واز سوی دیگر به فکر احیای مجدد خلافت اسلامی تحت سیطرهٔ خلیفه عثمانی بود.اما الکو ومدل آرمانی او طرز حکومتی بود که در زمان خلفای راشدین پاگرفته بود.»(ص ٦٤)« ولی با توجه به سلطهٔ جهل وتاریک اندیشی واستقرار حکومت های استبدادی وتمدن ستیز درممالک اسلامی،احیاء مدل خلافت اسلامی مطابق صدراسلام ناممکن بود.»(ص ۹۵)**

وبالاخره اکرم عثمان مینویسد«مقصد نگارنده ازاین تذکرات نشان دادن نقش پای سید جمال الدین افغانی درنهضت مشروطه خواهی افغانستان است که درعمل سیاسی وسیاستگذاری مهمی انجامیده است. چون ما از نظر اندیشه ای سید را برجسته ترین طلایه دار وسلسله جنبان چنین نهضتی هم درافغانستان وهم درجهان اسلام میدانیم، لازم می افتد که در بارۀ هویت واقعی او نیز روشنی بیندازیم.»وسپس نویسنده با آوردن اسناد وشواهد کتبی از قلم خود سید نشان میدهدکه سید جمالدین افغانی از سادات کنر افغانستان بود وخود نوشته است«من سکنته کابل من اهالی افغان السید جمال الدین من سادات کنر»(لوحۀ ۸ تصویر۲۳،صفحه ٥٤ کتاب)
وبگفته ناشر کتاب «نیچریۀ»:«عظام رمیم سید را پس از کشمکش های زیاد در آواخرسال ۱۳۲۳ شمسی هجری(۱۳۳٦ قمری) به خاک افغان(کابل) انتقال داد.» دراین کار تلاشهای فیض محمدزکریا سفیرافغانستان در ترکیه قابل ذکر است. (ص ٤۹- ٥۹) جسد سید افغانی درمحوطۀ دانشگاه کابل بخاک سپرده شد. بعدها با مساعدت دولت مصر مقبرۀ با شکوهی از سنگ مرمر سیاه برقبراو برافراشته شد.

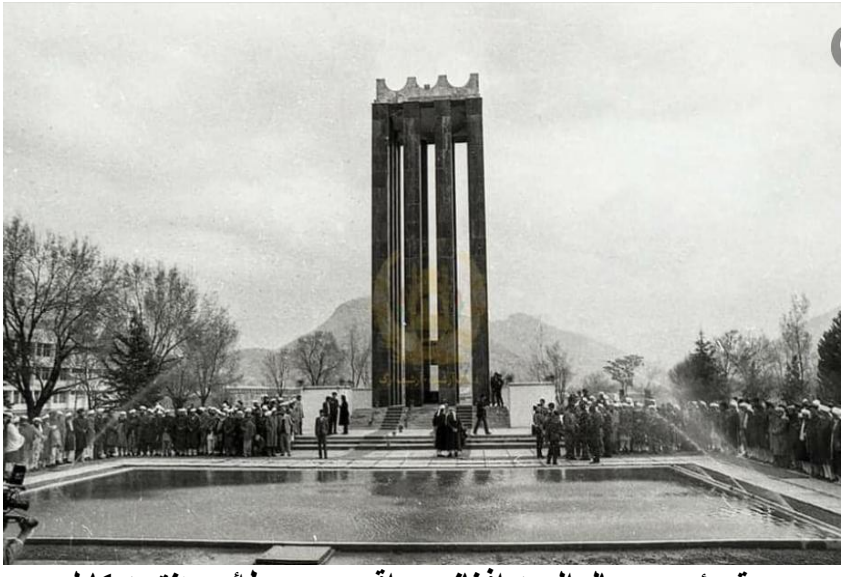

مقبرۀ سیدجمال الدین افغانی واقع درمحوطۀ پوهنتون کابل

(قسمت چهارم وآخری)

"محمودطرزی طراح سیاست های بزرگ در نهضت مشروطه خواهی افغانستان"

نام علامه محمودطرزی مثل نام سید جمال الدین افغانی بزرگ است ومحققان ومورخان وبرخی ازمحصلان افغان دربارۀ افکار اندیشه ها ونقش او دراحیاء نهضت مشروطیت درافغانستان مقالات ورسالات وکتابها وپایان نامه تحصیلی فروانی نوشته اند. به سخن دیگر همانقدر که در بارۀ نهضت امانی نگاشته شده ، دربارۀ علامه محمودطرزی نیز نوشته شده خواهد بود. چند سال قبل صدیق رهپوطرزی رساله ای بنام کتاب شناسی محمودطرزی نوشته بود که با کمک فضل الرحمن فاضل سفیرافغانستان درمصر به چاپ رسید واین رساله میتواند منبع خوبی برای اثبات ادعای ما باشد .

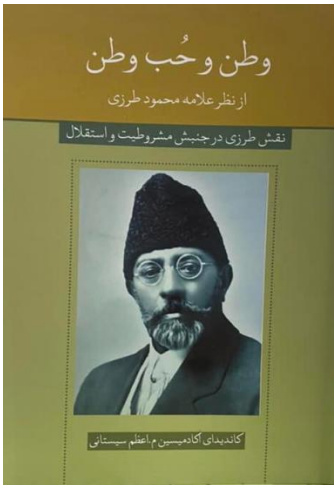

من هم سال پار کتابی بنام «وطن وحب وطن از نظر علامه محمودطرزی »نوشته وبچاپ رسانده ام.

داکتراکرم عثمان هم یازده بخش کتاب خود را وقف نقش علامه محمودطرزی طراح سیاست های بزرگ درنهضت مشروطه خواهی ورفع عامل استبداد داخلی وایجاد یک نظام مترقی وتجدد خواه برهبری شهزادۀ منور و روشنفکر امان الله خان و سپس راه اندازی نبردمقدس علیه استعمارخارجی وکسب استقلال کامل سیاسی کرده است .

اکرم عثمان در بخش یازدهم کتاب «**تاریخ افغانستان در صد سال اخیر**» مینویسد:«باید پیشاپیش خاطرنشان کنم که تعلق خاطراین قلم به نهضت مشروطه خواهی درافغانستان به سبب تعلق آن نهضت به عقلاینت وایجاد جامعه مدنی است.

درمباحث گذشته آوردیم که کند وکاو کارهای ما،مبتنی برسیرتحول افکارخواهد بود تا بیان رویدادهایی که از بطن آن افکار به دنیا می آیند و

ارزش گذاری دارند. دراینجا ایجاب می کند که روشن کنیم مراد ما از کار برد اصطلاح دوره بندی افکار درمباحث گذشته نوعی دوره بندی متصلب نیست که بربنیاد دترمینیم تاریخ ، آمد وشد شان حتمی والزامی باشد، بلکه منظورما زاد وولد اندیشۀ سیاسی است که تحت تاثیر عوامل متعددی شکل میگیرند وهمیشه مهرونشان ویژگیهای بومی شان را با خودحمل مینمایند.
اینک به اقتضای گفتار حاضر به جایگاه اندیشۀ، سیاسی وادبی علامه محمودطرزی می پردازیم که در برهۀ گذار از مشروطیت اول به دوم درنقش های ماندگار وکارسازی ظاهر شده است. از آنجای که علامه محمودطرزی دومین سیمای نمادین اندیشه ای بعد از سید جمال الدین افغانی درکشور ماست، میکوشیم جایگاه خاص او را به عنوان واسطه العقد وحلقۀ ارتباط نهضت های اسلامی بخاطر ایجاد نظامات امروزی تر، بقدروسع مشخص سازیم. ونفوذ افکار و آراء او را درجنبش مشروطه افغانستان نشان بدهیم.
چنانکه واقفیم محمودطرزی بعد از یک دورۀ طولانی تبعید درشام وترکیه با استفاده از فرمان عفو امیر حبیب الله خان که تمام تبعیدی های دوران امیر عبدالرحمن خان را به عودت به وطن دعوت کرده بود، به سال(۱۹۰۲) به وطن برگشت.
دانشنامۀ ادب فارسی درافغانستان، در بارۀ او چنین آورده است:محمودخان پسرسردار غلام محمدخان، پسررحمدل خان[پسرسردار پاینده خان بارکزی]، شاعر ، نویسنده، روزنامه نگار،جغرافیا دان، مترجم ودولتمرد افغانستان درخانوادۀ ادیب وآزادیخواه زاده شد. پدرش غلام محمدخان طرزی شاعر توانا وادیبی آزادیخواه بود.در۱۲۹۹قمری(۱۸۸۱) که امیر عبدالرحمن خان[۱۹۰۱-۱۸۸۰) غلام محمدخان را با خانواده اشت به هند تبعید کرد،محمود با پدر همراه بود. طرزی با پدر به کراچی، دمشق، بغداد واستانبول رفت. اودراین سالهای دور از میهن،زبانهای ترکی وفرانسوی را نیز فرارگرفت وبا دانش های نوین، پیشرفت ها وآثار ادبی غرب آشنا شد. سالهای تبعید دو دهه طول کشید ومحمودطرزی درمدارس دمشق وقسطنطنیه، بافرهنگ ونهادهای آروپائی تماس حاصل کرد.با جنبش ملی احیاگری عثمانی ودیدگاه های پان اسلامیستی سید جمال الدین افغانی آشنا شد.او توجه امیر را به ضعف های عمدۀ کشور در زمینۀ تعلیم وتربیت، ارتباطات وصنعت جلب کرد واثرات نا مطلوب انزوای سیاسی وفرهنگی وفکری را خاطرنشان ساخت..طرزی بریاست دفترترجمه دربار منصوب شد ووظیفۀ اصلی او این بودکه امیر را درجریانی حوادثی که درجهان اسلام واروپا میگذرد، قرار بدهد.

در اثر تلاش های خستگی ناپذیر طرزی وحمایت سردار عنایت الله خان فرزند امیرافغانستان صاحب نشریه [بنان سراج الاخبار اقغانیه]شد. این نشریه هم از مطبوعات انگلیسی،اردو، ترکی وعربی وهم از روزنامه ومجلات فارسی ترجمه واستفاده میکرد.
سراج الاخبار تحت مدیریت طرزی از نوگرائی وناسیونالیزم حمایت میکرد وعهده دار آموزش سیاسی واجتماعی طبقِهٔ حاکم افغانستان بود«....
اکرم عثمان ازقول میرمحمدصدیق فرهنگ میگوید:جریدهٔ سراج الاخبار زیرادارهٔ منورانه وماهرانهٔ طرزی به پیمانهٔ قابل اعتنا از آزادی انتقاد، بهره مند بود. درسا حهٔ سیاست خارجی ، جریده صریحاً با انگلیس واستعمار آن مخالف بود.چنانچه حکومت های هند و روسیه هردو ورود آن را به کشورهای شان ممنوع قراردادند. وانگلیسها نسبت لحن ضد انگلیسی آن به امیر شکایت نمودند.معذالک امیر این ازادی را سلب ننمود واین پدیدهٔ عجیب راکه دریک کشورتحت نفوذ برتانیه یگانه جریدهٔ رسمی به طور پیگیرعلیه آن دولت نشرات میکرد، دوام داد.» (ص۸۴-۸۱)
بگفتهٔ اکرم عثمان،«با اینکه طرزی پیوسته مشغول دادن آگاهی سیاسی وتنویر اقشار وحلقات استقلال طلب ومشروطه خواه بود، مع الوصف باید این برهه از زندگی او را برهۀ ترصد وانتظار نامید. در آن آوان طرزی مراقب تیزبین قضایایی است که در گرد ونواح دربار می گذرد. از هرفرصتی دراشاعه وتبلیغ افکارش بهره می برد ولی در برابر سلطنت همیشه جانب احتیاط را مراعات میکند. به تفاریق درشمارههای متعدد جریده اشت به هدف خوشنودی خاطر شخص اول مملکت، امیر را بزرگترین جانبدار ومشوق ترقی وتمدن درکشور معرفی میکند ووانمود می نماید که تمام برنامه ترقی خواهان در ظل حمایت امیر صورت می گیرد.»(ص ۸۵)
سپس اکرم عثمان در اطراف دربار امیر حبیب الله خان سه گروه مردم را مشخص میکند: گروه اول محافظه کاران درباری بودند که طرفدار حفظ وضع موجود وچشم شان به قاش پیشانی امیر،بحیث شاهین ترازوبود.گروه دوم، محافظه کاران استقلال طلب به سرکردگی سردار نصرالله خان بود که مردی متشرع،کاردان، عنعنه گرا وبشدت مخالف استعمار بود. او شماری از سردارها وشعرا وادبا را درحلقهٔ خاصش گرد آورده بود[وکتابخانه نفیسی از اثار خطی وقلمی درمنزل اول منزل قصرخود-قصرصدارت- بوجود آورده بود].
گروه سوم، خانوادهٔ «مصاحبان» مرکب از محمدنادرخان وبرادرانش، بودند که بعد از سالها اقامت در دیره دون هندوستان به کابل برگشته بودند واز مقربان امیرشمرده میشدند.آنها قسماً درمدارس هندبرتانوی درس خوانده بودند

وبه مبادی آداب غربی وزندگی مدرن آشنایی داشتند.محمدنادرخان به رتبه سپهسالاری رسیده بود.اما بعدازکشته شدن امیر حبیب الله خان در کله گوش لغمان درسال ۱۹۱۹ ، اوضاع از بیخ تغییرکرد. گروه «مشروطه خواهان دوم» به رهبری عملی شاه امان الله وسیاست گذاری های محمودطرزی زمام اختیارکشور را در دست گرفتند.تمام زندانیان سیاسی مخصوصاً هواخواهان نظام مشروطه رها شدند وبه مقامات بلند دولتی رسیدند.

اکرم عثمان می افزاید: «ازاین فعل وانفعالات برمی اید که دگرگونی کیفی وبنیادین- هرچندکوتاه وگذرا-اتتفاق افتاده بود.ظاهراً به نظرمیرسید که شیره وعصارهٔ ظرفیت، هوش وخرد یک جامعهٔ بشدت سنتی،باستان زده،وقرون وسطایی در وجود تنی چند از روشنفکران آرمانگرا جمع شده و زمینهٔ تحولی بسیارمهم فراهم آمده است. درجامعهٔ بالنسبه سترون که در طول تاریخ همیشه قبل از موعد مقرر به زایش نشسته وعمدتاً نوزادهایی غضروفی به دنیا آورده است ،ولادت وپیروزی مشروطه یک حادثهٔ استثنائی، حیرت انگیز،غیرمعمول وخارق العاده روزگار در سرزمین ما بود. بارنخست از صدر تاذیل دم ازحاکمیت قانون وبا لاکشیدن ارادهٔ مردم، تفکیک قوا وتاسیس جامعه مدنی می زدند.»(ص ۸۶)

اکرم عثمان میگوید ،چنانکه میدانیم محمودطرزی مدت زمانی از محضر سید جمال الدین افغانی فیض برده وتحت تاثیر تلامیذ سید، سخت به وحدت جهان اسلام واحیای مجد وعضمت مسلمین معتقد بوده است واز همینجا چنین آرمانی را هم در جریده سراج الاخباردنبال میکرده وهم هنگامی که درعهدشاه امان الله به وزارت خارجه رسید، چنان هدفی را محور سیاست خارجی افغانستان قرار داد که زمینه سازماجرا های بزرگی گردید.(ص ۹۲)

اکرم عثمان از نقش کارساز ومؤثر محمودطرزی در تبلیغ وتعمیم وترویج مزایای علم وفن واهمیت تاسیس موسسات مطبوعاتی جدید ونشرسراج الاخبار وتنویرشاه وشهزاده ها وجلب نظر آنها درکار پشتیبانی از نشر وتوسعه مظاهرتمدن معاصر وسمت دادن افکار دوشهزاده مؤثر به سوی مشروطه خواهی واستقرارجامعه مدنی مطالب دلچسپی آورده است.

سپس نویسنده در بخش سیزدهم کتابخود در رابطه به نوسانات سیاست خارجی افغانستان سخن رانده می نگارد: همانطوری که اطلاع داریم محمودطرزی در نخستین کابینهٔ مشروطه خواهان دوم،به قیادت شاه امان الله عهده دار وزارت خارجه گردید. بدیهی است که او مردی آرمانگرا وهدفمند بود وپیشاپیش برنامه هایی برای استفاده از قدرت داشت.در پُست وزارت خارجه نیز سایق او اجرای تمام وکمال همان برنامه ها بود.جای گفتن ندارد که او از سویی دلبستهٔ احیای عظمت اسلام وفکر دینی بود واز سوی دیگر

نظر به عشق مفرطی که به تعالی وپیشرفت کشورش داشت می کوشید به تقلید از ممالک اروپائی هرچه زودتر اسباب ووسایل ترقی اجتماعی را در داخل افغانستان فراهم کند.به گمان ما این همان پارادوکسی بود که تا آخر عمر، سد راه پیشوا وآموزگارش سیدجمال الدین افغانی هم بود.

اکرم عثمان میگوید:«طرزی به شدت عنصری ضد استعمار بخصوص استعمار انگلیس بود از همین جا بعید از احتمال نیست که شاه امان الله به تشویق وترغیب او در صدد تحصیل استقلال کامل افغانستان از یوغ اسارت استعمار انگلیس برآمده باشد.»[درهمیجا بعرض خواننده گرامی میرسانم که امان الله خان در دامان مادری چون علیاحضرت سراج الخواتین سرور سلطان دختر لویناب شاغاسی شیردلخان پیدا وپرویش یاقته بود که از گهواره درگوش فرزندش نعرۀ آزادی زمزمه کرده بود ،وبا روحیه ضد انگلیسی واستقلال طلبی بزرگ شده بود. امان الله خان روزی که برضد امارت عمش قیام کرد، در نطقی خطاب به سپاه وبزرگان کابل درپیش روی سلامخانه وروز بعد درمیدان مرادخانی کابل ،از استقلال عام وتام افغانستان سخن زد وهمچنان دراعلامیه «اشتهارواجب الاظهار» خود نیز موضوع استقلال افغانستان را درج کرد و به اطلاع اهالی کابل وقشله های عسکری درکابل وجلال آباد رسانید. بنابرین شهزاده امان الله درس آزادی واستقلال طلبی راهم از آغوش مادرش وهم از آموزگار وپیشوای ایدئولوژیک خود محمود طرزی بخوبی یاد گرفته بود.دراین باره« تاریخ امان الله شاه واستقلال مجدد افغانستان»تالیف پوپلزائی چاپ ۲۰۱۷، جلد اول،مدرک معتبری است که از نظر مرحوم اکرم عثمان نگذشته بود.سیستانی]

نویسنده درادامه می افزاید:« محمودطرزی بعد از انهدام خلافت اسلامی درترکیه، در پی تاسیس خلافت اسلامی درافغانستان به رهبری شاه امان الله بود که ًبا موانع بسیار جدی مقابل شد.چه باز سازی وپی افگندن خلافت اسلامی، نه با منافع انگلستان در منطقه ما تطبیق میکرد ونه با منافع دولت نوبنیاد کمونیستی که در آسیای میانه روسیه استقرار یافته بود. با توجه به سلطۀ جهل وتاریک اندیشی واستقرارحکومت های استبدادی وتمدن ستیز درممالک اسلامی، احیای مدل خلافت اسلامی مطابق صدراسلام ناممکن بود .

انگلستان در صورت تاسیس خلافت، هندوستان رامعروض با خطرمی دید زیرا که کثیری از مسلمانان هند برتانوی بعد از انقراض خلافت عثمانی چشم امید شان به افغانستان بود وشکی درمیان نبود که هنگام اوج گرفتن آن کارزار، اقلیت مسلمان نیم قاره، شاه امان الله را به عنوان بدیلی مناسب برای احراز مقام خلافت می دانستند. از سوی دیگرعده ای از آزادیخواهان هند اعم

از هندو ومسلمان ،کمونیست وناسونالیست درافغانستان واتحادشوروی جمع شده بودند و در صدد تحریک مردم در داخل هندوستان بودند....در آن برهۀ بحرانی شاید صلاح کار دولت نوبنیاد وضعیف افغانستان رعایت حفظ موازنه در بین دودولت قدرتمند اتحادشوروی وانگلستان بوده باشد، نه اینکه به مقتضای هیجانات ناسیونالیستی واحساسات مذهبی درعین زمان با طرفین دعوا درگیر شود.»(ص۹۶)

اکرم عثمان ازقول «وارتان گریگوریان»مینویسدکه:«امان الله دراوایل حاکمیتش سیاست اتحاد اسلامی ونظامی مسلمانان را دنبال کرد و او بعد از این که به تاج وتخت رسید، تلاش کرد روابط افغانستان را با همسایه اش بخارا بهبود بخشد.دراین ارتباط مادر امان الله نامۀ بلندی به سید عالم خان امیر بخارا فرستاد که در آن احیای همبستگی مسلمین را برای مردم بخارا وافغانستان ومسلمین عالم، اساسی ذکر کرده بود... او نوشته بودکه امان الله با روسیه پیمان بسته ودر آن قید شده که روسیه استقلال بخارا را برسمیت بشناسد.»
اکرم عثمان در ادامه می افزاید:« دستگاهی به کوچکی وضعف حکومت نو بنیاد شاه امان الله خان نا ممکن بود که نظام خلافت اسلامی را که در دومین پایگاهش -امپراتوری عثمان- مضمحل شده بود در کشور اشوب زدۀ ما احیا کند درصورتی که مسلمانان هند کماکان چشم شان به احیای مجدد خلافت عثمانی بود ومسلمانان آسیای میانه که درگیر جنک با قشون سرخ بودند هوای تشکیل امپراتوری ترکستان بزرگ را در سرمی پروراند. وبعید به نظرمیرسید که آن برنامه ریشه دار را فدای قیادت یک رهبر غیر ترک بنمایند.»(ص۱۳۲)
درسال ۱۹۲۰،پس از آنکه شمس المشایخ در یکی از نمازهای جمعه خود شاه امان را یگانه شاه مسلمان وطرفدار اتحاد مسلمانان ومبارز ضد دشمن اسلام نامید واو را برای خلافت اسلامی شخص لایق ودرخور انتخاب خواند، شاه امان الله دو روز بعد در مجلسی در دربار ازمشکلات کشورهای اسلامی ومشگلات خود افغانستان یاد کرده از قبول مسئولیت خلافت معذرت خواست وبا این کارخود تشویش انگلیس را از ناحیه تحرکات مسلمانان هند از خلافت خود جمع نمود.
پایان

تقریظ سیزدهم

یاداشتها وبرداشتهایی از کابل قدیم

تالیف آصف آهنگ

۸/ ۱/ ۲۰۱۴

جناب آصف آهنگ، یکی از شخصیت های نیک نام سیاسی، فرهنگی وملی کشورماست که اکنون در کشورکانادا زندگی میکند. او ازبقایای مشروطیت سوم وسابق عضو حزب وطن تحت رهبری میرغلام محمدغباربود. او عاشق وشیدای وطن خود افغانستان بود. وی پیوسته از زیبائی های وطن ومردم آن یاد میکند وحسرت وطن را میخورد ودر یاد وطن آه میکشد وافسوس گذشته های خوب رامیخورد.

از کارهای ماندگار فرهنگی آقای آصف آهنگ یکی هم، یاد داشتها وبرداشتهای او در مورد«کابل قدیم»(کابل صد سال پیش) است که در۲۷۵صفحه با عکس های جالب تاریخی از کابل قدیم ومردم وتفرجگاه ها ومحلات تجمع مردم درآن در سال ۲۰۰۰میلادی در آلمان به چاپ رسانده اند و درآن علاوه برمعرفی شهر وکوچه ها وپس کوچه ها وبازارها وصنایع وپیداوار کابل قدیم، نکات بسیار ظریف ازرسوم وآداب وعنعنات وسرگرمیهای مردم در روزهای تعطیل وخوراک و پوشاک ومحلات تماشائی و کاکه ها یا عیاران کابل وغیره مسایل مردم شناسی به بحث گرفته شده است که خواندن هرقسمت آن بسیار جالب وسرگرم کننده است.

یکی از بخش های جالب این کتاب که نظیر آن رادر جای دیگری نمیتوان یافت، بخش کاکه ها وپرزه گویان کابل است که واقعاً برای خواننده

غیرکابلی بسیار دلچسپ وخواندئی است واین بخش از صفحه۲۴۵ تا صفحه ۲۸۷ کتاب را احتوا نموده است .

قسمت چهارم کتاب به «تعریف عیاران(کاکه ها)» اختصاص یافته است. واز همان آغاز بحث به سراغ سیستان میرود ومینویسد:« **سیستان بزرگ** وباستانی ما آشیانهٔ پهلوانان وجوانمردان بوده وحافظ سرزمین پهناور فلات بوده، چنانکه شاعر بزرگ طوس فردوسی خراسانی نقش پهلوانان وسرداران ملی ما را مخصوصاً سیستانیان را در شاهنامه تذکر داده است.زمانی که فارسی دری جای فارسی پهلوی وفُرس قدیم را گرفت، این دلاوران را بنام عیاران سیستان یاد کرده اند وجوانمردان نیز خوانده اند.در آخر کلمهٔ عیاران وجوانمردان به **کاکه** تغییر نام یافت.[۸۹]»

مرحوم آهنگ میگوید که دانشمندان وعارفین بزرگ چون شیخ عطار وحسین واعظ کاشفی وخواجه محمدپارسا، صفات عیاران وجوانمردان را به ۷۲ قسم ذکر کرده اند وبه آنها صفاتی را نسبت داده اند که اکثراً از خصایص صوفیان بزرگ ما بوده است. دراین جای شک نیست که برخی صفات عیاران،جوانمردان یا کاکه ها به مانند عارفان بوده، ولی در بعضی قسمت ها کاملاً مغایر شیوهٔ صوفی گری بوده ودارای خصوصیت ویژه عیاران میباشد."

آقای آهنگ، صفاتی را که شیخ عطار وحسین واعظ کاشفی به جوانمردان نسبت داده اند چنین برمیشمارد:

۱- اسلام، ۲- ایمان،۳- عقل؛ ٤- علم،٥- حلم، ٦- زهد، ۷- ورع،۸- صدق، ۹- کرم، ۱۰-مُروّت،۱۱-شفقت، ۱۲- احسان،۱۳- وفا، ١٤-حیا، ١٥- توکل، ١٦-شجاعت،۱۷- غیرت،۱۸- صبر، ۱۹-استقامت، ۲۰-نصیحت، ۲۱-طهارت نفس، ۲۲-علو همت، ۲۳- متابعت شریعت،٢٤کتمان اسرار، ٢٥- صلهٔ رحم، ٢٦-امر به معروف،۲۷- نهی از منکر، ۲۸-حرمت والدین، ۲۹-حرمت استاد، ۳۰-حرمت همسایه، ۳۱-سخن به صواب، ۳۲-طلب حلال،۳۳- خاموشی از روی دانش، ٣٤- افشاء اسلام، ٣٥- صحبت نیکان، ٣٦- صحبت عقلا، ۳۷- شکر گزاری، ۳۸- دستگیری مظلومان، ۳۹-

[۸۹] -محمدآصف آهنگ،یاد داشتها وبرداشتهایی از کابل قدیم،چاپ تابستان ۲۰۰۰، ص۱۸۷

پرسش بیکسان ومریضان،۴۰-فکرت وعبرت،۴۱-عمل به اخلاص، ۴۲- امانتداری، ۴۳- مخالفت هوای نفس، ٤٤- انصاف، ٤٥- رضا به قضا، ٤٦- ذکر سبحان الله.

آنچه جوانمردان را نشاید: ۱- از مخالفت با شرع، ۲- ازغیبت کردن، ۳- ازمزاح کردن بسیار، ٤- از سخن چینی کردن، ٥- از بسیار خندیدن، ٦- از خلاف وعده کردن،۷-از حیله ومکر، ۸- از حسد بردن، ۹-از ستم کردن، ۱۰- ازاز قمار زدن،۱۱- از محبت به دنیا.[۹۰]

سپس آقای آهنگ از قول خواجه محمدپارسا ۷۲ صفت را در مورد عیاران وجوانمردان برشمرده میگوید که صفات خواجه محمدپارسا در مورد عیاران وجوانمردان نسبت به صفات دو عارف دیگر یعنی شیخ عطار وواعظ کاشفی بهتر به نظرمیرسند و آن صفات عبارتند از:

۱- راستی،۲- اندیشه کردن از بدی،۳- یاری، ٤- آزاد از بند نفس، ٥- پاک داشتن چشم ودامن، ٦-وفا،۷- بخشودن به دوست و دشمن،۸-خواستن برای دیگران آنچه برای خود بخواهی، ۹- جان ودل بستن برای کسی که مهر بریده باشد، ۱۰- زبان را به بد گفتن نیاموختن، ۱۱- در زور خود را از مور کمتر دانستن، ۱۲- برآوردن مردا نامردان، ۱۳-کردن کاری را تلقین وکردن آنچه از دست برآید، ١٤-رضا ندادن به خشم، ١٥- دل آزار نبودن، ١٦- خودبین نبودن،۱۷- بردباری، ۱۸- نان دادن، ۱۹-زبان وودل یکی داشتن ودرپس وپیش یکی بودن، ۲۰- نکردن کاری که دیدن وشنیدن را نشاید،۲۱- از بردباری دم نزدن، ۲۲- راه پارسائی ورزیدن،۲۳- درون از کین پاک کردن، ٢٤- تزویر نکردن،۲٥ رفتن بجای که او را بخواهند اگربیم جان هم باشد، ٢٦-دماغ از کبر برداشتن، ۲۷- تواضع کردن، ۲۸- از تکبر دور بودن، ۲۹- سخن نرم ولطیف به اندازه گفتن، ۳۰- راز دل به هرکس نگفتن، ۳۱-حسد نورزیدن،۳۲- بفرزند طمع نداشتن، ۳۳-بجای آوردن هرچه گویند اگر هم سر برسرآن کار نهند، ۳٤- ریاضت کشیدن،۳٥- راه مروت پیمودن،۳٦- ناخوانده بجای نرفتن، ۳۷-بچشم شهوت بدوست ننگریستن، ۳۸- کج بین نبودن،۳۹- خودکام نبودن، ٤۰-با اهل زمانه مروت کردن، ٤۱-جز

[۹۰] -محمدآصف آهنگ، همان اثر، صص۱۸۷- ۱۹۱

مردم سخی را دوست نداشتن، ٤٢-مداراکردن با پیران وجوانان را بخشیدن،٤٣-با دوست ودشمن لاف نزدن، ٤٤-داد خلق دادن ودستگیری کردن،٤٥-بخود مغرور نبودن،٤٦- ادب نگاهداشتن، ٤٧-خدمت کردن، ٤٨- به عزت بودن،٤٩-اگرسیلاب خون آیدآن را پوشاندن،٥٠- نام کسی رابجز نیکوئی نبردن،٥١-گردعصیان نگشتن، ٥٢-هوای نفس خود را کشتن،٥٣- پیروجوان را چنان تربیت کردن که شرمسارنشوند،٥٤- نصیحت در نهان کردن، ٥٥-لباس خود را بهر ناسزا ندادن، ٥٦-همه کس را چون فرزند تربیت کردن، ٥٧-قنالعت داشتن، ٥٨-به طاعت کوشیدن، ٥٩-خدای را پرستیدن، ٦٠-قدم در راه نیستی زدن، ٦١- صبوری پیشه کردن، ٦٢- درمحنت صبرکردن،٦٣-با مهمان شیرین زبان بودن،٦٤- تکلیف ازمیان برداشتن، ٦٥-درنعمت شکر خدا کردن،٦٦-دلها را به احسان وکرم بدست آوردن، ٦٧- در راه احسان چالاک بودن،٦٨-در انتظار شکرانه نبودن،٦٩- چون شمع درمیان جمع سوختن، ٧٠-با عشق صبر کردن، ٧١- گفتار باکردار درست کردن، ٧٢- پاس نمک داشتن.

از نظر خواجه محمدپارسا، صحبت نیکو، دادهٔ خود را نستانیدن، رعایت آداب درخوردن، نشست وبرخاست وسازگاری با مردم و در اجتماع در آمدن را از شرایط اساسی جوانمردی میشمارد وبطور کل جوانمردان را به دو دست تقسیم میکند : یکی قولی ودیگری سیفی .قولی کسی از صدق دل قول میداده است که جوانمرد باشد. وسیفی کسی بوده که از روی دلاوری شمشیرمی زده است. [۹۱].

شیخ عطار ومولانا واعظ کاشف هروی وخواجه محمد پارسا،با وضع ۷۲ صفت برای جوانمردان درواقع خواسته اند پایه واساس عیاری وجوانمردی را بریک نوع تصوف اخلاقی بگذارند، درحالی که عارفان هم از اجرای آن ۷۲ شرط عاجزند، تا چه رسد به عیاران که مردمی بودند کمتر پای بند زهد وتقوای عارفانه.

پس از دورهٔ مغول در شهرهای مختلف خراسان سازمانهایی بنام «اهل **فُتّوت**»(جوانمردان) ظهورکرد واین عقیده وباور درمیان مردم تبلیغ میشد که

[۹۱] -محمدآصف آهنگ، همان اثر، صص۱۹۱- ۱۹۶

«لایق و سزاوار نام فتی یا جوانمرد» کسي است که تمام فضایل وخصایل اولیاء را در خود دارد و با این همه هرگزاندیشه به خود راه نمیدهدکه به جایی رسیده است.[۹۲]»

به عقیده عطار، به داد خلق رسیدن و دستگیری از مستمندان اساس فتوت و جوانمردی بود . عطارگفته است:

فتوت چیست، داد خلق دادن به پای دستگیری ایستادن

«اهل فتوت» خود را جوانمردان قوم میدانستند و عقیده داشتند که «جوانمردی تن و صورت آدمی است و راستی جان آن» و هرگاه این جان (راستی) در آن تن بدرستی بدمد، تبدیل به تصوف می‌شود.

وی دراین کتاب در موردعیاران یا جوانمردان وکاکه های کابل یادداشتهایی را از قول عرفای نامدار: شیخ عطار نیشاپوری ومولانا حسین واعظ کاشفی هروی وخواجه محمدپارسای بلخی نقل قول کرده است. چون آثار این سه عارف بزرگ در دسترس اکثر افغانان مهاجر نیست، بنابرین بجا خواهد بود تا ممیزات وصفاتی را که عرفای نامدار خراسان در بارهٔ عیاران وجوانمردان گفته اند، برای تکمیل بحث عیاران در زیر اقتباس کنیم.

کاکه های کابل:

آقای آهنگ مینویسد:«صفات جوانمرد چنین است که پاس نمک دارند،پاس آشنائی دارند، راستگو وبی ترسند، بربی گناه ومظلوم نمی تازند، بلکه به خاطرظلمی که برمظلومان رفته است از سروجان میگذرند،به درماند گان وبیچارگان بهر وسیله ایکه ممکن باشد از کمک دریغ نمی کنند. وبه وعده خود وفا دارند واسرار کس را فاش نمیکنند، البته بعضی خواص آنها به عارفین بزرگ میماند.

جوانمردان مطابق عصر به انواع فنون جنگی و ورزشی از قبیل پهلوانی،اسپ سواری، تیراندازی، نشان زنی، وشمشیر بازی آشنائی کامل داشتند.... جوانمردان لاف وگزاف نمیگویند، اما درمقابل حریف گپ های نیشدار وزهرآلود میزدند که به اصطلاح کاکه ها آنرا «پراک»

[۹۲] - قابوسنامه چاپ سعیدنفیسی،ص۱۸۱-۱۸۲

میگویند.زمانی که امیر شیرعلیخان از خوف قشون انگلیس جانب مزارشریف حرکت میکرد، کاکه رضاء عرعری بالای امیر پرتک انداخته گفت کجا میروی امیر! امیربا خشونت گفت:میروم تا ازروس کمک بگیرم وزن ...(ظ: زن انگلیسه) فلان کنم. کاکه رضای عرعری با آواز کاکه ها گفت: پیش بیگانه چه حاجتً شیربچه ها را رهاکو!

کاکه ها بی ترس سخن میگفتند و پرتک می انداختند و پراک میگفتند. کاکه ها رفتار مخصوص داشتند، خرامان به خرامان قدم برمیداشتند وقدم های شان فراختر از دیگران بود. دست های خود را در حین رفتار بصورت مخصوصی حرکت میدادند وبصورتی راه میرفتند که از رفتار شان یکنوع غرور وخود پسندی وجسارت و دلاوری کاکه پدیدارمیگشت. کاکه های کابل درپائین چوک، شوربازار، ریکاخانه، مرادخانی، ده افغانان، چنداول،حلقه های جداگانه ورؤسای جداگانه داشتند و بعضاً جنگ تن به تن میکردند واز مجروح شدن خود به دوایر دولتی شکایت نمیکردند.

اقای آهنگ متذکر میشود که:کاکه گی دارای درجات بود:۱- شیربچه،۲-کاکه بانکه، ۳-فرق، ٤- افلاک،٥- سماوات. واین آخرین درجه کاکه گی بود. وی میگوید که امیر عبدالرحمن خان ، با آنکه خود از زمرۀ کاکه ها بود وکاکه ها را دوست می داشت، ولی آهسته آهسته گلم کاکه ها را جمع کرد. [۹۳]

آقای آهنگ از یک عده کاکه های کابل نام می برد که کمی از نامهای متذکره درکتاب غبارمتفاوت است، مثلاً:« کاکه عبدالعزیز لنگر زمین،کاکه عبدل نعلبند، کاکه دوست بچۀ حاضرخان، کاکه محمدعلی برق(معروف به بچۀ بانی)، کاکه خالق ریکا، کاکه رضای عرعری، کاکه اکبر،کاکه غنی نصورای، کاکه بابای برق، کاکه سائین قنات، کاکه سائین پیزار، کاکه شیردل، کاکه زاغ، کاکه بخشو، کاکه رمضان، کاکه ششپر(شهپر)، کاکه اسلم سوته، کاکه حسن پیس، کاکه یوسف، کاکه اورنگ، کاکه سید امیر قبر کن، کاکه طاؤوس، کاکه شلوار، کاکه زنبور، کاکه بچه دوغاب، کاکه نقره، کاکه حسین،کاکه شمشم(یا آغا شمشم)، کاکه یاروی سنگ کش، - کاکه خان جان

[۹۳] -محمدآصف آهنگ، همان،صص۱۹۷- ۱۹۹

بیک توتی، کاکه سخیداد، کاکه اکرم، کاکه قلندرچتر بردار، کاکه برات بچه گلی،کاکه سید جعفر مشهور به برقی، کاکه میرعلی مشهور به زنجیری. [۹۴]

دراین کتاب علاوه برمعرفی شهر وکوچه ها وپس کوچه ها وبازارها وصنایع وپیداوار کابل قدیم، نکات بسیار ظریف ازرسوم وآداب وعنعنات وسرگرمیهای مردم در روزهای تعطیل وخوراک و پوشاک ومحلات تماشائی و کاکه ها یا عیاران کابل وغیره مسایل مردم شناسی به بحث گرفته شده است که خواندن هرقسمت آن بسیار جالب وسرگرم کننده است.

صحنه ای از کبک جنگی مردم کابل در روزهای تعطیل آخر هفته

از جالب ترین حکایتهای این اثر، حکایت پرجیره است که در آن پرزه پرانیهای مردم کابل را هنگام برخوردهای لفظی بریک دیگر خود حواله میدهند وآقای آهنگ آنرا با استادی وبدون مجامله به بیان گرفته اند در اینجا باز تاب میدهم، اگر با مطالعه این داستان از خنده دل درد نشدید، میتوان گفت که مرد استید .

داشتن ومطالعه این کتاب مفیدرا برای آنهایی که کتاب خوان وکتاب خرند، توصیه میکنم.

پایان ۹ /۲/ ۲۰۰۶

شهر گوتنبرگ سوئد

---

[۹۴] -محمدآصف آهنگ، همان،صص ۲۰۴- ۲۰۷

تقریظ چهاردهم

نگاهی بر کتاب پښتونستان

اثر استاد عبدالرحمن پژواک مرحوم

ترجمه داکترسید خلیل الله هاشمیان

(۲۰۱٤ /۲/۵)

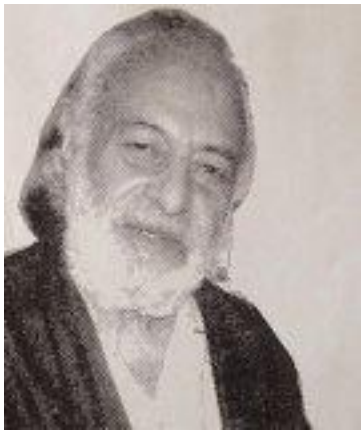

پژواک در آخرین روزهای زندگی اش

آقای داکتر سید خلیل الله هاشمیان،دوهفته پیش از روی لطف یک نسخه از ترجمه کتاب ذیقیمت «پختونستان» یا «پښتونستان»، اثرنویسنده وسیاستمدار نامدار افغانستان، مرحوم عبدالرحمن پژواک را برای من از امریکا فرستادند تا ضمن بهره مندی از محتوای کتاب، چند سطری هم به نام تقریظ برآن بنگارم.

پیش از همه شایسته وبجا میدانم تا از زحمات وتلاش های فرهنگی خستگی ناپذیر آقای داکتر هاشمیان با حرمت فراوان قدر دانی وتشکر نمایم.

خبردارم که جناب استاد هاشمیان درسال های اخیر، از ناحیه زانوها ومفاصل پاها دچار درد شدید اند ،ولی با وجود دردهای طاقت فرسا، بازهم

دست ازکارهای فرهنگی برنداشته است و ازسال ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۳ ، در مورد سوابق تاریخی پشتونستان وخط دیورند،دو کتاب بسیار ارزشمند تألیف ویا ترجمه کرده اند. این درحالی است که پیوسته در بحث های زبان وادبیات در انترنت نیز فعالانه شرکت کرده ومقالات جامع ومفیدی ارائه میدهند ومجلۀ آئینۀ افغانستان را نیز بشکل یک بولتن خبری تهیه وهر ماه یک باربه ادرس تعداد کثیری از افغانها درامریکا واروپا ارسال میکند،بنابرین جا دارد تا بخاطراین همه کار وزحمات فرهنگی به ایشان آرزوی صحت وتوفیق مزید نمایم.

واما در مورد مؤلف کتاب«پختونستان»(پشتونستان)، مرحوم پژواک،چه عرض کنم؟

مرحوم پژواک،یکی از نیک نام ترین شخصیت های سیاسی، فرهنگی واجتماعی افغانستان در قرن بیستم است، که نظیرش را تا کنون درکشورسراغ نداریم.او مردی به کمال رسیده ودارای مناعت نفس و با وقارافغان بود که بیشترین بخش عمرش را در کسوت یک سیاستمدار ورزیده وبی بدیل ، در مجامع دیپلوماتیک به عنوان سفیرکبیر ونماینده فوق العاده افغانستان درحل و فصل منازعات منطقه ئی و فرامنطقه ئی وظایفش را با کمال صداقت و وطن پرستی وسرفرازی بسر رسانده است. در عین حال او در مسایل فرهنگی وتسلط بر زبان وادبیات دری وپشتو و انگلیسی ونگاشتن در هرسه زبان و نیز درسرودن شعر و داستان نویسی از سرآمدان روزگار خویش یود.

چکامۀ مردان پاروپامیزاد او یک شهکار منظوم است ودر آن بیت ذیل کافی است تا او را بحیث یک عنصروطن پرست بشناسیم:

هـزار خـم نـکند مست می پرستان را
چـنـان که ذرۀ خاکی وطن پرستان را

تا آنجا که میگوید:

به پیری گر ز دستم کار سرافشان نمی آید
رهین طبع خویشم، خامه را شمشیر میسازم
کمان گر شد به پیری قامتم، با تکیه برهمت
بجان دشمن میهن، عصار را تیر می سازم

گویند پژواک دست پادشاه را نمی بوسید وبه هیچ زعیمی سرخم نمیکردو کسی را لایق مدح وستایش شعرخود نمیدید ومیگفت:

در آرزوی یکی رهنمای پاک نهاد نهادم عمر و نشد آرزوی من تا سر
که هرچه کرسی وعرشست برزمین بنهم یکی به فرق دگر زیر پای یک رهبر
گذشت عمر من اندر سراغ ممدوحی که باشد این همه اعزاز ومدح را درخور
چگونه طبع گهر بار من شود زایا ؟ نزاد مادر میهن چو یک خجسته پسر
دو قرن بیش که"بابا"نگفته شه را کس نکرده شه برعایا خطاب"زوی" و پسر
چسان چکامه برون آورم زژرف خیال چسان قصیده سرایم چوشاعران دگر؟
نگویدا که سخن نو بیافرین و بیار ز خاک خویش اگرفرخی برارد سر
درین دیار خود افسانه ایست گرگویند "فسانه گشت وکهن شد حدیث اسکندر"
زمان چو نو نشود،مرد نونیاید،چون حدیث تازه توان کرد کس در آن کشور

برب کعبه که کس درخورِ ستایش نیست
وگرنه نیست به طبعِ چون من ستایشگر

برای نشان دادن قدرت سخنوری مرحوم پژواک درسرودن شعر،چند بیت از قصیده ای که بمناسبت تجاوز قشون سرخ سروده، اینجا بازتاب می یابد تا دیده شود که وی تا چه حد در شعر دسترسی داشته و از تجاوزشوروی برکشورچقدر متأثر ورنج می برده است:

قشون سرخ

قسم بماه که از شام تیره تیره ترم قسم به مهرکه از هور روز بی خبرم
قسم به دیدهٔ بیدار کوکب سحری که شام تا به سحرگه ستاره می شمرم
نه روز دیده گشایم نه شب بچشم بلند خجل ز اختر شام و ستارهٔ سحرم
قسم به آدم وحوا که بیگنه به بهشت زحادثات زمین و زمانه رنجبرم
قسم بکعبه که چون من کسی سراغنداد کبوتری که شود صید در فضای حرم
شکسته بال و پرم آنچنان که گر داوٗد زبورخواند ،از شاخ به سوی او نپرم
نیایدم به چشم نوردیده چون یعقوب اگرسپید کنم چشم و پیرهن بدرم

درانتظار امیدی که مُرد،می سوزم
از آتشی که فتادست در دو چشم ترم

.....

زبندگی بخودم ننگ بود قید حیات
کنون غلام اسیری و بنده ای دگرم

در نثرنویسی نیز داستان های: **شهزادهٔ بست،و رودا به وزال و دختر کوچی وغیره** از قلم ایشان که پنجاه شصت سال قبل نوشته شده اند،تا هنوزاز شهکارهای نثر دری افغانستان به حساب می آیند.

جناب داکتر سیدخلیل الله هاشمیان که با ایشان هم همکار نزدیک بوده اند وهم به اصطلاح وطندار گفته میشدند، در پایان ترجمه کتاب، شرحی

مفصل ومفیدی در بارۀ عقاید وجهان بینی مرحوم پژواک ونظریات دوستان واخلاصمندان آن مرحومی را ضمیمه کرده اند که از هرلحاظ خواندن آن برای جوانان آموزنده است.

از نظرشکل، فقط یگانه نقیصه ایکه دراین بخش به نظرم رسید، اقتباس اشعار مرحوم پژواک به شکل نثر است. روش معمول ثبت اشعار درکتابها آنست که وسط هر دو مصرع مقداری سفیدی گذاشته میشود تا شعراز نثر فرق شود ودر کتاب های چاپی شعرا نیز همین روش رعایت میشود، ولی ندانستم که چرا آقای هاشیمان این روش را درنظرنگرفته اند ومیان مصراعها با گذاشتن چند علامت جمع ، به زیبائی شعر شکلاً صدمه رسانده اند.

کتاب با قطع بزرگ ۲۱در۲۹ سانتی در ۱۲بخش (۱۲۳ صفحه) همراه با تبصره ها و یاد داشتهای مترجم بایک ضمیمه ۲۵ صفحه ئی در معرفی شخصیت مرحوم پژواک نوشته شده که بالغ بر۱۵۸ صفحه میشود. متن موجود یک دست نیست، بخش های عمده متن با حروف درشت، وبرخی قسمتها با حروف نازکتر وعلاوتاً شماره گذاری صفحات از جهت رعایت جفت وطاق،نیز بدون دقت ترتیب یافته است. به هر حال، همینقدرهم که از دست یک مرد ۸٦ ساله درحالت مریضی برآمده است،زحمات ایشان جای قدردانی است.

مرحوم عبدالرحمن پژواک،تقریباً ٦۰ سال قبل،هنگامی که در سفارت افغانستان در لندن در۱۹۵۱ کارمیکرد، رساله ای در بارۀ پشتونستان بزبان انگلیسی نوشته بودکه اینک توسط داکتر سیدخلیل الله هاشمیان ٦۰ سال بعد ازنشرش به دری ترجمه شده است.

مرحوم پژواک نام پشتونستان را بگونه ایکه درمیان مردمان آنسوی خط تلفظ میشود، بشکل پختونستان ضبط کرده وبعد به شرح مختصری از تاریخ قوم پشتون ونقش شان درتاریخ وسیاست واقتصاد منطقه پرداخته است.

مولف در بخش اول رساله، به معرفی مناطق قبایلی ودر بخش دوم به معرفی اقوام مختلف پشتون پرداخته واز بسترزیست و مبارزات شان در برابر مهاجمان بیگانه از عهد مغل تا دوران انگلیس (صفحات ۱٤ تا ۲٦) بطورفشرده یادکرده است.

بنابر تحقیقات مرحوم پژواک:" **اقوام پشتون به دوقوم عمده تقسیم شده اند:قوم غلزی وقوم درانی. وهریک ازاین دوقوم به شعبات کوچکتر تقسیم شده است. مهمترین قوم پختونستان غلزائیها میباشند، اما دوقوم بسیار وسیع پختون، مهمندها وشورانی ها به قبیلهٔ درانی تعلق دارند. اقوام عمده دیگر پختون عبارتند از : افریدی،وزیری(که بدو شعبه درویش خیل ومسعود تقسیم شده است) ویوسفزی. از جمله اینها،قوم افریدی درناحیهٔ تیرا ودرهٔ خیبرزندگی میکنند- سرزمین قوم وزیری، وزیرستان نام دارد ودر وادی ای بین معبرهای کُرم وگومل افغانستان قرار دارند- اکثر قوم یوسفزی در سوات زندگی میکنند.مومندها در بونیر،دیر، باجور زیست دارند وقوم شورانی در وادی های مجاورتخت سلیمان زندگی میکنند.اقوام مهم دیگر پختون چمبانی وزیمخت میباشند.** [۹۵]

پژواک از زبان جنرال انگلیسی **سرمکمون**General Sir MacMun ، نقل قول میکند که گفته است تمام قلمرو پشتونها یک واحد غیر قابل تقسیم می باشد: " **محسود مرتبط است به وزیر،وزیر با زیمخت، زیمخت با ورکزی، ورکزی با افریدی، افریدی با مومند، مومند با اقوام باجور،باجور بادیر، دیر باصوات،صوات با بابنیر، بنیر بادرهٔ سند، ودرهٔ سند با کوه سیاه.** [۹۶] "

پژواک در جواب آنهای که معتقد اند پشتونستان از لحاظ اقتصادی ومنابع طبیعی فقیراست ونمیتواند به حیث یک کشورمستقل به پای خود ایستاده شود میگوید :" **کسانی که معتقد اند پختونستان ازنظراقتصادی بحیث یک کشور مستقل به پای خود ایستاده شده نمیتواند، کاملاً بخطا رفته اند. پختونها مستشعراند که هنگامی که موانع به مقابل آزادی واستقلال شان برداشته شود- درحالی که تمام انرجی شان درگذشته دراین راه صرف شده است- آنها میتوانند یک زندگی مرفه برای خود در وطن خود تأمین نمایند.** " [۹۷]

مرحوم پژواک، می افزاید:" از نقطه نظر اقتصادی درمی یابیم که پختونستان از جانب غرب به دریای سند محاط میباشد وسواحل این دریا از سرحدات کشمیرگرفته تا بحیرهٔ عرب همیشه بحیث یکی ازحاصلخیزترین

---

[۹۵] - عبدلرحمن پژواک، پختونستان(درهٔ خیبرکانونی برای دولت جدید پختونستان)لندن۱۹۵۱ ، ترجمه داکترسیدخلیل الله هاشمیان،۲۰۱۳،ص ۱۴

[۹۶] - پژواک، همانجا

[۹۷] - عبدلرحمن پژواک، پختونستان ، ۲۰۱۳،ص ۱۳

مناطق جهان شناخته شده است. همین علت حاصلخیزی این منطقه بود که نژاد آرین را هزاران سال قبل از میلاد،ازکناره های آمودریا ومدنیت بلخ وباکتریا(باختر) بخود جلب کرد واینها از طریق افغانستان بسواحل دریای سند مهاجرت کردند. واین سواحل سرحد طبیعی بین آسیای مرکزی ونیم قاره هندوستان را تشکیل میدهد. بعضی نقاط این سرزمین، مثل درۀ پشاور، که از قدیم الایام محل زیست پختونها بوده حاصلخیزترین نقاط قاره آسیا شناخته شده است. زمین پربار و آب وهوای این منطقه که بین سلسله کوه های افغانستان وجلگۀ وسیع هندوستان قراردارد، نه تنها برای زرع وتولید انواع نباتات منطقه حاره وغیر حاره مساعد میباشد، بلکه واجد این مزیت و برتری میباشد که نباتات منطقۀ سردسیر نیز دراینجا زرع شده میتواند.

مزیت دیگرسرزمین پختونستان اینست که مانند هندوستان وپاکستان بمشکل کثرت نفوس مبتلا نیست وبنابرین در زمینه تولید مواد غذائی نه تنها میتواند خود کفا باشد، بلکه تولیدات اضافی خود را به همسایگان خود که بعضاً به مشکل قحطی مواجه میباشند، نیز صادرنماید. مردم این سرزمین نه هندی و نه پاکستانی اند، در شرایط اقلیمی بهتری زیست کرده سرسخت و زحمتکش میباشند. براساس این خصویات آینده وانکشاف بهتری برای این مردم واین سرزمین پیش بینی شده میتواند. اما باید تاکید شود که پختونستان علاوه برمنابع طبیعی زراعتی خود، منابع دیگر نیز دارد که به ارتباط انکشاف آینده اقتصادی آن باید درنظرگرفته شود: بطورمثال امکانات زیادی برای استفاده از دریاهای این سرزمین بمنظور پروژه های تولید برق وجود دارد. از این دریا ها تنها برای انتقال چوب تعمیراتی کارگرفته شده است که البته یک منبع خوب عایدات مردم از مدرک تجارت چوب میباشد وضروریات زندگی یک قسمت از مردم منطقه را تکافو میکند.

علاوه برآن، پختونستان مزیت دسترسی به بحر را از طریق بلوچستان نیز دارا است که واضحاً یک عامل بسیارمهم برای انکشاف تجارت درآینده این سرزمین محسوب میشود. بنابرین ملاحظه است که می باید توجه لازم به امکانات وسیع موجود بمنظور انکشاف اقتصادی پختونستان معطوف گردد."[۹۸]

---

[۹۸] - عبدلرحمن پژواک، پختونستان(درۀ خیبرکانونی برای دولت جدید پختونستان)لندن۱۹۵۱ ، ترجمه داکترسیدخلیل الله هاشمیان،۲۰۱۳،ص ۱۳

مرحوم پژواک برخی ظرفیت های مناطق پشتونستان را از نظر اقتصادی چنین معرفی میکند:

پختونستان شمالی:

دراین قسمت، چترال از لحاظ جنگلات نهایت غنی است. کوهستانها، مخصوصاً از درختان کاج وصنوبر مملواست. و این غنا میتواند مواد خام برای محصولات پختونستان را فراهم کند. چوب این منطقه ازطریق دریای کنربه پاکستان صادرشده میتواند. بمنظور پیشبرد اقتصادی ازچوب منطقه برای رفع احتیاجات داخلی پختونستان وهم برای صادرات استفاده میشود.قبل از تهاجم برتانیه بالای چترال، تجارت چوب ازطریق دریای کنر صورت میگرفت، اما با ورود سپاه انگلیس، پختونهای افغانستان ازاین مجرا محروم ساخته شدند.

تاجایی که تحقیقات نشان داده،چترال دارای دومنبع دست نخورده میباشد:یکی زرنیخ زرد ودیگری طلای دریائی که ازغربال کردن ریگ دریا بدست می اید. مقدار زیاد منگنیز(منیسیا یا سنگ سیاه شیشه گران) ازچترال به امریکا صادرمیشود. کلاه های پشمی موسوم به پکول،قالین وگلیم،جراب، دستکش پشمی وچپن ازصنایع عمده دستی چترال بوده ویکنوع پارچه که از آن جامه های زنانه و پرده میسازند- چیت موصلی-مشمش) نیزدر بعضی نواحی چترال بافته میشود.

سوات(سواد[۹۹]):

پیداوار زراعتی عمدۀ سوات عبارتند از:گندم،جو، برنج، ذرت، پنبه، تمباکو، وکوکنار. اقسام مختلف برنج در صوات زرع وتولید میشود. بطورمثال یکی نوع آن بانگی نام دارد که نبات آن خوشبو میباشد. نوع دیگر آن باسمتی نام دارد که بسیار شیرین(خوش طعم) میباشد.[عین این برنج درکنر نیزتولید میشود و دارای عین خصوصیات است.سیستانی] انواع میوه ها از قبیل انگور،انار،انواع توت، ناک، میوه های خسته دار،آلو، زردآلو، وغیره درسوات وجود دارند. حیوانات اهلی از قبیل گاو،گوسفند، بز، خر،

---

[۹۹] -مولف سراج التواریخ ،سوات را بشکل "سواد" نوشته است ومن فکر میکنم که درست نوشته است. املای سوات یاصوات، همان سواد(سیاهی) است. چون این منطقه خیلی مشجربوده است، واز دور به چشم بیننده سیاه میزده است، آنجا را سواد(سیاه) خوانده اند،چنانکه عراق را نیز اعراب هنگام فتح اسلام بخاطر مشجربودنش "سواد" مینامیدند.پس بهتراست این نام بشکل سواد نوشته شود.(سیستانی)

اسپ، وشتر در سوات پرورش می یابند. پوست باب، کمپل های پشمی، برنج،چوب تعمیراتی،چارمغز وپشم ازجمله صادرات سوات میباشد. دباغی و چرمگری صنعتگری مردم سوات است. خصوصاً چرم آهو رامثل یک پارچۀ ابریشمی نرم ونفیس میسازند. بوت، چپلی وسلیپر ساخت سوات شهرت دارند. بهترین نوع تفنگ های ساخت پختونستان نیز درسوات تولید میشوند.اگرچه مقدار تولید تفنگ درحال حاضر محدود است، اما مهارت تولیدی تفنگسازان قابل وصف است.

پختونستان مرکزی:

پختونستان مرکزی دارای منابع سرشارمعدنی میباشد.معادن عمده منطقه عبارتند: نمک، زغال، سلفر، سرب، سنگ سرمه، سنگ مرمر ،پطرول، تیل خاک، در منطقه کوهات وبهادرخیل و بنو ونایکند، کوه های هزاره جات، ودیرۀ اسماعیل خان وجود دارد.

میوه جات از قبیل:انگور، انار، شفتالو،وسایر میوه جات در پختونستان مرکزی وجود دارد. همچنان مصنوعاتی از قبیل شال، چپلی،کلاه پکول،درهمه نواحی پختونستان مرکزی وسامان آلات چوبی بخصوص در دیرۀ اسماعیل خان شهرت فراوان دارد.صادرات منطقه عبارتند از نمک،تمباکو، گُر(قندسیاه) و پوست باب.

پختونستان جنوبی:

مولف دراین بخش بلوچستان را پختونستان جنوبی نامیده است، چون در بارۀ بلوچستان مقالۀ علیحده ای مدنظرمیابشد، بنابرین منابع اقتصادی وطبیعی آن در آنجا شرح داده میشود.

کوهستان:

صادرات عمدۀ کوهستان را چوب تعمیراتی تشکیل میدهد که انتقال آن ازطریق دریا صورت میگیرد.روغن وپوست باب وچارمغز نیز ازاینجا صادر میشود. پارچه های نفیس برای لباس،قالین باب وشال های پشمی نیز تولید وصادرمیکند.هکذا سامان آلات چوبی ونجاری وآهنی دراینجا تولید میگردند.چرم باب نهایت اعلی در اینجا تولید میشود.خصوصاً چرم آهو را آنقدر نفیس میسازند که مانند ابریشم نرم ونفیس است. صنعت چوب درکوهستان خوب انکشاف کرده است. کاسه ها و پطنوس های بسیار ظریف از چوب عادی و چوب چارمغز میسازند. درشهرک متی وچنگی(مومند)

انواع تفنگ ساخته میشود. شال بافی ونمد بافی دراینجا رواج دارد. شالهای جندال در ظرافت، نرمی، رنگ و گرمی و مرغوبیت شهرت دارند.

باجور:

جو وگندم،عسل و فندق به وفرت در باجور یافت میشود.از آنجائی که این منطقه بقلت آب دچاراست، اکثرحاصلات آن منوط به باران میباشد.

مومند:

بهترین اسلحه،در مومند تولید میشود. بشمول تفنگ های ده تیره و تفنگ های شکاری. چپلی وکلاه کاهی ساخت این منطقه بسیارشهرت دارد. جوال وخیمه در جمله مصنوعات مومند میباشد. سرمایه بزرگ طبیعی منطقهٔ دَیرهمانا جنگلات است که منبع مهم عایدات مردم آن میباشد. چوب از طریق دریای پنجگوره به پشاور برای فروش ارسال میشود. اقلام صادراتی دیگر آن عبارتنداز عسل، پشم،کُرک،وپوست حیوانات. صنعت چوب کاری در مومند شهرت دارد. کاسه ها و سایراشیای نفیس چوبی دراینجا ساخته میشود. تفنگ، کارتوس، نیز دراینجا ساخته میشود.شال پشمی،کلاه پشمی و پوشاکه باب پشمی دراینجا ساخته میشود.در شهر تیرا فابریکات برای تولید انواع تفنگها وجود دارد. در وزیرستان نیز فابریکات تفنگ سازی مصروف تولید اسلحه میباشند. گندم وجو،ذرت، برنج،ماش وعدس،ارزن وحبوبات دیگر دراینجا زرع وتولید میشوند. روغن، عسل، پشم باب، پوست باب، چوب تعمیراتی زمینه تجارت را بحیث یکی از مناطق پرمنفعت فراهم ساخته است. با کمی توجه میتوان این منطقه را بحیث یکی از مناطق پرمنفعت اقتصادی پختونستان انکشاف داد. معادن سنگ مرمر، سنگ سرمه، وتلک درکرم وجود دارند. این منطقه برای تولید انواع میوه ها خیلی مساعد است.[۱۰۰]

مرحوم پژواک دراین رساله، به ارتباط پشتونستان سعی ورزیده است تاثابت نماید که سرزمین های قبایل پشتون هرگزجزو هندوستان نبوده وآنها از لحاظ فرهنگ، زبان وتاریخ با مردم افغانستان یکی بوده اند وفقط دراخیر قرن ۱۹ در تحت شرایط وکیفیایت خاص از پیکر افغانستان جدا گردیده اند وبه هند برتانوی داده شده اند،ولی هرگز تن به اطاعت ازحکومت انگلیس نداده اند وپیوسته این عدم اطاعت وعدم رضایت خود را با قیامها وشورش ها علیه حاکمت انگلیس ابراز داشته اند. وحال که انگلیس مصمم به بیرون رفتن

---

[۱۰۰] - **عبدلرحمن پژواک، پختونستان(درهٔ خیبرکانونی برای دولت جدید پختونستان)لندن۱۹۵۱ ، ترجمه داکترسیدخلیل الله هاشمیان،۲۰۱۳،صص ۹-۱۲**

از منطقه شده است، می باید سرزمین های افغانستان را دوباره به صاحب اصلی آن افغانستان واگذار نماید ویا اینکه برای قبایل نیز ریفراندوم(همه پرسی) عملی گردد تا آنها خود تصمیم بگیرند که آیا میخوهند از خود دولت مستقلی داشته باشند، یا میخواهندکه با پاکستان یکجا باشندویا اینکه میخواهند با کشور مادر یعنی افغانستان یکجا گردند؟

درمکاتبات رسمی حکومت افغانستان عنوانی وزارت خارجه بریتانیای کبیر،متاسفانه موضع گیری رسمی افغانستان به ارتباط داعیه پشتونستان، بصورت یک داعیه ارضی نه، بلکه بصورت حمایت از **حق خود ارادیت برای پشتونها وبلوچها،** مطرح شده است و مرحوم پژواک هم برخلاف خواست قلبی خود،حمایت وپشتی بانی دولت افغانستان را از قبایل پشتون وبلوچ آنسوی خط دیورند که با مردم افغانستان، مشترکات تاریخی وجغرافیائی وفرهنگی وربانی ودینی دارند،، در پرتو اصل«**حق خود ارادیت**» ، که خودش مبتکر این اصل بود و براثر پافشاری واستدلال او درجمله اصول منشور جهانی حقوق بشرسازمان ملل متحد قبول گردید، توضیح وتشریح مینماید و میخواهد به اولیای انگلیس بفهماند که این حق از مردم پشتون وبلوچ آنسوی خط دیورند، هنگام تقسیم هند به دو دومینیون گرفته شده است وآنها خواهان حق تعیین سرنوشت خود استند وافغانستان ،ازاین حق حمایت میکند تا آنها بتوانند خود تصمیم بگیرند که آیا با پاکستان باشند، یا از خود دولت مستقلی داشته باشند ویا اینکه با افغانستان ملحق شوند.

دریادداشت مرحوم پژواک یک نکته بحیث نظرشخص خود او درمورد پشتونستان درج است که میگوید :**" برای آنکه مردم پشتونستان جلب شوند، صرف پول کشور فقیری مانند افغانستان درست نیست . بعقیدۀ من باید قوانین و تطبیق قوانین درافغانستان بطورفوری وضع وموردعمل قرارگیرد که مردم پشتونستان درپیوستن بیک کشورقانونی براساس مساوات وعدالت اجتماعی، مراعات آزادیهای اساسی وحقوق بشری تاخیر و تعلل نکنند. بدون اینگونه قوانین ، دیگر طوایف افغان (غیرپشتون) از پشتونستان به بیم وهراس بیشتری مواجه خواهند شد، زیرا نفوس پشتون درافغانستان دوچند خواهد شد و با اکثریتی که از قرنها باینسو داشته است ، پشتونها اقوام دیگر مملکت را بیشتر تحت نفوذ خود خواهند آورد، و ازاینرو افغانستانی وجود نخواهد داشت، وافغانستان عزیزپشتونستان غیر قابل تحمل خواهد گردید."**

کسانیکه مرحوم پژواک را می شناسند، او جرأت بیان همین مطالب را به صدراعظم و پادشاه وقت هم داشت ، بلکه عین نظر خود را درمواقعش بیان کرده و از همین بابت بود که او را درکابینه راه نمی دادند، درحالیکه وزیرخارجه بهتری از او نداشتیم .

پایان

تقریظ پانزدهم

دورۀ صدارت شاه محمودخان غازی

تالیف داکترسیدعبدالله کاظم

اخیراً داکترسیدعبدالله کاظم دانشمند اقتصاد وعلوم اجتماعی واستاد سابق اقتصاد درپوهنتون کابل، یکی از تالیفات تاریخی خود بنام «دورۀ صدارت شاه محمدخان غازی» را از روی لطف از امریکا برای من فرستاده بودند که بدینوسیله از لطف ومحبت شان ابرازامتنان مینمایم.

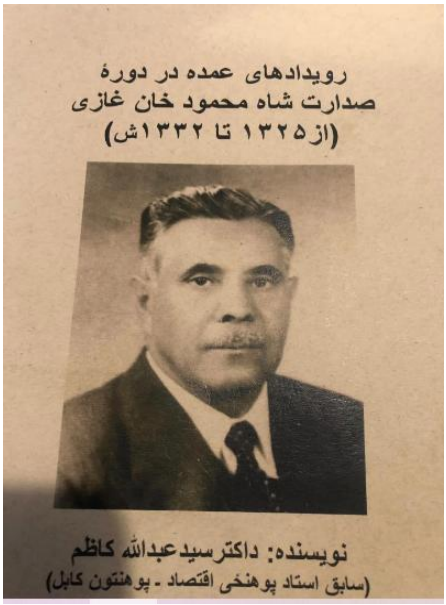

کتاب در۴۲۳ صفحه مشتمل برفهرست مندرجات ، پیشگفتار وبیست وسه فصلٍ وچهارضمیمه با عکسهای تاریخی برروی کاغذ درجه اول با قطع وصحافت زیبا درسال۲۰۲۰ میلادی درامریکا بچاپ رسیده است.

این اولین اثری است که با تفصیل در بارۀ دورۀ صدارت شاه محمودخان غازی(مشهور به پدر دموکراسی) نوشته شده است.

مؤلف درپیشگفتار خود دراین باره مینویسد:«دورۀ صدارت شاه محمودخان غازی با آنکه عمرنسبتاً کوتاه داشت، اما با وقوع رویدادهای مهم درتاریخ معاصرافغانستان یک دورۀ پراز امید ویأس محسوب میشود. با آغاز این دوره فصل سرما وانجماد

طولانی حاکم درفضای سیاسی واجتماعی کشورروبه تغییرگذاشت ورایحۀ بهاری بمشام رسید که نوید روزهای روشن را با نسیم خوشگوار آزادی وبشارت دموکراسی با خود همراه داشت.افسوس که که عمراین بهار کوتاه بود وبه زودی بادهااز هرسودمیدن گرفت وشگوفه های نورسته را که تازه از شاخسارهای رنجدیده از سرمای طولانی قید وزندان به امید رهای از مصیبت ها سرکشیده بودند، پر پرکرد و به زمین یأس فروریخت.» (ص ۷)

نویسنده درادامه میگوید:«نویسندگان ومحققان تاریخ کشور تا حال این دوره حساس وپرتحول واین بهارزودگذر دموگراسی را درکتابها وآثارخود بطورخلاصه وکوتاه مرورکرده واغلب آنرا ضمن ادامۀ دوره های دیگر درچندصفحه کم و زیاد مورد بررسی قرارداده اند،همچنان کسانی دیگر که کتاب خاطرات خود را نوشته اند بیشتراز رویدادهایی به تفصیل یادکرده اند که خود شان مستقیم یا غیر مستقیم در آن نقش داشته ویا اینکه شاهدً وناظر بعضی از وقایع بوده اند، وچشم دیدهای خود را بطور ضمنی بیان نموده اند. این نوشته ها وبیان خاطرات اکنون میتوانند ماخذخوبی برای بررسی کامل این دوره محسوب شوند،ولی اتکای کامل به آنها یک اندازه مستلزم احتیاط ودقت میباشند، زیرا همچو آثار خواهی نخواهی به نحوی تحت تاثیر احساسات شخصی قرارداشته ومسلم است که آنها ازموقف ویا نقش خود به دفاع برخاسته وانگشت انتقاد را بطرف مقابل دراز کرده اند.» (همانجا)

دراین کتاب من به نکات مهمی پی برخوردم که قبل از مطالعه این کتاب از آن اطلاعی نداشتم، بطورمثال: من از مسافرت طولانی هفت ماهه اعلیحضرت ظاهرشاه به اروپا چیزی نمیدانستم مگر دراین کتاب برای آولین بار بدان پرداخته شده است. افزون براین من قبل از مرور این کتاب نمیدانستم که

ستدویم ورزشی کابل از ساخته های شاه محمودغازی است وبه همین علت به غازی استدیوم یاد می شود.
دراین کتاب برای اولین بارفهمیدم که اتحادیه محصلین پوهنتون کابل نقش مهمی در جنبش بیداری ومبارزه برای دموکراسی وتقبیح مفاسد اجتماعی وفرهنگی و رشوه گیری وواسطه بازی وخویش خوری در دوایردولتی داشته است. تدویرکانفرانسهای منظم هفته وار وایراد خطابه های شدیدانتقادی از ارکان دولت ونمایش درامه های انتقادی در صحنه تیاترلیسه استقلال ودعوت از اعضای کابینه برای تماشای این درامه ها از اقداماتی مهمی بوده است که اتحادیه محصلان درهرهفته از خود بروز میداده است .
براثر فعالیتهای اتحادیه محصلین بالاخره «درامۀ وحدت ملی» اثرمرحوم فضل ربیع پژواک درصحنه تیاتر استقلال بروی سن آمد که با وجودمحتوای ملی با لحن انتقادی اجراگردید وچون در ضمن اجرای نمایشنانه مقاله ای نیز خوانده شدکه مخاطب آن دولت بود حکومت را تکانه زد وواداشت تا فعالیت های اتحادیه محصلین را ممنوع اعلام کند وبسیاری از فعالین اتحادیه اخراج یا زندانی شوند.
مؤلف از قول داکترحسن شرق مینویسدکه :«اگرچه درامه وحدت ملی به تناسب نوشته های محصلین مخالفت کمتری با دستگاه دولت تمثیل کرده بود، اما استقبال گرم وفضای ارام وتنقیدات عالمانه وموثر آن بمقامات صالحه طوری جلوه داده شده بود که این اتحادیه از حدود صلاحیت خود تجاوز وتمام مقامات را بشمول شاه وصدراعظم مورد انتقاد قرارداده است.» (ص ۲۴۸) شرق درادامه میگوید که تمثیل آن درامه اتحادیه را شدیداً مواجه با عکس العمل حکومت خصوصاً شخص صدراعظم نمود. بعد از نمایش درامه وحدت ملی تمام کسانی که درامه را نوشته و تمثیل کرده بودند زندانی شدند واز همان زمان به بعد دو دسته گی دراتحادیه بروز کرد. عده ای طرفدار نرمش با دولت بودند

واکثریت محصلین خواهان ازادی بدون قید وشرط زندانیان شدند.(ص ۲۴۹)
من این نماشنامه را در سال ۱۳۵۲ هنگامی که پوهاند فضل ربیع پژواک از طرف رئیس جمهورداودخان بحیث والی ورئیس عمومی وادی هلمند تعیین شده بود درتالار سینمای شهرلشکرگاه دیده ام وبه یادم می آید که هریک از اکتوران نقش یکی از اقوام را در لباس وشمایل قومی خود نمایش میدادند ولی در آخر درگنارهم قرار گرفتند ودستان همدیگر را فشاردادند و برای دفاع از ۀطن حاضر بقربانی سروجان خود شدند اما من در آن زمان از سوابق این درامه اطلاعی نداشتم .
مؤلف زیرعنوان انحلال اتحادیه وزندانی شدن بعضی از اعضاء مینویسد:آنهای که از پوهنتون اخراج شدندعبارت بودنداز:غلام حیدرداور،میرعلی احمدشامل زاده، عبدالحبیب صافی،محمدمحسن طاهری(برای دایم) ، عبدالعظیم طاهری، محمداختربره کی،و علی اکبر شهرستانی(برای یک سال)»یونس سرخابی از لیسه استقلال اخراج وبه میمنه تبعید شد. میرعلی احمدشامل زاده ،صافی وشهرستانی وببرک کارمل بعداً برای مدتی زندانی گردیدند.داکترحمایت الله(اکرم)درحالی که هرگزاز محصلین بخش اردو نبود بطورجزائی به حیث معلم بیولوچی به مکتب حربی فرستاده شد.(ص ۲۵۴)
مولف از قول پوهاندفاضل مینویسدکه«سنگ تهداب احزاب چپ وراست درهمین جنبش اتحادیه محصلین گذاشته شد.همه جنبش ها وحرکات یکی بعد دیگری بوجود آمد وبحران تازه ای را ایجادکرد ونا ارامی ها ونفاق های نوین، تبعیضات گوناگون وصدها بدبختی دیگر را بارآورد. همه بدبختی های ما زادۀ تربیت ناقص استبدادی درمکاتب وسویه تحصیلات عالی ماست.»(ص ۲۵۵)
افزون برفعالیتهای سیاسی چشم گیر اتحادیه محصلین، دراین کتاب ازتشکیل احزاب سیاسی درحالت فقدان قانون احزاب نیز

مطالب جالب واموزنده ای ارایه شده است.داکترکاظم مینویسد:«بدون آنکه درافغانستان قانون احزاب موجودباشد، با استفاده از شرایط جدید،تشکیلاتی زیرنام "حزب" از طرف یک تعداد رووشنفکران ایجاد گردید که اکثردرموقف ضدیت با نظام مطلقهٔ شاهی قرارداشتند وحمایت خود را از یک نظام مشروطه توأم با آوردن بعضی تغییرات درقانون اساسی وایجاد یک فضای دموکراتیک درکشورکه درآن عدالت اجتماعی ونقش مردم حاکم باشد، ابراز میکردند. این دوره درتاریخ مشروطه خواهی کشور به حیث دورهٔ سوم مشروطه مسمی گردیده که متاسفانه دیردوام نکرد ومثل صاعقه ای زودگذر بود اما سالها بعد آثار آن به اشکال مختلف بروز نمود.

نویسنده می افزاید: «احزاب مشتکله در آغاز به نشرجراید ازاد پرداختند واز ذکرنام حزب درآن بطورعلنی خود داری کردند واما دربین مردم از همان مراحل اولی فعالیت جراید شان به حزب شهرت یافتند از جمله:با نشرجریدهٔ "نداء خلق"از طرف داکترعبدالرحمن محمودی جریان فعالیت آن به «حزب خلق" مسمی گردید.وبه همین ترتیب با نشرجریدهٔ "وطن" که صاحب امتیاز آن میرغلام محمدغبار بود، به "حزب وطن" شهرت یافت. "انگار"نام جریدهٔ حزب "ویش زلمیان یا جوانان بیدار" بود. حزب دموکرات ملی که به "کلوپ ملی" شهرت یافته بود نیز یکی از احزاب فعالی بود که زیرنظرمحمدداود(سردار) وعبدالمجیدزابلی به فعالیت آغاز کرد که فاقدکدام نشریه خاص بود.»(ص۲۵۶)

طبعاً هریک ازاین احزاب خود را خدمتگار واقعی مردم افغانستان وانمود میکردند، و اندیشه ها وبرنامه ها واهداف حزب را ازطریق ارگان نشراتی خود به اطلاع مردم می رساندند. نویسندگان وشخصیت های سیاسی آنزمان دراطراف همین جراید گرد آمده وابراز وجود میکردند. مطالعه مرام نامه ها ی هریک از احزاب فوق الذکر خطوط فکری احزاب را مشخص میسازد

وسرانجام نمایندگان این احزاب مذکور درانتخابات دورۀ هفتم شورایملی نمایندگان خود را کاندید وموفق به راه یافتن به شورای ملی گردیدند.(فصل هجدهم کتاب)
فصل نزدهم به انتخابات دورۀ هشتم شورا ومظاهرات گسترده وزندانی شدن سران واعضای فعال احزاب خلق ووطن اختصاص یافته است که درعین کوتاهی محتویات از شوروهیجان فعالان سیاسی اجزاب وطن برهبری غبار وحزب خلق برهبری محمودی حکایت میکند وسرانجام منجر به دستگیری وزندانی شدن عناصرفعال وموثراین دو حزب گردید.
مولف از قول فرهنگ مینویسد که :«از حزب وطن دوازده نفر هریک:میرغلا محمد غبار،سرورجویا،براتعلی تاج،عبدالحی عزیز،علی احمدنعیمی،داکترقیوم رسول، سلطان احمد لویناب،داکتر ابوبکر،علی احمدخروش، عبدالحلیم عاطفی، داکترفاروق اعتمادی، ومیرمحمدصدیق فرهنگ. از حزب خلق: داکتر عبدالرحمن محمودی، محمدنعیم شایان،داکترنصرالله یوسفی،داکتر رحیم محمودی ، محمدامان محمودی، محمدعظیم محمودی،وفتح محمد بهسودی زندانی شدند.برعلاوه تعدادی از منسوبین اتحادیه محصلین نیز بازداشت وروانه زندان گردیدند.از جمله زندانیان ها البته بعضی ها بنابر دلایلی زودتر وبعضی تا سالهای دراز درحبس باقی ماندند. ناگفته نماند که چند نفر از حزب ویش زلمیان به شمول فیض محمدانگار نیز زندانی شدند واما بعضی از سران دیگر آن حزب از جمله گل پاچا الفت،عبدالرووف بینوا،ونورمحمدتره کی نه تنها زندانی نشدند،بلکه به مقامهای حکومتی درداخل وخارج مقرر گردیدند.»(ص ۳۰۱)
بدینسان کتاب حاوی مطالب وموضوعات بسیارجالبی است که مولف دانشمند آن را از منابع وماخذمعتبر داخلی وخارجی وقسماً خاطرات ویاداشتهای رجال وشخصیتهای مطرح در دولت آنزمان

با دقت برداشت کرده وبازتاب داده است. و با شرح مختصری از بیوگرافی خود کتاب را به پایان برده است.
برای نویسنده دانشمند جناب داکتر سیدعبدالله کاظم که در بارۀ دورۀ صدارت شاه محمودغازی مثل کتاب زندگانی سیاسی شهید داودخان پژوهشی عمیق ودقیقی انجام داده اند واین تالیف برای علاقمندان این دوره کمک فراوانی میکند،عمر مزیدتر وتوفیق بیشترآرزومیکنم.
پایان

تقریظ شانزدهم

مبانی زیبائی شناسی یا استتیک، یک اثر بکروستودنی

(از قلم استاد بشیرمومن)

(٢٠١٦ /٤/٣)

زیبائی وزیبائی شناختی یکی از دلچسپ ترین وجذاب ترین بحث های هنری- فرهنگی در جامعه شناسی است.درکشورما با آنکه شاعران وادیبان وهنرمندان خوش ذوق وبا استعداد ما در آفرینش زیبائی های مادی ومعنوی،دیداری وشنیداری نقش برجسته داشته و دارند،مگر در عرصهٔ زیبائی شناسی و یا زیبائی شناختی در هنرو ادبیات و یا فن معماری و بخش های دیگر زیبائی آفرینی و زیبائی شناختی کدام اثر مستقلی ننوشته اند. اینک با وجود کمبود جای یک چنین کار سترگ و با ارزش، بالاخره استاد بشیر مؤمن که ذوق وشوق فوق العاده ای به مسئله هنر وجامعه شناسی دارد، آستین برزده و با دستیابی ده ها و صدها اثرمعتبر ادبی وعلمی واجتماعی وفلسفی که از سوی نویسندگان و فرهنگیان ایرانی تالیف ویا ترجمه شده و به چاپ رسیده اند،هریک را مطالعه کرده وبه استناد آنها یک اثر پژوهشی دلچسپ وجالب بنام «مبانی زیبائی شناسی یا استتیک »، تالیف کرده و به چاپ رسانده است که نسخه ای از آنرا برای من نیز فرستاده اند.از آنجایی که موضوع کتاب برایم دلچسپ بود، من آنرا دریکی دو شب مرورکردم و سطور ذیل را در رابطه به آن می نویسم.

قبل از هرچیز دیگر، تالیف این اثرمهم وتازه را برای دوست محترم خود آقای مومن صمیمانه تبریک میگویم وخواندن آنرا به جوانان و اهالی کتاب توصیه مینمایم.

کتاب از لحاظ شکل ومحتوای خود بسیار گیرا و دلپذیر است. از نگاه شکل، کتاب درچاپخانهٔ فیصل با کیفیت عالی در کاغذ درجه اول وقطع مرغوب (آ پنج) در۲۲۵ صفحه با پشتی کاغذی ویک تصویرهنری به چاپ رسیده است. کتاب با چهار تقریظ سودمند از سوی چهار صاحب قلم نامدار افغان: آقایان داکتر زیار، استاد نگارگر ، داکتر ببرک ارغند وغفورلیوال آغاز شده، که مجموعاً (۱۱) صفحه کتاب را احتوا کرده اند. وسپس کتاب با پیشگفتار مؤلف از صفحه (۱۶) آغاز و تا صفحه ۲۲۵ ادامه یافته است.۱۲صفحه اخیرکتاب (از۲۱۴- ۲۲۵) را مآخذ و رویکرد های مورد استفاده مولف در برگرفته است.

هنگامی که منابع کتاب را بر میشمردم، و در دلم ازعشق وعلاقمندی مولف به مطالعه کتاب وتپ وتلاش او برای گردآوری مطالب این اثر افرین میگفتم، چیزی که مایهٔ تعجب وحتی تأثرمن گردید، این بود که درمیان ۲۰۶ماخذ معتبرعلمی وادبی وهنری [که اگر صد تای آنرا تکراری بشمارم]، در بقیه منابع،سهم اهالی شعرو هنر وادب کشور ما خیلی اندک بود و بجز پنج شش منبع (در هردو زبان دری وپشتو) بیشتربه نظر نرسید، وبقیه همه منابع مورد استفادهٔ، کتابهایی اند که از سوی نویسندگان وشاعران ومترجمان ایرانی تالیف ویا ترجمه شده ودر ایران به چاپ رسیده اند. البته در بخش بحث بر زیبائی شناسی داستانی، ازآثار داکتر اکرم عثمان و داکتر ببرک ارغند وحبیب قدیر وکسانی دیگری نام برده شده و فرازهایی هم درکتاب انعکاس یافته است، مگردرجملهٔ رویکردها نامی از آنها دیده نشد. به نظرم این نویسندگان حق داشتند تا نام شان درسلسلهٔ رویکردها می آمد، امید است در چاپ های بعدی این کاستی رفع گردد.

در هرحال چون این عرصه فرهنگی درکشور ما دست نخورده است و تا هنوز کسی بخود زحمت گام نهادن ونگاشتن اثری مستقل ادبی،هنری وجامعه شناختی را نداده است، بنابرین میتوان گفت، که استاد مومن گام آغازین را دراین استقامت برداشته واثری مستقل در معرفی مبانی زیبائی شناسی به جامعه افغانی تقدیم کرده است که جایش درعرصهٔ هنر و فرهنگ کشور کاملاً خالی بود.

از لحاظ محتوا، میتوان گفت که این اثر، بیشتر به شرح مقولات زیبائی شناختی از قبیل: زیبائی، زشتی، تراژیدی، کمیدی،زیبائی شناسی هنر، ادبیات، سینما، رقص، موسیقی، تیاتر، نقاشی، معماری، مجسمه سازی، عکاسی، اخلاق، غرور، فکاهی، و یک تعداد مفاهیم واصطلاحات جامعه شناسی پرداخته است.

استاد بشیرمومن، در بحث زیبائی شناسی ادبیات میگوید:« در تحقیقات استتیکی به دوپدیده بنام ادبیات وهنربرمیخوریم که بسیاریها بین این دو پدیده فرق قایل نمیشوند وشاید همین درست باشد، چون دراصل بین پدیده های ادبی وهنری تمیز بنیادی وجود ندارد، اما در جریان مطالعات به شکل های ساختاریی مقابل میشویم که نمایانگر تفاوت هاست. هنرها در آغاز به شش بخش وبعد از خلق سینما به هفت بخش وامروز به هنرهای نه گانه مسما گردیده اند که درمجموع به سه کتگوری تقسیم میشوند:

۱-هنرهای تجسمی،که شامل نقاشی،مجسمه سازی ومعماری میشوند.

۲-هنرهای نمایشی،شامل رقص،تیاتر، عکاسی وسینما،

۳- هنرهای گوشکردنی، مانند موسیقی،ادبیات (شعر،نمایشنامه، داستان) است....

وبعد در توصیف ادبیات گفته میشود که ادبیات،«جلوه گاه اندیشه، آرمان،فرهنگ وتجارب روحیات یک جامعه است. انسانها در گذر زمان از زبان برای انتقال پیامها، عواطف واندیشه های خویش بهره جسته اند و از ادبیات که زبان برتراست به عنوان ابزاری در انتقال بهتر،بایسته تر ومؤثر تر اندیشهٔ خود استفاده کرده اند. ادبیات در تلطیف احساسات،پرورش ذوق وماندگارکردن ارزش ها واندیشه ها، سهمی بزرگ وعمده بردوش داشته است. مولف علاوه میکند: شاعران با لطف طبع واحساسات دقیق، و نویسندگان چیره دست با قدرت اندیشه و نیروی تخیل و به کارگیری بدیع زبان،جلوه ومعنای خاصی به کلام بخشیده اند و با نفوذ در فکر و جان خواننده ، آنان را در غم ها وشادیهای خود شریک کرده اند. وگاه با ارائه آثار ادبی متنوع چون: شعر وترانه، فیلم نامه، داستان، رمان و نمایشنامه، علاوه برعاطفه واحساس، آگاهی ها و افکار وتجربیات خود را نیزمنتقل کرده وجامعه را همدل ومتحد ساخته و موجب پیشرفت های بزرگ مادی ومعنوی شده اند.بدین طریق گاه چنان تاثیر ماندگاری به جا گذاشته اند که موجب دگرگونی وتعالی اخلاق و فرهنگ نسل ها شده اند.»(ص۸۸-۸۹،۹۳)

زیبائی چیست؟

مولف مینویسد که:« زیبائی از جمله مقولاتی است که فلاسفه از افلاطون وارسطو گرفته تا فروید براین نکته تاکید دارند که زیبائی امری نسبی است. به قول ویلدورانت"در نظرارسطو، زیبائی عبارت است از همآهنگی وتناسب ونظم عالی اجزاء درکل بهم پیوسته.» به نظر ژان ژاک روسو، زیبائی عبارت است از تصور انتزاعی ذهن از تناسب ونظم در یک شی.» (ص ٤٨)

باید یاد آورشد که زیبائی در فطرت آدمی سرشته شده است. انسانها حتی زمانی که درمغاره های کوه زندگی می کردند، درنقوشی که بر روی دیواره های سکونتگاه ها از خود برجا گذاشته اند،نشانه های زیبائی پسندی به مشاهده میرسد. انسانها در همه اعصار وازمنه، به زیبائی خود توجه داشته اند، حلقه برگردن یا بینی ویا گوشهای خود آویخته اند،موهای خود را تراشیده یا می بافته اند، از گلها وشاخه درختان حمایل ساخته وبرگردن خود انداخته اند وخود را به الوان محتلفی تزئین داده اند.امروزه مسئلۀ زیبا جلوه نمودن وتوجه دیگران را بخود جلب کردن، یکی از مشغله های اصلی خانواده ها درجوامع متمدن است.در همین کتاب گفته میشود که « در امریکا پولی که خرج زیبائی میشود،بیشتر از پولی است که صرف خدمات اجتماعی وتحصیل میشود.»(ص ٤٦)

بدون تردید زیبائی در جوامع متخلف ، معیارها و تعریف های مختلفی دارد ، اما من بدون آنکه ازتفاوت معیارهای زیبائی شناسی جوامع دیگرمثال بزنم، میخواهم برداشت خودم را از زیبائی بیان کنم. **به نظرمن هرچیزی که از دیدن یا شنیدن آن به انسان لذت و شادمانی دست دهد، زیبائی است**. یک تابلوی نقاشی، یک شعرهیجان آور ویا یک پارچه موسیقی یا یک رقص دلانگیز، یا مشاهده یک پرنده رنگین در یک جنگل دور افتاده ، یا دیدن یک باغ پراز گل وسبزه با یک آبشار نقره فام، میتواند درانسان لذتی را پدید آورد، که روح و روان آدمی را محظوظ کند، به چنین پدیده های طبیعی یا بشری، چه نام دیگری جز زیبائی میتوان داد؟

تصاویر فوق سمبل زیبائی اند که نقش انسان را در زیباکردن طبیعت ، نشان میدهد.

تابلوی کودکی در آغوش مادرش طاؤوسی از گلهای تازه ساختهٔ یک باغبان

برخی زیبائی را پرداختهٔ تصورات انسان وانمود کرده اند، ولی از نقش طبیعت ونقش انسان در آفرینش زیبائی نمیتوان انکار کرد.زیبائی انعکاس واقعیت های خارج از ذهن، در مغز انسان است. یک آهنگ خوب ودلکش یک هنرمند ، از راه حس شنوائی در مغز شنونده نفوذ میکند و بعد از شنیدن آن در مغز است که انسان را به وجد ونشاط وحتی پایکوبی وامیدارد. معلومدار چنین آهنگی از زبان و دهان موجودی بنام انسان خارج شده است که در بیرون از ذهن ما قراردارد و فعالیت مغز را بصورت آواز بیرون داده است.همچنان دیدن یک عکس زیبا یا تماشای یک تابلوی نقاشی نیزمیتواند در انسان احساس لذت بخشی ایجاد کند.

<u>زیبائی ها معمولاً به دوگونه تبلور می یابند:</u>

یکی طبیعی ودیگری تصنعی. هر زیبائی که بدون مداخلهٔ دست بشر، در طبیعت و یا درعالم زنده جانها بملاحظه میرسد، مانند :غروب طلائی

افتاب وانعکاس اشعۀ آن در روی دریا،شرشر آبشاران، دشت ها و مرغزارهای پراز گلهای لاله ها و شقایق وحشی ، رودهای مواج ، از پای کوه های سربفلک کشیده یا ازمیان دره های شیب دار وگز وبته های وحشی، چمن های سبزبا گل بته های پرشگوفه ودلکش،جنگل های انبوه وپر پشت با مرغکان خوش الحان و خوش خط وخال (مثل:طاؤوس و دیگرپرندگان خوش آوا)، ماهیان رنگین در قعر دریاها، حیوانات و نباتات محتلف النوع که حس زیبا پسندی را در انسان تحریک میکند، و بالاتر از همه، درخشش چشمان زیبای یک دوشیزۀ جوان، با لبخندی که در پشت آن دندانهای صدف گونه میدرخشند وانسان را بسوی خود میکشاند، همگی زیبائی های طبیعی اند که براحساس وادراک انسانها تاثیر میکنند وهر یک از آدمها به تناسب درک واحساس خود از آن لذت می برند.

مولف کتاب مبانی زیبائی شناسی ، نیز به این نوع زیبائی اشاره کرده میگوید :«زیبائی طبیعی مانندحرکات ظریف بدن انسان، شگوفه های تازه شگفته، قلۀ بزرگ پوشیده از برف، موج ملایم دریا، گونه یی از حالت گیاه وحیوان، گرمای دلپذیر آفتاب، تابش مرموز ماه،افسون رنگین کمان، شکل ابر، تازه گی نسیم،سکون صخره، جنبش ذرات، جریان ابشار وغیره» (ص٤٤)

نوع دوم زیبائیها، زیبائی تصنعی و هنری اند. بدین معنا که در آفرینش این بخش از زیبائی ها دست بشر دخالت دارد، و بشکلی که ذوق هنری آفریشنگر می خواسته ، آفریده شده اند. این نوع زیبائی نیز بر روح و روان آدمی اثر داشته وانسان را به وجد ولذت دعوت می کند، مثلاً: اعمار یک شهکار حیرت انگیز مانند تاج محل درهند، ممثل عشق امپراطور شاه جهان به زنش ممتازمحل، چنان پرشکوه وپرجلال است که سالانه میلونها انسان را از سراسر جهان به تماشای خود فرا می خواند.

اما مولف کتاب ، نوع دوم زیبائی را زیبائی فرهنگی، نامیده ودر باره آن نوشته میکند:«اما زیبائی فرهنگی در هنرجلوه میکند: شاهکار های هنری در هر رشته یی. درشاهکارهای ادبی بویژه هنرادبی،زیبائی وزشتی در فرم متناقض و یا متضاد یک دیگرجان میگیرند: کمیک،تراژیک،شادیآور،غم انگیز، واز همین قبیل زیبائی های هنری را میتوان در هم آهنگی رنگها وفرمها در نقاشی، معماری ویا در اکوردهای موسیقی دید. » (همانجا)

دانشی که زیبائی را مطالعه میکند وقواعد واصول آنرا مشخص مینماید، زیبائی شناسی نامیده میشود. مولف زیبائی شناسی را معادل لفظ استتیک دانسته واستتیک را چنین توضیح میکند:«استتیک در پی آنست که زیبائی وامر زیبا را خوب بشناسد وحقیقت ومشخصات آنرا تعیین کند واصول وقواعد زیبائی را دراختیار همگان قرار دهد. »(ص ٤١) وجای دیگری مینویسد، « زیبائی دراستتیک به عنوان همآهنگی بخش های یک مجموعه فهمیده میشود وبیانگر خواست ها ومنظورهای ظاهری از یک پدیده است که آنرا«زیبائی عینی»نیز مینامند.»(ص ٤٤)

از اشارات وتوضیحات مولف، میتوان به این نتیجه رسید که هرقدر دریک جامعه آثار هنری (نقاشی، مجسمه سازی، معماری، موسیقی،رقص، سینما، تیاتر، شعر، داستان نویسی ،کارتون کاری، وفکاهی گوئی های خنده دار و طنز گونه) عالی تر و جذابتر وپرشکوه ترباشد، به همان اندازه میتوان به ارتقای سطح رشد فرهنگی آن جامعه پی برد و درجهٔ ذوق و استعداد هنری آن جامعه را شناخت و ستود.ظریف ترین ونفیس ترین وعالی ترین زیبائی ها را میتوان درمکانهای مقدس و عبادتگاه های ملل ونحل جهان دید و از آن لذت برد و برکلک هنر آفرین آفریدگان آنها،آفرین گفت و انگشت حیرت بدندان گزید ونام ویاد شان را گرامی خواست.

مسجدی دربحر احمرعربستان

کلیسای معروف درمسکو

مسجدی مدرن در ایران

کلیسای واتیکان در روم

درحالی که هریک ازاین بنای با شکوه،دارای زیبائی خاص خود اند،بملاحظه میرسد که دست بشر وفرهنگ جامعه درخلاقیت و زیبائی آنها نقش بسیار موثری داشته است وانسان هنگام دیدن و تماشای هریک آنها غرق حیرت ولذت میشود.

وقتی که پای هنر و زیبائی درمعماری به میان آید، نمیتوانم از"زها حدید" منحیث یک زن نابغه ونمونه کار های خارق العاده اش ، در هنر معماری مدرن یاد نکنم.

به نمونه های معماری اودر زیرتوجه نمائید:

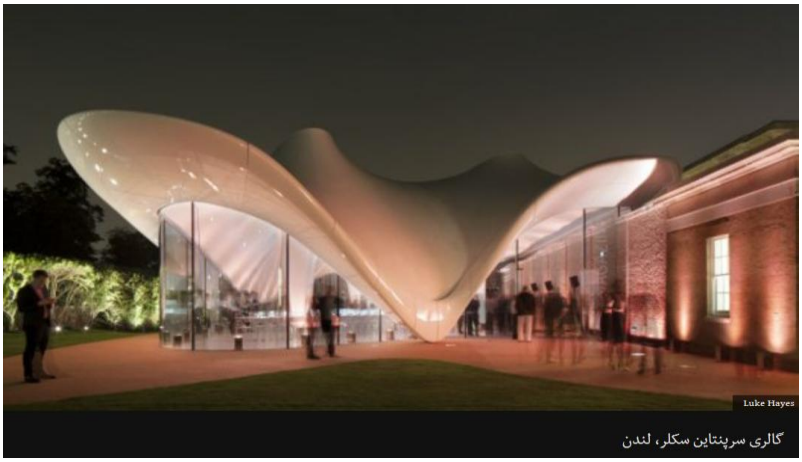

مرکزفرهنگی حیدر علی اف درباکو، معماری زهاحدید

زها حدید زنی بود که براثر کارهای معماری خارالعاده خود،به دریافت عالی ترین جایزه معماری از انگلستان مفتخر شد. آثار او درانگلستان وایتالیا و روسیه وکوریای جنوبی وآلمان و آذربائیجان برجای ایستاده است که بیدریغ حیرت بینندگان را برمی انگیزاند.

مجتمع فرهنگی حیدر علی اُف درباکو یکی از ده بنای زیباترین در جهان شمرده شده است که در سال ۲۰۱۲ افتتاح شد. معمار آن، زهاحدید ،زن عراقی بود.

او با استفاده از پیشروترین تکنولوژی‌های روز، مجموعه آثاری غیر منتظره و مبتکرانه را از خود به جا گذاشته است. زها حدید زنی بود که براثر کارهای معماری خارالعاده خود،به دریافت عالی ترین جایزه معماری از انگلستان مفتخر شد. موسسه سلطنتی معماران بریتانیا از سال ۱۸۴۸ تا امروز، هر سال "مدال سلطنتی معماری" را به یک معمار برجسته معاصر، که دستاوردهایش در ترویج پیشرفت معماری تاثیر عمده گذاشته است، اهدا می کند. از ۱۸٤۷ تا امروز ، این اولین بار است که یک زن، مفتخر به دریافت این مدال می شود.

یکی از داوران این مسابقه، پیتر کوک، معمار برجسته بریتانیایی و برنده همین مدال در سال ۲۰۰۴، دربارهٔ معیارهای انتخاب زاها حدید به عنوان برنده می گوید: "اعتماد به نفس و شهامتی که در طراحی شمار قابل توجهی از آثار زها دیده می شود، نه تنها در تئوری بلکه در معماری کاربردی نیز تاثیر عمده ای داشته است."پیتر کوک که آثار این خانم معمار

عراقی‌تبار را منحصر به فرد و خیره کننده می خواند، خصوصیات طرحهای او را "ترکیبی فوق العاده از نظم فرم، سلیقه و سبک خاص" توصیف میکند که "بی‌پروا تصویری از حرکت و جاری بودن" را منعکس میکنند.

آثار زها حدید او درانگلستان وایتالیا و روسیه وکوریای جنوبی وآلمان و آذربائیجان برجای ایستاده است که بیدریغ حیرت بینندگان را برمی انگیزاند. زهاحدید متاسفانه روز ۳۱ مارچ ۲۰۱۶درامریکا گذشت.زاها حدید در سال ۱۹۵۰ در عراق متولد شده بود. پس از تحصیل در رشته ریاضیات در دانشگاه آمریکایی بیروت، در سال ۱۹۷۲ برای تحصیل در "ای ای"، مدرسه معماری لندن، راهی بریتانیا شد. پس از فراغت از تحصیل، زها در شرکت معماری استاد سابق خود شروع به کار کرد تا اینکه در سال ۱۹۷۹، دفتر مستقل معماری خود را در لندن راه اندازی کرد.آثار زها حدید ترکیبی از زمین‌شناسی، مناظر اطراف و ساختمان سازی را در خود منعکس می کنند.(بی بی سی ۱۲ نومبر ۲۰۱۵) برای درک توانائی های معماری خانم زها حدید ،به لینکهای ذیل کلیک کنید:

http://www.bbc.com/persian/arts/۲۰۱۶/۰۳/۱۶۰۳۳۱_l۴۱_zaha_hadid_dies
http://www.bbc.com/persian/arts/۲۰۱۵/۱۱/۱۵۱۱۱۲_l۴۱_visual_arts_zaha_hadid_award

یاد وخاطر همه هنرمندان خلاق و مبتکر وجسور جهان شاد باد!

پایان

تقریظ شانزدهم

نگاهی بر ناول تاریخی:

"شهزادۀ افغان ودوست امریکائی اش"
نوشتۀ پوهاند زکریا

پوهاند زکریا

شهزادۀ افغان ودوست امریکائی اش،یک ناول تاریخی جذاب است، که نویسندۀ آن آقای پوهاند بشیراحمدزکریا، یک حادثۀ مهم تاریخی کشوررا درقالب داستان با ادبیات عالی وشیوۀ دلپذیر وجذاب با یک مقدمه و۱۷ فصل برشتۀ تحریر در آورده است.

پوهاند زکریا با آنکه تحصیلات عالی خود را در رشتۀ طب در امریکا به پایان رسانده و در پوهنتون کولمبیای امریکا هم داکتر وهم استاد،وهم صاحب اختراعات مهمی درعرصه طبابت[۱۰۱] است، در تاریخ وادبیات کشور نیز مطالعات عمیقی دارد واینک نتایج مطالعات شان در عرصۀ تاریخ ونیزادبیات کشور، یک ناول تاریخی بنام «**شهزادۀ افغان ودوست امریکائی اش**» میباشد که خواننده راهنگام مطالعه به صحنه های مختلف حوادث می برد ونشان میدهد که درمیان دره ها وکوهپایه های افغانستان، چه مردمان با وقار و با صفا وبا وفایی زندگی میکنند که تا از کسی بد نبینند، ضررشان به کس نمیرسد و با وجود فقدان توان مالی وتنگدستی از مهمانان خود با جبین کشاده ودل باز استقبال میکنند.

پوهاند زکریا، متن اصلی این داستان تاریخی را به زبان انگلیسی در ۱۷ فصل نوشته است وسپس آقای رحمت آریا مترجم چیره دست افغان آنرا

---

[۱۰۱] - داکتر زکریا متجاوز از هفتاد مقالۀ علمی و کتابی بنام (Reperfusion Injury and Clinical Capillary Leak Syndrome”) را نوشته و در بدل کشفیات خویش یازده جایزه ثبت اختراعات ایالات متحده امریکا را بدست آورده اند.رک:سوانحش

به دری برگردان نموده است.من این داستان را که با زبان روان و ادبیات شیوا وشفاف دری توسط آقای آریا، ترجمه شده ودر پورتال افغان جرمن آنلاین به نشر رسیده است، مطالعه کرده ام.

بدون مجامله باید هم به نویسندۀ آن (آقای زکریا) از لحاظ شیوۀ بیان و پرداخت داستان وهم به مترجم آن (آقای آریا) بخاطر ترجمۀ روان وارائه بدون ابهام آن تبریک وتهنیت گفت.

نویسنده خود در مقدمۀ کتابش میگوید:« اکثریت رویداد های مندرج در این ناولِ تاریخی انعکاس ملاحظات شخصیِ من است که طی بررسی و تحقیق دریافته ام و هم دربرگیرندۀ مشاهدات شهود عینی و انعکاس خاطرات اشخاصیست که شرح رویداد های مذکور را در یادداشت های شخصی خود درج کرده اند. سائر رویداد های این ناول در واقع بازپرداخت حوادثی است که تأریخ نویسان بعد از تدوین و ترجمه آنرا بر مبنای مقتضیات فرهنگی و تمایلات ملی خویش بازتاب داده اند.» سپس نویسنده از یک عده کتب وآثاری نام می برد که حوادث جنگ افغان وانگلیس را از زبان شاهدان عینی انعکاس داده اند ویا خود دراین حوادث شریک بوده وبطور معجزه آسائی جان بسلامت برده اند وبعد چشم دیدهای خود را با نوشتن کتب خاطرات با دیگران شریک ساخته اند. بخش بیشتراین آثار تاهنوز هم برای ما افغانها نامعلوم ونامکشوف استند وتعداد اندکی به همت نویسندگان ودانشمندان افغانی ترجمه ودر اختیار مردم ما قرارگرفته اند که البته بر زوایای تاریک تاریخ کشور روشنی می اندازند. مثلاً: موهن لال کشمیری منشی الکزاندر برنس، ازچشم دیدهای خود درجنگ اول افغان وانگلیس کتابی بنام (زندگی امیردوست محمدخان) در دوجلد در سال ۱۸٤٦ در لندن نوشته وبنام ملکۀ انگلستان اهدا کرده است.این کتاب بعد از از ۱٦۰ سال بعد از تالیفش، در سال ۲۰۰۲ توسط داکترسیدخلیل الله هاشمیان ترجمه ودر امریکا به نشر رسید. خاطرات "الدردپاتینجر"افسرسیاسی سپاه انگلیس درکابل که بعد از مرگ مکناتن پروسۀ خروج قشون انگلیسی را با طرف افغانی مورد موافقه قرارداد. ونیز خاطرات روزمرۀ لیدی سیل(خانم جنرال سیل) وخاطرات یک ماجراجوی انگلیسی بنام (فلشمن پیپرز) که توسط جیورج مکدونالد فریزر در ۱۹٦۵ بصورت یک کتاب به نشر رسیده است.

مولف می افزاید که:«از همه جالبتر اینکه سیاح دل به دریا زنِ امریکایی از ایالت پنسلوانیای امریکا بنام «جوسیا هرلان» نیز کتابی را از

خود به جا گذاشته است که مشاهدات عینی قابل اعتماد را ارائـه می کند، این یادداشتها بوسیلـۀ یک نویسنده بنام «بن مکنـتایـر» ترتیب و طی یک کتاب به نشر رسیده است. مزید بر آن درین ناول نه تنها نوشته های تأریخی نویسنده های افغان، کشمیری، پاکستانی و هندی، بلکه داستان ها و افسانه های شفاهی منوط به این شهزادۀ افغان که در بین خانواده های افغان شایع اند بازتاب داده شده اند.»

بدینسان دیده میشود که نویسندۀ داستان « شهزاده افغان ودوست امریکائی اش»، محتویات کتابش را برمبنای روایت شاهدان عینی ومنابع تاریخی استوار ساخته است ، منتها آنرا با ادبیات داستانی طوری آرایش داده است تا خواندنش برای جوانان امروز که حوصلۀ خواندن مضامین طولانی را ندارند،گوارا ودلپذیر شده باشد. وحقا که از عهدۀ این کار همانند یک آدم پروفشنل ومسلکی بخوبی بدر آمده است.

درکشور ما ،نوشتن رخدادهای تاریخی، بشکل رومان تاریخی رواج نداشته ویک کار تازه است و من تا کنون رومان تاریخی دیگری بجز رومان "کوچه ما " اثر داستان نویس معروف کشور، داکتر اکرم عثمان که حوادث ورخداد های نیم قرن اخیرکشور را با زبان وادبیات داستانی به تصویرکشیده است، بخوبی این داستان سراغ ندارم وبنابرین میتوانم بگویم که پوهاند داکتر زکریا، با آنکه این نخستین کارشان در زمینه داستان تاریخی است، تاحد تحسین برانگیزی از عهده کارش بدر آمده است ، زیرا که موضوع داستان موازی با واقعیت های تاریخی همساز وهمگام است وبه ندرت انسان با نامها ورخدادهای برمیخورد که برای اهل مطالعه نا آشنا باشد وآنهم بنابر ایجابات داستان است تا ازخستگی خواننده بکاهد واو را وادارد که کتاب را برزمین نگذارد.

در میان داستانهای تاریخی مشابه میتوان ازکتاب" انتقام در جگدلک" اثرِنفتولا خالفین، محقق شوروی نام برد.نفتولا خالفین، یکی از پژوهشگران اتحادشوری سابق است که به مسئله جنگ افغان وانگلیس درسال های۱۸۴۱-۱۸۴۲، علاقه گرفته و دراین عرصه مطالعات عمیق وگسترده انجام داده بود وسپس نتایج مطالعات وتحقیقات خود را به شیوه دلپذیری به نام " انتقام در جگدلک"بازتاب داده است. نفتولا خالفین، واقعاً از عهده کارش به نحوستایش آمیزی به در آمده است.

به عقیده من اگر قرار باشد، روزی فیلمی از رخدادهای جنگ اول افغان وانگلیس تهیه گردد، اثریا آثاربهتری ازداستان «**شهزادهٔ افغان ودوست امریکائی اش**» اثر پوهاند داکترزکریا، وهمچنان رومان تاریخی "انتقام در جگد لک" نوشتهٔ خالفین را نمیتوان سراغ داد. میتوان گفت که تقریباً سناریوی چنین یک فیلمی قبلاً توسط این دونویسنده توانا به نگارش آمده وفقط کارگردان ماهری در کار است تا آن را از قوه به فعل در آورد وبه صحنه های برخورد ها و پیروزیها و ناکامیهای قهرمانان جنگ اول افغان وانگلیس نفس بدماند.

من این داستان جالب تاریخی را سراپا از نظرگذشتاندم ودر مواردی که برایم سوال برانگیز بود، برای بهبود آن نظریاتم را به حضور پوهاندصاحب ارائه دادم وایشان با پیشنانی بازآنرا پذیرفتند ودر متن انگلیسی و ترجمه دری آن اصلاحات را وارد کردند.

آنچه در مقدمه کتاب به نظرمن کمبود می آید ، اینست که نویسنده نگفته هدفش از نگارش این داستان چی بوده است؟ آیامیخواسته برای تحکیم روابط دوستی وهمکاری امریکا با افغانستان،سوابقی جستجو نماید وآنرا در اختیار مردم امریکا قرار بدهد، یا اینکه میخواسته توجه مردم افغانستان را به کمک وهمکاری مردم امریکا جلب نماید که افغانها حتی در۱۷۵سال قبل نیز از کمک ورهنمائی امریکائی ها برخوردار بوده اند ویا شاید اهداف دیگری را درنظرداشته است؟ در هرحال، اگر منظورنویسنده از نوشتن این ناول روشنتر بیان میشد، کار بدی نبود.

برای آقای پوهاند داکتربشیرزکریا در زندگی توفیق مزید آرزو میکنم.

کاندید اکادمیسین سیستانی

گوتنبرگ سویدن ۲۲/ ۲/ ۲۰۱۴

تقریظ هجدهم

نگاهی برکتاب "برخی مسایل جامعه شناسی اافغانی"

(نوشته پوهنیار بشیرمؤمن)
٢٠/ ٩/ ٢٠١٢

"برخی مسایل جامعه شناسی وافغانی" نام مجموعۀ ٢٥مقالۀ جامعه شناسی ویک مقالۀ در مورد هنر ورسالت هنرمند ویک مقاله پیرامون اصطلاحات سیاسی - فلسفی است که از جانب محترم پوهنیار بشیرمؤمن، به زبان دری تحریر وتنظیم یافته است. باری درسال ٢٠٠٨ این مجموعه در کابل به زیورطبع آراسته شده بود واینک بار دیگر این مقالات تجدید نظر شده وپس از اصلاح کاستی ها وافزایش مطالب جدید دوباره برای چاپ آماده شده است.

دراین مجموعه بیشترین مقالات (٢٥ مقاله) به جامعه شناسی ارتباط دارند وبه نظرمیرسد که مؤلف به این بخش ازمسایل جامعه بشری بیشتر وعمیق تر توجه کرده است.

دانش جامعه شناسی یکی از دلچسپ ترین ومهم ترین فصل های تاریخ یک جامعه یا یک کشوراست. اگرچه این رشته از علوم اجتماعی عمر چندانی ندارد و در کشور ما نویسندگان وتاریخ نگاران بسیار اندک به آن پرداخته اند، اما باید گفت که بررسی پدیده های مختلف سیاسی واجتماعی وفرهنگی واقتصادی یک جامعه بدون توجه به شرایط اجتماعی ومحیط پیدایش آن پدیده، کارکاملی نخواهد بود.هیچ دولت وهیچ رهبر سیاسی، قادر به تطبیق هیچ برنامه ای اجتماعی واقتصادی وفرهنگی نخواهد شد، اگر

جامعه خود را نشاسد و برنامه های خود را مطابق ظرفیت وتوان وجاغور آن جامعه عیار نسازد.

مثال های زندۀ این ادعا، عکس العمل جامعه در برابرریفورم های شاه امان الله در دهه ۲۰ قرن بیستم وناکامی برنامه های روشنفکرانه رهبران حزب دموکراتیک خلق بود پس ازکودتای ثور مدعی بودند: «این انقلاب جامعه فیودالی وماقبل فیودالی افغانستان را بدون طی کردن مرحلۀ سرمایداری وارد مرحلۀ سوسیالیزم نمود.»، اما در عمل دیده شد که جامعۀ وابسته با هزار ویک رشته سنتها و رسوم وعنعنات فیودالی در برابر ریفورمهای رژیم حزب دموکراتیک چنان از خودعکس العمل وجان سختی نشان داد که هم سرکودتاچیان را خورد وسررهبران کودتاراهم. وبالنتیجه کشور را به دوران ماقبل فیودالی عقب راند که امروز بازار تبهکاران وجنگ سالارن وقاچاقچیان مواد مخدر وتروریسم وآدم ربائی ، گرم تراز کورۀ آهنگران شده است و٤٦ کشور بزرگ جهان با همه تجارب حکومتداری وامکانات اقتصادی وعلمی وتحنیکی ونظامی درکار هدایت کردن افغانستان در شاهرا ترقی وتمدن درمانده اند.

این همه نا بسامانی ها وعقب رفتنها نتیجۀ عدم شناخت جامعه افغانی واهمیت ندادن به ارزشها وخصلت ها وخصوصیات مردم ماست که رهبران سیاسی به آن توجه نکردند و مردم و کشور را بسوی ذلت و بدبختی رهنمون شدند.

آقای پوهنیار بشیرمؤمن با توجه به اهمیت موضوع جامعه شناسی در جوامع بشری بطور عام وجامعه افغانی بطور خاص از چنیدن سال بدنیسو مطالعات خود را روی این موضوع دلچسپ متمرکز ساخته ومقالات مهم وسودمندی درزمینۀ جامعه شناسی ومشکلات جامعه افغانی نوشته ودر سایت های مختلف افغانی در برونمرز انتشار داده است واینک براثر پیشنهاد دوستان واهل نظر دست به گرد آوری وتالیف آن مقالات زده تا برای رفع سرگردانی مطالعه کنندگان در یک کتاب پیش کش خوانندگان کند که کار شایسته وبایسته ئی است.

تبصره وبحث وفحص در مورد محتوای هریک از مقالات حاضر،کار آسانی نیست، وبنابرین نمیتوان برهریک از مقالات بحث وآنرا ارزیابی کرد، واگرچنین کاری ضروری هم باشد، وقت زیاد وفرصت بسیاری می طلبد که فعلاًدراختیار من نیست. اما بطور کلی میتوانم بگویم که نویسنده ،با

نگارش هریک از این مقالات زحمات فراوانی کشیده و تاحد ممکن تواسته روشنگری کند وذهن خواننده را به بیخ و بنمایهٔ مشکلات جامعه افغانی متوجه نماید.

درهرحال، به نظرمیرسد که هدف نویسنده از ارائه این مجموعه روشنگری های روشنفکرانه برای جامعه افغانی بوده که درارائه آنها تحلیل ها وبرداشت خود ازقضایا را با احساس انسان دوستی همراه باوطندوستی ابراز داشته است.

من بسیاری ازاین مقالات را قبلاً درسایتهای انترنتی چون: فردا، گفتمان ،ژواک وسپرغی و آریائی، دیده وخوانده ام وبرخی را تازه دراین مجموعه دیدم وخواندم واز محتویات آنها فیض بردم.مقالات : جامعه شناسی خودمانی،جامعه شناسی شخصیت وشخصیت پرستی، مسئله جدائی دین از دولت یا سیکولاریزم، درباب روشنفکر وروشنفکری، اندیشه های سیدجمال الدین افغان، جامعه شناسی تروروتروریزم ،جامعه شناسی جشن نوروز، جامعه شناسی تاریخ وتاریخ نویسی ، جامعه شناسی سنگسار واعدام زنان وجامعه شناسی خشونت علیه زنان وبرخی اصطلاحات ومقولات سیاسی وجامعه شناسی دراخیر کتاب برایم بسیاردلچسپ و آموزنده بود.

اکثراین مقالات مستند به اسناد ومدارک نگارش یافته است که علاقمندی نویسنده را به مطالعه ودسترسی به کتب مفید در غربت نشان میدهد، و شیوه بهره گیری از منابع بطوربایسته یی رعایت شده وتنها به ذکرنام منبع بسنده نکرده است ،بلکه مدارک ومنابع مورداستفاده خود را بطوردقیقتر و روشمندانه به خواننده معرفی کرده است.

زحمتکشی جناب استاد بشیر مؤمن را در آفرینش این اثر تقدیرکرده و برای تخلیق دیگراثار ارزشمند از این دست جداً آرزومیکنم.

در پایان میخواهم بریک نکته از مقدمه تان مکث نمایم وآن تاکید شما برجهانی بودن جشن نوروز است. باید خاطرنشان نمایم که جشن نوروز جشن همه مردمان جهان نیست، نوروز نه نزد اعراب ونه نزد ملل افریقای ونه جنوب شرق آسیا شناخته شده نیست. این جشن صرف جشن ملل آریائی وروز اول سال هجری شمسی دو کشور افغانستان وایران است. حتی تاجکستان هم که دارای زبان وفرهنگ مشترک با کشورما وایران است ، روز اول سالش تقویم عیسائی است، ولو این روز را مثل ازبکستان

وترکمنستان وآذربائیجان وقزاقستان جشن میگیرند، ولی روز اول سال شان شان نیست.

با آنکه این روز از طرف ملل متحد به عنوان یک روز بین المللی اعلام شده است، ولی مثل روز اول جنوری برای همه مردم ملل روز رخصتی نیست، صرف برای تخمین سیصد ملیون مردمی که خود را شریک در فرهنگ فارسی وزبان ایرانی میدانند وروزگاری دراز تحت تسلط دولت های هخامنشی وساسانی وسامانی وغزنوی وصفوی ونادرافشار بودند وهمه ساله ازاین جشن واین روز تجلیل بعمل می آوردند، اکنون هم این روز را گرامی میدارند وجشن خود میدانند.

بنابرین جشن نوروز را متعلق به همه ملل دانستن دوراز واقعیت است.شما میدانید که هنگامی که روز اول حمل را ما وایرانی ها ومردمان آسیا میانه بعنوان روز اول سال شمسی جشن میگرند، مردمان منگولیا وچین وکوریا واندونیزیا ویا کشورهای عربی و امریکای لالتین وافریقا از آن حتی خبرهم نمیشوند. به اینصورت برای تان خاطرنشان میکنم تا براین نظرخود تجدید نظرکنید.

ختم سیستانی ۲۰۱۲/۹/۲۰

تقریظ نزدهم

نگاهی برکتاب"جنگ های کابل"
تالیف جنرال سید عبدالقدوس سید

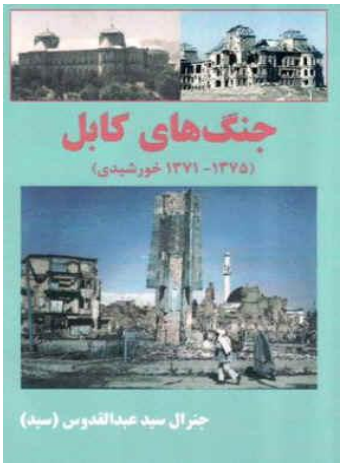

امروز٦ جون ۲۰۱۰، ازمطالعه کتابی فارغ شدم که بقلم یکی از نظامیان تحصیل کرده ومتعهد به سوگند دفاع از ناموس وطن، جنگ های ویرانگر وتباهکن کابل را از سوی تنظیمهای جهادی طی سالهای ۱۹۹۲ تا ۱۹۹٦ با توانائی قابل وصفی به تصویر کشیده است.

کتاب در کاغذ درجه اول با قطع وصحافت مرغوب وحروف خوانا، در۳۹۰ صفحه ،شامل ۸ فصل، بایک پیشگفتار ویک پسگفتار، به زبان دری به نگارش آمده ازسوی انتشارات آیدا درآلمان به نشر رسیده است.

جلد اول این کتاب حوادث خونبارتنظیمهای جهادی را در حکومت دوماهه حضرت مجددی بازتاب داده است و کارنامه های جنایتبار چهارساله حکومت ربانی- مسعود را درجلد دوم کتاب دردست تهیه دارد، چشم براه نشرهرچه زود ترآن هستیم.

چون مولف فرزند بدخشان است ومردم بدخشان ذاتاً اهل شعر و ادبیات و نویسندگی اند، بنابرین کتاب، با زبان روان وادبیات جذاب وگیرا با تحلیل های دقیق از اوضاع نظامی - سیاسی نوشته شده وبا آنکه مضمون جنگ، خود بخود یک مضمون حوصله فرسا وناراحت کننده است، اما او این مضمون را چنان با ادبیات روان وپیش زمینه های ظریفانه ادبی بنگارش آورده که خواننده هرقدر در مطالعه کم حوصله و بی رمق باشد، نمیگذارد دامن مطالعه را رها وکتاب را بسوی پرتاب کند.

مؤلف،مؤرخ نیست، ولی شیوه کارش ، در بوجود آوردن یک تاریخ خونبار، مستند برچشم دیدهای خود مولف وروایات دوستان حاضر وناظر درصحنه های جنگ وجنایت علیه بشریت وگزارشات سازمانهای بین المللی دفاع از حقوق بشرو رسانه های معتبر جمعی درباره جنگ های چریکی- جهادی در داخل یک شهر دو میلیون نفری، پایتخت تاریخی افغانستان است.این کتاب، تاریخی است نفرت برانگیز از جهادی که بنام دفاع از دین وناموس اسلام آغاز شد وبخاطرکسب قدرت، با غارت ودست اندازی به مال وناموس مردم وبی عفت شدن ده ها هزار زن ودخترمسلمان پایتخت پایان گرفت.

مولف آنجا که جنگ های کابل را شرح میدهد،چون خود یکی از افسران مجرب نظامی در عرصه جنگ های متعارف است، بدرستی میداند که بی بندوباری ودرنده خوئی مجاهدین در بکاربستن سلاح های سبک وسنگین در داخل محلات مسکونی شهر برای غلبه برحریف بخاطر توسعه ساحه نفوذ واشغال مناطق پردرآمد غنایم جنگی وکسب قدرت در دولت اسلامی چقدر سهمگین و خطرناک وتباه کن بوده است. تصویرصحنه های جنگ، نام بردن سلاح های مخرب سبک وسنگین دراین جنگ ها وساحه های تخریب وغارت بی دریغ دارائی های دولتی وشخصی توسط دزدان جهادی و بی و بندباری آنها در به آتش کشیدن ثروت های ملی وتخریب زیربنای های اقتصادی وخدماتی وحمایت کشورهای ذینفع در پشت سر هریکی ازاین گروه های جنگی ، فقط قلمی توانای چون قلم اقای سید را بکار دارد.

مولف، یکی ازکدرهای نظامی تحصیل کرده درپوهنتون حربی کابل،پوهنتون نظامی هندوستان وپوهنتون نظامی اتحاد شوروی، صاحب تجارب کاری در قطعات مختلف اردو، و متخصص درمسک نظامی ومتعهد به خدمت به ابنای وطنش، آگاه از سیاست ورقابت های جنگ سرد میان دو ابرقدرت وقت، صاحب نظر درمسایل سیاسی- نظامی ونویسنده زیبا بیان در تشریح رخدادهای تاریخی - نظامی در دهه های ۸۰ و۹۰ قرن بیستم است.

گفته میتوانم که من در سالهای پس از مهاجرت به اروپا کتابی با چنین ادبیات زیبا و روان وتحلیل های استوار ومتطقی از رخدادهای تباهکن وخانمانسوز حکومت اسلامی تنظیمهای جهادی نخوانده ام. این جذاب ترین اثرسیاسی- تاریخی از قلم یک جنرال اردوی افغانستان منسوب به جناح پرچم

حزب دموکراتیک خلق(حزب وطن) است که اوضاع واحوال رقت بار افغانستان را در سالهای ١٩٩٢- تا ١٩٩٦برمبنای چشمدیدهای خود و دوستان خود ومنسوبین اردو وکتب ورسالات ومقالات نشرشده به بررسی وتحلیل گرفته است که ازاین لحاظ براهمیت ومستندبودن اثرش کمک کرده است.

این کتاب ، شاید برای آن عده ازمنسوبین (ح د.خ.ا) که در ناکام کردن پلان صلح ملل متحد نقشی برعهده داشتند و با آنکه در دورهٔ حاکمیت حزب خود، از امتیازات فوق العاده حزبی ودولتی برخوردا بودند و در آخربا سر براه کردن شورشها و بغاوتهای قومی درشمال کشور، بازهم میخواستند در رژیم اسلامی جهادی به جاه و جلال برسند، آنرا نسپندند، مگربرای آنانی که به آن حزب وگروه ها وتنظیمهای اسلامی کدام وابستگی ندارند، اثری است سخت جالب وخواندنی وداشتنی.

من بدین نظرم که در هرسازمان حزبی و هرگروه سیاسی، همانگونه که عناصر وطن پرست، صادق وخدمتگار به مردم وخواهان ترقی وتعالی کشورحضور دارند، همانسان عناصر ابن الوقت، اپرچونست، خاین بوطن، منفعت جو وتوطئه گر نیز پیدا میشوند، بنابرین نباید بخاطرخیانت وخباثت چند نفرخاین که خود را تاسطح رهبری دریک جریان سیاسی رسانده اند، همه اعضا وافراد آن جریان را خاین شمرد ومحکوم کرد.

به نظرمن ،هم در حزب دموکراتیک خلق وهم درتنظیم های جهادی، افراد وعناصر صادق به وطن فراوان بوده اندکه از وجودشان نباید انکارکرد.آنطور که از مطالعه کتاب جنرال سیدعبدالقدوس دریافته ام، به نظرمن یکی از اشخاص صادق بوطن ومردم ومشتاق ترقی وتعالی کشور،همین آقای جنرال سید است. من تا زمانی که کتاب جنگ های کابل را نخوانده بودم، چیزی در باره جنرال سید نمیدانستم، ولی با مطالعه اثرش درک کردم که این انسان، چه احساس شریفانه وطن دوستی وخدمت گزاری نسبت به مردمش داشته ودارد.

از ورای سطوراین کتاب درک میگردد که مؤلف، یک نظامی وطن پرست ومخالف حضور نظامی بیگانه درکشور ومتعهد به استقلال افغانستان وطرفدار مشی مصالحه ملی دکتورنجیب الله و آرزومند تحقق پلان صلح ملل متحد برای نجات کشور از بحران بوده است. وی درکتابش یاد آورمیشود که اگرپلان پنج فقره یی ملل متحد عملی میگردید، افغانستان وبخصوص کابل

باجمعیت دوملیونی آن از فاجعه جنگ های میان تنظیمی نجات می یافت. او ابراز عقیده میکند که اگرتلاش های سازمانهای استخباراتی کشورهای همسایه و بخصوص سازمان جاسوسی کا.جی. بی اتحادشوروی در تبانی با عناصر قدرت طلب از داخل رهبری حزب، در جهت ناکامی طرح صلح ملل متحد ، سبب برانگیختن شورش در شمال وایجاد ائتلاف شمال برهبری احمدشاه مسعود وجنرال مومن وجنرال دوستم وسید منصورنادری(رهبر فرقهٔ اسماعیلیه) مطابق دستورکا.جی. بی. در مزارشریف نمیگردید، کشور دچار فاجعه خانمان برانداز جنگ نمیشد. نویسنده در ضمن شرح وتحلیل ،نشان میدهد که چگونه نطفه های این شورش از طرف عناصرقدرت طلب در رهبری حزب، درنهاد افراد بی دانش وعقده مندی چون :جنرال دوستم وجنرال مومن وجنرال خان آقای (خادی) وجنرال نبی عظیمی،گذاشته شد وتحت نظر سازمان جاسوسی کاجی بی،بمنظور ناکام ساختن طرح سازمان ملل متحد و سقوط دولت نجیب الله بسرعت رشد یافت وبه شورش در شهرک حیرتان انجامید. بدبختانه آتشی که توسط این افراد دریگ گوشه دور افتاده کشور در داده شد، بسرعت به قلب کشور یعنی کابل زبانه کشید و در مدت چهارسال راکتباری وخونریزی در شهر کابل، پایتخت افغانستان را با صدها هزار انسان شریف وبیگناه آن بخاک و خون نشاند و یا آواره دیاران بیگانه ساخت.

بهتراست از متن کتاب، فرازهایی را بگونه شاهد بیاوریم وببینیم که سبک نگارش وشیوه بیان مولف از مسایل سیاسی- نظامی چگونه است،زیرا از قدیم گفته اند: مشک آنست که خود ببوید، نه انکه عطار بگوید.مولف ،در صفحه٢٦ کتابش مینویسد:"علت جنگ های کابل، در وابستگی خارجی جناح ها وگروه های جنگی وملعبه قرارداشتن سران وفرماندهان آنها به اجانب وبیگانه نهفته است." و در صفحه ٢٧ مثال میدهد: " ....یکی از مثالهای برجسته دراین باره، احمدشاه مسعود، فرمانده چریکی است. درسال ١٩٨٢ [او]با سازمان استخبارات شوروی ونظامیان روسی مقیم افغانستان پروتوکول همکاری فوق العاده پایدار وموثری راعقد کرد.بطوریکه اسنادعقد شده میان او وروسها بنیاد محکم دوستی را پی ریزی کرد. مسعود رابحیث یکی از چهره های الترنتیف قدرت درافغانستان در چشم انداز سیاستهای آینده روس ها مطرح ساخت."

بازدرصفحه ٦٨ مینویسد: " تبلیغات اغراق آمیزی که در بارۀ جهاد وجنگ ها در پنجشیر برعلیه قوای روسی بویژه بعد از امضای قرارداد مسعود با روسها و وارد آوردن تلفات وضایعات به شورویها عنوان داده میشود، صرف نظراز جوانب عوامفریبانه وخودستائی آن، سپردن جعلیات و اکاذیب به اوراق تاریخ است. مثلاً گفته میشود در جریان جنگها در پنجشیرتا سال ١٣٦٣ خورشیدی به روسها ١٥٧٥٠ نفر تلفات رسیده است، هرگاه این رقم با ارقام رسمی منتشر شده (١٣٨٣٣نفر)جمع نلفات ده ساله روسها درافغانستان که شامل مرگ ومیرعمومی نیز است،مقایسه شود، ١٩١٧ نفر تلفات روس ها را بیشتر از سراسر افغانستان نشان میدهد که اغراق در مسئله را اثبات میکند. دراینجا زیرچتر تبلیغات وجعلیات عوام فریبانه سعی صورت گرفته که مسئله روابط استخباراتی ودوستی پایدارگروه مسعود باروسهای کتمان نگهداشته شده و از سوی دیگرجنگ های واقع ناشده، کاذبانه بزرگ جلوه داده شود، با یک نوع خودبزرگ بینی، اسطوره سازی ، قهرمان تراسی تهوع آور دست زده شده است. دراین باب همه نظامیان حاضر در صحنه جنگ ها برضد گروه "مسعود" در پنجشیر شاهد اند که بعد از عقد قرارداد مسعود با روسها وروند درگیری های میان جانبین قطع گردیده و جایش را به دوستی و وابستگی داده بود که مسعود را تازمان مرگش همراهی کرد."

نویسنده درجای دیگری مینویسد: " در گرماگرم جنگ ها که تبلیغات غرب وبنیادگرائی به افسانه سازی در باره احمدشاه مسعود وجهادش پرداخته بودند، ...وقتی حادثۀ قتل پهلوان احمدجان پنجشیری، قهرمان ورزش کشتی گیری به دست او، دستگیری وزندانی نمودن یک جمع هزار نفری از روشنفکران پنجشیری تحت رهبری پاکروان عبدالحفیظ پویا،که در موضع مخالف ومبارزه با رژیم کابل وحضور نظامی شوروی در افغانستان نیز قرار داشتند، وقتل دسته جمعی سی نفر از فعالان آن به وسیله "مسعود"، ترورهای پی در پی درکابل، راکت باری به شهرها،راهزنی درمسیرسالنگها، دیگر کسی به بیرحمی، آدمکشی، تروریسم واعتیاد او به خونریزی شک وشبهه یی نداشت. انتقام جوئی وقتل مخالفان واسیران، زورگوئی وخود برتربینی، تعصب قومی وقبیله گرائی، واقعیت هایی بود که او به آن مبتلا بود."(صفحه ٧٦)

ودر صفحه ۷۷، بازهم در باره احمد شاه مسعودمیخوانیم: «مسعود وگروه اش، در عقب شعار های تند مذهبی، پنهان گردیده بنام جهاد و مقاومت،که خواست بیگانه ها بود، مردم خود را می کشتند و هر قدر که به سال های بعد ، تداوم حضور نظامی شوروی وخروج آن از افغانستان وسالهای جنگ کابل، جنگهای او با طالبان، گریز او از کابل نزدیکتر شویم، به همان اندازه او را خوبتر، می شناسیم.مولف میگوید:" مسعود در دوره جنگ ها باگروه طالبان، پنج بار زیرچتر تدابیرویژه استخباراتی با ولادیمیرپوتین صدراعظم، بعد از رئیس جمهور روسیه ملاقات کرد. به قول یکی از شاهدان عینی که از افشای اسمش دراینجا معذورم، گفت که "مسعود" دریکی از ملاقاتهایش در مسکو با رئیس جمهور روسیه یک عدد زمرد پنجشیررا به بزرگی یک عدد چهارمغز به عنوان تحفه به "پوتین " اهدا کرد ومتعاقباً برعلاوه وعده های عاجل کمک های تخنیکی،پولی ونظامی یک عدد تفنگچۀ مطلا که قیمیت آن در حدود پنجصدهزاردالر تخمین زده میشد، از "پوتین" دریافت کرد."(ص ۷۸)

مولف در صفحه ۱٤٦کتاب ، ازرهبر حزب اسلامی "گلبدین حکمتیار" نیز چهره ای زشت وسفاک ، جنایتکار، ودست پروردۀ سازمان استخبارات نظامی پاکستان تصویر کرده و مینویسد:« در طول دهه های ۸۰ تا۹۰ میلادی دوران جنگ سرد،یکی از مورد پر لطف ترین گروههای جنگ،حزب اسلامی، به رهبری گلب الدین حکمتیار بود. مردی که او وهمفکرانش به زن ستیزی، وپاشیدن تیز آب به [روی] زنان که از پوشیدن حجاب اجتناب میکردند،شناخته شده بود.علی الرغم تظاهر به امریکا ستیزی، پنجاه در صد کمکهای امریکا را بدست می آورد.» از صفحات ۱٦٤ببعد که اولین جنگ کابل شرح داده میشود، از هریک ازمدعیان قدرت ودرگیردرجنگ های کابل ، سیمای بس وحشتناک وخونریز وسنگ دل و متجاوز به مال وناموس مردم ودارائی های عامه وشخصی وتاسیسات زیربنائی اقتصادی- اجتماعی کشور بدست میدهد که هرسطر وهرپراگراف وهرصفحه آن قابل اقتباس وانعکاس است ولی بجای آن خواننده را به مطالعه کتاب توصیه میکنم .

خلاصه کتاب درضمن شرح وقایع و رخدادهای دلخراش جنگی،شناخت ومعرفت خواننده را نسبت به رهبران حزب.د.خ.ا. ونیزرهبران تنظیمها و قوماندان مشهورجهادی، چون:ربانی، احمدشاه

مسعود،دوستم، رسول سیاف، گلبدین، محقق ،محسنی وصبغت الله مجددی وغیره بسیار دقیق میسازد تا بخوبی پی ببرد که انسانهای ضعیف النفس چگونه بخاطرکسب قدرت ویا کسب ثروت، دست به خیانت به مادر وطن میزنند و با ارتکاب جنایات ضد بشری وغیر قابل تصور در حق مردم بیگناه وشهروندان دوست داشتنی، خود را درخدمت بیگانه ودشمنان وطن قرارمیدهند و به تخریب وتباهی وطن، شهر وعمرانات وتمام بود ونبود یک کشور ویک تاریخ می پردازند، تا حامیان خارجی خود را راضی ساخته باشند وبه ثروت وقدرتی کاذب دست یابند.درپایان به محترم جناب جنرال سید عبدالقدوس سید،صاحب منصب با استعداد اردوی افغانستان، تالیف این اثرمهم را صمیمانه تبریک میگویم وموفقیت شان را در انجام کارهای فرهنگی پربارتر آرزو میکنم.

پایان ٦/ ٦/ ٢٠١٠

تقریظ بیستم

"اطلس تاریخی افغانستان" ،
"مرور کوتاهی برقضیهٔ پشتونستان"

دو تالیف مهم از جنرال عتیق پاځون

این بار دوم است که کتابی ارزشمند در زمینهٔ تاریخ افغانستان ازیک شخصیت نظامی عالی رتبه وبا سویه وتحصیل کرده ودرعین حال نویسندهٔ افغان بدسترس من قرار میگیرد. بار اول از جنرال سید عبدالقدوس سید بود.

جنرال عتیق پاځون یکی ازصاحب منصبان تحصیل کرده ، صاحب قلم وصاحب دانش وصاحب روحیهٔ قوی وطن پرستی افغانستان است که در مهاجرت و دور از وطن وقت خود را به هدر نداده و با پشت کار وعلاقمندی شدید به آینده کشور دست به تالیف دو اثر گرانبهای تاریخی زده است که دراین اواخردو نسخهٔ آن بوسیلهٔ دوست ارجمندم مسعودفارانی بدسترسم قرارگرفتند ومن از خواندن ومطالعه آنها فروان لذت وفیض بردم. ازاین جهت برای مولف محترم تبریک وتهنیت میگویم.

این دو اثر یکی « اطلس تاریخی افغانستان» ودیگری « مروری کوتاهی برتاریخ افغانستان وقضیهٔ پشتونستان» نام دارد. هر دو اثر در کشوربلغارپا در کاغذ درجه اول با قطع وصحافت مرغوب هریک به تیراژ هزار نسخه در سال ۲۰۰۹ به چاپ رسیده اند.

در صفحه چهارم پشتی کتاب، خلص سوانح مولف چنین آمده است : عتیق پاځون در سال ۱۹۵۱ (۱۳۳۰) در ولایت وردك تولد یافته، تعلیمات ابتدائي را در مکتب نرخ و تعلیمات متوسط را در حربي شوونحی ، تحصیلات مسلکي - نظامي را در حربي پوهنتون کابل و تحصیلات عالي نظامي را در جمهوري عربي مصر و روسیه به اتمام رسانده است.

موصوف از سال ۱۹۷۲ الي ۱۹۹۲ از رتبهٔ بریدمن الي جنرال در قواي مسلح افغان خدمت نموده و فعلاً در خارج از کشور(آلمان) بسر مي برد.

اطلس تاریخی افغانستان، بصورت رنگه در قطع بزرگ ۲۳ سانتی در ۳۰ سانتی متر در ۱۷۲ صفحه، حاوی عکس های رنگه از شخصیت های ملی و آثار وآبدات باستانی ومسکوکات و انواع اسلحه و ابزار جنگی وحتی نشانهای دولتی همراه باکرونولوژی مختصر وقایعی ورخدادهای تاریخی و نقشه های رنگه از دوره های مختلف تاریخی افغانستان از قدیمترین ازمنهٔ تاریخی تاسال ۲۰۰۸میلادی تنظیم شده است. صفحه اول وچهارم پشتی کتاب با عکس هایی ازچهره های ملی - تاریخی وشاهان وامیران وامپراطوران ورئیس جمهوران ورهبران خوشنام وبدنام افغانستان از عهد کنشکای کبیر تا کرزی حقیر همراه با آبدات مهم تاریخی مربوط به عصربودائی و اسلامی آرایش یافته است.

این کتاب به پنج زبان : پشتو، دری، انگلیسی، روسی وآلمانی از سوی مولف نگارش یافته و به مصرف شخصی وی به نشر رسیده است.

وقتی نسخه یی ازاین کتاب بدستم رسید ومن آنرا مرور کردم ،خود را مکلف دیدم تا به مولف زنگ بزنم و ازو تشکر نمایم واز زحماتی که وی براین کتاب برخود متحمل شده است قدرانی نمایم. بعد از صحبت با مولف معلوم شد که وی این اثر را در مدت ۹ سال کار خسته گی ناپذیر تکمیل کرده است. آموختن کمپیوتر وآموختن برنامه های ویژه نقشه کشی وآموختن تکنیک صفحه آرائی در کمپیوتر و آموختن چند زبان معتبر بین المللی در سطح تالیف به آن زبانها ،هرکدام ارزش هایی اند که استعداد قابل قدر و زحمت کشی و پشت کار این شخصیت نظامی را نشان میدهد.

به نظرمن کار وتحقیق روی این پروژه از حوصلهٔ یک شخص بیرون است و اگر بیرون هم نباشد سالها وقت و انرژی فراوان بکار دارد والحق که جناب جنرال عتیق پاځون از عهدهٔ این کاربزرگ بدرستی بدر آمده است. من فکرمیکنم که جای این شخصیت اکادمیک، اکادمی علوم افغانستان و موسسات عالی تحصیلی نظامی است نه آلمان و یا هیچ جای دیگر.

متاسفانه من امکان سکن کردن نقشه های رنگه تاریخی را ندارم و از مولف محترم تقاضا کردم که چند نقشه را برایم ارسال کنند تا با این مطلب یکجا در انترنت انعکاس بدهم، ولی چون سیستم کمپیوتر شان بهم خورده بود نتوانستند آنچه من میخواستم در دسترسم قرار بدهند.

آقای پاخون هدف از تالیف این اثر را در مقدمه مختصر خود چنین بیان کرده است :

" افغانستان يك كشور باستاني است، مسكون شدن انسانها در سرزمين افغانستان از قديمترين زماني كه تاريخ به ضبط حوادث آن قادر نيست آغاز گرديده است . آثار تاريخي بدست آمده از بعضي از نقاط افغانستان (قره كمر، باميان، آق كپرك و مندي گك) نشاندهندۀ آنست كه جامعۀ افغاني در حدود بيست هزار سال قبل از ميلاد موجود بوده و الي دورۀ حجر جديد (آغاز آن از ٩ هزار سال قبل از ميلاد) و بعداً در دورۀ فلزات مراحل مختلف تكامل خود را پيموده است.

آثار فوق نشاندهندۀ آنست كه مردم افغانستان از (٣٠٠٠) سال قبل از ميلاد ساكن و ده نشين بوده، خانه هاي رهايشي اعمار نموده، به زراعت و مالداري پرداخته، اسلحه، زيورات، ظروف فلزي و سفالين ساخته اند . در نتيجۀ رشد جامعۀ افغاني و لزوم ايجاد دستگاه نظم و امنيت عامه، اولين دولت ها در افغانستان كه مستلزم وظيفۀ تأمين امنيت و حاكميت در داخل و دفاع در برابر خطر خارجي بوده اند، در حدود (١٥٠٠) سال قبل از ميلاد در باختر (بلخ) بوجود آمده كه با خم و پيچ ها، حدود هاي جغرافيائي مختلف و حتي بعضاً با معدوم شدن كامل دولت هاي مركزي در بعضي از مقطع هاي مشخص زماني، در تمام طول تاريخ موجود بوده و تا به امروز هم به موجوديت خود ادامه داده اند.

<u>ضرورت تهیه و ترتیب این اثر بر عوامل ذیل بنا بوده است:</u>

١. بعضی از كشورهاي جهان نسبت اهداف استعماري خويش تاريخ افغانستان و واقعيت هاي تاريخي جامعۀ افغاني را تحريف نموده و افغانستان را يك كشور جديد و جامعۀ افغاني را مركب ازصدها عشيرۀ نا متجانس و ده ها زبان و مذهب متباين دانسته اند كه گويا تاريخ بيشتر از قرن ١٨ ندارد.

٢. يكتعداد از كشورهاي همسايه مخصوصاً ايران و بعضاً هم هند و كشور هاي آسياي ميانه، افتخارات تاريخي مردم و كشور ما را به خود نسبت داده اند كه ايران درين امر بسيار پيشقدم است و زمانيكه كتب تاريخي تاريخ ايران و يا آثار تاريخي نويسندگان ايراني مطالعه مي گردند، به وضاحت ديده مي شود كه آنها تمام امپراطوري ها و دولت هاي اصيل افغاني، شخصيت هاي سياسي، علمي و ادبي و حتي آثار تاريخي كشور ما را بخود نسبت ميدهند، طور مثال ايرانيان سيد جمال الدين افغاني، مولانا جلال الدين بلخي و

ابوعلي ابن سينای بلخي را ايراني الاصل قلمداد نموه و دولت هاي افغاني پيشداديان، غوريان، غزنويان .....را دولت هاي ايراني مي دانند.

٣. نويسندگان كشورهاي غربي و ديگر كشور هاي جهان كه د رمورد تاريخ افغانستان و يا جامعۀ افغاني تحقيق نموده از آثار كشورهاي متخاصم به افغانستان و يا مؤخذات ايراني استفاده مي كنند، اينست كه به خطا رفته و معلومات غلط و تحريف شده در مورد تاريخ كشور ما تكرار و تكرار شده ميرود.

طور مثال در بعضي از آثار غربي مي خوانيم كه افغانستان در تمام طول تاريخ خود جزء ساحۀ نفو ايران بوده و....و يا اينكه افغانستان يك كشور جديدي است كه در قرن ١٨م. عرض اندام كرده است و تمام تاريخ قبل از قرن ١٨ما را به ايران نسبت ميدهند.

اين همه غلط و ناقص است و اصل واقعيت آنست كه افغانستان امروزي، ايران، آسياى ميانه و قسمت شمال غربي هندوستان تاريخ مشتركي سپري نموده اند، اين مردم فرهنگ، كلتور و زبان مشترك داشتند و سالها و قرن ها قبل از پراگنده شدن و مهاجرت شان در يك منطقه زيست كرده و به يك زبان سخن گفته اند، كانون قدرت اين منطقۀ وسيع گاهي درين و گاهي در آن سرزمين بوده است . اگر گاهي هم افغانستان ساحۀ نفوذ ايران بوده باشد،مگر اغلباً هندوستان و ايران ساحه هاى نفوذ افغانها بوده اند . مثلاً در زمان سلطنت هخامنشيان (٧٠٠ - ٣٣٠ ق. م) و ساسانيان (٢٢٦ - ٦٥١ م.) در فاصله هاي مختلف زماني قسمت هائى از سرزمين افغانستان جزء امپراطوري هاي فوق الذكر ايراني بوده، اما در دولت هاى بعد از اسلام و مخصوصاً در زمان سلطنت غزنويان (٩٦٢ - ١١٨٦م.) و غوريان (١١٤٨-١٢١٤م.) تمام و يا قسمت اعظم ايران شامل دولتهاى افغاني بوده، در اواخر سلطنت خوارزمشاهيان (١١٤٠ - ١٢١٩م.) كه يك امپراطوري آسياي ميانه بود هر دو [كشور]افغانستان و ايران شامل آن امپراطوري بودند . اصلاً بعد از پخش اسلام درين خطه و تشكيل اولين دولت مستقل افغانى در دورۀ بعد از اسلام توسط ابو مسلم خراسانى در سال٧٤٦م، و بعداً الى سال ١٢١٤ (آغاز تسلط خوارزمشاهيان) قلمرو ايران همواره جزء امپراطورى هاى افغانى بود.

بهتر است همه با هم اين واقعيت را بپذيريم كه ما تاريخ مشتركى را پشت سر گذاشته ايم.

٤. يكعده از جوانان افغانستان در سنين طفوليت به خارج سفر كرده و مهاجر شده اند و يا در خارج متولد شده و به مدرسه رفته اند كه بزبان هاي پشتو و يا دري خوانده و نوشته نمي توانند و با تاريخ كشورشان اصلاً بلديت ندارند.

٥. افغان هاي مسكون در آن قسمت افغانستان كه در قرن ١٩ توسط استعمار انگليس از پيكر افغانستان جدا شده اند(پشتون ها و بلوچ هاي پشتونستان) نيز از حق خواندن و نوشتن بزبان هاي مادري شان محروم شده اند.

در روشني عوامل فوق من اقدام به تحرير دو اثر تحت عناوين :" اطلس تاريخي افغانستان " و" مرور كوتاهي بر تاريخ افغانستان و قضيهٔ پشتونستان " نمودم كه « اطلس تاريخي افغانستان » به پنج زبان جهان (پشتو ، فارسي ، انگليسي ، روسي و الماني) آماده شده تا باشد از يكطرف جهانيان به واقعيت تاريخي تاريخ كشور و مردم ما پي ببرند و از جانب ديگر افغانهاي كه در خارج كشور زندگي مي كنند و بزبان هاي مادري خود تحرير وخوانده نمي توانند با تاريخ كشور آبائي خود معرفت پيدا كنند، علاوتاً اين اثر يک مأخذ خوب و مؤثق برای محققين به ارتباط تاريخ افغانستان نيز خواهد بود.

بايد تذكر داد كه از يک جانب چنين يك اطلس تاريخی با اين حجم و محتوی برای بار اول در افغانستان تهيه و ترتيب ميشود و از جانب ديگر تهيهٔ اينگونه يک اثر توسط يک نفر، با وسايل و امكانات بسيار ابتدائی و ساده و در عين زمان به پنج زبان كار بس مشكلي است ، زيرا آثارگرافيك كافي و مكمل در مورد تاريخ كشور ما كه جوابگوي تمام سوالات باشند ، وجود ندارند و يا دسترسی به آنها مشكل است ، هم چنان آثار موجوده مكمل نيستند و نقشه هاي تمام دولت هاي گذشتهٔ افغاني در آن ها وجود ندارند و يا مثلاً نقشهٔ عين دولت در آثار مختلف با حدود مختلفي ترسيم گرديده است . علاوتاً سرحدات با آن شكلي كه ما امروز از آن برداشت داريم و مي فهميم، در ازمنهٔ قبلي بين دولت ها و امپراطوري ها وجود نداشت و اغلباً حدود يك دولت در طول مدت زمامداري عين دود مان يا سلسله چندين بار تغير مي كرد (به وسعت آن افزوده مي شد و يا ازان كاسته مي شد) كه درين اطلس حدود دولت ها دريك مقطع مشخص زماني اساس گرفته شده اند. اكثراً

کوشش بعمل آمده که نواقص و کمبود هاي آثار گرافيك با استفاده از آثار تحريري تکميل گردند. "

از دیدگاه من که بیش از پنجاه سال است با کار تحقیق و پژوهش های تاریخی سر و کاردارم و به اهمیت این کار بخوبی واقفم، طاقت وحوصله مندی و دقت مؤلف در تدوین وتالیف و بیرون نویس کردن وفشرده ساختن رخدادهای تاریخی دوهزار ساله کشوربه هیچ روی کار آسانی نیست، علاوتاً ترتیب نقشه های رنگه از موقعیت سیاسی کشور در ادوار مختلفهٔ پیش وپس از اسلام و ترسیم خط حرکت لشکرکشیها ومحاذات جنگ های معروف افغانان با یورشگران خارجی و یا لشکرکشی های فاتحان افغان به خارج از مرزهای سیاسی افغانستان در طول این دوره ، در خور قدردانی وگفتن هزاران شادباش واحسنت است. بسرآوردن یک چنین کارخیلی طاقت فرسا و در عین حال مهم، عشق به میهن ودانش مسلکی ودقت فراوان وحوصلهٔ فراخ می طلبد.

تدارک و ارائه اطلس تاریخی افغانستان در کشور ما نه تنها یک اثر بی نظیر و بی بدیل است، بلکه کاریست اکادمیک و موسسات تحصیلات عالی نظامی افغانستان می باید این اثر را در نصاب تعلیمی وتحصیلی پوهنتونهای حربی شامل و برای شاگردان ومحصلین حربی تدریس کنند.

اکادمی علوم افغانستان وموسسات تحصیلات عالی افغانستان می باید در بدل تنها همین کارعلمی – پژوهشی آقای پاځون ، وی را به درجه علمی پروفیسری یا پوهاندی مفتخر سازند و از وی تقاضا کنند تا به حیث یک شخصیت علمی – نظامی درپوهنتونهای نظامی ویا اکادمی علوم افغانستان جای مناسب خود را دریابد. چنین کاری هم قدر شناسی از شخصیتهای اکادمیک افغان در هرکجای جهان که باشند خواهد بود و هم سبب جلب همکاری این شخصیتها با موسسات تحصیلی و اکادمیک افغانستان خواهد شد.

در پایان داشتن این کتاب را برای خانواده های افغانی در خارج توصیه میکنم وباید علاوه کنم که قیمت هر جلد این کتاب گرانبها ده یورو معادل یک گیلاس قهوه است . تلفن تماس با مؤلف :(٠٠٤٩ ٣٥٩٥٦٨١٧١٦) است.

مرور کوتاهی برتاریخ افغانستان وقضیهٔ پشتونستان

این کتاب دارای سه بخش عمده است : بخش اول حاوی فشرده رویدادهای تاریخی افغانستان از قدیم ترین ازمنه قبل از میلاد تا سقوط

حکومت طالبان در افغانستان است که ۲۹۰ صفحه کتاب را در برگرفته است. بخش دوم بررسی قضیه خط دیورند وسرزمین های آنسوی خط است و از صفحه ۲۹۱ تا صفحه ۲۳۸ را احتواگرده است. در ادامه همین بخش بحث جالب حکومتهای افغانی درخارج از افغانستان مورد مطالعه قرار گرفته که به نظرم بسیار جالب وخواندنی است واز صفحه ۳۳۹ تا صفحه۳۷۲ را در برگرفته است. ناگفته نماند که مولف در پایان همین بحث دیدگاه ونظرات خود را برای ختم بحران کنونی کشور نیز ارائه کرده است که ده صفحه را احتواکرده است.بخش سوم کتاب وقف یک نقد مفصل بر کتاب «افغانستان در پنج قرن اخیر» شده است که از صفحه ۳۸٤ تا صفحه ٤١٦ را شامل میشود.

مولف هدف تاریخ را دریک جمله کوتاه چنین توضیح میدهد:" غرض عمده و مهم از نوشتن تاریخ یک کشور گرفتن نتایج و دروس لازم از گذشته وتفهیم آن به نسل های جوان وآیندۀ کشور بمنظور تکرار نشدن اشتباهاتی است که قبلاً درتاریخ کشور ویا مشابه آن درتاریخ کشورهای دیگر رخ داده باشد میباشد. این مهم ترین وظیفۀ تاریخ است.

مولف علاوه میکند: بخش اول، شامل تحلیل وتحزیۀ مختصر وانتقادی حوادث تاریخی مربوط به تاریخ کشور عزیز ما افغانستان میباشد که مضمون اساسی آنرا برملا ساختن جهات مثبت ومنفی در عملکرد نیروهای محرکه تاریخ وتحولات تاریخی کشور تشکیل میدهند. بخش دوم کتاب بررسی واقعیت تاریخی ، علل وعوامل ظهور و راه های حل یک موضوع تاریخی[خط دیورند] است که قلب هرافغان را تکان داده وزمانیکه افغانها به نقشه جهان می نگرند و مخصوصاً متوجه خط دیورند میشوند احساس حقارت درونی کرده و برای مدت ها رنج میکشند. بخش سوم کتاب نقد مختصری است برکتاب "افغانستان در پنج قرن اخیر" از صدیق فرهنگ. موصوف دراین کتاب خود بسیار کوشش نموده وحدت ملی را درکشور برهم بزند وملیت های باهم برادر کشور را علیه یک دیگر تحریک نماید."

برداشتها ویاد داشتهای جنرال پاخون از رخدادهای تاریخی بگونه ایست که خواننده را بسمت افتخارات تاریخی وداشتن احساس وطن خواهی سوق میدهد ، پس مطالعۀ کتاب او برای جوانان ومحصلان وشاگردان مکاتب ولیسه ها خیلی مفید است . میتود کار وی براین استواراست که ابتدا متون تاریخی را مطالعه کرده وسپس آنچه را خود از این مطالعه دریافته است

بزبان ساده و روان دری یا پشتو برروی کاغذ آورده است. وعلاوتاً در پایان هر مرحلهٔ تاریخی موضوع را تحلیل وتجزیه نموده ونتیجه گیری خود را از بحث پیشکش خواننده میکند و این یکی از برازندگی های کاروی است. بنابرین نوشته های جنرال پاخون از مسیرتاریخ عبور میکند نه از مسیر روایتهای کم اعتبار وخاطرات مبالغه آمیز دیگران و اگرکدام کاستی دراین کتاب رخ داده باشد، از کتبی نشائت کرده است که در اختیار وی قرار داشته اند.

یکی از بهترین بخش های این کتاب ، بحث حکومت های افغانی درخارج از افغانستان وبخصوص چگونگی به قدرت رسیدن خاندانهای پشتون تبار لودیان وسوریان در هندوستان است. اطلاعاتی که مؤلف در بارهٔ این دوخاندان افغان ارائه کرده اند من در هیچیک از منابع تاریخی که توسط مرحوم حبیبی ومرحوم غبار نگاشته شده اند ندیده ام. مؤلف نکات بسیار ظریف وآموزنده یی از اخلاق وکرکتر سلطان بهلول لودی و پسرش سلطان سکندر لودی بازگو میکند که ارزش مطالعهٔ مکرردارد، مثلاً مطالیی ازاین دست که دراین کتاب میخوانیم :

" سلطان بهلول لودی این مرد مُدبر، وسیاستمدار دور اندیش و صادق به تاریخ ۱۴۵۱ میلادی به تخت سلطنت هندوستان رسید.... او انسان متواضع ، با انصاف و عادل ، یک دوست مهربان و یک دشمن برده بار و متحمل بود . بر تخت سلطنت نمی نشست و بر زمین می نشست. به اندازه یی با خصوصیت روان وباریکی های زندگی مردم خود آشنائی داشت که اگر سردار و یا امیری از او می رنجید به خانهٔ او میرفت و بعد شمشیر خود را از کمر بازمینمود و پیش روی او میگذاشت و میگفت : اگربه نظرخودت من لیاقت پادشاهی را ندارم ، مرا به وظیفهٔ دیگری بگمارید. برمردم فقیر و بینوا سخت مهربان بود. از علما و دانشمندان بسیار قدر دانی میکرد و هرکس میتوانست بدون کدام مشکل به او برسد و داد خواهی کند. دراکثر صفات خود شباهت زیادی به میرویس خان هوتک داشت." (ص ۳۴۹)

ودر جای دیگری در بارهٔ این سلطان میخوانیم: " سلطان بهلول لودی نمایندگانی به علاقهٔ "روه"(افغانستان)اعزام داشت تا از افغانان علاقهٔ روه غرض مهاجرت به هندوستان دعوت بعمل آورند. او پیغام فرستاد که : "خداوند پاک بمن سلطنت هندوستان را اعطا فرموده ولی درهند کسی حکومت کرده میتواند که قوم وقبیله داشته باشد، بناءً بر تمام پشتونها لازم

است که به هند بیایند. ملازمت نظامی اختیار کنند،ازیک طرف جاگیر بگیرند و زندگی آرام و راحت بگذرانند و از جانب دیگر بمنظور حفظ حکومت قومی خود شان در مقابل دشمنان قوی ، دیوار قوی شوند." براثر این پیغام "یک تعداد زیاد افغانها از افغانستان به هند مهاجرت کردند و او سلطنت دهلی را به همت افغانها تحکیم نمود. بعداً علاقه جات جونپور و دهولپور و سند را ضمیمهٔ دولت خود ساخت. سلطان بهلول لودی بعد از ۳۸ سال سلطنت در سال ۱۴۸۹ به عمر ۸۰ سالگی وفات کرد." (ص ۳۴۸)

مؤلف می افزاید که: بعد از وفات سلطان بهلول لودی ، پسرش شهزاده نظام خان ملقب به سلطان سکندر لودی، سلطان بخش اعظم هندوستان شد. او نیز اکثر صفات پدر را به ارث برده بود، اما نسبت به پدر سختگیرتر بود. موصوف در سال ۱۴۹۵ پتنه را ضمیمه[قلمرو خود] ساخت و در سال ۱۴۹۹ قلعهٔ مستحکم نرولی را درمالوه و درسالهای۱۵۰۰ و ۱۵۰۱ علاقهٔ سنبل و بعداً گوالیار، تمام علاقه دهولپور وبهار را نیز در سلطنت خود شامل ساخت. سپس نتهمبور رابگرفت وسلطنت او از دریای جهلم تابه بنگال بسیار وسعت پیدا نمود. سلطان سکندر از احوال رعیت و لشکر خود بسیار باخبری میکرد و بر مردم و رعایا بسیار مهربان بود، روز مره نرخنامهٔ های اشیای مورد ضرورت مردم را منطقه به منطقه می طلبید و شخصاً کنترول میکرد. سلطان سکندر رسم الخط دری (فارسی) را درهند ترویج تمود وماهین بهرا، یک عالم هندو در علم طب یک کتاب را از سانسکریت به فارسی ترجمه کرد[به نام او اهدا نمود] که بنام طب سکندری مشهور است." (ص ۳۵۰). مؤلف از خوی زشت وسلوک نامطلوب وخشن سلطان ابراهیم لودی پسروجانشین سلطان سکندر بشدت انتقاد میکند وآنرا عامل فروپاشی سلطنت لودیان بدست بابر در هند میشمارد.

تذکرات مولف در باره کارنامه های شیرشاه سوری نیز قابل توجه است.بعد از شکست همایون پسربابر و فتح دهلی وآگره و فرار همایون از هند" شیرخان درسال۱۵۳۹ با لقب شیرشاه پادشاه هندوستان گردید. بعداً پنجاب، کوالیار، مالوه، ومارواز را فتح و درسال۱۵۴۵ میـــوار را فتح و قلعهٔ کالنجر را محاصره کرد که در جریان محاصره گلوله یی برجبه خانه او اصابت نمود و[حریق بزرگی رخ داد] در جریان حریق خود شیرشاه هم

سوخت و زمانی که خبر فتح قلعه را به او دادند، جان بحق سپرد.حدود امپرانوری او از دریای سند در غرب الی بنگال در شرق وسعت داشت.

شیرشاه سوری از شخصیت های بزرک تاریخ هندوافغانستان محسوب میشود. برغربا ودهقانان بسیار مهربان بود. در عرصهٔ تجارت، زراعت ، پُست، تعمیرراه ها و کاروان سراها خدمات زیادی کرد. ١٧٠٠پُسته خانه را با ٤٠٠٠اسپ وتعداد زیاد پُسته رسان ایجادکرد. سیستم مالی وادارهٔ پولیس را تنظیم نمود. به امور رعایا ولشکر رسیدگی زیادی میکرد وبین هندو ومسلمان فرق نمیگذاشت. از آثار بزرگ تاریخی که او از خود برجای گذاشته، میتوان قلعهٔ رُهتاس در پنجاب، قلعهٔ مستحکم در دهلی کهنه، مسجد جامع دهلی وغیره را نام برد. اساس سیستم اداری او از قریه شروع میگردید. سیستم اداری واصلاحی که او درعهد خود بوجود آورد، بعداً اکبرامپراتورمغولی هند از آن استفاده کرده وآنرا ادامه داد که امپراتوری عظیم مغُل کبیر براساس آنها بناگردید"(ص ٣٥٥).

مولف در صفحهٔ ٣٥٤ کتاب خود آنجا که از"خان خانان لودی" (دلاور خان پسر دولت خان لودی) نام میبرد، در پاورقی همان صفحه به نکته مهمی اشاره کرده مینویسد: دلاور خان لودی از قوماندانان بزرگ بابر وبعداً همایون بود. که درجنگ پانی پت به نفع بابر علیه سلطان ابراهیم لودی شرکت کرده واز طرف همایون لقب خان خانان گرفته بود.در زمان شیرشاه سوری وی حکمران"مونیگر" بود که توسط خواص خان،یکی ازسرداران لشکر شیرشاه گرفتار ونزد شیرشاه سوری برده شد و به سبب خیانتی که نسبت به قوم خود کرده بود حکم سنگساربراوجاری گردید. پدردلاورخان دولت خان لودی حاکم سابق پنجاب یکی از عاملین بزرگ سقوط سلطنت افغانها در هند بود که بروایتی بعد از تسخیر دهلی توسط بابر، به امر وی اعدام شد.بابر استدلال کرده بود که کسی که به مردم خودخیانت کند به من هیچگاهی صداقت و خدمت نخواهد کرد کرد و بنابرین او را اعدام نمود. بدین ترتیب پدر وپسر هردو به شکل عادلانه پاداش خیانتهای خود را دیدند.

مؤلف به ارتباط خط دیورند مینویسد: در سال ١٨٩٣ که معاهده دیورند برافغانستان تحمیل شد برعلاوه مناطقی که براساس معاهدهٔ گندمک از افغانستان انتزاع گردیده بود: وزیرستان، چترال، باجور، صوات، درهٔ بولان وغیره هم به تصرف انگلیس در آمدند و یک نفر افسر انگلیسی بنام سرهنری

لمسدن در یک گزارش خودچنین نوشت : "اکنون هرسه درۀ مهم واسترتیژیک خیبر، کُرم وبولان با علاقه های هموار ومیدانی پشاور،کوهات وسند به تصرف ماست که از نگاه اصول فن حرب از یک طرف کلید های حفاظت هندوستان در جیب های ماست واز جانب دیگر دروازه های دخولی هندوستان (هرسه درۀ استراتیژیک فوق الذکر) در تصرف ماست که ما میتوانیم جلو پیشروی هر دشمن سفید وسیاه(منظور از سفید روسها است ومقصد از سیاه افغانهاست)را بگیریم." که همین هدف بزرگ واساسی تجاوز انگلیس وتحمیل جنگ های استعماری برافغانستان وانتزاع مهمترین قسمت های خاک آن از نگاه استراتیژیک واقتصادی بود که انگلیس به آن نایل آمده ولمسدن برآن اعتراف میکند. "(ص۳۰۳-۳۰۵)

مؤلف می افزاید که در سال ۱۸۹۹لارد کرزن بحیث وایسرای هندبرتانوی مقرر شد. موصوف در سال ۱۹۰۱ ضلع هزاره وچهارضلع دیگر مناطق پشتون نشین غرب دریای سند بشمول پشاور، کوهات، بنون و دیرۀ اسماعیل خان را از پنجاب جدا وپنج ایجنسی مناطق قبایلی را هم با این اضلاع ملحق ساخته و از مجموع این چهار ضلع و پنج ایجنسی یک صوبه را بنام صوبۀ سرحد شمال غربی تشکیل کرد که الی زمان تشکیل پاکستان غربی در ۱۹۵۵ صوبۀ(ایالت) جداگانه ومستقل بود(اما بدون نام) ودر همین سال هرچهار صوبۀ پاکستان غربی (صوبۀ شمال غربی، پنجاب غربی، سند وبلوچستان) بتاریخ ٤ اکتوبر در پاکستان غربی مدغم شدند.

علت اصلی واساسی این صوبه سرحدی از دیدگاه لارد کرزن همانا صبغۀ قانونی دادن به جدائی وغصب مناطق جدا شده از پیکر افغانستان واز جانب دیگر تقویت امنیت امپراتوری هندبرتانوی از طرف شمال بود. تا به این مردم فهمانده شود که دیگر آنها کاملاً و ابداً از پیکر افغانستان جدا شده اند. حاکمان انگلیسی با همه ذرایع کوشش میکردند که مسلمانان هند را بطورعام وافغانهای جدا شده را بطورخاص از پیشرف، تعلیم و تربیت، علوم وفرهنگ بدور نگهدارند. آنها به اعمار هیچیک از کارخانه ها و یا فابریکه، موسسات تولیدی، خطوط آهن، سرک های پهن، پوهنتون ها، مکاتب ، شفاخانه ها، مراکز فرهنگی و کلتوری درمناطق پشتون نشین نپرداختند و صرف به اعمار تاسیسات نظامی و بعضی سرکها و آنهم جهت انتقالات قوت های نظامی خود و ایجاد مدرسه های دینی اقدام کردند وهدف عمدۀ آنها فقط بیسوادی، عقب ماندگی وتاریک نگهداشتن پشتونها و تجرید مکمل شان از

هستهٔ اصلی آنها(افغانستان) وفرهنگ افغانی بود.پالیسی انگلیس را در برابر پشتونها بعداً دولت پاکستان نیز ادامه داد. بدین مفهوم که امروز پشتونها وبلوچها حتی از ابتدائی ترین حقوق بشری(تکلم وتحریر وتعلیم وتحصیل بزبان مادری شان محروم اند) هیچ پشتون وبلوچ نمیتواند بزبانهای خودشان چیزی بنویسند ویا بخواند. تعلیم وتربیت صرف بزبان اردو مجاز است. از نگاه سطح رشد وپیشرفت هم مناطق پشتون ها وبلوچ ها عقب مانده ترین گوشه های پاکستان را تشکیل میدهند و مردم این مناطق حتی از ابتدائی ترین مزایای علم و فرهنگ جدید برخوردار نیستند. مراکز تولیدی، صنعتی وعلمی همه بنوبهٔ اول در پنجاب وبعداً درسند ایجاد گردیده اما انفجارات ذروی و آزمایشات سلاح هستوی را دولت پاکستان در مناطق پشتون نشین وبلوچ نشین انجام میدهد وبه تعداد مدرسه های دینی در آنها می افزاید." (ص ۳۰۶)

مولف زیرنام «**عکس العمل زعمای افغانستان در قبال مسالهٔ پشتونستان**» نکات مهمی را از قول پرویز مشرف وبعضی از نویسندگان آن کشور از روی شماره های ۴۱ و۴۲ ماهنامه "فریاد" (نشر یهٔ شورای دموکراسی برای افغانستان) باز تاب داده است که قابل مکث وتأمل است. مولف میگوید که دراین نشریه مقالاتی تحت عنوان « تلاش در جهت ادغام افغانستان به قلمرو پاکستان» به نشر رسیده است .

آقای پاخون همچنان به نوشته ها ومقالات کمال حسین در روزنامه " فرنتیر پست پاکستان" تحت عنوان « **پشتونستان ویا پاکستان بزرگتر یا ادغام افغانستان با پاکستان .....**» و« **ادغام افغانستان وپاکستان تحت اصول ناسیونالیزم اسلامی**» اشاره میکند .

مولف از قول پرویز مشرف درکنفرانس مطبوعاتی مورخ ۲۰ می سال ۲۰۰۰میلادی چنین نقل میکند: " ... ما درافغانستان علایق امنیتی، دموگرافیک وجغرافیائی داریم. پشتونها باید درکنار ما باشند وطالبان از پشتونها نمایندگی میکنند..." (ص ۳۲۵)

جنرال پاخون در تردید این ادعای جنرال پرویز مشرف میگوید که :..هیچ گاهی پاکستان علایق امنیتی، دموگرافیک وجغرافیائی در افغانستان نمیتواند داشته باشد، بلکه برعکس این افغانستان است که در پاکستان علایق امنیتی دموگرافیک وادعای ارضی دارد. مولف علاوه میکند که تئوری و اصطلاح " ناسیونالیزم اسلامی" کمال حسن اصلاً غلط وغیر علمی است

ودین ومذهب هرگز اساس ناسیونایزم شده نمیتوانند ، زیرا واژۀ ناسیونالیزم(قوم پرستی) از کلمه نیشن بمعنی قوم وملت گرفته شده، اسلام خود یک دین است که دین و ملت دو پدیدۀ کاملاً جداگانه می باشند.(همان منبع،ص ۳۲۷)

مولف بدست آوردن دوبارۀ سرزمین های آنطرف خط دیورند را یک دین ملی دانسته و یکی از راه های الحاق مجدد مناطق آنسوی دیورند راازمیان رفتن پاکستان که دیگر ضرورتی به وجودش دیده نمیشود میداند ودر غیر اینصورت، از جامعه جهانی تقاضا میکند تا در استرداد سرزمین های افغانی بدون آنکه ما به جنگ متوسل شویم کمک وهمکاری نمایند ومتذکر میشود که ما راه حل جنگ نظامی را تبلیغ وپیشنهاد نمی کنیم اما در صورتی که دولت پاکستان به استرداد سرزمین های ما از راه صلح تن در ندهد باید براه حل نظامی متوسل شد. ومیافزاید: افغانستان به هیچوجه از موضع نظامی این پروبلم را به تنهائی حل کرده نمیتواند، بناءً یگانه راه حل نظامی در تشریک مساعی با متحدین سیاسی واستراتیژیک که با عین پروبلم دچار اند مثلاً هند، میسر شده میتواند وبس. بعضی ازافغانها راه حل دیگری پیشنهاد میکنند وآن دادن استقلال داخلی به مردم پشتون وبلوچ وحق استفاده آزاد افغانستان از بنادر و راه های ترانزیتی پشتونستان میباشد که این در حقیقت طفره رفتن از اصل واقعیت میباشد.

سپس مؤلف در رابطه به نقش مردم آنسوی خط دیورند دراین زمینه می گوید: " **رول اساسی ودرجه اول را در حل این قضیه باید خود مردم پشتونستان بازی کنند.** آنها باید صدای پیوستن دوباره به سرزمین اصلی شان افغانستان را مانند ویتنام، آلمان شرق وغیره بلند کنند و سلاح بدست بگیرند وافغانستان بایست از آنها با تمام امکانات و وسایل (دپلوماتیک، سایاسی ونظامی)حمایت نماید. تا خود مردم پشتونستان به این موضوع آماده و دراین راه پیشقدم نشوند مشکل است به این پروبلم بزرگ تاریخی راه حل پیدا شود و یا اینکه افغانستان باید بسیار قوی بوده و از لحظات مساعد تاریخی به نفع خود در راه حل این پروبلم استفاده نماید."(ص ۳۳۱)

دربخش سوم این کتاب، نقدی مفصلی در مورد اثر میرمحمدصدیق فرهنگ (افغانستان در پنج قرن اخیر) درج شده است که حاوی نقطه نظرهای قابل توجه میباشد. در مقدمۀ این بخش میخوانیم : " متاسفانه جفا وخصومت ودشمنی با مردم وطن خود را میتوان با انواع واشکال مختلف از مواضع مختلف و در مواقع مختلف انجام داد. بشکلی از اشکال در خدمت دشمن خاک

ومردم خود قرارگرفتن، اسرار ملی ، نظامی و یا دولتی را افشا ساختن، بخاطر منافع شخصی خود منافع ملی را معامله کردن، سبوتاژ های اقتصادی وغیره اینها همه نوعی از خیانت اند، اما بدتر از همه کاشتن تخم نفاق و دشمنی در بین مردم خود از طریق تبلیغ شفاهی، تحریری و یا مصور، تحریک نمودن قومی و یا ملیتی علیه دیگری و بی ثبات ساختن وضع کشور، به مخاطره انداختن وحدت ملی، تمامیت ارضی و بالاخره مسموم ساختن اذهان تمام و یا قسمتی از مردم و مخصوصاً نوجوانان کشور میباشد. تبلیغ و پرو پاگند، افترا و تهمت و تحریف نمودن حقایق تاریخی و جاری در جامعه یک قسمت مهم جنگ سرد روانی را تشکیل میدهد که دستگاه های استخباراتی کشورها در آن رول مهمی بازی کرده و مقدار زیاد وجوه مالی بمصرف میرسانند. واضح است که استخبارات کشورهای دشمن به هروسیله ممکن متوسل شده ومخصوصاً افراد واشخاص ماجراجو، ضعیف النفس ونا راض را در بین خود افغانها جست وجو و تمویل مینماند تا علیه کشور ومردم خود قرار گرفته حقایق و واقعیت ها را در مورد مناسبات ملی تحریف و به تحریکات و تبلیغات سوء بپردازند. یکی ازآغاز گران دراین عرصه صدیق فرهنگ است که کتابی برشتهٔ تحریر در آورده است بنام افغانستان در پنج قرن اخیر"(صص ۳۸۵- ۳۸٦)

بدینسان مولف وارد بحث انتقادی برنظریات واشارات جنجال برانگیز کتاب صدیق فرهنگ میگردد و در موارد مختلف آنرا تحلیل و رد مینماید. خوانند گان میتوانند این نقد را در خود کتاب آقای پاسون مطالعه کنند.

درپایان چاپ این اثر را نیز به مولف محترم تبریک گفته و داشتن ومطالعه آنرا به افغانان واهل کتاب توصیه میکنم.

ختم

تقریظ بیست ویکم

نظری برکتاب:

«په افغانستان کی د مشروطیت غورځنګ»

تالیف ځلمی کرزی

۲۰۱۳ /۳/۱٦

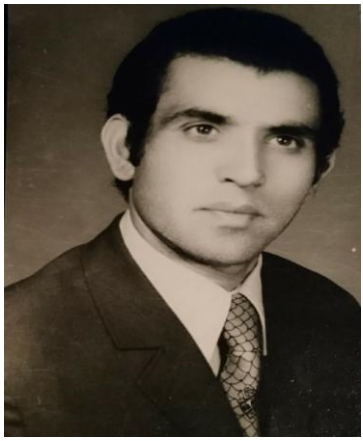

درسالهای بعد از کودتای ثور، که با مهاجرت قشرتحصیل کرده وبا دانش افغان همراه بوده است، چه در داخل وچه درخارج کتب ورسالاتی زیادی نگاشته شده که هریکی از دیگری هم از لحاظ محتوا وهم از جهت شیوه پرداخت وبیان باهم متفاوت استند ودلیل اینکار نیز اینست که اکثریت صاحبان این آثار یا اهل قلم ومطبوعات نبوده اند و یا اینکه نوشته های خود را پس از نگارش از نظریک شخص مسلکی وصاحب نظر نگذشتانده اند تا آنها را بطوربایسته ای رهنمائی کنند وبنابرین برخی ازاین آثار چنان باکاستی وکمبودی های همراه اند که اشتهای خواندن را در نخستین سطورخود ازخواننده میگیرند.

یکی از نویسندگان سابقه دار افغان که در این تازه گیها موفق به تحقیق وتالیف یک اثر بسیار دلچسپ (په افغانستان کی د مشروطیت غورځنګ)شده است، اقای زلمی کرزی می باشد که فعلاً در شهر مونشن آلمان زندگی میکند.

زلمی کرزی پسر مرحوم آغامحمدکرزی ،نویسنده و ژورنالیست معروف و مدیر مسئول شجاع جریدۀ طلوع افغان قندهار وعضو برجستۀ جنبش ویش زلمیان می باشد.

مرحوم آغامحمدکرزی ، یکی از علم بردران نهضت ملی - سیاسی ویش زلمیان بود. این نهضت سیاسی ، در دوره دموکراسی شاه محمودخان و پس از نشر کتاب ویش زلمیان توسط عبدالرؤف بینوا در ۱۳۲۶ شمسی رسماً شروع بفعالیت نمود. آعضای این نهضت در شهر های قندهار ، کابل و جلال آباددر جهت تنویر افکارجوانان ، تعمیم علم ومعارف درکشور، مبارزه با مفاسد اجتماعی وخرافات و فساد اداری ، رشوه خواری ، اختلاس ، بیروکراسی، تامین عدالت ، و طرفداری از حقوق مظلومان، استقرارنظام مشروطه ، تحکیم وحدت ملی ، باز شدن دروازه های مدارس و مکاتب بروی فرزندان کشورتلاش میورزیدند. پایه گذاران اصلی این نهضت ،بنابر ضبط دستگیر پنجشیری: محمدرسول پشتون ، کاکا انورخان اچکزائی ،قاضی بهرام خان ، غلام جیلانی خان الکوزائی ،عبدالهادی خان توخی ،عبدالصمدخان کاکر، عبدالخالق خان واسعی در قندهار بودند. اما عبدالحمید مبارز بر انست که حزب ویش زلمیان ابتدا توسط قاضی بهرام خان ،محمد رسول پشتون ،عبدالحی حبیبی ، عبدالهادی خان توخی ،گل پاچا الفت ، عبدالرؤف بینوا، غلام حسن صافی ، فیض محمد انگار، و محمد ابراهیم خواخوژی بوجود آمد و سپس هواداران دیگری در کابل و ننگرهار به آن پیوستند.

آقای زلمی کرزی تحصیل یافته فاکولتهٔ ادبیات وعلوم بشری کابل است وشخص روشنفکر واندیشمند وعلاقمند به سیاست ونویسندگی است واین هردو را از پدر خویش به ارث برده اند،سالهای متمادی در ریاست تالیف وترجمه وزارت معارف در دهه هشتاد قرن بیستم ، عضوبورد مسلکی تالیف وترجمه بوده ودر تهیه وترتیب متون درسی شاگردان مکاتب افغانستان نقش موثر ومسئولانه داشته است.

بنایرین نوشتن مسایل سیاسی وتاریخی نه تنها مسلک وتخصص وی است بلکه با تجاربی که دراین عرصه در وزارت معارف افغانستان اندوخته اند، از عهدهٔ نگارش وتالیف این اثر با وجود فقدان منابع کافی برای نگارش یک اثر تحقیقی درخارج با سعی وتلاش شخصی توانسته اند منابع لازم را تدارک کنند وبا دسترسی برمیتود های تحقیق وپژوهش، اثر حاضر را بوجه احسن بوجود آورند.

این اثر بطورعمده حامل محتوای چهار کتاب مهم: «جبنش مشروطیت درافغانستان» ازعلامه حبیبی و «ظهورمشروطیت وقربانیان استبداد» ازسید

مسعود پوهنیار و« ویش زلیمان» ازمرحوم بثرکی و «جنبش مشروطیت درافغانستان» از پوهاند سید سعدالدین هاشمی می باشد، وبنابرین احتیاج خواننده را از داشتن هرچهارکتاب مزبور رفع مینماید وازاینکه بازبان وادبیات شیوای پشتو،به نگارش آمده است، خدمت بس مهمی به فرهنگ زبان پشتو نیز صورت گرفته است. زیرا کتب مذکور همگی به زبان دری نوشته شده اند وخواننده پشتو زبان آنطور که لازم است نمیتوانست از متون فارسی مستفید شود، ولی اکنون این کتاب ، نیازعلاقمندان جنبش های روشنفکری درافغانستان را بخوبی رفع میکند.تالیف این کتاب را به مولف محترم آن آقای زلمی کرزی تبریک میگویم وداشتن وخواندن این اثر را برای جوانان پشتون واهل مطالعه توصیه میکنم.

کاندید اکادمیسین سیستانی ١٦/ ٣/ ٢٠١٣

تقریظ بیست ودوم

ازجنبش مشروطه تا دولت مشروطه درافغانستان
تالیف داکتر اجرالدین حشمت

جناب داکتر حشمت مقیم کانادا از روی لطف یک کاپی کتاب خود را برای من فرستادند تا آنرا از نظر بگذرانم ودیدگاه وپیشنهادات خود را در مورد آن ابراز کنم. اینک آنچه به نظر رسید خدمت آن دوست مهربان فرهنگی مینویسم تا خواست ایشان را پاسخ گفته باشم.

از لحاظ محتوا:

کتاب " جنبش مشروطه و دولت مشروطه درافغانستان" یکی از کارهای پرثمردر راستای شناخت بهتر وبیشتر جامعه افغانستان در دهه های نخستین قرن بیستم است. شناخت جامعه یی بشدت مذهبی وبی سواد با رسوم وعنعنات فیودالی - قبیلوی با داشتن عناصرمعدود تحول طلب،اما کارا و رادیکال سرانجام جامعه را از یک مرحله خمودی وبی تفاوتی وحالت نیمه مستعمره واستبدادی وارد مرحله استقلال خواهی و رژیم مشروطه نمود.نتیجه مبارزه وپیکار عناصر متشکلهٔ مشروطیت، بالاخره منتج به تغییر رژیم استبدادی در داخل کشور و حصول استقلال ازسلطه و چنگال استعمار انگلیس در بعد خارجی گردید. تدوین نخستین قانون اساسی در حیات سیاسی کشورو براساس آن اعلام برابری تمام احاد افراد کشورولغو بردگی وبیگار و رهائی هزاران غلام از اسارت اربابان خود، از دست آوردهای اولیه این قانون بود.مرام مشروطه طلبان در شرایط آن زمان و در یک کشور فیودالی - قبیلوی یک مرام نسبتاً مترقی وپیشرو شمرده میشود.

ریفورم های اصلاحی رژیم مشروطه برای تحرک جامعه به پیش و اعلام حقوق مساوی برای زنان با مردان و ممنوعیت نکاح صغیر با مردان مسن و تحدید تعدد ازواج به یک زوجه ، تعیین سن ازدواج برای دختران وپسران وتدریس مشترک دختران با پسران در دوره ابتدائیه، تاسیس مکاتب نسوان وشفاخانه زایشگاه در کشور، منع مریدی در اردو وگرفتن امتحان

ملائی از ملایان مدرسۀ دیوبند ،قطع معاش مستمری خاندان محمدزائی ولغو امتیازات سران قبایل و روحانیون متنفذ، تاسیس موسسات کلتوری چون تیاتر وسینما ونشرات موقوته وغیر موقوته در مرکز وولایات وتامین آزادی بیان ومطبوعات ومصئوونیت مسکن وجان مردم واقعاً در تاریخ چندین هزار سالۀ کشور،یک انقلاب بی نظیر تاریخی محسوب میشود. با تطبیق این ریفورم ها نباید انتظار داشت که روحانیون وسران قبایل وخاندان های مفتخورو امتیاز بگیر برای شاه امان الله کف میزدند، اینان از نخستین کسانی بودند که به تخریب نظام مشروطیت وشخص شاه پرداختند استعمارانگلیس مثل پلنگ زخم خورده در کمین انتقامکشی از ملتی بود که آبرو وحیثیت او را در اسیا بخاک مالیده واستقلال خود را کمائی کرده بود.

خاندان روحانی متنفذ حضرت شوربازار به سرکردگی نورالمشایخ(فضل عمر) از نخستین خاندانهای بودند که برضد ریفورمها وشخص شاه امان الله دست به تحریکات وتخریبات زد واغتشاش ملای لنگ را در میان قبایل جاجی ومنگل در پکتیا براه انداخت. ووقتی نورالمشایخ به کیفر همین تحریکات از طرف شاه امان الله محکوم به اخراج از کشور گردید، در دیرۀ اسماعیل خان رحل اقامت افگند و مریدان خود را که در مناطق قبایلی فراوان بودند در هم آهنگی با جواسیس انگلیس علیه شاه امان الله ورژیم مشروطیت تحریک میکرد.جامعه قبایلی افغان که متاسفانه از نعمت سواد بی بهره وگوش به دهن روحانیون دارند، هرچه نورالمشایخ میگفت، آنها قبول میکردند وکمر به بربادی رژیمی زدند که تا آن روز کشور ما چنین رژیمی ندیده بود وتا کنون هم ندیده است دانشمدان ومورخین صاحب بصیرت افغان، چون علامه حبیبی ومرحوم غباراز روی چشم دیدهای خود آن رژیم را با همه کاستیهایش بررژیم دهاره ئی حبیب الله کله کانی ورژیم استبدادی نادرخان وهاشم خان تا رژیم چپی حزب دموکراتیک خلق ونیز بررژیم اسلامی ملا ربانی وامارت طالبانی ترجیح داده وترجیح میدهند.حیف که خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود.

دررابطه به زنان (صفحه۳۰۲) که یک بحث بسیار با همیت است واولین باراست که به حال این نیمی از جامعه در رژیم مشروطه توجه صورت گرفته است، مولف بجای یافتن رد پای زن در دوره کمون اولیه وعهدبردگی وبحث کلی در آن باره درادوار قبل ازمیلاد وبعد از آن، بهتر بود وضعیت زنان کشوررا در ادوارپیش وپس از اسلام مورد مطالعه

قرارمیداد.اساساً ظهوراسلام خط سرخ درشتی در وضعیت حقوقی زنان با عهد قبل از اسلام کشیده است.وضعیت زن بعد ازاسلام بکلی با وضعیت حقوقی وی در قبل از اسلام تفاوت ماهوی پیدا کرد.زن مافبل از اسلام اگر زردشتی بود یا بودائی از آزادیها وحقوق بیشتری برخورداربود. زن به شکار میرفت اسپ سواری میکرد و شوهررا در امور روز مره در بیرون از منزل یاری مینمود.در انتخاب شوهرحق انتخاب داشت.

داستانهای شاهنامه فردوسی در بارۀ عشق رودابه وزال وسیندخت زن کابلشاه وکتایون زن کی گشتاسپ ودختران رستم زربانو وآذر گشسپ و سهراب وگردآفرید وغیره از این دست است. داستان شیرین وخسروپرویزساسانی اثر نظامی گنجوی نیزاز همین جمله منابع است. ولی پس از اسلام زن این حقوق را بطور کلی از دست میدهد و در ملکیت مرد به موجود بی اراده مبدل میشود وبدون اجازه شوهر حق نداردحتی به عیادت پدر ومادر مریض خود برود.برطبق دساتیر اسلام زن به انسان درجه دوم تنزل میکند ودر هیچ جا ومقامی با مرد برابری کرده نمیتواند. از میراث نیم مرد حق دارد ودر شهادت نیم یک مرد شمرده میشود. در ازدواج حق انتخاب به زن داده نمیشود ولی برطبق عنعنه اسلامی پدر وبرادر بزرگ واقارب وی برایش تصمیم میگیرند واگر کودک وصغیرباشد واز عهده زناشوهری برون آمده نتواند، مجبوراست از دساتیر رئیس خانواده اطاعت کند ودر آغوش مرد نره غولی بخوابد که چهارچند وده چند او عمر دارد. در جوامع شیعه مذهب زن حق ندارد به قضاوت وامامت وریاست مقامات عالیه برسد.زن حق نداردحیوان اهلی را ذبح کند. بدینسان دروضعیت حقوقی زن از صدر اسلام گرفته تاعهدطاهریان و صفاریان، سامانیان وغزنوی وسلجوقیان وغوریان وخوارزمشاهیان و عهد مغول وعهد صفویان ایران وبابریان هند وعهد ابدالی ومحمدزائی هیچ گونه تفاوتی دیده نمیشود .

در تمام این دوران مرد میتوانست هروقت دلش بخواهد زن خود را بزند یا طلاق بدهد ویا زن دومی وسومی وچهارمی وحتی مثل امیران وشاهان زن پنجمی وششمی وهفتمی وبیشتربگیرد وزن را از حق سکس برای دایم محروم سازد درحالی که خود میتوانست علاوه برزنان نکاحی با کنیزان وزنان صورتی تا لایتناهی رابطۀ جنسی برقرار نماید.برطبق دساتیر اسلام زن لازم نیست بیش از فهمیدن احکام نماز وروزه چیزبیشتری بداند. زن نباید شعر بگوید و غیر از کتب دینی کتاب دیگری مطالعه کند. زن نباید

در بالاخانه سکونت داشته باشد واز آنجا به تماشای باغ یا مردم بپردازد ،زیرا مبادا چشمش به مردی بیگانه ای بیفتد که درآنصورت بشوهر خود خیانت خواهد کرد. وبسی احکام تحقیرآمیز دیگر.

مؤلف محترم می باید بحث بسیار جالبی در رابطه به حقوق زن در اسلام دراین کتاب داشته باشد وسپس از حقوقی که در رژیم مشروطیت برای آنان در نظر گرفته شده بود وروحانیون متنفذ مانع تحقق این حقوق گردیدند، برای آگاهی زنان داشته باشد. اقدامات شاه امان الله در رابطه به حقوق وآزادی زنان در بسا موارد با احکام اسلامی درتضاد بود ولی با موازین امروزی حقوق بشر صد درصد مطابقت داشت واز این جهت او دست به یک عمل انقلابی زد ولی با سیلی محکم اسلام روبروشد وسلطنتش را برسر این کار باخت.

کتب زیادی در مورد حقوق زن در اسلام نوشته شده است میتوان بدانها دسترسی پیدا کرد. یکی از این کتب ، کتاب " زن درگرداب شریعت اسلام" نام دارد که میتوان از آن برای حقوق زن بطور مستند استفاده کرد. کتاب " تولدی دیگر" از داکتر شجاع الذین شفا وتوضیح المسایل (از کلینی تا خمینی) نوشته دکتر شجاع الدین شفا ونیز"پس از هزاروچهارصد سال" از داکتر شفا ونیز از سایت های انترنتی بسیار بسیار میتوان استفاده کرد. کتاب "سیمای زن افغان درتاریخ" از این قلم را خدمت میفرستم شاید برای مولف کمک کند.

<u>از لحاظ شکل :</u>

این کتاب با معیارهای علمی تحقیق وبا شیوهٔ بسیار روان بزبان فارسی به نگارش آمده،و از تصنیف وطبقه بندی مناسب موضوعات برخورداراست. معهذا در مواردی دارای کمی وکاستی نیز میباشد. اگر مولف محترم کمی دیگر روی آن وقت صرف کند، شاید کاستی های آن که هرکتابی دارد، به حد اقل پائین بیاید.منجمله:

۱- برخی بحث ها در زیرعناوین بحدی طولانی است که برای خواننده ملال آور میشود. برای رفع این نقیصه، بهتر است تا ثقالت بحث را با دادن عناوین کوچک یا عناوین فرعی کاهش داد. مثلاً بحث سید جمال الدین افغان بدون تشخص عنوان از صفحه ۱۲۱ الی۱۳۸ خیلی طولانی وخسته کن است ، میتوان آنرا به چند قسمت عنوان بندی و مطالعه کرد.

٢-در زیر بحث ترکیب اجتماعی مشروطه خواهان اول، به نظر نمیرسد که سیدجمال الدین افغان در آن ترکیب حضور داشته بوده باشد اونه عضویت آنراداشته ونه کدام اساس نامه ومرام نامه مشروطه خواهان اول به قلم او تا کنون دیده شده است. او علم بردار نهضت پان اسلامیزم است، درحالی که مشروطه خواهان طرفدار حکومت مشروطه در داخل کشوربودند.هرگاه سید را علم بردار نهضت مشروطیت بدانیم، می باید او را استاد محمود طرزی وبطور غیر مستقیم مشروطه دوم را ملهم از اندیشه های او بدانیم نه مشروطه خواهان اول را. زیرا او هیچگونه نقش عملی وحتی نظری در نهضت مشروطیت افغانی نداشته است. بنابرین لازم نیست در ترکیب مشروطیت اول یا دوم برای او نقشی قایل شد. بایست از سید جمال الدین به عنوان یک روشنفکر پان اسلامیزم وضد استعمار یادآوری کرد،که سرازافغانستان بدرآورد وبسیاری از کشورهای اسلامی ومستعمرات انگلیسی رازیر تاثیر اندیشه های خودقرارداد نه به حیث یک مشروطه خواه.

٣-دربخش ششم (عوامل سقوط دولت مشروطه) چنین به نظر میرسد که مولف سعی کرده است تاشاه امان الله (محصل استقلال کشور) را محکوم کند.چه قبل از اینکه جوانب مثبت عملکرد رژیم مشروطه و در رأس شاه امان الله رادر همین جا برشمارد ، تمام توجه خود را برای برجسته کردن نکاتی وقف نموده تا شاه امان الله را کوچک وفاقد صلاحیت رهبری برای جامعه افغانی جلوه دهد وتمام ملامتیهای شکست مشروطیت را به گردن شاه بار نماید.در میان فاکتهای جمع شده که گویا موجب سقوط دولت مشروطه گردیده،تعیین والی علی احمد خان به حیث رئیس هئیت قرارداد راولپندی هم دیده میشود که با عوامل سقوط رژیم چندان ارتباطی ندارد. مگر اینکه گفت شخص علی احمد خان نیز از جمله عناصری بود که بعد از ٢١ ماه حبس خانه گی سردشمنی با شاه برداشت ودرصف دشمنان شاه قرارگرفت. برعکس چیز مهمی که باید برآن مکث صورت میگرفت، نقش روحانیت متنفذ است که از همان آغاز طرح ریفورمها با آنها سرناسازگاری جنباند وباعث ناکامی مشروطه خواهان وشخص امان الله خان گردید.مؤلف محترم می بایستی در این خصوص توجه بیشتر میکرد و یا اکنون بنماید. زیرا که روحانیت هنوز هم در افغانستان نقش سرنوشت سازی در استحکام ویا اضمحلال رژیم ها داشته ودارد.

۴- بخش هشتم به معرفی مآخذ ومنابع کتاب اختصاص یافته که مؤلف از آنها استفاده کرده است. اینکار که از حسنات این اثر دانسته میشود ،بسیارمهم ودر خور توجه است. بهتر است این بخش در اول کتاب وبعد از پیشگفتاریا مقدمه مولف گنجانده شود واگر خواسته باشد میتواند عمده ترین آن منابع مورد ارزیابی قرارگیرد وتصریح شود که آثار ونوشته های که در این خصوص قبل از وی صورت گرفته ، چه خلا ها ونواقصی داشته واثر حاضر دارای چه مزیتها و چه برتری از آثار قبلی دراین زمینه است؟ این ارزیابی به هیچ وجهه مانع تذکر فهرست عمومی منابع کتاب در اخیر آن نیست.

کتاب حاضر به زوایای مختلف تمایلات وخواسته های مشروطه خواهان پاسخ میدهد.ودر شناخت چهره ها و رجال موثر مشروطیت کار بس در خور قدر انجام داده اند.تحلیل ها واستنتاج های که مولف از ماخذ دست داشته بسر رسانده است، آدم را وامیدارد تا برزحمت کشی و توجه روشنگرانه شان آفرین وشادباش بگوید.من کار داکتر صاحب حشمت را در عالم غربت به دیدۀ قدر نگریسته ضمن عرض تبریک به ایشان خواندن این اثر را بدوستان کتاب واهل مطالعه سفارش میکنم.

پایان

تقریظ بیست وسوم

په آزادسرحد کی خپلواکی غوشتونکی مبارزی
(تالیف داکتر عبدالرحمن زمانی)

اخیراً یک اثر تاریخی– تحقیقی زیرعنوان « په آزاد سرحد کی خپلواکی غوشتونکی مبارزی او د مومند و په مشهوروغزاگانوکی دمیرزمان خان کنری ونډه» تالیف دانشمند ومحقق عالیمقام افغان جناب داکتر عبدالرحمن زمانی بدسترسم قرارگرفت که از لطف ایشان سپاسگزارم وچاپ این اثر گرانبها را به مولف ارجمند تبریک میگویم.

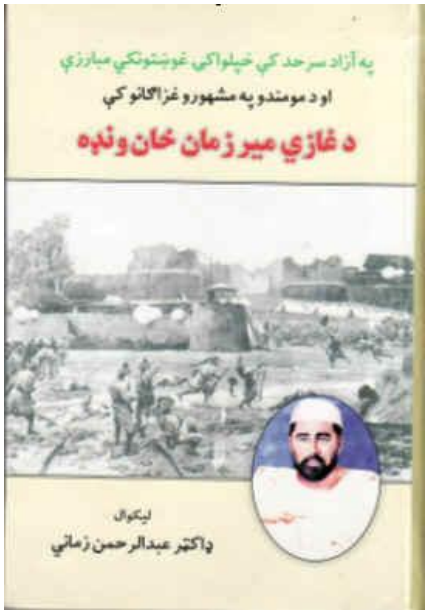

کتاب در کاغذ درجه اول با قطع وصحافت مرغوب با پشتی کپره ئی در(٢٦٤صفحه) از سوی موسکا خپرندویه موسسه درکابل درسال ٢٠١٠به نشر رسیده است.

این اثر دارای چهاربخش با یک مقدمه بقلم مؤلف ودو تقریظ از سوی شاغلو داکتر حسن کاکر وآقای محمدد اوود مومند با٢٤ صفحه فهرست منابع بزبانهای دری، پشتو، اردو، انگلیسی همراه با فهرست اعلام جغرافیائی ورجال نقشه های تاریخی از موقعیت قبایل آزاد در شرق افغانستان وشمال غرب هندوستان وده ها تصویر از میدانهای جنگ قبایل ورجال مشهور این مبارزات با انگلیسها و نیزعکسهای انواع اسلحه وآلات نبرد افغانها با انگلیسها به چاپ رسیده است.

مطالعه این کتاب ، یکبار دیگر ثابت میسازد که مؤلف در تهیه وتألیف این اثر زحمات زیادی کشیده وآثار واسناد وجراید ومجلات ونشرات بسیاری را مورد مطالعه دقیق قرارداده است واز میان منابع معتبر داخلی وخارجی ،

کارنامه های رجال وشخصیت های مبارز وآزادی دوست مومند را چنان مستند برجسته ساخته وارائه کرده است که از هرجهت مورد دلچسپی و باور خواننده قرارمیگیرند وحس احترام وقدرشناسی انسان را نسبت به آنان تحریک میکند.

ازمطالعه این اثر این یقین حاصل میگردد که مردم شریف وآزادی دوست مومند وتمام اقوام وقبایل سلحشور مسکون در دوسوی خط دیورند فطرتاً مردمان آزادی دوست، وطن دوست ودین دوست اند وبرای حفظ این سه موهبت گرانبهای ملی ومذهبی ، درطول تاریخ خود همواره در مقابل آنهایی که به قصد صدمه زدن به این مواهب به سرزمین شان هجوم آورده اند با مقاومت سرسخت ساکنان کوهساران قبایل مقابل شده اند ودشمن هرگز نتوانسته از راه زور وقدرت امیال ونیات خود را بر آنها تحمیل کند، مگراینکه از راه تولید نفاق وشقاق با پیشکش نمودن رشوه وتحفه و دیگر امتیازات مادی به برخی سران وخوانین وروحانیون پر نفوذ توانسته اند به مقاصد شوم خودبرسند و صف مقاومت مردم را ضعیف کرده ونیات خود را با تفرقه افگنی های قومی وقبیلوی تحقق ببخشند.

در این کتاب ضمن شرح حوادث ومبارزات قومی مردم مومند که در آنها روحانیون پرنفوذ جایگاه خاصی دارند، اززیرقلم مولف نکات مهمی بصورت پاورقی چکیده است که برای فهم ودرک موضوع مهم وضروری بوده است .

یکی از شخصیت های مبارزوتاریخی قوم مومند ، ایمل خان مومند است که سالها درمقابل لشکرهای اورنگ زیب ، امپراتوری مغول، با همراهی خوشخالحال ختک ودریا خان افریدی مبارزه کرده و مدت چندین سال سلطهٔ مغول را برجلال اباد ولغمان وکنر به صفرضرب کرده بود و به اسم خود به ضرب سکه پرداخته بود ، از نظراین قلم اگر نام این شخص در زمره شخصیت های مشهور وتاریخی مومند در بخش اول نیز ذکر میگردید وسپس در بخش دوم ، در زیرعنوان (دمومندو تاریخی جگړی اوغزاگانی) دریک عنوان مستقل میگردید وشرح مبسوطی در پای نام وی می آمدبسیار بهترمی بود.

بحثی که برای من وهرخواننده دراین کتاب بسیار دلچسپ است ، معرفی جواسیس واجنتان انگلیسی است که زیر نام شخصیت های نظامی و سیاسی و تجارتی وحتی ملا وملنگ به کشورهای افغانستان وایران وآسیای

میانه وقتاً فوقتا ًبرای جمع آوری اطلاعات فرستاده می شده اند. درعین زمان رجال نوکرمنش افغانی وهندی در جامۀ مسلمان ولی جاسوس انگلیس نیز دراین کتاب شناسائی شده اند که انسان را به توطئه های استعمار دراین گوشه آسیا آگاه میسازد.

نکته دیگری که ذکرش لازمی مینماید اینست که مولف ارجمند اگرتنها به مبارزات قوم مومند اکتفا نمیکرد، واز مبارزات آزادی خواهانۀ اقوام دیگرساکن در دوسوی خط دیورند نیز در این اثر یاد مینمود ، بدون شبهه کتاب جنبۀ عمومی تر بخود میگرفت و از محبوبیت وسیع تری درمیان اقوام پشتون برخوردار میگردید، و احیاناً کسی نمیگفت که مولف تنها به برجسته نمودن یک قوم پرداخته است و ازذکرنقش دیگر اقوام همجوار وهمسرنوشت صرف نظر کرده و آنرا دست کم گرفته است .

دراین کتاب از نقش روحانیون درتبلیغ جهاد برضد انگیسها درمیان قبایل آزاد با دقت صحبت شده (صفحات ٦٣- ٧٠)، وتعدادی از روحانیون پرنفوذ کنر که از سوی شاه امان الله در هنگام جنگ استقلال اجازۀ تبلیغ برای جهاد داشته اند،معرفی شده اند(صفحات ١٧٥- ١٨٦).

آقای زمانی مینویسد:" غازی امان الله خان وقتی قوماندانان جبهات جنگ حصول استقلال کامل افغانستان را تعین نمود، یک تعداد از علمای اسلامی را نیز برای تبلیغ ارشادات اسلامی و نوشتن و خواندن خطبۀ جهاد تعیین و مشخص کردند تا آنها را همراهی نمایند. حضرت فضل محمد مجددی (حضرت صاحب شوربازار و بعداً شمس المشایخ)، حضرت فضل عمر مجددی (بعداً نورالمشایخ)، مولوی عبدالواسع قندهاری، مولوی فضل الحق، آخندزادۀ موسهی، ملای اتمانزی، ملا محمد جان خان، ملا عبدالرحمن بیکتوتی، و ملا عبدالحمید الکوزی متولی خرقۀ شریف قندهار از جملۀ روحانیون سرشناسی بودند که در جبهات جنگ جنوبی و قندهار شرکت نمودند.(١)

به گفتۀ داکتر سنزل نوید اعلان جهاد علیه انگلیس ها در حقیقت جواب به خواستۀ طولانی مدت علما، مخصوصاً علمای قومی ولایت مشرقی و همقطاران شان در سمت انگلیسی خط دیورند بود. در مدت کوتاهی بعد از اعلان جهاد بیش از چهل هزار (٤٠٠٠٠) مرد جنگی تحت رهبری ملا صاحب بابړه، حاجی صاحب ترنگزی، ملا صاحب چکنور،میا صاحب سرکانی و پاچا صاحب اسلامپور برای جهاد گردهم آمدند. (٢)

داکتر زمانی این چهارتن روحانی را به شیوهٔ مناسبی هم دراین کتاب وهم در اثر دیگرشان (جنگ استرداد استقلال افغانستان (جبهه جبهه چهارم) به شناسائی گرفته که در ذیل با کارنامه های آنان آشنا میشویم :

۱- حاجی صاحب ترنگزی

شیخ المشایخ سید فضل واحد که بعداً به نام حاجی صاحب ترنگزئی مشهور شد یکی از علمای معروف، شخصیت های سیاسی و مبارزین نامی ضد استعمار انگلیس بود. وی در سال ۱۸۵۸ میلادی در "نوی کلی" (قریهٔ جدید) منطقهٔ معروف تورنگزی مربوط به چارسدهٔ پشاور دیده به دنیا گشود. پدرش فضل احد از سادات منطقه بود. او بعد از حصول علوم ابتدائی دینی شامل یکی از مدارس اسلامی تهکال پشاور شد و برای مدت شش سال در آنجا مصروف تحصیل علوم دینی بود. چون این مدرسه در شهراه بین کابل و دهلی واقع بود و بسیاری از علما و مشایخ افغانی و هندی در دوران سفر شان در آنجا توقف میکردند، لذا با عدهٔ زیادی از ین علما و فضلا و مشایخ آشنائی پیدا کرد که یک تعداد آنها مصروف جدو جهد آزادی و مبارزات ضد انگلیسی نیز بودند. وی بعد از فراغت به قریهٔ خود برگشته در پهلوی ریاضت به کشت و زراعت پرداخت و در مبارزات ضد انگلیسی سرحد آزاد که علاوه بر مناطق دیگر غازیان کنر، مهمند و باجور نیز در آن شرکت میورزیدند با آخندزاده نجم الدین معروف به ملا صاحب هده ملاقات نمود و از فیض شان فیضیاب شد. در سن ۳۲ سالگی در دوران بازدید از مدرسهٔ جدیدالتأسیس دیوبند با شیخ الهند مولانا محمودالحسن ملاقات نمود. در همین سال یکجا با مولانا محمودالحسن و عدهٔ از علمای هندوستان عازم حج بیت الله شد. حاجی صاحب ترنگزی در سال ۱۹۰۸ میلادی بعد از بازگشت از حج دوم در منطقهٔ مردان برای اصلاح جامعه و جلوگیری از رسم و رواج های افراطی جنبش امر بالمعروف را آغاز نموده به شهرت رسید. او بعد از تحلیل و تجزیهٔ اوضاع مردم علت بدبختی های آنها را جهالت و بی علمی دانسته به تأسیس مدارس متعدد پرداخت.

به گفتهٔ نویسندهٔ کتاب مشاهیر سرحد، صاحب زاده عبدالقیوم خان در سال ۱۹۱۱ از حاجی صاحب ترنگزی دعوت نمود تا در مراسم سنگ گذاری تهداب اسلامیه کالج پشاور شرکت کند. او دعوت را پذیرفته به پشاور آمد، اما بعد از آن که فهمید درین کالج زبان تدریس انگلیسی خواهد بود، مراسم را ترک گفته با پیروانش به چهارسده برگشت. با آغاز جنگ اول

جهانی و شامل شدن انگلیس ها در جنگ، وقتی تحریک خلافت و مبارزات آزادی خواهی باشندگان ایالت شمال غربی شدت گرفت، انگلیس ها با ترسی که از نفوذ حاجی صاحب ترنگزی داشتند امر بازداشت او را صادر نمودند. حاجی صاحب ازین پلان آنها اطلاع یافته با سه پسر و یک عدۀ از دوستانش به منطقۀ مهمند هجرت کرد و انگلیس ها هم برسم انتقام دارای اش را ضبط نمودند. مسکن حاجی صاحب ترنگزی در نزدیکی "سور کمر" مهمند بزودی به مرکز مجاهدین ضد انگلیس تبدیل شد و به نام "غازی آباد" شهرت یافت. حاجی صاحب ترنگزی در دوران جنگ سوم افغان و انگلیس در مناطق "شبقدر" و "ډکه" علیه انگلیس ها جنگید. حاجی صاحب ترنگزی به تاریخ ۱۴ دسمبر سال ۱۹۳۷ فوت نموده در مسجد غازی آباد به خاک سپرده شد.

۲- ملا صاحب چکنور

آخند زاده امیر محمد معروف به ملا صاحب چکنور یک شخصیت معروف روحانی ایست که نه تنها از طریق منبر باموعظه ها و اندرز هایش به اصلاحات اجتماعی میپرداخت، بلکه همیشه عملاً در صف اول سنگر های نبرد آزادی کشور نیز قرار داشت. ملا صاحب چکنور فرزند اختر محمد از قوم مهمند بود که در قریۀ چکنور مهمند دره سکونت داشت و همیشه به جای امضایش "فقیر چکنور" مینوشت. سال تولد ملا صاحب چکنور ۱۲۲۲ یا ۱۲۲۳ هجری شمسی (۱۸۴۴ میلادی) تخمین شده است. چون ملا صاحب چکنور در کودکی پدرش را از دست داده بود، لذا مادر گرامی اش او را به عالمان و فاضلان دانشمندوطن سپرد تا علوم متداوله را بیاموزد. ملا صاحب بعد از آن برای کسب تحصیل علم به بخش های مختلف نیم قارۀ هند مسافرت نمود. (۳)

ملا صاحب چکنور با علاقه و عشقی که به اسلام و وطن داشت، حتی در دورانی که طالب العلم بود همراه با غازیان دیگر در نبرد های ضد انگلیس شرکت نمود. یکی ازین غزوات تحت رهبری پیرو مرشد بزرگوارش غازی و شخصیت سترگ روحانی ملا نجم الدین آخندزاده معروف به ملا صاحب هډه (هډې صاحب) در سال ۱۳۱۲ هجری قمری (۱۲۷۳ شمسی یا ۱۸۹۴ میلادی) بود. درین جنگ لشکر بزرگ اقوام ننگرهار و اطراف آن به همکاری جنگجویان مهمندقوای نظامی انگلیس ها را شکست داده قلعۀ نظامی شبقدر در نزدیکی های پشاور را تصرف نمودند. در سال ۱۳۲۴ هجری قمری (۱۲۸۵ شمسی یا ۱۹۰۶ میلادی)، وقتی لشکر

مهمند به رهبری حضرت صاحب بتخاک جناب عبدالشکور مجددی یکی از پیروان دیگر ملا صاحب هډه در برابر انگلیس ها به پا خاست و درمنطقهٔ "اقرب ډاگ" طی جنگ خونینی بر آنها تلفات سنگینی وارد آورد، ملا صاحب چکنور نیز درین غزا شرکت نمود. (٤)

به تاریخ ۱۸ اپریل ۱۹۱۵ مطابق با سوم جمادی الثانی ۱۳۳۳ قمری (۱۲۹٤ شمسی) ملا صاحب چکنور با یک لشکر بزرگ به مناطق تحت اشغال انگلیس ها رفت وشخصاً فرماندهی غازیان و لشکر نیرومند مهمند را در جنگ رویاروی منطقهٔ "اقرب ډاگ" به عهده داشت. درین جنگ غازیان از انگلیس ها یک مقدار زیاد اسلحه را بدست آوردند که در جنگهای پی درپی بعدی لشکر های مهمنداز آن استفاده شد. در ماه می همان سال لارد هاردینگ (Lord Hardinge) نائب السلطنه و والی عمومی هند بریتانوی به امیر حبیب الله خان از فعالیت های خصمانه در منطقهٔ مهمند اطلاع داد که توسط ملا صاحب چکنور تحریک میشد، و از او خواست تا اشخاصی را که به این خصومت ها دامن میزنند مجازات کند.(٥) اما ملا صاحب چکنور تا آخر تابستان به همکاری صوفی بیکتوت و ملای نازیان، که آنها هم از پیروان ملا صاحب هډه بودند، فعالانه کوشیدند تا قبایل افریدی را به جهاد تشویق کنند. در عین وقت حاجی صاحب ترنگزی سنډاکي ملا و ملا صاحب بابړه میکوشیدند قبایل مهمند را به جهاد تحریک کنند. (٦)

وقتی در اکتوبر همان سال ۱۹۱۵ هئیت سیاسی آلمان، اطریش و ترکیه وارد افغانستان گردید و اتحاد نظامی باهمی راعلیه انگلیس پیشنهاد نمود، امیر حبیب الله خان بیطرفی افغانستان را اعلام کرد، و برای آنکه از هیجان عمومی مردم و قبایل سرحد آزاد و پشتیبانی آنها از نهضت خلافت و جنگ علیه انگلیس ها جلوگیری نموده باشد، جرگهٔ مرکب از ٥٤٠ نفر را در کابل دایر کرد تا تمام رهبران احتمالی جهاد را مشغول و تحت نظارت داشته باشد. درین جرگه ملا صاحب چکنور نیز با علمای مهم دیگر شرکت داشت. (۷)

ملا صاحب چکنور در سال ۱۹۱۹ میلادی به اعلان جهاد و جنگ استقلال توسط غازی امان الله خان لبیک گفته با جمع کردن یک لشکر بزرگ غازیان مهمند، بعد از شکست سپه سالار صالح محمد خان در "ډکه" به مبارزهٔ مسلحانه علیه انگلیس ها در مهمند دره ادامه داد و از پیشرفت نیرو های آنها جلوگیری نمود. غازی امان الله خان به تقدیر از خدمات ملا صاحب

چکنور در جنگ آزادی، در خزان همان سال در مراسم تجلیل از پیروزی جنگ استقلال به فاصلهٔ دو میل خارج از شهر کابل به استقبال وی بر آمد.

ملا صاحب چکنور در لویه جرگهٔ سال ۱۳۰۳ نیز شرکت داشت. علمای شامل این لویه جرگه فتوای به رژیم امانی دادند که به ضد ملا های شورشی بوده و قسمتی از آن چنین بود: "ما علما و سادات و مشایخ و وکلا و رؤسا و عموم برادران دین و اسلامی خودمان را اخبار مینمائیم که هر فردی که برخلاف حکومت و دولت معظمه ویا نظامات موضوعهٔ دولت علیهٔ مان به تشبثات خاینانه و یا غرضات شخصیانه بالذات و یا تحریکاً اقدام نماید، اولی الامر، در اجرای هرگونه مجازات از حبس و ضرب و نفی الی اعدام در باره اش شرعاً ماذون و مختار است و ما عموم علماو سادات و مشایخ و رؤسا و وکلا برای رفع و دفع آن گونه خائنان که لکهٔ در تاریخ حیات با شان و شرف ما افغانیان میگذارند، به هرگونه فداکاری حاضر و آماده بودیم و هستیم و میباشیم!" (۸) بعد از لویه جرگه رهبران دینی به حمایت علنی شان از غازی امان الله خان ادامه دادند. بنا به گزارش استخبارات انگلیس ملا صاحب چکنور در خطبهٔ نماز جمعهٔ اول اگست از شاه به خاطری که با سفارشات علما موافقت کرده بود، توصیف کرد و اعلان نمود که نظامنامه ها دیگر کاملاً با شریعت مطابقت دارند. (۹) ملا صاحب چکنور به تاریخ ششم سپتمبر در هئیت ۳۰ نفری علما برای مذاکره با شورشیان و ملای لنگ به لوگر رفتنداما این مذاکرات به نتیجهٔ نرسید. (۱۰)

ملا صاحب چکنور در دوران اغتشاش سال ۱۹۲۸ شینوار بیطرف ماند. روزنامهٔ ټایمز لندن در شمارهٔ ۱۰ دسمبر ۱۹۲۸ خود راپور داد که ملای چکنور کلید وضعیت را در دست دارد، اما تا حال بیانیهٔ صادر نکرده است. به استناد گذارشات محرمانهٔ انگلیس "بنا به دلایلی که تاحال شناخته نشده اند، ملا صاحب چکنور، یگانه حامی باقیماندهٔ امان الله خان، در اواخر دسمبر موضعش را تغیر داد و به مخالفین پیوست. (۱۱)

ملا صاحب چکنور در سال ۱۳۵۰ هجری قمری مطابق با ۱۵ جوزای سال ۱۳۱۰ شمسی به سن ۹۰ سالگی داعیهٔ اجل را لبیک گفت وبا احترام فراوان در ناحیهٔ جنوب مسجد جامع چکنور که خلوت خانهٔ موصوف بود به خاک سپرده شد. از ملا صاحب چکنور یک پسر و سه دختر باقی مانده است. جناب محترم سناتور غلام نبی چکنوری یگانه فرزند ملا صاحب چکنور میباشند.

۳- ملا صاحب بابړه

سید امیرجان مشهور به ملا صاحب بابړه یا (د بابړې ملا صاحب) یکی از علمای معروف طریقۀ قادریه و مرید ملا نجم الدین آخندزاده (ملا صاحب هډه) بود که در تمام مبارزات ملی با وی اشتراک نموده و از مخالفین سرسخت انگلیس ها بشمار میرفت. سال تولد ملا صاحب بابړه ۱۲۲٤ هجری شمسی برابر با ۱۸٤۵ میلادی در قریۀ لیتی ذکر شده است .(۱۲) وی بعد حصول تعلیمات ابتدائی از یکی از علمای محل به نام ماما صاحب از علمای دینی اسمار و مناطق دیگر آموخت و به قریۀ "بابړه" درۀ "چارمنگ" منطقۀ باجور رفت واز آن به بعد بنام ملا صاحب بابړه شهرت یافت.

ملا صاحب بابړه به پیروی از "هډې صاحب" به مبارزات مسلحانه علیه انگلیس ها ادامه داده و بعد از وفات ایشان در سال ۱۹۰۲ میلادی زمام امور رهبری آزادیخواهان باجوړ را بدست گرفت. ملا صاحب بابړه به همکاری حاجی صاحب ترنگزی و ملا صاحب چکنور در جبهات مختلف مانند "لکړو"، "اقرب ډاګ" و شبقدر علیه انگلیس ها جنگید. حملۀ سال ۱۲۹٤ شمسی برابر با ۱۹۱۵ میلادی بر مواضع انگلیس ها در "شبقدر" که به اشتراک اقوام مهمند، ترکانی و اتمانخیل صورت گرفت تا هنوز در مناطق مختلف سرحد آزاد ورد زبانهاست .(۱۳)ملا صاحب بابړه در ماه رمضان سال ۱۲۰٤ هجری شمسی به عمر ۸۰ سالگی ازین دنیا چشم بست و در قریۀ گل آباد چارمنگ به خاک سپرده شد. از ملا صاحب بابړه سه پسر باقیمانده است که عبارتند از محمد یوسف معروف به گل صاحب، محمد شعیب معروف به جان صاحب و میاګل جان. بعد از وفات ملا صاحب بابړه، پسر کلان شان گل صاحب به مبارزات آزادیخواهی قبایل آزاد ادامه داد و جریدۀ "اتفاق" را از قریۀ گل آباد به نشر می سپرد.

٤- میا صاحب سرکانی

میا صاحب سرکانی یکی از شیوخ و روحانیون متنفذ کنر بودند. اگر چه خانم سنزل نوید در کتاب واکنش های دینی و تحولات اجتماعی در افغانستان ۱۹۲۹ ۱۹۱۹، اسم میا صاحب را در جملۀ مریدان مشهور و متنفذ ملا نجم الدین هډه، جان محمد عبدالودود ذکر کرده است، نویسنده و محقق معاصر محترم حبیب الله رفیع در پاورقی صفحۀ ۱٤۷ کتاب "داستقلال څلورمه جبهه" مینویسد که "اسم میا صاحب سرکانی محمد اکبر شاه میباشد.

وی از مریدان ملا صاحب هډه بوده در کامۀ ننگرهار تولد شده است. وی در دوران سلطنت امیر حبیب الله خان همرا با هډه صاحب و مریدانش، برای نجات از امر توقیف شان توسط مقامات انگلیسی، به چمرکند در سرحد آزاد رفتند. حین بازگشت مردم سرکانی کنر از هډه صاحب تقاضا نمودند یکی از مریدان شان را با آنها بفرستند، ملا صاحب هډه این تقاضای مردم سرکانی را قبول نمود و محمد اکبر شاه را به سرکانی فرستادند.

میا صاحب سرکانی علاوه بر شرکت در غزای استقلال، خواهان ترقی و معارف نیز بودند، وقتی غازی امان الله خان در سال ۱۹۲۳ برابر با ۱۳۰۲ هجری شمسی تصمیم گرفت پروگرام های ترقیاتی و معارف را پیاده کند و تأسیس مکاتب نسوان نیز بخشی از آن بود، جریدۀ اتحاد مشرقی در شمارۀ ۱۳ جنوری ۱۹۲۳ اعلامیۀ تائیدی میا صاحب سرکانی را به نشر سپرد که توسط بزرگان کنر نیز امضا شده بود . (۱٤)

آقای داکتر زمانی مینویسد که رهبران مذهبی فوق واکثریت روحانیان دوطرف خط دیورند پیروان ملاصاحب هډه (ملا نجم الدین) بودند.پس این ملا نجم الدین کی بود؟

ملا نجم الدین آخندزاده:

ملا نجم الدین آخندزاده مشهور به ملا صاحب هډه، عالم، عارف و مبارز ملی بزرگ، اصلاً از شلگر غزنی بود که بعد از فراگرفتن عقاید و فقه در شلگر برای کسب علوم بیشتر به لوگر، کابل و ننگرهار سفر نموده بعداً در "هډۀ ننگرهار" مسکن گزیده است. ملا صاحب هډه از پیروان ملا عبدالغفور معروف به بابا صاحب سوات بود. جنگ های تاریخی ضد انگلیسی ملا صاحب هډه بین سال های ۱۸٦۳ تا ۱۹۰۰در مناطق آزاد بونیر، ملکنډ، چکدره، باجور و مهمند، انگلیس ها و امیر عبدالرحمن خان را سخت مضطرب و پریشان ساخته بود. جنگ های چمرکند و جړوبی ملا نجم الدین آخندزاده شهرت زیاد دارند . وی در سال ۱۸۹۲ به کمک قبایل مهمند انگلیس ها را در "سیکهو ډیری" شکست داد. بعد از امضای قرارداد سال ۱۸۹۳ انگلیس ها بر امیر عبدالرحمن خان فشار آوردند تا او را گرفتار کند، اما به نسبت نفوذ زیاد ملا صاحب هډه در بین قبایل، امیر عبدالرحمن خان از رویاروئی مستقیم و کشتنش خود داری نمود و خواست او را با حیلۀ از بین ببرد. ملا نجم الدین آخندزاده بعد ازین که به نیت امیر پي برد، از ساحۀ نفوذ امیر خارج شده درمیان قبایل آزاد رفت و به مبارزات ضد انگلیسی اش در

آن جا ادامه داد.[اما سردار محمدرحیم شیون درکتاب خود(صفحاتی از تاریخ معاصر افغانستان) در صفحه ۲۶آن اثرمینویسد که : "امیرعبدالرحمن خان بعد از امضای موافقت نامۀ مشهوربا جنرال دیورند طوری سازماندهی نمود که گویا ملانجم الدین آخوندزاده(ملای هده) از نزد امیرعبدالرحمن خان از هدۀ جلال آباد فرارکرده ومیان قبایل پشتون سرحدی پناهنده شده است.فرار ملانجم الیدن آخوند زاده که قیام قبایل را علیه انگلیسها به راه انداخنته بود و به نوارسرحدی نزد انگلیسها پناه برده بود، درعین زمان از امیر عبدالرحمن خان کمک مالی وپولی دریافت میکرد.] مریدان معروف و مجاهد ملا نجم ا لدین آخندزاده عبارت بودند از ملا صاحب بابړه، میر صاحب جان معروف به پاچاصاحب اسلامپور، جناب عبدالشکور معروف به حضرت صاحب بتخاک، حاجی صاحب ترنگزی، آخندزاده امیر محمد معروف به ملا صاحب چکنور، میا صاحب سرکانی و مولانا محمد اسرائیل باجور.(۱۵)

خلاصه این کتاب برای افغانها وبخصوص فرزندان ننگرهار وکنر واقوام مومند بسیار دلچسپ است و داشتن ان ضروری مینماید. توفیق مزید مولف دانشمند را در ارائه این گونه آثار مهم تاریخی وتحقیقی ارزومندیم.

مآخذ ورویکردها

۱- پوپلزایی، عزیزالدین وکیلی (۱۳۶۸) ص ۲.۳۲. Nawid, S. K. ۱۹۹۹(ص ۵۵.)

۳,٤- سیال، میراجان ۱۳۷۷، نومیالی غازی چکنور ملا صاحب، ص ۲۲.۱۸ و ۲۳.

۵. کتابخانۀ بریتانیا، اسناد ثبت شدۀ دفتر هند بریتانوی، شعبۀ سیاسی و محرمانه، ٦/١٤، خریطۀ شماره ۱۰، شیمله، ۱۰ می ۱۹۱۵، از عالی جناب نائب السلطنه به اعلیحضرت امیر حبیب الله. ٦. همانجا، قسمت ٥٤٤/١٠، ص ۳۳۵۲، ۱۵ سپتمبر ۱۹۱۵.

۷. غبار (۱۳۵۹) ص ۷۳۹.

۸. رویداد لویه جرگۀ دارالسلطنۀ ۱۳۰۳، صفحات ۳٤۷ و ۳٤۸.

۱۰-۹- سنزل نوید (۱۹۹۹)، عکس العمل های دینی به مقابل تحولات اجتماعی در افغانستان .

۱۱. کتابخانۀ بریتانیا، اسناد ثبت شدۀ دفتر هند بریتانوی، شعبۀ سیاسی و محرمانه، قسمت ۱۰، ۱۲۸۷، ص ٦۹۱۱، سال ۱۹۲۸.

۱۲. ځلمی، محمد ولی (۱۹۹۰)، زمونږ غازیان، ص ۲۵۸.

۱۳. صابر، محمد شفیع، تذکرۀ سرفروشان سرحد .(www.Khyber.org)

۱٤. راپور محرمانهٔ استخبارات انگلیس، شعبهٔ سیاسی و سری، شمارهٔ ۱۰۸۱/۱۰، صفحهٔ ۱۰۵٤، شمارهٔ ٦، هفتم فبروری ۱۹۲٤.
۱۵- دکترعبدالرحمن زمانی،جنگ استرداد استقلال افغانستان (جبهه چارم)، ضمیمه اول

تقریظ بیست وچهارم

تبصره یی برکتاب انگور
تالیف علی محمدکرزی

چندی قبل ، یک دوست ویک خدمتگار صادق وطن، جناب علی محمدکرزی، که در امریکا زندگی میکند، یک جلد کتاب خود را تحت عنوان «انگور" برایم فرستادند تا من آنرا مطالعه کنم و در موردش نظرم را بنویسم.

من متاسفانه بنابرمشغله های فرهنگی ونیزکسالت صحی نتوانستم زود تر کتاب را بخوانم و در موردش نظر وبرداشت خود را بنویسم، ولی اکنون که فرصتی برای ابراز نظر در مورد این اثر برایم فراهم شده ، میخواهم بگویم که کتاب مذکور در۱٤۰ صفحه با قطع (Aپنج) ازسوی انجمن نشراتی«دعلامه رشاد خپرندوی تولنه/کندهار» در سال ۲۰۰۸به تیراژ پنجصد نسخه به چاپ رسیده است. کتاب با یاد داشت ادارۀ نشراتی علامه رشاد، تحت ۳۲عنوان ار قبیل:

«۱-پیل، ۲-دانگوروتاریخچه، ۳- دانگوروتاک، ٤- آب وهوایا اقلیم، ٥- موقعیت، ٦- خاوره، ۷- دانگورو دډولو خوښول، ۸- دتاک ډیرول(تکثر)،۹- پیوند،۱۰- للمی اواوی(آبی) انگورایشول،۱۱-دبن ایښودل، ۱۲- دتاک روزل اوښه ورکول، ۱۳- دتاک بری اوښه ورکولو ترمنځ توپیر،۱٤-تاک بیری، ۱٥- تاک بیری مقدار یا ندازه،۱٦- دتاک بیری ډولونه،۱۷- پوجی، ۱۸- اګروتحنیک، ۱۹-کود اوسره، ۲۰- خړوبول یا اوبه کول، ۲۱- دشډلویا مضرو وښولیری کول،۲۲- دباغداری میکانیزه کول،۲۳- خزندی اوناروغی،۲٤- خزندی، ۲٥- ناروغی، ۲٦- دانگوروتولول، ۲۷- دانگوروساتل، ۲۸- دانگور وچول، ۲۹- کیمیاوی لاری چاری، ۳۰- دانگورووچول په دباندنیوهیوادوکی، ۳۱- دکشمشی انگورووچول په استرالیاکی، ۳۲- د انگورو مرکبات یا جوړښت.» همراه با رسم ها وجدول ها واشکال مدرن سازی تاکستانها، با ادبیات شیرین پشتوی قندهاری به نگارش آمده است.

موضوع کتاب ، چنانکه از نامش معلوم است ، انگور، یکی از میوه جات لذیذ وطن ماست. ومضمون این کتاب مثل دانه های انگور لعل یا انگور حسینی ویا انگورشندوخانی قندهار لذت آور ونیرو بخش است که از طرف یک متخصص ویک تحصیل یافته در رشته میوه جات وبخصوص انگور، به شیوه علمی واکادمیک از روی منابع علمی درزبانهای انگلیسی وفارسی و پشتو تحقیق شده ونگارش یافته است و روشهای علمی وتخنیکی ترویج انگور وراه های انکشاف وتوسعه آن وچگونگی جلوگیری از امراض نباتی را بصورت علمی وفنی مورد بررسی وتحقیق قرارداده اند.

درمیان محصولات سردرختی یعنی میوه جات ، انگور، یکی از خوشمزه ترین ولذت آور ترین میوه جات بشمار میرود که در افغانستان انواع مختلف دارد و بنابر شهادت عروضی سمرقندی وکتاب ارشادالزراعة ابونصر هروی(تالیف در قرن نهم هجری) ۱۲۰نوع انگور تنها درهرات یافت میشد وشاید اکنون هم یافت شوند، در ولایات قندهار وپروان نیز انواع آن ممکن است کمتر ازانواع انگور هرات نباشد. انگورهم تازه خورده میشود وهم خشک شده وبحیث کشمش در ایامی که انگور تازه یافت نشود، از آن در محافل خوشی ومیهمانی ها استفاده میکنند. علاوتاً انگور وبخصوص کشمش یکی از اقلام صادراتی کشور است که سالانه به هزاران تن آن بوسیلۀ تاجران کشور به خارج وبخصوص به هندوستان و روسیه فدراتیف صادر میشود وازاین مدرک میلوینها دالر اسعار به کشور وارد میگردد.

با درنظرداشت منافع اقتصادی چشم گیری که از ناحیه میوه جات وبخصوص میوه انگور نصیب مردم ما میشود وبرای تقویت بنیه اقتصادی مردم ودولت نقش بسیار موثر دارد،بنابرین وظیفه دولت ومسولان وزارت زراعت وآبیاری است تا توجه خود را به بهبود وضعیت تاکستانها وباغداری در کشورمعطوف کند وبخاطر ترویج بیشتر باغداری وحفاظت تاکستانها درکشور، دهقانان وباغداران را مورد حمایت همه جانبه خود قرار بدهد و در موقع لازم به دهقانان از لحاظ تهیه آب وکود کیمیاوی وادویه جات ضد آفات وامراض نباتی با باغداران کشور کمک های موثر نماید. تا باغداران بادلگرمی بیشتر به ترویج وتوسعه باغات خویش بپردازند ومحصولات دسترنج خود را به قیمت مناسب به هموطنان عرضه نمایند و همچنان مقدار اضافی را به خارج صادرنمایند. بدون شبهه ایجاد کوپراتیف های دهقانی

وترویج زراعت میکانیزه ومدرن درکشور یکی از راه های توسعه وانکشاف تولیدات زراعتی وکمک به دهقانان وباغداران است.

درکشوریکه بیش از ۷۰ فیصد مردم آن بیسواد و شغل اساسی این مردم زراعت وباغداری (ودرعهدحکومت کرزی رونق کشت مواد مخدر) است،و اکثریت مردم ازاین طریق امرار معاش میکنند، متاسفانه به دلیل عدم امکانات ترویج کشت میکانیزه درکشور،میزان تولیدات زراعتی، چه سردرختی (میوه جات) وچه زیردرختی (غله جات) در سطح نازلی قرار دارد که تکافوی نیازمندی مردم را به موادغذائی نمیکند و به همین دلیل بسیاری ازمردم کشور هرساله با قحط وگرسنگی دست وگریبان اند وبنابر گزارش های رسانه های جمعمی تقریباً چهل درصد مردم زیرخط فقر زندگی میکنند، که اگر کمک های جامعه جهانی از طریق سازمان خوراکه وزراعت ملل متحد به مردم فقیروبیکار افغانستان در ولایات شمال شرقی ومرکزی نرسد، هرسال ممکن است یک فاجعه انسانی درافغانستان رخ دهد وهزاران انسان بیکار وبی روزگار را به کام مرگ بفرستد. در طی سالیانی که حتی جامعه جهانی کمر به کمک به مردم افغانستان بسته ومیلیاردها دالر به این کشور سرازیرشده ،مگربازهم کدام بهبودی در وضعیت زندگی مردم فقیر بمشاهده نمیرسد و بسیاری ازمردم مجبور شده ومیشوند تا جگرگوشه های خود را در بدل پول ناچیزی بفروشند وبا آن پول بقیه اعضای خانواده را از مرگ نجات بدهند. احتمال دارد که برخی خانواده های فقیرفرزندان جوان خود را برای گرفتن پول به صف طالبان بفرستند تا ازاین مدرک خود را اعاشه کنند. طالبان نیز از وجود این جوانان حتی المقدوردر عملیات های انتحاری استفاده میکنند، اعترافات برخی از انتحاریان دستگیرشده از سوی نیروهای امنیتی کشور بیانگراین وضعیت اسفباراست.

خلاصه اگر دولت افغانستان به حال زراعت وبالا بردن سطح تولیدات زراعتی توجه مسئولانه نکند، مشکل کمبود غذا درکشور تا سالیان دراز ادامه خواهد یافت.

* * *

از آنجائی که نگارنده این سطور با جناب علی محمدکرزی، مدت تقریباً چهار سال در وزارت زراعت وآبیاری، در عهد جمهوریت داودخان همکار

ومحشور بوده ام و وی را از نزدیک می شناسم، بد نخواهد بود تا در مورد او نکاتی بیان کنم تا خواننده بیشتر با وی معرفت حاصل کند.

علی محمدکرزی، اصلاً متعلق خانواده سرشناس(حاجی اخترمحمد خان پوپلزی) از "قریه کرز" قندهارمی باشد وبه همین جهت این خانواده "کرزی" تخلص میکنند. نامبرده پس از سن هفت سالگی در مکتب ابتدائی سردار جمال خان بارکزی شامل میگردد وسپس در لیسه احمدشاهی قندهارشمال وتاصنف صنف ۱۲ یکی از شاگردان با استعدادی بود که دوره بکلوریا را بدرجه اول به اتمام رساند وپس از آن شامل پوهنتون کابل گردید ولی قبل از ختم پوهنتون براثر یک امتحان کانکور در زبان انگلیسی به عنوان یک محصل ممتاز مستحق یک بورس تحصیلی به امریکاگردید و ازطرف پوهنتون در رشته زراعت برای تحصیلات عالی به امریکا فرستاده شد و در امریکا در رشتهٔ میوه جات تحصیلاتش را ادامه داد و بعد از تکمیل دورهٔ تحصیل دراین رشته، موفقانه بوطن عودت نموده و درمربوطات وزارت زراعت وآبیاری،شامل کار و بحیث مدیر عمومی زراعت در ولایت ننگرهار مقررگردید. پس از یک دوره حدمت در ننگرهار به مرکز وزارت بحیث مدیر عمومی خاک شناسی تبدیل شد و بعد بحیث مدیر عمومی زراعت در ولایت قندهار واز آن پس بحیث آمرتخنیکی امور زراعت در ولایات اروزگان و زابل وفراه و نیمروز در حوزهٔ جنوب غرب کشور وظایفش را درکمال صداقت و میهن دوستی بسر رسانده وبعد از آن بحیث رئیس آبیاری در مرکز وزارت مقررشد و مدتی هم مسئولیت حفظ و قرنطین نباتات را درآن وزارت بدوش داشت ودر دورهٔ جمهوریت داودخان مدت پنج سال بحیث رئیس حفاظهٔ نباتات در وزارت زراعت وآبیاری خدمت نمود.

در همین مدت، من نیز ازریاست وادی هلمند به وزارت زراعت رجوع کردم و بعد از سرگردانی های زیاد در آن وزارت بحیث مدیر اجرائیه در زیردست وی گماشته شدم. شناخت وهمکاری من با علی محمدکرزی ازماه قوس سال ۱۳۵۳ شروع شد وتا کودتای ثور ادامه یافت وبا کودتای ثور هریکی از ما بگوشه یی پناه بردیم .اما اخلاص وارادت من نسبت به وی هیچوقت کم نشده است.

درمورد کرکتر، اخلاق وشیوه مدیریت وبرخورد وی با زیردستان وهمکاران باید بگویم که وی دارای شخصیت عالی ،مناعت نفس و برخورد احترام کارانه با زیردستانش بود.

او از برجسته ترین وموفق ترین رئیسان وزارت زراعت بود وامور ریاست حفاظهٔ نباتات ومبارزه با آفات وامراض نباتی را با کمال شجاعت وتوانائی رهبری واداره میکرد. نه تنها در گرفتن بورس های تحصیلی به کارمندان ریاست خود از سایر ریاست های پیشگام بود، بلکه در ترتیب وتنظیم تشکیل وبودیجه ریاست خود نیز کوشا وموفق ترین رئیس بشمارمیرفت.کرزی چون شخص پاک نفس بود و به عمران وسرسبزی وترقی وطن خود سخت علاقمندی داشت ، بنابرین در تربیت کادر های مسلکی در بخش حفاظه نباتات ومبارزه با امراض وآفات نباتی توجه بسیار بکار می بست و اشخاص فعال و زحمت کش را در این رشته مورد تقدیر وتحسین قرارمیداد وبه بورس های تحصیلی بخارج میفرستاد.

کرزی ازنقطه نظرسیاسی و ایدئولوژیک با کدام سازمان وجریان سیاسی چپ یا راست ارتباط نداشت وشخصیت مستقل و پرغروراداشت وازکسانی که صاحب استقلال فکری ودارای احساسات وطن دوستی بودند،حمایتش را از وی دریغ نمیکرد. درحالی که هیچگونه تعصب زبانی ومذهبی نداشت، پایبندی به ارزش ها وعنعنات ملی وشئونات افغانی، یکی از خصوصیات حیات وی بود، و این خصوصیات برایش وزن و وقار وحیثیت خاصی درمیان زیردستان خودش وکارمندان ارشد وزارت زراعت بخشیده بود.

من که بیشتر از زیردستان مسلکی باوی، سروکار داشتم ،در فرصتهای فراغت برایم حکایات بسیاری از تجارب کاری خود با وزیران زراعت ورئیسان بخش زراعت و همکارانش درایام ماموریت خود میکرد که نه تنها برایم آموزنده بود، بلکه این حکایات را چنان با شیرین کلامی بزبان پشتوبیان مینمود که مرا محظوظ میساخت و از شنیدن آن حکایات خسته و یا دلتنگ نمیشدم. درعرصه سیاست ومملکت داری در افغانستان نیز وی شخص پرمعلوماتی بود و از بزرگان ملی ویا قومی واز مشکلاتی که آنها با آن روبرو شده وباتحمل وبردباری ازاین مشکلات موفقانه بیرون امده بودند نیز داستانهای بسیاری بخاطرداشت و میگفت که برای من بسیاردلچسپ و حیرت انگیزبود.

به هرحال من وی را یکی از عناصر وطن پرستی میدانم که وجودش برای وزارت زراعت وآبیاری افغانستان در وقت وزمانش بسیار سودمند ومفید تمام شده است، ولی متاسفانه که وی اکنون با تن بیمارومریض دور از

وطن در امریکا زندگی وگاه گاهی با من تلیفونی صحبت میکند واز وطن وروزگاران گذشته که وطن از امنیت وصلح سرتاسری برخوردار بود سخن میگوید واز اینکه در رهبری این کشور، آدمی کم جرئت وکم درایتی چون حامدکرزی ، قرارگرفته است ، اظهار تاسف میکند.

در پایان طول عمروصحت کامل برای مولف از خداوند آرزو میکنم ومطالعه این کتاب را به باغداران کشور وکارمندان امور زراعت توصیه مینمایم.

پایان ۱۱/ ٦/ ۲۰۱۰

تقریظ بیست وپنجم

« ښکلی نومونه او ادبی تخلصونه »
(تألیف فدا نظری)

"ښکلی نومونه او ادبی تخلصونه"، کتابی است بصورت فرهنگ نامهای افغانی در۳٤۸ صفحه که توسط آقای فدا نظری گردآوری وبزبان ملی پښتونوشته شده است. کتاب در سال ۲۰۱۰ از سوی روهیال نشراتی موسسه درکندهاربه چاپ رسیده است. مؤلف نسخه یی ازاین کتاب را ماه ها قبل برای من از سرلطف فرستاده بودند ولی من نسبت مصروفیت های زندگی نتوانستم زودتر ازاین آنرا مرور وبرآن ابراز نظرکنم.

مؤلف، دراین فرهنگ کوچک هزاران نام وتخلص زیبا وخوش آهنگ وپرمعنی را برای کودکان ونوزدان و جوانان وطن گرد آورده است.طبیعی است که مولف برای تهیه وتنظیم این کتاب وجمع آوری هزاران نام وتخلص زیبا وآهنگین معنی دار، ده ها وصدها منبع ادبی وتاریخی را مورد مطالعه وتحقیق قرار داده است واز لابلای متون ومنابع معتبرملی بهترین وپر معنی دار ترین کلمات ونامها را انتخاب وبرای جامعه افغانستان پیشکش نموده است.ازاین جهت کار مولف در خور تحسین وتمجید پنداشته میشود.

این فرهنگ نامها گرچه بیشترشامل نامهای پښتو وفارسی دری هست و کمتر به نامهای دیگراقلیت های قومی درافغانستان مثل: بلوچی و اُزبکی وپشه ئی ونورستانی وهزاره گی وغیره پرداخته است، مگر میتوان در همین فرهنگ به نامهای برخورد که به اقوام ازبک افغانستان نیز ارتباط میگیرد مانند : بابر مؤسس امپراتوری مغول درهند.

قابل یاد آوری است که قبل از آقای نظری ،هموطن صاحب نظر و پرتلاش دیگر افغان، جناب ولی احمد نوری در اینکار پیشگام شده و کتابی تحت عنوان گنجینهٔ نامهای افغانستان در٤٥۰ صفحه شامل نامهای دری، پشتو وعربی درسال ۲۰۰۷ تالیف و به جامعه مهاجران افغان در اروپا پیشکش نموده است.

اقای نظری، در فرهنگ خود درپهلوی معانی مختلف و وجه تسمیهٔ هرنام گاهی مثال های شعری از دواوین شعرای برجسته و نامدار زبان و ادبیات فارسی و پشتو و فولکلور کشور نیز بدست میدهد که حقیقتاً کاربجای است و نشانگر دقت و توجه مولف در گزینش نامها است، مثلاً در نامهای چون : مژگان ، مژده، عشوه: بعد از معنی آن در پشتو با این بیت ها توضیح شده است:

که د زړه ویني مې جوش وهی له سترګو
هرمژګان مې لکه خاره دکربلا کا

و از زبان بیدل چنین مثال زده شده است:

بیدل زفیض عشق به مژگان گذشته ایم
در بیشه ایکه ناخن شیران شکست ورفت

یا در نام "مژده" بعد از معنی آن،از قول حافظ گوید:

مژده ای دل که مسیحا نفسی می اید
که زانفاس خوشش بوی کسی می اید

یا بقول بیدل :

ای مژده دیدارتو چون عید مبارک
فردوس به چشمی که ترا دید مبارک

و کلمهٔعشوه،در کلام رحمان باباچنین آمده است:

دلنواره،سرفرازه،عشوه بازه،لعبت بازه خودپسنده، سربلنده، شکرخنده،لب شکره

انتخاب نام درست وبا معنی بر روی کودکان و نوزدان یکی از کارهای مفید وسودمندی است که در رشد شخصیت کودک در دوران نوجوانی وجوانی وپخته گی بسیار مؤثر است. من افراد زیادی را دیده ام که بخاطر نام نامناسب خود از سوی همبازیهای شان و یا از جانب همصنفی هایش مورد تمسخر قرار گرفته اند و احساس رنج و خجالت کرده اند. بدبختانه در کشور ما که در آن سطح بیسوادی بلند است و جامعه از آگاهی های لازم تربیت کودکان بی خبراند، بسیاری از والدین تا هنوز نمیدانند که میتوانند نام های نامناسب را تعویض کنند وکودک خود را از رنج روانی نجات دهند.

از سوی دیگرچون کشورما یک کشوراسلامی است ، در محیط های روستائی اغلب نوزدان را ملا امام ده نام گذاری میکند، واین ملاها همان

نامهای را برکودکان میگذازند که در کتب عربی خوانده اند ودیده اند وبا آن نامها آشنائی دارند. بنابرین در نزد ملای ده ، هرنامی که در پیشوند یا پسوندش کلمات الله، محمد یا علی نباشد، غیر اسلامی شمرده میشود و مردود میشمارند. درحالی که نام بیانگر هویت شخصی است نه بیانگر هویت دینی و یا مذهبی کسی. درجوامع پیشرفته وآزاد والدین نام فرزند را بیشتربه نام های شخصیت های بزرگ تاریخی ویا سیاسی وادبی معروف مسمی میکنند تا کودک هنگام بزرگ شدن اگراز والدین خود در مورد نامش پرسان کند و به عظمت شخصیتی که اوهم به آن نام مسمی شده ، آشنا شود، سعی خواهد کرد تا شخصیت خود را رشد دهد وبه مدارج عالی تری برساند. وچه بسا که چنین کسانی ازآغاز نوجوانانی تصمیم میگیرند تا خود را به درجاتی برسانند که شایستگی چنین نامی را داشته باشند.

نامهای تاریخی چون: یما، جمشید، فریدون، کاوه،قباد، اسفندیار، رستم، سهراب، شیرشاه، خوشحال، ایمل، احمدشاه، اکبرخان،ایوب خان، امان الله خان، برای کودکان پسر، در حقیقت ارج گزاری به شخصیتهای تاریخی کشوراست. همچنان نامهای که نمایانگرحمیت و شجاعت افغانها یا جاهای معروف است چون: توریالی، زمریالی، بریالی، پوهیالی، زریالی، زلمی، سباوون، څپاند، څرگند، سپرغئ، پولاد، خیبر، میوند، سپینغر، غرغشت، غرزی، ربښتیا، ربښتین، روهی وغیره برای نام گذاری و یا گزینش تخلص مردان بسیار زیبا و بجاست و نامهای چون : ملالی، زرغونه، نازو، رخشانه، محجوبه، عایشه، رودابه، سیندخت، تهمینه، گردآفرید، گوهرشاد وغیره برای کودکان دختر به معنی زنده نگهداشتن نام شیرزنان تاریخی کشوراست. به همین گونه میتوان از نامهای که دارای آهنگ و معانی زیبا و تشویق کننده باشد چون : سپوژمی(ماهتاب)، هیلی(مرغابی)، موسکا(تبسم)، مینه (محبت)، بله نسته(یکدانه)، پلمه(بهانه)، زرلښته(خمچۀ طلائی)، زرمینه (کان طلا)، پتمنه(باعفت)، پرتیمنه(پرشکوه ، باعظمت)، پلوشه(نور، تجلی اشعه) وغیره برای زنان و دختران افغان نه تنها نمودار روحیۀ وطن خواهی و ملیگرائی است بلکه هریکی دارای معانی مناسب و افتخار برانگیز نیز میباشد. از این گونه نام ها در این فرهنگ کوچک فراوان میتوان یافت. نامهای این فرهنگ به اساس الفبا مرتب شده وخواننده بزودی به نامی که در نظردارد رسیده میتواند. این نخستین اثر بسیار ارزشناک جناب نظری صاحب در زبان پښتومیباشد.

اندکی در مورد مؤلف:

من با آقای نظری در افغانستان از نزدیک نمی شناختم، ولی با نام او آشنائی داشتم. شناخت بیشترمن با وی در دیار غربت از سال های ۲۰۰۵ ببعد از طریق صحبتهای تلیفونی و ایمیل آغاز شده است و باری به دعوت وی به لندن سفر کردم و از مهمان نوازیهای وی محظوظ گشتم و باوی از نزدیک بیشتر معرفت حاصل شد.

آقای فدا نظری، شخص خلیق، مهمان نواز و خوش برخورد و از شخصیتهای منور و روشنفکر افغانستان است که در عرصهٔ مسایل سیاسی و فرهنگی منجمله: ادبیات و شعر و شاعری و نویسندگی استعداد قابل وصفی دارد. فدا نظری بدون آنکه تحصیلات اکادمیک داشته باشد، براثر ذوق و استعداد ذاتی اش در فراگیری علوم متداولهٔ زمانش از خود شخصیت قابل اعتنا ساخته است. او بر زبانهای روسی وعربی و انگلیسی و ادبیات پشتو و دری تسلط کافی دارد. و از آثار روسی و انگلیسی وعربی در زبان دری و پشتو بخوبی ترجمه کرده میتواند. وی در زبانهای دری و پشتو و انگلیسی صاحب آثار مطبوع میباشد. اثر مطبوع دیگر آقای نظری به زبان انگلیسی در بارهٔ رجال و شخصیت های نخبهٔ سیاسی – اجتماعی افغانستان در قرن بیستم است که بصورت یک فرهنگ سیاسی در سال ۲۰۰۸ در انگلستان از چاپ بیرون آمده است.

نظری درسال ۱۹٤۸میلادی در یک خانواده سخت متعصب قندهاری بدینا آمده است و مراحل اولی زندگی اش با ناهنجاریها و تلخ کامی ها همراه بوده و از محبت و توجه و مواظبت پدری محرومیتها دیده است. این بی توجهی ومحرومیتها از وی مردی سخت سر و استوار و گرم و سرد روزگار دیده به وجود آورده است. تا آنجائی که من از زبان والده اش شنیده ام، پدرش در شهر قندهار دکانداری میکرد وعقیده داشت که اگر فرزندش به مکتب برود و درس بخواند بی دین بار خواهد آمد. بنابرین از فرستادن فرزند خود به مکتب ممانعت میکرد و میخواست پسرش نزد ملای مسجد علوم دینی بیاموزد و در نهایت ملا بشود، پس فدا را بمدرسه دینی میفرستد و او هم محکوم به فراگیری علوم دینی از ملا و مولوی های مشهور قندهار میگردد، ولی دل فدا برای رفتن به مکتب همیشه می تپد و این راز را تنها مادرش میداند.

بالاخره مادرش با ترس و هراس از شوهر، پنهانی پسرش را به مکتب نزدیک محل می برد و با سرمعلم مکتب مشکل پسرش را در میان میگذارد و سرمعلم مکتب هم که آدم فهمیده و دلسوزی بوده موافقت میکند که فدا به مکتب بیاید و دروس مکتب را هم بیاموزد. بدینسان فدا نظری بدون اجازۀ پدر درفرصتی که پدرش مشغول دکانداری بود همینکه از نزد ملای مسجد برمیگشت به مکتب میرفت و از محضر معلم بهره مند میشد و چیزهای تازه می آموخت و با دلی آگنده از خوشحالی ، قبل از اینکه پدرش جهت صرف غذای چاشت بخانه برگردد، او خود را بخانه میرسانید. بدینگونه فدا نظری با کمک مادرش چند سالی به مکتب رفت و سواد آموخت، ولی ناگاه پدرش از مکتب رفتن وی آگاه میشود، و مادر و خود فدا را مورد خشم وعتاب قرار داده از خانه بیرون میکند. فدا مجبور میشود از همان آغاز نوجوانی تن به مزدوری بدهد و از طریق کار و مزدوری خود را اعاشه نماید. فدا چون ازکودکی پسری با ذکاوت و با استعدادی بود، بر اثر کار و زحمتکشی بزودی راه زندگی را پیدا میکند و به پای خود ایستاده میشود.

دهۀ ٦٠ در افغانستان بنام دهۀ دموکراسی یاد میشود. دراین دهه بود که باکنار رفتن داؤود خان از پست صدارت ، داکتر محمد یوسف جایش را میگیرد و قانون اساسی کشور تجدید نظر میشود و با تصویب قانون اساسی جدید شرایط برای آزادی مطبوعات،انتخابات پارلمانی و ایجاد احزاب سیاسی و رشد دموکراسی بیش از پیش مهیا میگردد. بزودی احزاب سیاسی مختلف با مرامهای مختلف، از چپ گرفته تا راست و از میانه روگرفته تا تندرو، یکی بعد دیگری درافغانستان ظهور مینمایند وهریک ازاین احزاب برای قدرت نمائی وجلب وجذب اعضای جدید علاوه برنشر یک جریده، هرهفته دست به مظاهره میزدند که دراین مظاهرات بیشتر محصلین پوهنتونها وشاگردان مکاتب از مرکز تا ولایات اشتراک میکردند. درشهرقندهار نیز چنین تظاهراتی از سوی شاگردان لیسه احمدشاهی براه می افتاد که در آن معلمین لیسه ودیگرمکاتب قندهار ومحصلین پوهنتون کابل نقش محوری داشتند.

یکی از خصوصیات مهم فضای سیاسی در این دهه شیوع مرض چپ گرائی بود که جوانان ومحصلان پوهنتون و شاگردان مکاتب را بشدت مصاب کرده بود و در آن دهه جوانی که از دهنش سخن مخالفت با رژیم سلطنتی شنیده نمیشد، مرتجع خطاب میشد و اطلاق این کلمه بمثابۀ بزرگترین

خیانت تلقی میگردید. خلاصه باگرم شدن بازار چپ گرائی فدا نظری هم به حزب دیموکراتیک خلق جذب میشود (۱۹٦۷) و به فدا خواریکش در حلقهٔ رفقای قندهاری شناخته میشود. وی قبل از کودتای ثور چند سالی را در زندان دهمزنگ سپری میکند و در زندان زبان انگلیسی را از دیگر زندانیان سیاسی فرا میگیرد. او از رفتار و پیشامد مسئولان زندان دهمزنگ با زندانیان سیاسی هیچگونه شکایتی ندارد. نظری میگوید که بعد ازروی کار آمدن حفیظ الله امین از عضویت حزب دیموکراتیک خلق خود را کنارکشیده و دیگر رابطه یی با این حزب وایدیالوژی آن نداشته است. وتخلص خواری کش را نیز ترک نموده است.

آقای نظری شخص پرمعلومات و از آگاهان مسایل سیاسی و فرهنگی کشور است و در عرصه های مسایل اجتماعی و سیاسی و فرهنگی کشور شخصیت صاحب نظر بشمار میرود. از همین جهت او با اهل ادب و قلم و شاعران و نویسندگان روابط روشنفکرانه و صمیمانه دارد و در مواردی با اهل قلم مساعدت میکند تا کتابهای خود را چاپ کنند، چنانکه یکی دو کتاب ادبی از پوهاند دکتور زیار و دو کتاب تاریخی ازمن به مصرف پولی وی به چاپ رسیده اند و این یکی از برجسته ترین و با ارزش ترین نمونهٔ کارهای فرهنگی اوست که چنین حرکتی در وطن ما از اشخاص دیگر کمتر بمشاهده رسیده است.

یکی دیگر از کارهای قابل ذکر آقای نظری، این است که وی درخارج از کشور سعی میکند تا کلکسیونهای جریدهٔ سراج الاخبار، جریده خلق و وطن و انگار و غیره نشرات دورهٔ دموکراسی و قبل از آن را خریداری و نگهداری نماید و روزی آنها را به کشور برگرداند و به وزارت اطلاعات و فرهنگ افغانستان بسپارد. توفیق مزید این شخصیت سیاسی- فرهنگی را در راه حفظ و تقویت میراثهای فرهنگی آرزومندیم. و داشتن کتاب حاضر را نیز به هموطنان توصیه میکنیم.

پایان۱۵/ ۷/ ۲۰۱۱

تقریظ بیست وششم

د ډاکټرنبی مصداق پرکتاب

افغانستان،سیاسی کمزوری او بهرنی مداخله
باندی یوه څلنده نظر
۲۰۱۴ /۱۰ /۱۲

په دی ورستیوکی د افغانستان نامتو ژورنالست اونوښتگر لیکوال ښاغلی ډاکتر نبی مصداق له خوا ، یو په زړه پوری سیاسی تحقیقی- تحلیلی کتاب د**"افغانستان،سیاسی کمزوری او بهرنی مداخله"** تر عنوان لاندی له چاپه راوتلی دی . ددې کتاب گران مؤلف یو ټوک ماته څومیاشتی دمخه د مطالعې او کتنی دپاره رالیږلی وو، خو متاسفانه زه د خپل دفرهنگی د بوختیا په خاطرونکړای سوم چی تر دی دمخه دا کتاب وگورم او یوځه وربانډی ولیکم . زه دلته دمؤلف له دې پیرزوینی څخه مننه کوم او دکتاب دخپریدو لامله ورته مبارکی وایم .

کتاب په (۶۳۰) مخونوکي (۸ مخونه دمطالبوفهرست، ۱۵مخونه دمنابعو فهرست،۶صفحی نقشی اوجدولونه،۲صفحی دپروفیسوررالف ګریلو،ډکترفاروق اعظم او ډاکتر اکبر ایس.احمدبن خلدون، دامریکی دپوهنتون داسلامی څیړنو رییس کوچنۍ تذکرات) په ښه قطع او صحافت،په کندهارکی دعلامه ربنادخپرندویه ټولنې لخوا په دوه زره ټوکه په ۲۰۱۱میلادی کال کې چاپ سوی دی.

دکتاب په کتلو معلومیږی چی، دا کتاب په اصل کی په انګریزی ژبه لیکل سوی دی، خو د افغانانو دنوی نسل د ضرورت پراساس،دکندهار پیژندل سوی لیکوال او مترجم ښاغلی داکټر نثار احمدصمد لخوا په روانه او خوږه کندهاری پښتو باندی ترجمه سوی او چاپ سوی دی.

زه ښاغلی ډاکترمصداق له نږدې څخه نه پیژنم، خو تر هغه ځایه چی د ده د نوم اونطاقی سره بلد یم، دی دهغه وخت راهیسی چی شوروی اتحاد پرافغانستان باندی تیری وکړ، د ده نوم او برغ د بی بی سی د رادیوله لاری ټولو افغانانوته یو آشنا نوم دی او په ۱۹۸۰او ۱۹۹۰ لیسیزو کی هره شپه موږ ،او دافغانستان خلګ د ده دخولې څخه خبرونه اوسیاسی تبصرې اوریدل او دخپل چاپیریال د وضعی څخه خبریدل. ښاغلی مصداق څه کم ۲۰ کاله د بی بی سی نطاق،خبریال ،تهیه کونکی او دبی بی سی د پښتوسرویس مسؤول په توګه کار وکړ. ښاغلی نبی مصدق خپل عالی تحصیلات تر ډاکتری پوری په انګلستان کی مخ ته بیولی دی. ده په ۲۰۰۱ کی د انګلستان څخه امریکی ته تللی او تر اوسه په امریکی ژوند کوی. دی په امریکا کی خپل دغه ګټور او مهم کتاب لیکلی او خپورکړی دی . البته چی ښاغلی داکټرمصداق نورکارونه هم د پښتو او پښتنو دپاره کړی یا ئی تر لاس لاندی لری، لکه: دپښتو - انګریزی ډیکشنیری چی څوکاله کیږی چی ورباندی کار کوی.

پروفیسوررالف ګریلو،دسیسیکس پوهنتون داجتماعی انسانی پوهنځی متقاعد پروفیسور د ده په هکله داسی وایی: «**نبی مصداق څوارخیزه مهارتونه لری: دیوبشرپیژندونکی په حیث ده دمعاصره افغانی ټولنه څیړلې او بیا یې دیو ژورنالست په توګه دبی بی سی په خارجی سرویس کی ډیرکلونه کارکړئ چی په دی وظیفه کی یی د افغانستان د اکثریت سروالو سیاست پوهانو سره کتلی او مرکی کړې دی. ده د دغو لیاقتونو سره د افغانی تاریخ څخه دخپلی ژوری پوهی له ګډولو څخه داسی جذابه څیړنه رامنځ ته کړی، چی هغه اساسی ستونزی را بهر کوی، چی ګڼ افغانی**

واکمنان د یو مشروع او مرکزی افغان دولت د ایجاد په خاطر ورسره مخامخ ول، یعنی هغه مشکلات چی نبی مصداق هم ښودلی، حتی دافغانستان د ننئ ورځی مشران هم ورسره لاس او ګریوان دی.»

هو، دپروفیسورر الف ګریلو،پورتنی خبری د ډاکټرنبی مصداق په هکله ښه مصداق او سند ګنلای سو. د ده کتاب(افغانستان)، د دونیمو پیړیو په موده کی دافغانستان دټولنیز- سیاسی مشکلات ،بهرنی مداخلی او دافغانانو د استقلال غوښتنی تلاشونو را برسپره کوی.

دا کتاب دافغانستان دمرکزی حکومت او قومونو ترمینځ روابط ، پخلايني اواجتماعی او سیاسی ټکرونه توضیح کوی. قومونه دافغانستان داوسنی دولت بنسټیزه تهداو جوړ وی ،ځکه نو دا دحیرانتیا ځای نه دی، چی د قومونو او دولت تر مینځ چی لومړنی غواړی خپل محلی او ځانی استقلال وساتی، او دوهم بیا دهغه تابعیت اواطاعت غواړی، پرله پسی شورشونه او بغاوتونه وینو. لیکوال همدا راز د تیرو دو نیمو پیړیو پرمهال دبهرنیو تیریو او تجاوزونو
منفی اثرات هم ځیرلی دی. داکتاب دهغوکسانو لپاره ډیر ضروری دی چی د افغانستان، دمنځنی ختیځ دسیاست او تاریخ د ځیړنو سره مینه لری، او هم دهرچا د لوستني لپاره چی غواړی د دي ستراتیژیکی موقعیت لرونکی هیواد په ارتباط نورهم پوه شی،اړین دی.

داکټر مصداق، د دی کتاب دلیکلو دپاره ډیر زیارایستلی او ډیرماخذونه لیدلی او ډیری مصاحبي دافغانی سیاستوالو سره یی ترسره کړی دی.ده خپل هدف د دی کتاب له لیکلوڅخه داسی بیانوی : «**د دی کتاب دلیکني څخه ما دوه هدفه درلودل: لمړی، دا چی دافغانستان واقعیتونه په ټوله امانت داری د انتروپولوجي (بشرشناسی)، سوسیالوجی(ټولنپیژندنی) او سیاسی تاریخ دعصری تیورویو او ځیړنو په رونا کی وڅیړم. دوهم داچی زموږ لیکوالانو لپاره د کتاب د لیکلو په اوصولو کی خدمت مصدر وګرځم. نن د کتاب لیکل د یوه خاص قوم او ژبی لپاره نه دی او کیدای شی چی دهغه کتاب نورو ژبو ترجمه شی. نو هغه کتاب چی په اکاډمیکو اصولو نه وی لیکل شوی، جدی نه تلقی کیږی او نورو استفادی ته به ونه رسیږی.**

داکټرمصداق زیاتوی چی : زه له هیچا قوم او ډلی سره شخصی عداوت او کوم مشکل نه لرم. هر لیکوال باید ټولنیز واقعیتونه په نظرکی ونیسی او په امانت داری سره هغه وڅیړی که څه هم د واقعیت ویل به د ځینو

نه خوښیږی، خو واقعیتونه په لنډه موده کی را برسیره کیدونکی ده. ما خپل تحصیلات په انګلستان کی بشپړکړی دی او دمحصلینو تنده راته معلومه ده. ځکه می هم دکتاب عنوانونه داسی ترتیب کړی چی په آسانی سره دیوی موضوع ټولی برخی پکی ذکرشوی دی. ممکن دهمدی له امله د کتاب انګلیسی ټوک د زرو نه ډیرو پوهنتونو او علمی مرکزونو په انګلستان او امریکا کی چی دا کتاب پکی چاپ شوی، اخیستی وی.»(۲۵مخ)

داکترمصداق خپل کتاب ،**هغو وطنوالو ته ډالی کوی چی د ګران افغانستان دآزادی او خپلواکی لپاره، له خپل خواږه ژوند نه تیرشوی دی.**(ص ۶مخ)

دکتاب مترجم ښاغلی داکټر نثاراحمدصمد، دا کتاب یو آفاقی (جهانی)اثر بللی او لیکی چی: دا کتاب دافغانستان تاریخ، سیاسی پرمختیاوو، اساسی نیمګړتیاوو، بهرنیو مداخلو او بالاخره افغان مقاومت عینی لوستنه ځیږی،په ډیره عالمانه توګه تحلیل او شنل سوی دی. ښاغلی داکټرمصداق لوستونکو ته هغه افغانستان په مخ کی ایږ دی لکه څنګه چی دیَ . که د کتاب بیلابیل فصلونه په غور ولولو،نو به وګورو چی لوستنه یی د درو خورا عمده مقاصدو لپاره اړینه او لازمی ده یعنی:

الف/ دافغانستان اوسیمی په ارتباط د تحقیق په خاطر،

ب / دافغانستان د هر اړخیز را پیژندلو په خاطر،

ج/ په علمی او اکادمیکو مرکزونو کی دافغانستان دستراتیژیکی دریځ اهمیت ښودلوپه خاطر.

ښاغلی لیکوال(افغانستان) او دهغه سیاسی کمزوری او بهرنی لاسوهنې دخوږو او ترخو حقایقو په څیرلو سره نړیوالو او افغانانو ته د یو اکادمیک او آفاقی مآخذ په توګه لورولی دی.(۲۷مخ)

باید ورزیات کړم چی د دی کتاب دلوستلو څخه په ډاګه کیږی چی ښاغلی لیکوال، دموضوعاتو د تشریح کولو په وخت کی دقومی تعصبات او ژبنی تبعیضات څخه ځان لیری ساتلی دی. او دا کار د ښاغلی لیکوال او د دی کتاب یو لوی امتیاز دی چی د مختلفو اقوامو د تشخیص اوداجتماعی موقف په روښانه کولو کی خپل بیطرفی ساتلی ده. په دی دلیل سړی ویلی شی چی دا کتاب دهر ډول تعصب او تبعیض څخه پاک دی.له دی کبله زه ښاغلی لیکوال ډاکټرصاحب مصداق ته کور ودانی اومبارکی وایم .

کتاب له څو یادښتونو او پیلامی څخه وروسته، د یوه مفصلی سریزی سره شروع کیږی او پدی سریزه کی دپښتنو ټولی قبیلوی خصوصیات ، دود او دستور تشریح سوی دی. خوپه همدی سریزه کی ښاغلی لیکوال دالفنستن پرکتاب(دکابل سلطنت بیان) باندی چی په هغه کی دافغانی دود اودستور(پښتونولئ) اوجامعه شناسی تړلیره حده څیړل شوی دی، نیوکه کوی او لیکی چی :دالفنستن(کابول= کابل) څولسیزی دپوهانو لپاره ترټولو منلی او تر ټولو زیات دلوستنی وړ کتاب پیژندل سوی دی.اولاف کیرو، چی سرحدکي دبرتانیی سیاسی نماینده په حیث ښه ډیرکلونه د پښتنو په منځ کی تیرکړی دی. د(کابول سلطنت = کابل سلطنت) نومی کتاب داسی ارزوي:

«هغه دسرحد دځیری اوکړه وړه یوجامع ترین اوتر ټولو خواخوږی او قدرکونکی دی. دغه سړی هرسیمه سمه او هره قبیله پخپل سم ځای کی ښودلي ، ده خپله څرګندونه په صحیح اوقناعت بخش ډول سره ښودلی ده ....پاچا، مخور،سوداګر یا کسب ګر،ملا یا کروندګر ټول ده ته هغسی کسان دي،چی دستاینی وړ دی. دا چی دهغوی غلطی په خندا سره د معافی اومینی وړ بولی».(۵۷مخ)

وروسته مؤلف زیاتوی: « زماپه نظردالفنستن کتاب دهرزمان دهغو ناکراریو په باره کی مفصل تشریحات نه لری،چی عادی خلکو ویلی او ترننه هم دهغوی په یاد دي، او په هغه باره کی خبری کوی،لکه : دصفوی پارسیانو رانسکورول،دغلجیانو دواک اختتام، د درانی سلطنت او واکمنۍ پیل او بالاخره د۱۷۰۹ او ۱۷۴۷ کلونو دکلیدی لویوجرګو په هکله مفصلی مباحثی. خوکه بیا هم د درانیانو په وړاندی دغلجیانو او یا هم برعکس کومه ذره غبرګون موجود وي،نوما هغه ضرور اقتباس کړی دئ. هغه دخپل دوهم کتاب په اووم فصل کی د نورو قبیلوی ډلو په هکله هم بیان لری،خو د ده اصلی هدف دا وو، چی دپښتنو یومشرح راپور تهیه کړی.»(هغه مخ)

لیکوال دخپل سریز په ترڅ کی یوبل خورا مهم کتاب ، خپل لوستونکوته معرفی کوی او هغه «**دسوات پټان**»کتاب دی.چی فریدریک بارت په ۱۹۵۹ کی لیکلی دئ. دغه اثر د خانانو او ملایانو دسیالو خواوو په سیستم کی دقدرت د زیاتیدونکی لوبی په ذریعه دسوات غوندی یوی پښتني ټولنی دتشریح لپاره یوطرز العمل منځته راوړی دئ. دخانانو څخه دننګي اساس همغه قبایلی پله ور(پیروان) او کرونده ګر دي او ملایان هم دخپلو مذهبی،قبایلی او قبایلی پیروانو ملا تړ ورسره لری. لیکوال لیکی چی:

دسواټ په هکله دبارت قضاوت د ده پخپل هیواد ناروی کی د ده له څیړنی اغیزمن کیږی،چی هلته دی نوموړی جامعه دهغی دمخکښو دفعالیتونو په واسطه تشریح کوی. بارت په سواټ کی څه کم یوکال تیرکړی او د ده(دسواټ پټان)څیړنه تر ډیره حده د نورو بشرپیژندونکو لکه اکبر احمد،طلال اسد او براین ستړیټ له خوا توضیح سوی ده.» (۶۱مخ)

مؤلف د قبیلی او د دولت روابط داسی توضیح کوی:«قبیله پر وینهُ کلتور او نسبت کړه سوو عواملو باندی زور اچوی، حال داچی دولت بیاغیر شخصی دی او قرارداد پرمخ بیونه، اولاسته راوړني پیژنی.قبایلی نمونه دټولنیز پلوه غیرمتجانسه، متساوی الحقوقه او بیله بیله وي، خو دولت بیا غیرمتجانس، متساوی الحقوق او دمراتبو سلسله وی. قبیله د فرد په اصل و نسب کي وی خو دولت بیا له ده څخه بهر وي.»(۶۶مخ)

مؤلف د "راب هیګر" له قوله لیکی چی :« د قبیلی اودولت څخه ماسوا د قبیلی او امپراتوری ترمنځ اړیکی پرضد او نقیض قیاسونو باندی ولاړ دي. امپراتوری د قبایلی مشرتابه دستګاه په واسطه دقبایلو یووالی غواړی ترڅو داسی سلسله مراتب ایجاد کړی،چی دغیر مستقیم واک لپاره لازمی وی او هم دهغه امپراتوری مشروع مفکوره پرمخ بوزی .خوبیا هم دقبایلو دبیلتون یا اشتقاق څخه پر قبیلی باندی دخپل کنترول دساتنی دیوی وسیلی په توګه استفاده کوی.... قبیله او امپراتوری دجوړښت له مخی یو دبل بشپړونکی دي. کټ مټ لکه قبیله او دولت چی رغښت له مخی غیرمنطبق دي.»(۶۷مخ)

دکتاب په دلمړی برخه کی چی «**دولت دجوړښت په حال کی**» عنوان لری، لیکوال د پولادی امیرعبدالرحمن په سیاسی تګلاره کی تم کوی او لیکی چی :عبدالرحمن خان دخپلو وړاندنیو پرخلاف خپل زمان او دشاهی کهول نور غړی په ولایاتو کی دوالیانو په توګه نه ټاکل. داتګلاره په اوږده موده کی بریمنه وه، لکه څنګه چی د ده ترمړینی وروسته دتخت لپاره منډی ترړی نه وی.دشاهی کورنی غړی په کابل کی ساتل کیدل، څینی وختونه یی د حکومتی څانګو څارنه کوله او هم به یی چاته سلا مشوری ورکولی. پاچا دوه مهم مشورتی هیئتونه لرل،یعنی عالی شورا چی دمعاصری کابینی مترادفه وه. او بل هم لویه جرګه وه چی د ده په تعبیر پارلمان وو.(۱۴۲مخ)

لیکوال دیوبل تاریخپوه ګریګوریان له قوله زیاتوی چی :

«امیر پخپلو اعلامیوکی پرخپلو اتباعو د(افغان) هویت ټینګارکاوه.» (۱۴۳مخ)

دامیرعبدالرحمن خان هڅی دتجدد(عصری کولو) په غرض دهغه څه لپاره ډیری ښه توجیه کیدای سی چی فرانسویان یی(ملی کول) بولی، یعنی دیوی ملی ادانی دچوکات جوړول لکه پوځ، سړکونه،کانونه، اطلاعاتی اواداری شبکه. امیر په روسیه کی دخپلی دتجربی څخه دمادی پرمختګ سره مینه لرله او غوښته یی چی داسی زیربنا ایجاد کړی چی عصریت او تجدد ته ځای ورکړی او نور پرمختګ پسی ګړندی کړی. امیر خپل هیله د افغانستان دعصری کولو په منظورپخپل خاطراتو کتاب کی داسی بیانوی: «**زه هیله او دعا کوم، چی که زه پخپل ژوندکی د اورګاړی دپټلیو دجوړول، دتلګراف اوبخار دماشینونو د راوړلو، دمعدنونو دکارولو، دبانکونو دخلاصولو، دبانکنوټونو در رایستلو دنړی له هری برخی څخه دګرځدویانو او پانګه والو د رابللو، په افغانستان کی دپوهنتونونو او نورو تعلیمی ځانګو د را ایستلو په سترارمان کی کامیاب نه سم، نو زما زامن او اخلاف به زما د زړه دا ارمانونه راپوره کړی، او افغانستان به هغسی کړی لکه زه چی یی ارمان جن یم**» (۱۴۷مخ)

مؤلف د ډیورند کربنی ته هم اشاره کوی او لیکی چی: ددیورند خط دپښتونستان دضمیمه کولو په اړه دافغانستان او دپاکستان ترمنځ دشخړی داساس په توګه راغلی دیئ.عبالرحمن خان پخپل ژوندلیک کی په وار وار سره واړی : چی ده هیڅکله نه وه ګنلی،چی کومه پښتنی سیمه دی په همیشنی توګه برتانویانو ته ورپریښودل سی. آن پخپله سرمورډیورند دهندخارجه سکرټر چی همدا کربنه یی وایستله، دالحاق پیش بینی نه وه کړی.«ډیورند... د اتکل نه درلود چی دهند حکومتی پولی مخته ورټپل وهی، بلکی هغه یی صرف د سیاسی کنترول په خاطر ورپوری وهلی .» (۱۴۶مخ)

لیکوال پخپل لسم ملپانه د دیورند دکربنی دټرونلیک او دپښتونستان پرموضوع باندی مفصل او مستندی دلایل وړاندی کوی(۵۸۴ مخ)

په یوبل ځای کې د«**امیرامان الله خان سترسمون پال**» ترعنوان لاندی ،زما دپاره دتوجه وړ خبره داوه چی لیکونکی د۱۴۸مخ په (پاورقی) کی د روسانو له قوله دامیرحبیب الله خان قاتل "مصطفی صغیر" دبرتانوی ایجنت په نامه معرفی کوی، اواضافه کوی چی دا هغه تعبیر وو، چی افغانی

حکومت هم ومانه،صغیر بالاخره په ترکیه کی ونیول سو او داتاترک په امراعدام سو. (۱۴۸ مخ) خو مؤلف د دی ادعا منبع او ماخذ نه رامعرفی کوی. داخبره ځکه نوی خبره ده چی غبار دامیر حبیب الله قاتل «شجاع الدوله خان غوربندی» معرفی کوی، او فرهنگ د برتانوی هند دنماینده له خولی «سردار احمدشاه خان» د محمد ظاهرشاه خُسر معرفی کوی او بالاخره داکتر وطنمل «ارباب نظام الدین خان کامه وال» معرفی کوی. له دی ټولو مختلفو نظرونو څخه داڅرگندیږی چی د امیر حبیب الله خان قاتل تراوسه په دقیقه توگه نده معلوم.

ښاغلی مصداق د دی برخی په نتیجه کی وایی چی: د دی فصل څیړنه پردریو موضوع گانومتمرکزه وه، چی هغه د دولت نازکی، دهغه عصری کول او پرهغه باندی دبهرنیو قوتونو داغیزی ښندل دی. دتخت پرسر ډغری او دپاچهانو له خوا دخپلودریځ،نو دساتلو هلی ځلی دلومړنی حقدار دقاعدی اویا هم دبلی موافقی وړ طریقی دنشته والی له امله وی.کیدای سی دغه سیال قوتونه دپلارگنئ سلسلی د ټوټه ییز سیستم جوانب وگنو.خو بیاهم د دی گډوډی وضعی دبدلون لپاره دپولادی امیر او دهغه دمابعدو له خوا څه بریمنی هڅی سوی دی. په ۱۸۸۰ لسیزه کی دا احساس را پیدا سو چی دولت دټوټه ییز څخه یوموټی حالت ته ور پورته کیږی، او په دی بهیر کی یو هیوادنی دولت څینی جوړیونکی دی. افغانی حکومتونه د۱۸۸۰ لسیزی راهیسی زیار کښلی، چی مرکزی کنټرول پیاوړی کړی او هم ولس دلوی جرگی او یا هم پارلمان په ذریعه که څه هم اختیارات به یی لږول، دهیواد په چاروکی ورشامل کړی.دسړکونو،ښونی روزنی او ټولنیزو رسنیو په پراختیا سره حکومتونو هڅه کړی، چی افغانی کلتور او هویت ښه ټینګ کړی. (۱۶۶- ۱۶۷مخونه)

د دی کتاب په یوه برخه کی ویل کیږی:

"په اصل کی دافغانستان څلورو وتلو پاچهانو هریوه لکه احمدشاه درانی(۱۷۴۷- ۱۷۷۳م)چی دقومونو سلطنت یی په امپراتوری سره بدل کړ، دوست محمدخان(۱۸۳۳-۱۸۶۳)چی شاهی کهول یی دسدوزو څخه بارکزو ته واړاوه او هیواد یی په نوم یوموټی کړ، عبدالرحمن خان(۱۸۸۰- ۱۹۰۱) چی په ښکاره توگه یی پرمرکزی واک باندی دقبایلو منگولی محدودکړی او امان الله خان(۱۹۱۹- ۱۹۲۹) چی دټولنیزو- سیاسی او سپماییزو پراخو سمونونو هڅی یی وکړی، هر یوه په خپله خپله طریقه سره زیارایستلی چی یوه تل پاته مرکزی واک ایجاد کړی. دوی هر یوه قبایلی واقعیت هم منلی او

هڅه یی کړی چی دهغه سره په روغه ګډ ژوند وکړی. ... دافغانستان تیره دوه نیم سوه کلن تاریخ ښیی چی ...کله چی د دولت کمزوری احساس سوی نو قبایلوخپلی غوښتنی تری کړی دی، او بالعکس کله چی د قبایلوترمنځ توپیر اونفاق پیښ سوی نو واکمنواو حکومتونو خپل شرایط تحمیل کړی دی. ځکه نودولت او قبایلو دواړو زمور په معاصرتاریخ کی ځانونه د دی بهیر دحالت سره ښه عیار کړی دی.(۴۷۷مخ)

په دی کتاب کی څوارلس ملپانه(ضمیمه) هم لیدل کیږی چی زمانّه نظر لمړی ملپانه یوه مهمه ملپانه ده. په دې ملپانه کی دافغانستان دتاریخ په باره هغه کتابونه چی په نونسم اوشلم پیړیو کی د اروپایی او امریکایی لیکوالو او تاریخ پوهانو له خوا لیکلی سوی دی،معرفی سوی دی. زه د اکار دهغه ځیړونکو اوافغانی لیکوالو دپاره چی دافغانستان د سیاسی -اجتماعی او اقتصادی اوضاع سره علاقه لری،او غواړی کوم څه ولیکی ډیرمهم رهنما ګنم. داملپانه دیوی مهمی لیکنی پسی راغلی دی چی عنوان یی دی:(دامریکا او افغانستان دسپتمبر یولسمه)اود ۴۹۰مخ څخه تر۵۴۷ مخونوپوری رسیږی.

تر دی وروسته دوهمه ملپانه (دپښتونولی ځانګې) ترعنوان لاندی یوه په زړه پورمقاله ده چی لوستل یی خورا دلچسپه او ګټوره ده. اوبالاخره لسم ملپانه دپښتونستان مسئله او د دیورند خط د قرارداد دامضا کولولاملونو باندی ژوره تحقیق ترسره سوی ده.

په خلص ډول ویلای سم چی دا کتاب، له هرپلوه یو علمی - تحقیقی او تحلیلی اثر دی ، چی د داسی کتاب ځای زمور په کتابخانو کی تش وه. نو افغان ځوانانو او خارجی ځیړونکو ته یو ډیر ګټور اثر دی. زه ټولو افغانانوته د دی کتاب مطالعه سپارښتنه کوم او هم ګران لیکونکی ډاکټرصاحب مصداق ته خپل ژورتبریکات وړاندی کوم. **پای**

تقریظ بیست و هفتم

نگاهی برکتاب:

«هلـــــــــمـــــــــند»

تالیف شفیق الله ژمن
(محصل پوهنحی حقوق پوهنتون بست ولایت هلمند)

شفیق ژمن

ولایت هلمند در جنوب غرب کشور، یکی از ولایات حاصلخیز ومعمورو ازلحاظ محصولات زراعتی تا قبل از کودتای ثور، به "گدام غله" شهرت کسب کرده بود. ولایت هلمند از آن جهت که بزرگترین رودخانه کشوریعنی هلمند از وسط آن میگذرد و سبب آبیاری و سرسبزی زمین های دوطرف خود میگردد، بنام هلمند(مطابق تلفظ عامیانه) مسمی شده است. نام اصلی این رودخانه درمتون اوستائی "هیتومنت Haetumant" آمده ومعنی آن (سد مند یا رودخانه دارای سد وبند) است. همین کلمه درزبان فارسی "هیرمند" شده و عوام آنرا امروز بصورت "هلمند یا هیلمند" تلفظ میکنند.

وادی زرخیزهیلمند وشهرهای تاریخی بست، لشکرگاه، صفار و بولان وخلج وساروان قلعه و موسی قلعه، درتل(وِرتل = لوِرتل= گرشک)، نادعلی، سرخدژ وهزاراسپ وهزارجفت(درویشان)،صفار وقلعۀ سلطان وغیره واقع در دوسوی رودخانۀ هلمند بعد از کجکی،در دورۀ اسلامی از

شهرهای معمور وآبادان هلمند بوده وهریکی مرکز پرورش مردان علم وشمشیر بوده است.

رودخانۀ هیلمند،همانگونه که مهد تمدن های پرشکوه سیستان در ازمنۀ باستان بوده است ، رودخانه ایست که مثل امواج سرکش خود، همیشه فرزندان شجاع ودلیر ومیهن دوست به جامعه تقدیم کرده است. در تاریخ معاصر کشور ما شاهد ظهور دلیر مردان و کشورگشایان بزرگی از سواحل این رودخانۀ فیاض و زرخیز هستیم.

شیرمردانی که در آغوش پرفیض هیلمند پرورش یافته اند ،در مقدرات سیاسی وتحولات تاریخی افغانستان سهم بارز وموثر گرفته اند وکارنامه های ماندگار از خود درتاریخ بجا گذاشته اند که مایۀ مباهات وافتخار برای فرزندان هیلمندی است.

اگر ازذکرنام عیاران وجوانمردان آزادی دوست هیلمند در قرون نخستین اسلامی بگذریم، در تاریخ معاصرافغانستان، در طی قرون ۱۸ و۱۹م ،میتوان ده ها شخصیت ملی، تاریخی،سیاسی واجتماعی را نام برد واز آن میان، یکی هم حاجی جمال خان ، رئیس قوم بارکزی در هلمند بود که از احمدشاه درانی بحیث پادشاه افغانستان حمایت نمود و تا اخیر عمرش دست از حمایت وی نکشید واحمدشاه بابا نیز در تکریم و اعزاز وی هرگز غفلت ننمود واز مشوره های او به نفع استحکام دولتش بهره می برد. دومین شخصیت سیاسی ونظامی دراین خانواده ، سردار پاینده خان پدر وزیر فتح خان بود که در استحکام دولت تیمورشاه درانی شمشیرزد ودشمنانش را نابود یا وادار به تمکین از وی نمود ودر بالا کشیدن زمانشاه برسریرسلطنت نیز نقش مهمی بازی نمود.سومین شخصیت سیاسی- ونظامی این خاندان وزیرفتح خان (۱۷۸۱-۱۸۱۸م) پسر سردارپاینده خان هیلمندی است که مانند پدرش در سن۱۹ سالگی پایش در مسایل سیاسی کشیده شد وبراثر لیاقت، درایت،شجاعت ، زیرکی وفهم وهضم فعالانۀ ارزش های ملی- افغانی، در۲۱ سالگی شهزاده محمودسدوزائی را بر تخت سلطنت قرارداد وخود به حیث اشرف الوزراء در دستگاه سلطنت شاه محمود سدوزائی(۱۸۰۱- ۱۸۰۳ ، ۱۸۰۹- ۱۸۱۸م) ارتقا جست و تا حدی قدرت وشخصیت کمائی کرد که قتل او به وسیلۀ شاه محمود، سلطنت را از خاندان سدوزائی در ربود و تاریخ کشور را درمسیر تازه یی قرار داد.

وزیر فتح خان، به خاطر حفظ حاکمیت ملی و تمامیت ارضی و قطع مداخلات بیگانگان به حریم مقدس کشور، از همان آغاز مرحلهٔ جوانی، یعنی قبل از بیست سالگی، چه در رکاب پدرش و چه بعد از قتل پدرخود هر وقتی که مسالهٔ دفاع از وطن، شرف و ناموس و عزت قوم و مردمش مطرح بوده است، با دشمنان وطن وباغیان گردنکش ومتمرد از قدرت مرکزی،مردانه به پیکار برخاسته و از کشمیر تاسند و بلوچستان وازآنجا تا مرزهای هرات، جولانگاه مبارزات و پیکار او به خاطر صیانت ازتمامیت اراضی وحاکمیت ملی بوده است.

این درحالی است که سه قهرمان جنگ اول ودوم وسوم افغان وانگلیس در قرن ۱۹وقرن بیستم نیز از دامن همین خانواده نامدارهلمندی به ظهور رسیده اند، که درتاریخ کشور بنامهای وزیراکبرخان وسردار ایوب خان وشاه امان الله غازی مشهور اند. پنج تن از برادران وزیر فتح خان بنام سرداران قندهاری برای مدت ۳۳ سال بطور مستقل در قندهار وتوابع آن از ۱۸۱۸ تا ۱۸۵۵ حکمروائی داشته اند.ده تن از برادران وبرادرزادگان وزیرفتح خان، ازامیردوست محمدخان گرفته تا امان الله خان ونادرشاه وظاهرشاه وسرداوودخان ؛نخستین رئیس جمهورافغانستان همگی اولادهٔ سردارپاینده خان مقیم نادعلی هیلمند بودند که از ۱۸۱۸تا ۱۹۷۸مدت ۱۶۰ مقدرات سیاسی افغانستان در دست آنها بود.

این شخصیت های سیاسی وتاریخی همگی از سوی پدرمنسوب به هیرمند (هیلمند) میباشند، زیرا آباء وجداد این خاندان یعنی حاجی جمالخان وپسرش سردار پاینده خان ووزیرفتح خان ومادرش (لویه ادی) وغیره سرداران بارکزائی در آغوش هیرمند پرورش یافته اند و در جوانی ازکرانه های هیرمند براسپان خود سوار شده اند وتا کشمیرو سند وبلوچستان واتک جولانگاه اسپ وشمشیرشان بوده است ودراین ساحه وسیع، گردنکشان ومتمردین را به اطاعت از دولت مرکزی افغانستان وادار می ساخته اند.

آگاهی با کارنامه های سیاسی وفرهنگی فرزندان نامدار هیلمندی،ونیز با نامهای شهرهای قدیمی ومترک در سواحل این رودخانه ، همراه با رویداد های تاریخی از قدیم ترتین ازمنه تا امروز وهمچنان آشنائی با رسوم وآداب وسنت های زندگی ساکنان این وادی، واشتراک آنها در غمها وشادمانی های همدیگر،را میتوان در کتاب «هلمند» تحقیق وتألیف جوان با استعداد هلمندی شاغلی شفیق الله ژمن مطالعه کرد.

این کتاب جامع درچهاربخش(جغرافیا،تاریخ، کلتور، وپروژه های اقتصادی در وادی هیلمند) در ۶۰۰ صفحه مورد تحقیق قرارگرفته است وبا ادبیات روان پشتو به نگارش آمده است که در نوع خود اگربی نظیرنباشد، حتماً کم نظیر خواهد بود.

مولف ،باوجودیکه هنوز محصل سال اخیر پوهنځی حقوق است و در عرصهٔ تحقیقات تاریخی وجغرافیائی وفرهنگی واقتصادی، تازه کار میباشد،امامیتوانم بگویم که شیوهٔ کار وپرداخت اوبسیار عالی ومطابق با معیارهای تحقیقات علوم اجتماعی می باشد ودر سطح یک معاون محقق در اکادمی علوم افغانستان است.از آنجای که من در اکادمی افغانستان استاد رهنمای یک تعداد ازنامزد معاون سرمحقق بوده ام،میتوانم بگویم که کار اقای شفیق الله برای کاندید شدن معاون سرمحقق است.

سفارشها:

من ضمن نشانی کردن برخی اشتباهات املائی دراشعار فارسی با رنگ سرخ، وتوصیه ها برای حذف برخی پرگرافها ویا بالا آوردن شعر مرحوم علامه حبیبی، بجای تقریظ دراینجا فقط میخواهم به مولف گوشزد نمایم که (دهلمند زراعتی پروژی) را بحیث بخش چهارم کتاب من برای او پیشنهاد مینمایم تا تکمیل نماید. زیرا این بخش برای خواننده بسیار اهمیت دارد تا بداند که دولت های افغانستان دراین ولایت دست به چه اقدامات انکشافی زده است وبالاخره پروژه وادی هلمند به کجا ختم شده است. دراین مورد منابع واسناد فراوان موجود است ویکی ازاین منابع کتاب من دربارهٔ (جغرافیای تاریخی واقتصادی وادی هیلمند) است. ونیز کتاب سیستان سرزمین ماسه ها وحماسه ها(جلد دوم) نیز موجوداست.

از مولف تقاضا میگردد، تا درختم بخش چهارم کتاب،نتیجهٔ کارش را در چند صفحه محدود بطور مختصر نیز بیان کند.

همچنان مولف باید در بخش تاریخ، عکس هایی از رجال تاریخی کشور را پیدا کرده در آغاز هر بحث علاوه نماید.

بنابرین من این کار را بالاتر از سطح یک مونوگراف(پایان نامهٔ تحصیل لیسانس) ارزیابی میکنم وامیدوارم روزی آنرا برای ترفیع علمی درسطح(پوهنیار)کاندید نمایند. به امید موفقیت وپیروزیهای هرچه بیشتر این پژوهشگرجوان

سیستانی،شهر گوتنبرگ سویدن ۱۰/ ۲/ ۲۰۱۵

تقریظ بیست وهشتم

نظری بر رسالۀ پروفیسورداکترخالق رشیدِ:

سردار محمدعظیم خان چهره ای مؤثر درتاریخ معاصر افغانستان

پوهاند داکترخالق رشید

رسالۀ «سردارمحمدعظیم خان، چهره ای مؤثر درتاریخ معاصر افغانستان» ، یک اثرتحقیقی جامع واستثنایی است از سوی یک دانشمند افغان که درسطح پروفیسوری تحصیل دارد وسالهای زیادی را در مراکز علمی واکادمیک هند به تدریس وپژوهش سپری کرده است ، ودر عرصه تاریخ وادبیات پشتو صاحب مطالعات وسیع وگسترده ای میباشد.

داکتر خالق رشید، سابق استاد پوهنتون کابل وفعلاً استاد زبان پشتو در پوهنتون جواهر لعل نهروی هندوستان، این پژوهش را ، به زبان دری که زبان مادری اش نیست،وزبان دوم او شمرده میشود، به نگارش گرفته وحقیقتاً که خیلی زیبا و روان نوشته است. او دراین اثر، از سردار محمدعظیم خان چهره ای بدست میدهد که از قلم مؤرخین افغان، تاکنون آنچنانکه حق اوبوده ست ، به دست داده نشده است.

دراین اثر شما با چهره یک اداره چی ورزیده، یک رهبرنظامی ماهر ، یک شخصیت ملی و دور اندیش ومدافع سرسخت تمامیت ارضی کشور آشنا میشوید. شخصیتی که قبل از تجاوزات حکومت سیک های پنجاب برهبری رنجیت سینگ برای تصرف پشاور وکشمیروملتان از بدنۀ افغانستان، او از انگلیس ها دعوت کرده بود تا برای جلوگیری از مداخلات ودست اندازی های سیکها درخاک های افغانستان و یا قلمرو انگلیس، پیمان دوستی ببندد و علیه سیکها مشترکاً دست به اقدامات نظامی بزنند، اما از آنجایی که انگلیس ها خود نیت پیشروی بسوی خاک های افغانستان را داشتند، به بهانه اینکه با سیک ها درسال ۱۸۰۸ پیمان دوستی وعدم مداخله درامور یک دیگر امضا کرده اند،نمیتوانند برضد دوست خود پیمان دیگری امضا کنند، از تقاضای سردارمحمدعظیم خان سر باز زدند،مگربه دوست وهم پیمان خود رنجیت سینگ چراغ سبز نشان دادند تا ابتدا کشمیر و بعد تر پشاور را از پیکر افغانستان جدا نمایند.

دومین نکته ایکه دراین اثر(درفصل دوم) برای من تازه گی داشت، ودرتاریخ مورخین افغان به چشم نمیخورد ، نقل تعهدنامه آخرین پادشاه مغلی هند محمدشاه کورگانی با نادرشاه افشار است که در آن، تمام مناطق واقع در غرب رودخانه سند و قلعۀ اتک جزو قلمرو نادرشاه شمرده شده است .ووقتی نادرشاه بدست سران نظامی دربارخود به قتل میرسد وامپراتوری اش از هم می پاشد، در افغانستان، احمدشاه درانی دست به تاسیس دولت سدوزائی میزند و چندین بار به هند لشکرکشی میکند وبا آنکه دهلی را فتح میکند، اما سرحد خود را در سمت شرق با هند، رودخانه سند وقعلۀ اتک می شمارد و به همین خاطرمرحوم غبار، اتک را سرحد طبیعی دولت احمدشاه درانی میخواند.

دکتور خالق رشید این سند مهم تاریخی را ازمیان صدهاوهزاران سند آرشیفی هند پیدا و رونویس کرده و دراین رساله اقتباس وضبط نموده است و آن را یک دست آویزمهم تاریخی در مورد قلعه اتک به عنوان سرحد دولت احمدشاه درانی[که جانشین نادرشاه افشار شده بود] می شمارد وانتظار دارد که دربحث درمورد خط دیورند، مورد استناد قرارداده شود. اینست متن آن عهد نامه .

نقل عهد نامه

"اینست، که حسب الاستدعای امنای شاهی کارپردازان سلطنت مجد شاهی بتحریرش پرداخته ،وچون آراستگی یافت ،حوالت کاگذاران صاحب مملکت ایران ساختند.« قبل ازین که بندگان عالی حضرت کیوان منزلت ، بهرام صولت ، مریخ سطوت ، شاهنشاه جهان سلطان سلاطین دوران ، پادشاه ظل الله اسلام پناه ، خاقان سکندرآستان ،آسمان بارگاه، السلطان المکرم والخاقان الاعظم نادرشاه خلدالله ملکه، ایلچیان بجهت بعضی امور، روانه ای حضوراین نیازمند درگاه الهی فرموده بودند، واین نیازمند متعهد اتمام آن مطلب گشته، بعداز آنکه محمدخان ترکمان ازقندهاربرای یاد آوری وارد گردید، امنا وکارگذران این دولت درتسویف وتوقیف وتعطیل جواب نامه اعلی حضرت برآمدهمحرک ماده مخالفت گردیدند. تا آنکه ورود موکب همایون عالی حضرت بحدود هندوستان اتفاق افتاده، درقصبه ای کرنال بمقتضای قضا تلاقی فریقین وجنگ سلطانی واقع شد ونیرجلی الظهور فتح وظفر ازمشرق آن دولت بی زوالطالع گردید.

چون عالیحضرت پاد شاه جمشید جاه آن بزرگ ایل ترکمان وسرچشمه ای مردمی واحسان مروت نمودند بصوب(کذا(ایشان مستظهر، وازفیض ملاقات ومجالست بزم وازم رشک همایون، بهره ورگشته، باتفاق وارد دارالخلافه شاه جهان آباد ر سدیم وتمامی خزاین وجواهر ونفایس وکنوز وذخایرسلطنت هندوستان، برسم نیازبموجب تفصیل علیحده ، متعلق بآن سرکارساخته، آنحضرت برحسب الاستدعا این نیازمند درگاه الهی بعضی را بخط قبول موصول نموده ازعالم اهلیت واتحاد که مراعات سلسله علیه کورگانیه ومراقبت دوحه ترکمانیه، مطمح نظر قدس منظر ایشان می باشد، تاج ونگین سلطنت هندوستان را باین نیازمند درگاه اله مفوض وموکل فرمودند. چون این نوع عطیه عنایت که از پدر درباره فرزند واز برادر نسبت به برادرنمی آید، آزان شاهنشاه بلند جاه، نسبت باین نیازمند درگاه اله بوقوع پیوست، لهذا دربرابر این معنی تمامی ممالک سمت غربی رود اتک دریای سنده وناله سنگره منشعب از دریای سنده که عبارت از پشاوروبنگشات و دارالملک کابل وغزنین وکوهستان ومساکن افغان وهزاره جات و قلعه بهکروسنگهر وخدا آباد و لارکان ودیره جات ومساکن چوکیه وبلوچیه وغیرهم وصوبه تهته وقلعه راهمه و قصبه بدین وپرگنه جون وپرگنه سموال وکهبران)کذا(وسایر پرگنات وبنادر از ابتدای منابع رود خانه اتک وبکرناجنگ)کذا(دژها واماکن که آب مذکورمشعب تهته را گرفته باشد، تا حد یکه دریای سنده وناله

سنده وناله ساگربدریای محیط اتصال می یابد،وآنچه بهرجهت ازجهات ازمزارعان دریای اتک وشعبه های آن ورسمت غربی دریای سند وناله سنگره واقع شده باشد، مخصوص آن دولت نادره وضمیمه ممالک محروسه سلطنت قاهره نمودیم ، که من بعد گما شتگان آن دولت خداداد وبندگان آن آستان سپهر بنیاد ، مناشیرضبط وربط مما لک وپرگنات مذکوره وحل وعقد مهمات جزیه وکلیه اهالی وسکنه و رعایاوبرایا پای آنجا بوده باشد.
امنای این دولت ابدقرین، مما لک مسطور را ازولایت متعلقه باین نیازمند درگاه موضوع نموده ، قلم امرونهی را بالکلیه از آنها مرقوع داشته، بهیچ وجه ، دخل در پرگنات مزبور وسکنه و رعایای اینها نه نمایند و داور قلعه وشهرلوهری بندر و اوچ وسایر ولایت که جانب شرقی رود اتک و دریای سنده وناله سنگره واقع شده باشد، متعلق . به مملکت هندوستان خواهد بود.» مورخه ۴۰ محرم ۱۱۵۲»[۱۰۲] (انندرام مخلص ، بدایع وقایع، طبع لاهور، صص ۱۰۶ الی۱۰۸)

سومین نکته که دراین رساله توجه مرا جلب کرد،اینست که سردار محمدعظیم خان آنقدرها که مورخین افغان برآن تاکید کرده اند، مرد پول

---

[۱۰۲] - اینکه گفته شود دولت درانی جانشین دولت نادرشاه افشار است وقلعه اتک همان سرحد امپراتوری احمدشاه بابا نیز شمرده میشود، برای تثبیت حقوق تاریخی افغانستان سند قوی شمرده نمیشود. زیرا این عهد نامه سرحد قلمرو نادرشاه افشار را درشرق تا رود سند وقلعه اتک مشخص میکند،نه سرحد قلمرو احمدشاه درانی را با دولت مغولی هند. می باید احمدشاه بابا نیزدر زمان فتوحات خود تا دهلی ،یک چنین عهدنامه ای را بادولت کورگانی هند امضا میکرد.

مهمترین دلیل مدعیان تردید قرارداد دیورند، تحمیلی بودن آن وعدم تساوی اختیارات متعاقدین قراردادداست. انگلیس ها این باریکی ها را درک میکردند و بعد از امیر عبدالرحمن خان با جانشین او امیر حبیب الله خان نیز همین قرارداد را تجدید عهد کردند و در معاهده راولپندی ۱۹۱۹نیز آن را برجانب افغانی قبولاندند وحتی در معاهده برسمیت شناختن استقلال افغانستان در ۱۹۲۱ باردیگر آنرا مورد تائید جانب افغانی قراردادند.

درسال ۱۹۴۷ با تقسیم نیمقاره هند به دو کشور هند وپاکستان، چون انگلیس که یک طرف قرارداد دیورند بود، از میان رفت ، بنابرین قرارداد خود بخود باید باطل شمرده شود،از همین نقطه است که دولت افغانستان میتوانست با پاکستان ادعای ارضی را مطرح کند. پاکستان میگوید که او جانشین حکومت هند برتانوی است ودولت افغانستان باید قراردادی را که امیر عبدالرحمن با نماینده انگلیس سرتیمردیورند در۱۸۹۳ امضاء کرده است، معتبر بشمارد. اما حکومت افغانستان مدعی است که افغانستان با دولت جانشین انگلیس(پاکستان) کدام قراردادی را امضاء نکرده است به همین دلیل است که سیاسیون پاکستانی، با توسل به توطئه ها ودسایس وعملیات تروریستی طالبان وداعشیان، دولت افغانستان را زیر فشار قرارمیدهد تا مجبور شود با پاکستان در مورد خط دیورند وسرحد میان آن دو کشور به گفتگو بپردازد وسرانجام این خط را برافغانستان برسمیت بشناسند.

دوست وخود خواهی نبوده است،بلکه پول برایش در برابر منافع ملی بخصوص برای دفاع از میهن و تجهیز سپاه غرض مقابله با سیکهای توسعه طلب، اهمیتی نداشته است. چنانکه وقتی میمرد، به پسرش که جانشینش میشد وصیت ونصحیت کرد که این پول ها را در راه مقابله با سیکها وبدست آوردن دوبارۀ سرزمین های از دست رفته چون ملتان وکشمیر بکار ببرد نه در راه عیاشی وخوشگذرانی، وبه همین خاطر برادرخود نواب جبار خان را بحیث وصی ومشاور پسرتعیین نمود، اما بعد از مرگ سردارعظیم خان، پسرش آن همه پول را در راه ارضای خواهشات خویش به هدر داد و در آخر خود و خانواده خود را به رودخان سند انداخت وغرق کرد.

چهارمین نکته تازه دراین رساله ، بازتاب نظریات مورخین و نویسندگان هندی وکشمیری و خارج از این هردو دسته، یعنی مورخین خارجی است که در مورد وظیفۀ تاریخ ومؤرخ وحکام کشمیر ابراز داشته اند، و این کار را مؤرخین افغانی بخاطر عدم دسترسی به منابعی که جناب پروفیسور خالق رشید به آنها دسترسی یافته، نداشته اند.

پنجمین نکته، اشارت دوکتورخالق رشید، به اوضاع فرهنگی کشمیر است. دراین بخش نام ادیبان و شعرایی به چشم میخورند که یکی از آن میان، حمید کشمیری است.کسی که حماسۀ قهرمانیهای وزیراکبرخان درجنگ اول افغان وانگلیس را به نظم کشید و یک منبع مهم تاریخ مبارزات مردم ما را با نظم موزون خود ، جاویدانه ترساخت.

به خاطر این نکات بکر وتازه است که من این اثر را یک منبع تازه برای مورخین افغانستان ارزیابی میکنم وبنابرین تالیف این اثر ذیقیمت را به جناب داکتر صاحب خالق رشید صمیمانه تبریک میگویم و موفقیت های بیشتر شان را در راه خدمت به فرهنگ وتاریخ کشور آرزومندم.

کاندید اکادمیسین سیستانی

سویدن ۲۰۱۶ /۳/۱۵

تقریظ بیست ونهم

برداشتهای من ازدو کتاب داکترشرق

۱- کودتای پنجم سرخ یا سیاه
پیام داودخان به مردم افغانستان چی بود؟

مدخل:

من وداکتر حسن شرق، هر دو از ولایت دور افتاده وکم انکشاف یافته فراه هستیم، اما شناخت ومعرفت دقیق و نزدیکی از همدیگر نداریم، زیرا در تمام دوران تحصیل و ماموریتم او را ندیده ام و فقط یکی دوبار در عهد داکتر نجیب الله در محافل رسمی برای پنج شش دقیقه غرض ادای احترام با هم روبرو شده ایم وبعد از آن دیدار نداشته ایم. بنابرین چنین فکر نشود که من بخاطر روابط شخصی از او حمایت میکنم. میدانم که داکتر حسن شرق دشمنان ومخالفان زیادی دارد واین قلم در صدد دفاع ازعملکرد وی نیست، زیرا خودش صاحب قلم است وهم بهتراز هرکسی دیگرمیتواند ازخود دفاع کند وکتاب اخیرش سندگویای چنین پاسخی است. **اما دفاع ازحقیقت باید نزد انسان با وجدان از هرمناسبت دیگر با ارزش تراباشد.**

داکترحسن شرق که ربع یک قرن (از ۱۹۵۳تا ۱۹۷۸قرن بیستم) در متن وبطن رخدادهای سیاسی کشور قرار داشته است، به نظرمن آنکسی نیست که فرهنگ میخواهد از او یک چهرهٔ کمونست در زیر ریش داودخان نمایش دهد.

از نوشته های اخیر داکترحسن شرق (کودتای پنجم سرخ یا سیاه) منتشره در افغان جرمن آنلاین، برمی آید که او نه پرچمی بوده و نه خلقی ونه اخوانی، و نه به چنین چیزی خودش اعتراف یا اشاره ای کرده است. ولی بدون تردید رهبران خلق و پرچم و جمعیت های اخوانی را بخوبی می شناخته، واهداف سیاسی وایدایلوژیک آنها را می دانسته است وخواهی نخواهی، داودخان را در جریان می گذاشته است.

همچنان از نوشته های داکترحسن شرق، آرزوهای یک انسان مصیبت چشیده که جز آزادی وعدالت و دموکراسی ومحو فقر وبیسوادی درکشور چیز دیگری نمیخواهد، حس میشود. واین آرزوی هرانسان وطن پرست و ترقیخواه این کشوراست و نباید به معنی چپی وکمونست تعبیر و تأویل شود.

داکترحسن شرق کارخوبی نمود که چشم دیدها و تجربه ها و دانستنی های خود را به حیث یک شاهد وناظر آگاه از نظام سیاسی سلطنت وچگونگی تعویض آن به رژیم جمهوریت در آخرین سالهای زندگی اش در غربت نوشت و به نسل های آینده به میراث گذاشت.

من فکر میکنم که او خواسته است از تجارب خود در حیات سیاسی اش، برای فرزندان کشور درسهای خوب تاریخی ارائه کند تا از آنها بیاموزند واز ناکامی های شان عبرت بگیرند. داکترشرق درکتاب اخیرش همانگونه که ازاتحاد ویک دلی تعدادی از افسران جوان تحت رهبری داودخان وموفقیت شان درتغییر رژیم سلطنتی بحث رانده است، ازعلل فروپاشی اولین دولت جمهوری که روزی برای تاسیس آن با هم متحد شده بودند، مگر دراثرسوء تفاهم و خود خواهی ومخالفت های شخصی ، خود زمینه سقوط خویش را فراهم ساختند بخوبی سخن رانده است.

نکته اساسی ای که ارزشمندی گفته های داکتر شرق را درمقایسه با نوشته های فرهنگ نشان میدهد، اینست که از نوشته های شرق، **بوی بد نفاق قومی واتنیکی به مشام نمیرسد،درحالی که یکی از خصوصیات بارز تاریخ فرهنگ (افغانستان در پنج قرن اخیر) کاشتن تخم نفاق ملی است.** من نه تنها ازاین ناحیه شکایات دیگر هموطنان پشتون را در بارهٔ تاریخ او شنیده وخوانده ام، بلکه خودم ضمن مرور برتاریخ او ، متوجه این نوع مین گذاری های خطرناک شده ام وبطور خاص در سه موضع از مین گذاری های او مکث کرده ام و درنظردارم روزی آنرا به اطلاع هموطنانم برسانم.

خصوصیت دیگرنوشته های داکترشرق آنست که گفته هایش در شرح رخداد های سیاسی زمان داودخان با حقیقت حیات سیاسی رئیس جمهور وفق دارد و از گزافه گوئی و گمانه زنی وتهمت مبرا است. در کنار این دو نکته، شرق یک چیز دیگر را هم میخواهد به خواننده بگوید که او یکی از همکاران صادق وهمفکر داودخان بوده است وهرگز به ولی نعمت خود خیانت نورزیده وهرنوع اتهام خیانت از جانب او به داودخان، دروغ محض است و جزافترا وتهمت از سوی دشمنان او چیزی بیش نیست. ازاین لحاظ

نوشته های داکتر شرق در مورد داودخان و چگونگی کودتای ۲۶ سرطان و پیامد های آن بیشتر قابل اطمینان واعتماد به نظر می آید.

از آنجایی که داکتر حسن شرق بعد از سردار نعیم خان، نزدیک ترین و با اعتبار ترین همکار شخص داودخان بود، واز آنجاییکه داودخان یک شخص مسلمان ودارای طرزتفکر ملی بود،نمیتوان تصور کرد که منشی یا مدیر قلم مخصوص او کسی باشد که صاحب افکار یا تمایلات کمونستی باشد. بنابرین میتوان گفت که داکتر حسن شرق نیز مثل داودخان دارای طرز تفکر روشنفکرانه و روحیهٔ وطنخواهی وملیگرایی بوده است. و این نزاکت اداری را او بهتر از هرکس دیگری درک میکرد و میدانست که گرایشات غیر اسلامی در دستگاه حکومت داود خان عاقبت و پیامد ناگوار وسنگین دارد. بنابرین کمونست خواندن داکتر حسن شرق مثل آن است که کسی بگوید: داودخان دارای اندیشه های چپی یا کمونیستی بوده است؟ وچنین گفته یی معلومدارعاری از حقییقت است و برای ملت افغانستان وشورویها درعمل ثابت شده بود که داودخان نمیتواند کمونست باشد، بنابرین او را با تمام امیال ملی ومسلمانی اش قبول کرده بودند تا با تعقیب سیاست بیطرفی نه غربی باشد و نه شرقی.

پیام داودخان چی بود؟

برخی با حدس وگمان میگویند که داودخان، داکتر حسن شرق را بخاطر تمایلات چپی ووابستگی اش به پرچم، ازمعاونت صدارت دور و به سفارت درجاپان تبعید نمود. اما خود شرق میگوید:

«زمانی که در رأس قدرت (کودتاچیان) سوء تفاهم ایجاد می شود،هم مقاومت و هم پایداری، و هم دوری جستن از قبول مسئولیت (به شهادت سرگذشت کودتاها) ایجاد مصیبت می کند.و برای جلوگیری از حوادث شوم، بایستی یکی از دو نفری که در رأس قدرت قرار گرفته بودند، برای منافع ملی ونسق اداری مملکت، عقب نشینی می کرد. و از آنجایی که سوء تفاهم یک جانبه بود، به آسانی می شد طرف معتقد به اصل حاکمیت دسته جمعی کنار رود.از آنرو بدون فشار احمد و یا محمود، محض برای فروکش کردن افواهات جنجال برانگیز و جلوگیری از برخورد احتمالی کودتاچیان با یکدیگر شان کنار رفتم. ورنه ایجاد خرخشه و تولید درد سر، نه پولی کار داشت و نه هم توپ و تفنگی. بناءً اگر با وجود اتهامات دُم به دُم و تعقیبات

پیگیر در کابل هم می بودم تنها چیزی که می شد اضافه شدن یک نفر در جمع قربانیان ۷ ثور می بود و باقی هیچ.»(داکتر حسن شرق،کودتای پنجم سرخ یا سیاه،قسمت ۱۲، جولای ۲۰۱۶)

شرق دلایل دیگری هم برای دور شدن خود از کابل بیان کرده وآن افواهات وتقاضای های پیهم شاه و خانوادۀ شاهی به داودخان برای دورکردن شرق ازقدرت بود تا آنجاکه روزی خود داودخان به شرق شکایت میکند ومیگوید که ازین همه شایعات نزدیکان شاه وخانواده ام در باره شما خسته شده ام. از اینجاست که داودخان برای قطع این افواهات ورساندن پیام خود به مردم توسط شرق، ابتدا سفارت فرانسه و بعدجاپان را به او پیشنهاد میکند وشرق هم بلا درنگ سر اطاعت ورضائیت می جنابند.

شرق مینویسد: « چون رفتنی جاپان بودم میسر نشد که از نتایج سفر شان [داودخان]مطلع شوم. ولی به هر صورت همین که میخواستم از اوشان خداحافظی کنم چند لحظه ای به من نگریسته گفت: داکتر جان می دانم از پیش آمدی که به آن رو به رو شده ای خوش نیستی، ولی خوشم به اینکه اگر یکی از دوستانم [اشاره به من] زنده بماند تا به مردم افغانستان بگوید که:

<u>داود شما را دوست می داشت، سوگند به خدا که بالاتر و بیشتر از همه چیز و از همه کس.</u>»

(داکترشرق، کوتای پنجم سرخ یاسیاه...قسمت دهم، افغان جرمن آنلاین ۲۱جون ۲۰۱۶)

شرق علاوه میکند:در حالیکه از گفتۀ بدون مقدمه اش دلگیر شده بودم، گفتم: خدا نکند چنین حادثۀ شومی در افغانستان روی دهد. گفت: در این دنیای پرآشوب همه چیز امکان پذیر است.و سپس برای خداحافظی مرا بغل گرفت که متوجه شدم اشک در چشمانش حلقه زده بود. عشق آتشین وی به مردم و سرزمینش و گرمی آغوش او، چنان مرا به جوش آورده بود که اگر به خیالم نمی گذشت که نکند احساس مرا تلقی به زبونی از دست دادن مقام و قدرت کند، به پاداش یک قطره هزار قطره نثار پایش میکردم. روزی که راهی جاپان بودم، محمد نعیم برادر و پسران محمد داود در میدان طیاره به وداع آمده بودند و هکذا دردهلی تورپیکی دختر بزرگ محمد داود با شوهرش نظام جان که سکرتر سفارت دهلی بود از ما استقبال کردند.»(همان منبع)

به نظرمن، برای یک روستازادۀ پا برهنه،که بجز یک قلب سرشار از وفا وصفا و یک مغز دراک، هیچ چیزی در بساط نداشت ،واز برکت ذهن ذهین ومغزفعال وهوش دراکش توانسته بود خود را تا مقام مدیریت قلم

مخصوص صدراعظم قدرتمندی چون داودخان برساند وآنقدر مورد اعتماد باشد که تصمیم برای سرنگونی رژیم شاهی را با او درمیان گذارد وپس از پیروزی او را بحیث معاون خود تعیین کند، نمیدانم چه افتخاری بالاتر ازآن خواهد بود؟

داکتر شرق توانسته بود اعتماد صدراعظم وبعد رئیس جمهور وتمام خانواده اش را چنان بخود جلب کند که هنگام وداع ،برایش اشک بریزند وبا ریختن این اشکها از وی قدرشناسی نمایند و بعد او را به حیث نزدیک ترین دوست خود تا میدان هوائی بدرقه نمایند ؟ به گمانم که اعتماد پایدار داودخان در هر دو دوره اقتدارش به داکترحسن شرق ، بزرگترین افتخارمعنوی وسیاسی برای شخص داکتر شرق خواهد بود.

داکتر شرق نیزدر نوشته هایش همواره ارادت و اخلاص خود را به ولی نعمتش داودخان صادقانه ابراز کرده ویکجا چنین مینویسد:« از آنجایی که پس از کشته شدن نورمحمد تره کی و حفیظ الله امین یکی به خنجر شاگرد و دیگری به شمشیر استاد(روس ها)، در زعامت ببرک کارمل ...زمینه آن مساعد گردید تا داستان اینکه چرا سقوط کردیم را دنبال کنم.

اولتر از همه با شتاب زدگی جهت ادای احترام به دروازۀ خانۀ محمد داود شتافتم. خانه ای که از طفل گهواره تا راد مردان هفتاد ساله اش به دست فرزندان ناخلف و از خدا برگشتۀ وطن شهید شده بودند. خانه ای که اولین سنگ تهداب جمهوریت برای سعادت و سربلندی، برابری و برادری مردم افغانستان در آن گذاشته شده بود، اکنون در حراست چند سرباز شوروی و دو سه بغچه بردار وطنی بود، که بدون توجه به آنها به روح پاک محمد داود و شهدای هم رزمش از خداوند بزرگ طلب مغفرت می کردم که یکی از محافظین خانه به کنایه گفت:

کاکا جان، اینجا زیارتگاه نیست!

گفتم: به شما نه، اما به من هست.

و از آنجا دور شدم.» (داکترشرق،قسمت دهم،)

بذل وبخشش داودخان به همکاران محتاج:

ذکر این بخش از خصوصیت زندگی داودخان برای من تازه وبسیارجالب است و بجز اقای قاسم باز که در مقالات خود به این صفات

نیک داودخان اشاره کرده، از زبان شخص دیگرنزدیک به داودخان تا حال گفته نشده است ومن فکرمیکنم برای بسیاری دیگران هم دلچسپ خواهد بود.

داکتر شرق مینویسد: «محمد داود شخص متمول، و منسوب به یک خاندان متمول بود، که از کاکا، پدر و پدرکلانش زمین های زراعتی زیادی به ارث برده بود و هرگاه کسی از همکارانش به مشکلات مالی، مثلاً خود یا یکی از منسوبینش به مرض مزمن و یا مشکلات همانند آن گرفتار می شد، بدون سر و صدا از دارایی شخصی خویش به وی کمک می کرد .اما در بخشش از دارایی دولت خیلی ها سخت گیر بود و به یاد ندارم از بیت المال به اصطلاح از کیسهٔ خلیفه بدون استحقاق قانونی حبه و دیناری بخشیده باشد.

او در زمان صدارت و ریاست جمهوری از معاش دولتی استفاده نمی کرد و حتی برخلاف اعضای خانواده اش(خاندان شاهی)املاک موروثی خویش را در کارهای خیریه و به اشخاص مستحق رایگان توزیع می نمود.چنانچه آپارتمان ها و دکان هایی را که در سرک شهرآرا و متصل برج آن ساخته شده بود با دو خانه ای که تکمیل وبه سفارت های خارجی کرایه بود(متصل زایشگاه)در سال ۱۳۳۱ ش به سره میاشت بخشید .متعاقباً در ساحهٔ... جریب شفاخانهٔ دوصد بستری در املاک شخصی شان(باغ شهرآرا)از فروش قسمت دیگری از املاکش در آهنگران آباد(شفاخانهٔ هاشم خان)و سپس آنرا جهت استفادهٔ مریضان نادار به وزارت صحت عامه واگذارشد(سال ۱۳۵۳ ش)، که اکنون با تغییر نام به زایشگاه ملالی مسمی شده است.

باغ و خانهٔ دیگر خویش را در بهترین قسمت شهر جلال آباد(پنجاه جریب) در اختیار ولایت ننگرهار گذاشت تا درآن یک شفاخانه و یا قسمتی از لیلیهٔ طلاب و یا خانه به استادان پوهنتون اعمار نمایند. متباقی زمین های خویش را در شهرآرا جهت اعمار کتابخانهٔ عامه در سال ۱۳۵٤ ش ذریعهٔ یادداشتی به وزارت اطلاعات و کلتور بخشیدند .همچنان از پنجصد جریب باغ و املاک زراعتی در چهل تن(دوراهی پغمان و کندهار) صد جریب را به اولادهای خویش و متباقی را به دهاقین و اشخاص مستحق قریه مذکور (چهل تن) از دو تا پنج جریب زمین به هر خانه وار [درسال](۱۳٤٦ش) قبالهٔ شرعی داده بود .خانه و باغ دیگرش را(در حدود بیست جریب)در پغمان برای ساختن پارک جمهوری در سال ۱۳۵۳ ش به دولت واگذار شدند.

محمد داود زندگی ساده و بی پیرایه ای داشت .خانهٔ نشیمن وی دارای چند اطاق خواب و دو سه تشناب معمولی بود. ولی با وجود آن، چون طرح تغییر نظام شاهی و قوماندهٔ سقوط سلطنت، جهت تأسیس جمهوریت در آن خانه پی ریزی شده بود، لویه جرگهٔ افغانستان که برای تصویب قانون اساسی و انتخاب اولین رئیس جمهور تشکیل جلسه داده بود(دلو ۱۳۵۵ ش)، جادهٔ خانهٔ مذکور را به نام جادهٔ" ۲۶ سرطان "(روز تأسیس اولین جمهوریت) نام گذاری کرد. به آن سبب بایستی خانهٔ مذکور با جلب رضایت ورثهٔ محمد داود به حیث یک محل تاریخی حفظ می گردید نه آنکه آنرا از بیخ و بن جهت ساختن آرگاه و بارگاه بر می داشتند.

به هر صورت هدف درین جا پا گذاشتن محمد داود بر مادیات نبود بلکه آن بود تا آنانی که با یک پیراهن و تنبان ازسال ۱۳۵۲ ش از افغانستان فراری شده بودند پس از آن که زمامدار و میلیونر و مجاهد شده بازگستند، باید از ساختن خانه های پرزرق و برق و مصارف سرسام آور در مقابل مردم خویش احساس خجلت و سرافکندگی می کردند، نه بلند پروازی و قدرت طلبی، آنهم همیشه و پایدار.» **(داکتر حسن شرق، همان کتاب،قسمت ۱۱ کتاب)**

<u>مساعدت مالی داودخان با عبدالقادر واسلم وطنجار :</u>

شرق میگوید: آنچه گفته را به این داستان کشانید، همانا لطف در تقرر و کمک مالی محمد داود به عبدالقادر و محمد اسلم وطنجار بود .زیرا طوری که گفته شد، او کمک می کرد، اما به کسی که واقعا درمانده می بود و شخصا او را می شناخت و یا یکی از دوستان نزدیک و مورد اعتمادش محتاجی را به وی معرفی می کرد .در حالیکه عبدالقادر و محمد اسلم وطنجار در تغییر نظام شاهی سهیم بودند، اما محمد داود با اولی توسط پاچاگل وفادار و با دومی ذریعهٔ محمد سرور نورستانی(قوماندان قوای ٤ زرهدار) رابطه داشت، و قبل از موفقیت در تغییر رژیم محمد داود هیچکدام آنها را به رویت ندیده بود و به اصطلاح به چهره نمی شناخت. (داکتر حسن شرق، همان کتاب،قسمت ۱۱ کتاب)

داکتر شرق اشاره میکند: «زمانی که عبدالقادر در زمستان ۱۳۵٦ مریض می شود، این رئیس جمهور است که او را به پول شخصی خویش جهت تداوی به هند می فرستد و همچنان برای تکمیل خانهٔ نیم کارهٔ محمد اسلم وطنجار مبلغ صدهزار افغانی کمک مالی می کند.

آنانی که آرزوی معلومات بیشتری را در بارهٔ محبت های رئیس جمهور خصوصا به عبدالقادر داشته باشند، بهتراست به کتاب خاطرات خود عبدالقادر مراجعه کنند تا به عمق دنائت و پستی چهره هایی آشنا گردند که در یک اقدام احمقانه مرتکب جنایت می شوند، آنهم جنایت در مقابل حسن نیت و خباثت به پاداش احسان و جوانمردی.» (داکتر حسن شرق، همان کتاب،قسمت ۱۱ کتاب)

بدینسان ما به ارادت واخلاصمندی داکترشرق به شهید داودخان آشنا میشویم و درمی یابیم که او درمدت همکاری نزدیک خود با داودخان آنقدر تجربه ودانش اداره کردن را فرا گرفته بود که بهتراز از بسیاری وزیران میتوانست امور یک وزارت را به پیش ببرد، ولی او که نیتی برای رسیدن به مقام وزارت نداشت، هرگز از صدراعظم تقاضای چوکی وزارت، نکرد و مدیریت قلم مخصوص صدارات داودخان را بالاتر و برتر از هرمقام دیگری شمرد و تا آخر به همان مقام با اعتبار مدیریتی قناعت کرد که داودخان آنرا میخواست. بگذریم ازاینکه او اولین کسی بود که حاضر به قربانی خود در راه تغییر نظام شاهی به نظام جمهوریت گردید!

زهی شهامت ومردانگی آن شهید دلیروطن ومرحبا بر روستا زادهٔ کرباس پوش که با شجاعت پیشنهاد آن مردوطن پرست را لبیک گفت!

آیا داکتر شرق وداکتر پژواک وجلالرپرچمی بودند؟

متاسفانه تبلیغات جنگ سرد، تاثیرات خود را بر اکثر نویسندگان و روشنفکران کشور ما بجا گذاشته و درکتب خاطرات وآثار تاریخی نیز میتوان نقش آنرا ملاحظه کرد. من که از اهالی قلم وطن خود مستثنی نیستم، درسالهای هجرت با روبرو شدن با آثار چاپی وکتبی هموطنان خود شاد میگردیدم وسعی میکردم زودتر آنها را مرور کنم ونکاتی که بدرد کار من میخورد،از آنها اقتباس نمایم.

در سال ۱۹۹۵که من در کشور سویدن پناهنده شدم و در کمپ مهاجرین، در حومهٔ شهر گوتنبرگ مصروف نوشتن کتاب«مقدمه یی بر کودتای ثور وپیامد آن» بودم، درمیان افغانهای مهاجر تنها کتاب(افغانستان در پنج قرن اخیر)، دست بدست میگشت و من هم با مرور کوتاهی برآن کتاب، بعضی گزارش های سیاسی ،منجمله چگونگی کودتای ۲۶ سرطان

ونام های اعضای کابینه ونکات دیگری را از آن کتاب نقل گرفتم. یکی ازنکاتی که من از آن کتاب اقتباس ودرکتاب خود درج نمودم عبارت ذیل است:

بنابرگزارش فرهنگ، روز ۲۷ سرطان، داودخان به عنوان رئیس جمهور دولت افغانستان اعلام گردید و به تاریخ ۱۱ اسد کمیتهاي که صلاحیتش بالاتر از دولت بود، اعضای حکومت جدید را تعیین و اعلان کرد: « نخستین هیئت وزیران از شش تن غیر سازمانی(محمد داود، عبدالمجید، انجنیرفایق، عبدالقیوم وردک، دکتور نوین، دکتورنظر محمد سکندر) و پنج تن حزبی وابسته یا هوادار به گروه پرچم (سید عبدالاله، فیض محمد، باختری، محتاط و پاچاگل وفادار (خلقی) تشکیل شده بود. دو تن دیگر حسن شرق معاون صدارت و نعمتالله پژواک، وزیر معارف، ادعای غیر وابستگی داشتند. اما بعد معلوم شد که هر دوی آنها با سازمان پرچم یا مقامات شوروی رابطه نهانی داشتند. »[در لیست اعضای کابینه، نام محمدخان جلالر بحیث وزیرتجارت نیزثبت شده ودر برابرنامش نوشته شده «ظاهراً غیر سازمانی» ،همان چیزی که در برابر نام های داکتر پژواک وداکتر حسن شرق نوشته شده است . و در ادامه مینویسد:« همچنان محمدخان جلالرکه چندی بعد به کابینهٔ [داودخان] پیوست.» **(فرهنگ، ج۲، صص۸۰۱-۸۰۳)** فرهنگ متذکرمیشود که :« دولت جدید[کابینهٔ داودخان]ایتلافی است[بود] بین شخص سردار وگروه پرچم با سهمگیری تقریباً مساوی برای هریک.»(همان منبع، ص ۸۰۰)

تذکرات فوق الذکر فرهنگ،چنین معنی میدهد که داکتر حسن شرق وداکتر نعمت الله پژواک و محمدخان جلالر، دارای ایدیالوژی چپی بوده و به جریان پرچم وابسته بوده اند،ولی بنابرملحوظاتی جریان پرچم آنها را درجمله اعضای مخفی خود پذیرفته است. حقیقت را خدابهتر میداند، ولی از نوشته های این اشخاص تا کنون چنین چیزی بدست نیامده که ثابت کند آنها دارای ایدالوژی کمونیستی بوده باشند.

باید متوجه بود که فرهنگ نیز زمانی منحیث یک عنصر روشنفکر وآزادیخواه منسوب به جریان سیاسی «وطن » تحت رهبری غبار در عهد حکومت شاه محمودخان بود و در تظاهرات ۱۳۳۱ (اواخرعهد شاه محمودخان) زندانی گردید ودر عهد حکومت داودخان در سال ۱۳۳٤ با وساطت برادر خود رشتیا عضوکابینه، از مبارزه برضد سلطنت توبه کرد و

رها گردید. دوران زندان، وکنار رفتن از مبارزات سیاسی و مورد طعن قرارگرفتن از سوی همرزمانش، خواهی نخواهی بر ذهنیت او در مورد داودخان وهمکاران وی تاثیرمنفی برجای گذاشته بود و حین مطالعه تاریخ او انسان میتواند زهر قلم او را در ارتباط به داودخان و دوران حکومتش احساس کند. فرهنگ با همین موضع گیریهای سیاسی اش بخاطر چند روزه مشاوریت خود در عهد ببرک کارمل، از سوی داکتر حسن کاکړ به حیث « یک چپی دموکراتیک مربوط به پرچم » **(افغانستان در پنج قرن اخیر،ج۲،ص ۱۰۸۱)** خوانده شد.درحالی که کتاب تاریخ او چنین چیزی را تائید نمیکند.

اکنون نشر کتاب جدید داکترشرق،تحت عنوان «**کودتای پنجم در سقوط دولت جمهوری سرخ یا سیاه؟**» در پورتال افغان جرمن آنلاین، به اهتمام استاد صالحه واهب ادامه دارد. من از مطالعهٔ ۱۲بخش آن به این نتیجه رسیده ام که بین فرهنگ و اشخاص مذکور نقاضت های روشنفکری از عهد داودخان به اینسو وجود داشته است، و از امکان بدور نیست که آنها در بارهٔ همدیگرخود از راز های با خبراند که ما از آن بی خبریم . بنابرین میتوان استنباط کرد که فرهنگ با چنین اشاراتی خواسته آنها را در انظار هموطنان غیر وابسته به حزب دموکراتیک خلق،کم بزند و انتقام بگیرد.زیرا کودتای۷ ثور مس آن حزب را معلوم کرد وحیثیت فرد فرد اعضای آن را درنزد جامعه افغانی بزمین زده است.

با درک چنین نکته ای، میخواهم متذکر شوم که تا سال۱۹۹۵ که من کتابم را مینوشتم، کتاب خاطرات سیاسی داکتر شرق **بنام**« کودتای پنجم در سقوط دولت جمهوری سرخ یا سیاه؟» که فشرده یی از کتاب« تاسیس وتخریب اولین جمهوری افغانستان» اواست،هنوز نشر وبدسترس علاقمندان قرارنگرفته بود و یا اگرنشر شده بود، بدسترس من نرسیده بود تا از آن استفاده مینمودم و برمبنای آن،از نقل عبارات وگزارش های فرهنگ درکتاب خود که با مطالب آثار منتشرشده از قلم رجال مطرح در قضایای سیاسی کشور درتضاد قرار دارند، حذر میکردم. بنابرین عدالت وانصاف می طلبد تا براینگونه عبارات ونقل قول ها تجدید نظرصورت گیرد و بار اتهامات حتی المقدوراز روی شانه های اشخاص مطرح برداشته شود.

از خوانندگان کتابم تقاضا میکنم تا نقل قول های متعلق به تاریخ فرهنگ را بازنگری کنند و بعد از دقت و تحلیل عمیق، قبول یا رد نمایند.

البته من در تجدید نظر برآن کتابم، نقل قول های تاریخ فرهنگ را نقادانه بازنگری خواهم نمود.

* * *

در مورد خیانت استاد خلیلی شاعر:

داکترحسن شرقً درکتاب «کودتای پنجم سرخ یا سیاه؟» یک قضیه سرحدی راشرح میدهد که در آن پای خلیلی دخیل بوده است. شرق مینویسد:« درماه ثور۱۳۵۵ وزارت داخله خبر داد که شب گذشته برتهانه جات کلاتهٔ نظرخان، تیغات، اسپران، لاش وجوین، قلعهٔ فتح وچهار برجک، اشخاص مسلح ناشناس حمله ور شدند که خوشبختانه، با وجود اینکه محافظین سرحدی درتهانه جات مذکور سلاح وحتی البسه واغذیهٔ کافی نداشتند، در دفاع از موقف خویش تعدادی از حمله آوران را می کشند وچند تن از آنها را زخمی واسیر ومابقی فرارمیکنند.از مدافعین افغانستان هم یک نفر شهید وپنج تن زخمی شده بودند. قرارگفتهٔ محافظین سرحدی مهاجمین به ایران فرارکردند واعترافات اسیران هم نمایانگر این بود که مهاجمین درایران تجهیز واز آنجا جهت ویرانی تهانه جات وایجاد بی نظمی در آن مناطق هجوم آورده بودند.»(**داکترحسن شرق، کودتای پنجم سرخ یا سیاه، بخش نهم،ص ۵)**

خواندن این نوشته مرا به یاد گزارش محرمانه سفیرایران از قول خلیلی سفیرافغانستان در بغداد انداخت که به اسدالله علم وزیر دربار شاهنشاهی ایران درتاریخ ۱۱/۲۷/ ۱۳۵٤ش (دوماه قبل از حمله برتهانه جات افغانستان) **فرستاده بود ودر آن از شاهنشاه ایران استدعای مسلح کردن افغانهای که جهت کار به ایران وارد میشدند علیه دولت جمهوری افغانستان کرده بود.**

آقای شهید زاده سفیرایران دربغداد دراین مورد مینویسد:«... برای مزید آگاهی به استحضار جناب عالی میرساند که چون ظرف این دو ماه این دومین بار بود که سفیرافغانستان مقیم بغداد(خلیل الله خلیلی)به دیدن اینجانب آمد واین مطلب را اظهار میداشت، برای اینجانب یقین حاصل شد که مایل است موضوع به شرف عرض ملوکانه رسانیده شود، لذا من غیر مستقیم جویای نظر او در بارهٔ گزارش اظهاراتش به تهران شدم.باقید قسم ازاین جانب خواست که عرایضش بطورمستقیم تنها بوسیلهٔ جناب عالی به شرف عرض مبارک شاهنشاه رسانیده شود واحدی غیر از آن اطلاع پیدا نکند.»

شهید زاده علاوه میکند:« مطلبی که سفیر ضمن صحبت دانسته یا ندانسته به آن اشاره کرد و بنظر اینجانب شایان کمال توجه است آن بود که گفت هم اکنون هر روز تعداد زیادی از افاغنه جهت پیدا کردن کار وامرار معاش بصورتهای مختلف به ایران می آیند واینها مترصد آن هستند که کسانی با آنها تماس پیدا کرده آنها را متشکل نماید تا احیاناً مسائلی را علیه حکومت فعلی افغانستان بوجود آورند.»(رک:خاطرات اسد الله علم،وزیردربارشاهنشاهی ایران، ج پنجم، صفحات ۴۵۸، ۴۵۹تا۴۶۱ ،بحوالۀ داکترحسن شرق،تاسیس وتخریب نخستین جمهوریت درافغانستان،چاپ سوم، صص ۲۴۲،۲۴۳)

نکته مهم در پیام استادخلیلی این بود که: اگر دولت ایران از افغان های که برای کار به ایران می آیند، لشکری تنظیم وبرافغانستان حمله کند، مردم افغانستان با این لشکر به مقابله برنخواهند خاست، چونکه آنها شاهنشاه ایران را شاهنشاه خود می پندارند؟؟؟

خوشبختانه چنانکه خواندیم سربازان دلیرسرحدی افغان با پایمردی از مرزهای کشور خود دفاع کردند و مهاجمین مسلح را قسماً سرکوب وبرخی را دستگیر کردند و برادعای دروغین خلیلی مبنی برشاهنشاه پرستی مردم افغانستان خط بطلان کشیدند. این عمل استاد خلیلی یک **خیانت ملی**[۱]، محسوب میشود.

[۱] در دانشنامه ویکی پیدیا «خیانت ملی»چنین تعریف شده است: **«شرکت کردن در جنگ علیه کشور خود، کوشش در براندازی حکومت کشور، جاسوسی در نیروهای نظامی کشور، دیپلمات‌ها یا سرویس‌های اطلاعاتی کشور برای نیروهای بیگانه و سوءقصد به رهبر یا رئیس کشور از جمله موارد خیانت بزرگ (خیانت ملی) به شمار می‌آید.برای موارد و مصادیق خیانت ملی در قوانین اساسی و جزائی هر کشور موارد جداگانه یا مختلفی درج شده‌است.»(ویکی پیدیای فارسی)**

۲- برداشتهایی از کتاب تاسیس وتخریب اولین جمهوری درکشور

دیدگاه داکتر شرق در مورد ستمی ها و تفرقه اندازیهای ح.د.خ.ا

داکتر حسن شرق، یگانه کسی از نسل دولتمردان عهد سلطنتت تا جمهوریت و رژیم چپی حزب دیموکراتیک خلق میباشد که در متن وبطن بیشترین قضایای سیاسی شخصاً حضور داشته است وآنچه را او در باره

رخدادهای سیاسی واجتماعی کشور ثبت کرده است، از اهمیت خاصی برخوردار است.

شرق درکتاب خود(**تاسیس وتخریب اولین جمهوری افغانستان**) زیر عنوان «**ستم وستمی ها**» مینویسد : درافغانستان ستم ملی، شعار تازه ایست که درتاریخ ادبیات، برای بار اول با سرازیرشدن تاجیک ها واوزبک های مهاجر به افغانستان(با هجوم کمونست ها به کشورشان) از جانب بعضی از آنها که وابسته ویا گماشته ستون پنجم شوروی بودند، میان درهای بسته زمزمه میشد، تا اینکه سالهای بعد سلالهٔ آنها در بطن ح. د.خ. لانه میکنند وبا اینکه رهبران ح.د.خ. بنابر تمایل شوروی مشوق وحامی ستمیها بودند،یکی دو نفر از بدخشیها از دامن حزب می لغزند وعلناً پایه واساس جمعیت ستمی ها را که دشمنی با پشتونها(طبقهٔ حاکمه ستمگار) شعار آنها بود، میگذارند. در آن روزها پخش مفکوره ای ستمی، آنهم ازبدخشان وانشعاب آنها از ح.د.خ.سوال برانگیز شده بود. چرا که به زمامداری اخلاف سردار پاینده خان، بالاترین مقامات دولتی بعد از خاندان سلطنتی متعلق به بدخشانیها بود. زیراخانم امیر عبدالرحمن خان مادر امیرحبیب الله شهید ومادرکلان اعلیحضرت امان الله از بدخشان، وخانهٔ دوم محمدظاهرشاه هم بدخشان بود. بناءً بدخشانیها برخلاف اقوام دیگر با این خاندان سرجنگ نداشتند و پشتون های فراری هم در سرزمین بدخشان کمتر دیده می شد، ولی بازهم بدخشی ها ستمکش وپشتونها ستمگر گفته میشد.آیا ستمیهای بدخشان سرنخی با دربار داشتند؟ سند ومدرکی در دست نیست.ولی مفکورهٔ آنها با اینکه مطابق خط مشی شوروی(تفرقه وتجزیه قومی کشورهای همجوار) درمنطقه بود، با منافع سلطنت گره خورده بود.زیراسلطنتی ها تصور آنرا داشتند که مفکورهٔ ستمیها خواهی نخواهی پشتونها رابه طرفداری سلطنت برمی انگیزاند.بناءً ترویج مفکوروی آنهارا تحمل میکردند و فعالیتهای تخریبی اوشان را نادیده میگرفتند.»(**داکترحسن شرق، تاسیس وتخریب نخستی جمهوریت افغانستان، چاپ سوم، ص۳۱۰**)

داکتر حسن شرق، زیرعنوان «**ایجاد تفرقهٔ قومی وترویج ستم ملی**» مینویسد :«... چند نفر از کمونست های وطنی برای پخش مارکسیزم وباقی ماندن افغانستان در حلقهٔ ممالک کمونستی وشکست جنگ جویان افغان وبهم ریزی افغانستان واستحکام نظام شوروی به پیاده کردن تفرقهٔ قومی متعهد شده بودند... [آنها]تشکیلات رسمی وعلنی تحت نام وزارت اقوام وقبایل ،

وزارت امور ملیت ها وبعداً تشکیل حکومت های جداگانه برای ولایات سمت شمال ، شورای مرکزی ملیت هزاره و شورای مرکزی ملیت کوچیها وخود مختاری نورستان، وغیره با صرف میلیاردها افغانی بنام بودیجه مخصوصه ای بدون حساب دهی فعالیت های خود را تنظیم و ترتیب داده بودند، تا پشتونها را به جان تاجک ها و،هزاره واوزبکها را به جان پشتونها انداخته ودر عین زمان شیعه وسنی را نیز بیاد داشتند وبرای بهم انداختن آنها خود هیئت رهبری بنام تاجک ، پشتون، هزاره واوزبک روزانه با یک مشت از پیروان عاقبت نیندیش ، اما با خبراز اهداف دشمن بیک دیگر در گیر می شدند تا با آتش افروخته شده، در صفوف همبستهٔ مردم رخنه اندازند وبرای رسیدن به این هدف نامقدس در پهلوی صرف پول به انسانهای ابن الوقت احتیاج بیشتر احساس میکنند وبناءً وزارت سرحدات را روگردان وبجای آن وزارت اقوام وقبایل را برای همه آنهایی که به تضعیف افغانستان ووابسته گی آن به شوروی دلچسپی داشتند اساس میگذارند ویکی از رفقارا در رأس آن می گمارند... ودر آن ۹ نفر را بنام ۹ ملیت به حیث معین اما به رتبهٔ وزیر مقررمیکنند:معینیت پشتونها، معینیت تاجیکها، معینیت هزاره ها، معینیت اوزبکها، معینیت ترکمنها، معینیت بلوچها، معینیت نورستانی ها، پشه ای ها، هندوها وسیکها.

برای رونق دادن مخالفت های قومی به این تشکیلات اکتفا نکرده، وزارت ملیت ها (ستمی ها) را بوجود آوردند که آتش نفاق وتفرقه را چنان بیفروزند تا مردم افغانستان روزگار هجوم عساکر شوروی وبیگانه [پر]ستی رفقا را فراموش کنند.از آنروی بهرقوم وقبیله ای جدا جدا سروکله می زدند. بیکی تاج وبدیگری تخت، بگروهی استقلال و بدسته ای خود مختاری وعده می دادند. به این منظور هریک از متعهد شدگان کندک ها وغندهای قومی را تحت رهبری خادیها تشکیل و آنها هم یکی را بمقابل دیگری تا دندان مسلح واز پا تا سر غرق پول می کردند.

شوروی ها برای تمویل وتسلیح قوتهای قومی سخاوتمندانه دهان جیب را باز وسرجوال را نشان داده میگفتند: ملیت ها شکل تکامل یافته اقوام وقبائل است وپشتونها هنوز زندگی قبیله ای و بدوی دارند. بناءً پشتونها را به حیث عقب مانده ترین مردم از صف ملیت های افغانستان جدا و به اقوام قبایل باقی میگذارند وسازماندهی ملیت ها را وزارت تازه تشکیل امور ملیت ها

وتحت اداره مستقیم یکی از رفقای دفتر سیاسی حزب میگذارند.(**داکترحسن شرق، تاسیس وتخریب نخستین جمهوری افغانستان، چاپ سوم،ص ۷-۳۰۵)**

شرق علاوه میکند: « وزارت ملیتها میان هزاره ها،تاجیک ها، اوزبک ها،نورستانی ها، بلوچها وسیکها،وهندوها [تقسیم شده بود و هدف آن بود تا در] مقابل پشتونها می بایستی جبهه ای واحدی تشکیل می دادند.دراین باره کتاب ثمره ای دوستی افغان شوروی را که به قلم [سلطانعلی کشتمند] یکی از طراحان تفرقه ملی وعضو دفتر سیاسی ح.د.خ.نوشته شده بود،نشر وتوزیع وبازهم تجدید چاپ کردند.

ناگفته نماند که برای نتیجه گرفتن از کتاب ثمره ای دوستی با بسیج ستمیها بود،که وزارت ملیت ها را تحت ادارۀ ستمی ها به طول وعرض وزارت اقوام وقبایل، تاسیس میکنند ومردم پشتو زبان را در جمع این وزارت [ملیتها] نمی پذیرند. بناءً رهبری وزارت ملیت ها و وزارت اقوام وقبائل مطابق دستور العمل هردو به ضد یکدیگر در ظاهر امر تبلیغات ناجائز به راه می اندازند و یکی گماشتۀ دیگری را مردود می دانند.

زمزمۀ مخالفت این دو بنام پشتون وغیر پشتون در حلقه های وابسته به هرکدامشان به مخالفت های علنی و روی بازار برآمده از هرکنج وکنار شنیده میشد، اما شبانه با یکدیگر شراب می نوشیدند و برای بدختی مردم خویش تفتین میکردند ودسیسه میساختند.

چنانچه به دنباله روی وتقویۀ مالی وزارت ملیت ها و اقوام وقبایل وموثریت کمک های بلا عوض شوروی در تفرقه های قومی ومذهبی در کابینه وزارتی را بنام وزارت کمک های مستقیم وبلاعوض شوروی پینه [زدند]. کمک های گفته شده که سالانه بعضاً از سه صد میلیون دالر تجاوز میکرد توزیع آنرا به صلاحیت رئیس جمهور و رئیس شورای وزیران وسفیر شوروی گذاشته بودند که دست باز به هرکاری وبهرجائی که لازم بشمارند توزیع کنند.

تفکیک ملیتها نه بروی لسان ونژاد ویا موقعیت جغرافیائی، بلکه به صوابدید هیئت حاکمه تعیین میگردید.مثلا: آن عده مردم پشه ئی که پشتو تکلم میکنند در ورق هویت خویش مجبور شده بودند که ملیت پشه ئی بنویسند، نه پشتون. اما تعدادی کثیری از پشتونها که به مرور زمان دری آموخته وپشتو رافراموش کرده بودند، می بایستی مینوشتند ،ملیت تاجیک. اما برخلاف برای مردمان اوزبک وترکمن های دری زبان حتمی بود که ملیت اوزبک

وترکمن را بپذیرند ، نه به اساس زبان، ملیت تاجیک را.» (داکترحسن شرق،همان اثر ، چاپ سوم،ص۳۰۸)

در بارۀ سید قاسم رشتیا:

داکتر حسن شرق که مدت ده سال بحیث مدیرقلم مخصوص داودخان خدمت کرده و بیش از پانزده سال دیگر بحیث همراز وهمکار نزدیک او بوده است ، بدون تردید تمام اعضای کابینه داودخان و از جمله آقای رشتیا را منحیث وزیر درکابینۀ داودخان وبعد از آن بخوبی می شناسد، وآنچه را او در بارۀ رشتیا میگوید و مینویسد، قابل توجه زیاد است. نامبرده درکتاب خود(تاسیس وتخریب اولین جمهوری افغانستان) در بارۀ آقای رشتیا نکات جالبی را بیان میکند که برای من بسیار تازگی دارد وهرکس که خاطرات مرحوم رشتیا را مورد تحلیل وارزیابی خود قرار میدهد، نباید ازتوجه خود بدور داشته باشد.

داکترشرق مینویسد:« به[با] رفتن محمدداود از صحنۀ سیاسی به گفتۀ بعضی ها روش کهنه دوباره از سرگرفته میشود، چنانکه یکی از شخصیت های مقرب دربارکه **بیش از ربع قرن وزیر وسفیر** ودر تدوین قانون اساسی ۱۳۴۳ش ، مشاور نزدیک شاه بودند[رشتیا] درخاطرات سیاسی خویش تقرر میوندوال واستعفای داکتر محمدیوسف را نتیجۀ ملاقات سفیرامریکا با شاه تعبیرکرده اند. تفسیری به این صراحت وخموشی جانبداران شاه جمع گذشتۀ وزیر، شک و تردید هایی را به صحت بودن موضوع به میان می کشد، زیرا **جناب وزیرکه در جنگ عمومی دوم به جرم همکاری با سفارت انگلیس درکابل مغضوب ومحکوم شده بودند به یمن توجه سفارت موصوف، نه تنها جرمش نادیده گرفته میشود بلکه مقام وزارت سالها زیرنعلین او بازی میکرد وهم وزیرموصوف مدعی آنست که در ترتیب و رهنمائی سفیرامریکا به ملاقات شاه شخصاً سهیم بوده است."** (تاسیس وتخریب اولین جمهوری افغانستان،چاپ پشاور، صفحات ٦٦-٦٧)

این اشارت داکتر شرق که آقای رشتیا را، درجریان جنگ جهانی دوم جهانی درخدمت سرویس اطلاعات خارجی انگلیس نشان میدهد، برای من تازگی دارد و تعجب میکنم که چگونه اقای نصیرمهرین وآقای ولی آریا از تذکر آن در مقالات خویش دریغ کرده اند؟

برطرفی وحبس ملک خان:

داکتر حسن شرق،ده سال مدیرقلم مخصوص داودخان در عهدصدارت

و بعد همراز نزدیک در طرح کودتای ۲۶ سرطان، درکتاب خود،ادعای ملک خان مبنی بردرخواست محاکمه خود و داودخان رااز سوی ستره محکمه، یک دروغ وشایعهٔ درباری دانسته ومینویسد:
« بعد از استعفی محمد داوود بندی های سیاسی که تعداد شان کمتر از سی نفر بودند ، مورد عفو شاه قرار گرفتند و چون نمی خواستند عبدالملک وزیر مالیه از مزایای دموکراسی و الطاف شاهانه بهره مند شوند ، با سر براه انداختن مخالفت ها با محمد داوود آوازه به دروازه ها انداختند که عبدالملک عبدالرحیم زی ، وزیر مالیه مدعی شده اند تا زمانیکه محمد داوود به جرم حبس او محاکمه نشوند از بندی خانه خارج نمی شوند و خوش باور ها ، باور کردند تا سر وصداها رفته رفته به تشویق عبدالملک انجامید و شکایت او از محمد داوود از شورای ملی سر کشید. و وکلای گماشته شده در شورای ملی و عناصر چپ وراست در خارج شورا و بعضی از جراید شخصی سخنان اغوا کننده ای را میان مردم پخش می کردند .وآنچه واقعیت نداشتند برای بد نامی محمد داوود و پیروانش شاخ و برگ می تراشیدند . تا این که بعد از چند سال غال و مغال و اتهام و دروغ بافی وکلا به این نتیجه رسیدند که در پهلوی ادعای عبدالملک وزیر مالیه اسناد و دلایل حکومت در باره توقیف اش نیز خوانده شود. با جستجوی حقایق در دوسیه عبدالملک فرمانی را عنوان صدارت یافتند که موی به سر وکلا شاخ و تنگ کمر شان سست گردید، زیرا به فرمان شاه به صدارت هدایت داده شده بود که :«**عبدالملک از وزارت مالیه برطرف و توقیف شود ....**» فردای چنین روزی در شورای ملی، نه نامی از محاکمهٔ داود و نه ترحمی به عرض وداد ملک خان درمیان بود، برعکس دروازه های بندیخانه را محکمتر از پیشتر برویش بستند واز تشویشی که از آزادی عبدالملک خان احساس میکردند، آسوده خاطرمیشوند.»
(حسن شرق،تاسیس وتخریب اولین جمهوری افغانستان،ص ۸۳، درچاپ های دیگرمطابق ص ۹۶)

این توضیحات داکتر شرق نشان میدهد که فرمان وارادهٔ شاه در حبس وزندانی ساختن ملک خان محورواساس تصمیم داودخان بوده است ورنه شاه همانگونه که استاد خلیلی را که در قضیهٔ شورش مردم صافی متهم ومحکوم به مجازات شدید شده بود، عفو نمود وسپس بحیث رئیس دارالانشای دفتر خود مقررکرد، اقلاً در آغازدههٔ دموکراسی میتوانست ملک خان را در جملهٔ زندانیان سیاسی عفو نماید، و به ملک خان بگوید که دعوای حقوقی خود را با

هرکه خواسته باشد از بیرون زندان ادامه بدهد، مگر اینکار را نکرد. جای تعجب است که ملک خان حتی در کودتای ثور ۱۳۵۷ بازهم در جملهٔ عفو عمومی زندانیان، از زندان رها نگردید و تا یک سال بعد از بقدرت رسیدن ببرک کارمل در زندان باقی ماند و وقتی که براثر تلاش های نهاد عفو بین المللی از زندان رها گردید، چندی بعد دوباره زندانی شد.

"خان اقا سعید" یکی از صاحب منصبان سهیم در کودتای داودخان، فعلاً مقیم امریکا درتائید این نظر داکتر کاظم ، دردریچهٔ نظر سنجی نوشته میکند که شبی داکتر حسن شرق و چند تن از دوستان وآشنایانش مهمان اوبودند و درمیان شان یک نفر وزیر از علاقمندان ملک خان،نیز حاضربود، داکترشرق به ارتباط ملک خان حکایت نمود:« بنده بعد از استعفی شهید محمد داوود از صدارت وظیفه خود را رها ، ولی در منزل شان یک دفتر بنام قلم مخصوص داشتم و روزانه در آن دفتر مصروف می بودم و مصروفیتم تنظیم ملاقات های عده ای از سیاست مداران ژورنالستان اشخاصیکه آرزوی ملاقات با ایشان را داشتن از قبیل دیپلومات ها وغیره و مطالعه اخبار وبعضآ نقاط مهم آن را به سمع شان [می] رسانیدم و شهید محمد داوود در حرم سرای خود یک اطاق سکرتریت نیز داشت که بعضآ اوراق مهم را نگاهداری می فرمودند . روزی ایشان به دفتر بنده تشریف آورده و فرمودند دوکتور جان ,, اگر زحمت نباشد این فرمان را فوتو کاپی فرموده و در یک پاکت انداخته به منزل محمد رحیم خان دستیار اعلیحضرت رفته و پاکت را سر باز برای شان بسپارید تا بحضور اعلیحضرت بسپارند ؟ بنده مطابق هدایت شان چنان نموده و مرحوم محمد رحیم خان با عجله بنده را پذیرفته فرمودند دوکتور صاحب چطور تشریف آوردید امر کنید ؟ برای شان پاکت را دادم تا بحضور شاه تقدیم نمایند ، آن مرحوم گفتند چرا سر پاکت خلاص است ؟ گفتم سردار صاحب فرمودند چون محمد رحیم خان همه نامه ها را مطالعه می نمایند پاکت را سر باز برای شان بسپارید .

شاید سوال شود چه فرمانی بود ؟ در آن فرمان نوشته شده بود :

بصدارت عظمی !

عبدالملک عبد الرحیم زی ، وزیر مالیه را تحت حبس قرار داده و بذریعه هیئت که تعیین می شود تحقیقات لازم از موصوف شود ! (المتوکل الله محمد ظاهر شاه)

همه حیران شدیم و وزیر صاحب از همه ما حیران تر ماند که تا هنوز اصل قضیه را ندانسته بودند که از چه قرار بود ، دیده می شود که خلاف مفکوره عده ای در قضیه حبس موصوف شهید محمد داوود نقش اساسی نداشته اند صرف اجراء کننده فرمان مقام سلطنت بودند وبس.» **(نظریات در بارهٔ مقالات ۲۰۱۵ /نظرخان آقا سعید ۳۱اگست ۲۰۱۵)**

از روایات فوق و منابع دیگری که اقای داکترکاظم درمقاله خویش بدانها استناد جسته و دکتورحسن شرق نیز بدان اشاره کرده است،برمی آید که در کنار عوامل خارجی، تشبث در کارهای خارج از صلاحیت خود وبرخورد خشن وغیر عاملانه ملک خان با اراکین دولتی بشمول داودخان صدراعظم وبرادرش نعیم خان و سردار ولی دامادشاه،عامل عمده تر برای سقوط خودش بشمار میرود. البته کسی که نقش محوری ومؤثر در «سقوط دادن» ملک خان داشته، سردار ولی بود که با تکمیل کردن دوسیهٔ کودتای ملکخان، شاه را مجبور به صدور یک فرمان قاطع کرده است که داودخان هم بنابر موقف خشن وزیر،نتوانسته از وی دفاع نماید. مخالفت جنرال سردارولی با ملک خان، حتی پس از استفای داودخان از صدارت، در دهه دموکراسی بازهم مانع آزادی ملک خان گردید.

پایان

تقریظ سی ام

نظری برکتاب :

سردار محمدرحیم ضیائی « شیون کابلی»

(تدوین ولی احمدنوری)

مکثی برنامه های خلیلی وجوابهای شیون کابلی

شیون در۲۸ سالگی

استاد خلیلی درپیری

به قول صاحب نظران استاد خلیلی یکی ازشاعران بلند پایه شعر فارسی در سبک خراسانی واز پیروان پرشورفرخی سیستانی شاعردربار سلطان محمود غزنوی است.کار شعرشناسی او را به شاعران ارحمند میگذارم، ولی توجه شما را دراینجا به چند نامه دوستانه استاد با نثر بسیارسلیس آنها معطوف مینمایم که برای دوست وشاعرهمسن وسال خود، شیون کابلی فرستاده است. با توجه به متن این نامه ها، انسان نه تنها به توانائی قلم استاد خلیلی در ادبیات فارسی دری پی می برد، بلکه به مقام ارحمند طرف مقابل یعنی سردارمحمدرحیم ضیائی متخلص به «شیون کابلی» آشنا میگرددکه کژدم غربت بیش ازپنجاه سال قلب او را نیش میزده است.

نامه اول ، یکشنبه ۲۸ حمل ۱۳۳۸ ش

سردار من ،مخدوم من، محبوب من!

دیروز نامه ۲۰ حمل تراگرفتم وبر دیده نهادم، مکرر خواندم و مکرر بوسیدم. تصور میکنی بهار جانبخش فرح زا فرا رسیده وکابل در میان شگوفه وگل غرق است، اما این مخلص عزلت گزین شیدائی وسودائی در بر روی یار و اغیار بسته و در گوشه منزل نشسته ام و پس از آنکه از مولینا و مثنوی دل انگیز اوفارغ می شوم بیاد تو می افتم، بیاد تو ای دوست عزیز وشیرین ویکتای من. دوست بدون روی وریای من ، بیاد تو ای مظهر شگفتی ها که درحال سفر در وطنی و خلوت نشین انجمنی ، دور از منی و با منی!»
(ولی احمد نوری، سردار محمدرحیم ضیائی « شیون کابلی» ص ۱۰۶)

نامه دوم ،۲ سرطان ۱۳۳۸ـ کابل

برادر بحان برابرمن ، آقای من ، رفیق من، مهربان من !از روز دوم عید «گوسپندکشان» تا کنون به درد پا مبتلا گردیده ام .از پهلوی به پهلوی می غلطم، می گریم و می نالم و میگویم وای برفرزند آدمی که با این پندار و گفتار به درد عضوخسیسی از هر عضوشریف آن فریاد برمیخیزد. پغمان رفته بودم تا دور ازیار واغیار، درسایه بید وچنار، کنارجو بسر برم، با نوای آبشاربگریم ، با دختر صوفی درد دل کنم، با ماه وستارگان رازگویم، اسرار نهفته باز گویم . ناگهان یار نخوانده به پرسش آمدو چون سگ دیوانه شست پای چپم را بدندان گرفت و چندان گزید که گزیدن دندان روزگار از یادم رفت. از آنجا مرا به منزل آوردند و تا امروز دوازده روزمی گذرد روی خورشید و جمال ستاره را ندیده ام . در تنهایی می سوزم، در این سوزش وطپش دیوان واقف بدستم رسید تا گشودم این غزل شیوا برآمد:

به خود از دوستیت این همه دشمن کردم
هیچ دشمن نکندآنچه به خودمن کردم
خصوصاً این بیت که در نهاد من آتش افگند، بشنو!
چه فغان ها که به یاد گل رخسار کسی
همـره بلبل شـوریده به گلشن کردم

این بیت را چندبار زمزمه کردم، آخر به آواز خواندم ، آواز من ، مرا به نغمه ملکوتی تو رهنمونی کرد. هنوز مرا یارای قضاوت نیست که نغمه من دل انگیزتراست یا ناله تو، فغان من یا شیون تو، این قضاوت بر فهیمان است ، فهمیدی ، نی ؟ گفتم از شعر واقف به حریم قلب پاک تو ره بردم، آن قامت رسا در نگاه من متمثل شد، دست بدامنت زدم ، زاری کردم ، گریستم ،

لابه ها کردم ، گفتگوها نمودم ، درجهان خیال ترا بوسیدم ، خواهش نمودم دست به ساز و لب به آواز کنی ، اما عادت کهن تو به تور آمدو عرق ناز جنبیدن آغاز کرد.نه صدایی برداشتی و نه دستی به سازبردی، مگسی بر رخسارم نشست ، چنگال بی مورد وی مرا بخود آورد، زار زار گریستم و گفتم:

«دیشب خیال روی تو از چشم تر گذشت
این رشته با هزار گره از گهر گذشت »
(همان، ص ۱۱۲)

نامه سوم ، ۱۷ عقرب ۱۳۴۰ ش

سردارمن ، مخدوم من ، محبوب من !

مدتهاسپری شد و پرتوی از مهر آن ماه سپهر دوستی برخرابه دل مشتاق نتابید

حرفی نشنیدم از زبان شیون این شیوه بعید است زشأن شیون
من جان بدهم در آرزوی مهرش سوگند به قلب مهربان شیون

دیوان خود را بدست دوشیزه دانشمند عایشه به تو ارمغان کردم و رویش نوشتم:

این مشت خار هدیه به گلزارمی کنم
من این نثار در قدم یار می کنم

ولی باز هم از تو جوابی نیامد...! ای بی نصیب گوشم و ای بینوا دلم! نا مهربان من چرا؟ تقصیری سرزده که مایه اینقدر کدورت باشد، جز یک مجبت خالص وبسیار ریشه دار، توقعی درمیان نبود، اصلها ثابت وفرعها فی السماء چه کنم ترا دوست دارم ، به آن چشمان مهرآلود علاقمندم. فضای آسمان این است و دگرگون نخواهدشد !

با وحود آنکه حرف روسی نمیدانم ، شبها صدای ترا از ورای امواج رادیو مسکومی شنوم ، چنانکه نوای مرغان آسمان را می شنوم و معنی آنرا نمی دانم، ولی روانم از شنیدن آن میلرزد. گفتند بیمار بودی! این خبر مایه ملال و موحب برهم خوردن حال من گردیده بود. بسیار نگران بودم . آقای لطیفی که دوست و رفیق منست عازم آن دیاربود، احترامات مرا از وی بپذیر وشرح اشتیاق و حدیث دوری و مهجوری را از هرحرف این نامه باز خوان !...» (همان ،ص ۱۱۸)

نامه چهارم ، بدون تاریخ

سرورو سردارمن ، روح من ، تسلیت دل مجروح من ، شیون شیوابیان من !

درچه حالی ؟ زمستانت چگونه گذشت وبهار چسان آمد؟ امینت(پسر تو) درچه حال است ، همسر محترمه ات بچه مشغول است؟ .خیالت دربند کیست ؟ خامه ات چه مینگارد ؟ طبعت چه میسراید؟ شعر گفته ئی ؟ کو ، بخوان ! چشمت به کدام سو نگران است باز کن! آه سوی من ببین ! چه چشمان گیرا و چه نگاه گرم داری (سویم منگر که در گرفتم). آیا گاهی من بیادت می آیم ، هیکل زشت مرا در آئینه خیال می بینی ! اگر چنین اتفاق افتد به محبت سوگندت می دهم که باورکن درمیان آن هیکل دلی می تپد که ترا دوست دارد، چشمی برق می زندکه در جستحوی تست . نامه گذشته ات را خواندم و آن رساله را که ترجمه نموده بودی خواندم ، هنوز از نثر زیبای تو بوی مدرسه سنایی می آید، چنانچه شعر شیوای تو نگهت ندیم و جامی دارد. باید چنین بوددر عروق تو خون کیست ؟ بلبل طبع تو پرورده کدام شاخسار است ؟ تو مرغ زمزمه خوان کدام چمنی ؟ آه، صداًه که:

ای مرغ بهشتی که دهد دانه و آبت وی طاهر قدسی که کشد بند نقابت

امسال بهار بسیار سردو خنک آمد، ازبام تا شام باران می بارد و شمال های سردمی وزد و حتی در ۲۰ حمل درکابل یخبندان شد. گفته سعدی به بهار امسال موافق بود:

عجب مدار که از غیرت تو فصل بهار
بگرید ابر و نخندد شگوفه برچمنش

اما مطلع این غزل قیامت میکند ، بشنو!

رها نمی کند ایام در کنار منش
که داد خود بستانم به بوسه از دهنش

خوب این مقطع خودم را نیز بشنو!

عشق را نازم خلیلی کاندرین پایان عمر
شعر برلب، شور برسر، می به مینا دیدمت

سردار من ! با این همه آلام وتلخی ها که زمانه نصیب من نموده و اکنون از کلیه همسالان خود بانشاط ترم واقعاً طفیل حضرت شعر و فیض خداوندگار عشق است ، خودم گفته ام:

زفرط تلخی ایام می سپردم جان
اگر نبود بلب شعرهای چون شکرم

بیدل گوید:

اکر عاشق نمی گشتم بیدل چه می کردم با این زندگانی

ترا نیز با این همه سختیها که دیده ئی، شعله عشق هنوز زنده و جوان نگهداشته ، جوان در احساسات نه در حساسات . این رباعی ازمن است!

آندم که مـــــرا راه به عـالم دادند پیغام حیات سخت مبهم دادند
من کورو کرو فضا چنان تیره وتار در خانه تاریک مرا دم دادند

شادم که دوستان گرامی و محترم من پاچا صاحب (گل پاچا) ، بینوا صاحب و سلیمی صاحب را می بینید و جواب مرا بدست شان میفرستید. »
(همان ،ص۱۱۶- ۱۱۹)

نامه پنجم ، ۱۲ جوزا ۱۳۴۱

دعا وسلام ، خیرت انجام ، که سنت سیدالانام است ، به صد شوق تمام در اشرف ایام خدمت دوست وبرادر ورفیق بجان برابر، بلکه از جان بهتر وخوشتر، آقای شیون رسیده باد، به رب العباد، بحق النون و الصاد. میدانم از این سبکروح گرانجان ، گرانی ها دارید و شکایت ها و حق باشماست. زیرا با وجود اشتیاق کامل و ارادت عاجل وآجل. مدتی است نتوانستم بخدمت آن دوست گرامی نامه ئی و پیامی بسلامی و احترامی شرح هجران و حدیث شوق را به عرض برسانم، ولی از آن نگاه گرم وقلب مهربان توقع است بر فراموشی وغفلت حمل نمی فرمایند و ارسال نامه را اساس ارادت نمی شمارند وظواهر را برباطن فضیلت نمیدهندو میدانند بنده را به آن یار مهربان پیوندهاست ناگسستنی و عهدهاست نا شکستنی. تانفس درتن و رمق در دل است ، انشاء الله چنین خواهد بود. خوب حالا بگوچشمان مستت چگونه است ؟ دل شیدایت در چه حال است ؟ قلم رسایت چه مینگارد؟ بنده کم کم بلکه زود زود روبه نشیبم و دور از نیرو و شکیبم . گاه معده درآماس است و گاه سستی درانفاس و گاه چندین خطا درقیاس و گاه لرزش در اساس- خنده از لب گریخته و پیوند عشق با دل گسیخته ، جهان کهنه، در فکر وسر و درنظر می آید، دوستان نیز دیگر سیر بوستان ندارند و به سیرگلستان برنمی آیند. و هوای کوهستان نمی کنند. نه به سیرستاره میپردازیم و نه روز به دشت و دره می تازیم:

وداع تن چو کندروح ،جای حسرت نیست
چو عشق کرد وداع ِدل ، آب شد جـــگرم

دراین روزها مشغولیتی گریبانگیر خیال گردیده - اعلیحضرت پادشاه محبوب و مهربانم به بنده آشیانی بناء فرموده اند، خود نقشه کرده و خود مصرف آنرا متحمل شده و خود برآن مراقبت دارند- شاید به آخر میزان به پایان برسدو فی الجمله در زیر سقفی روز و شبی چند- از عمر به فراغت خلوت انجام یابد- چون میدانم تو به آسایش این مخلص خوش میشوی ، نوشتم.» (همان، ص ۱۲۳-۱۲۴)

این سردار و این یار دوست داشتنی که استاد خلیلی اینقدر از او به بزرگی یاد میکند، کی بود؟

او سردار رحیم ضیائی متخلص به «شیون کابلی» فرزند سردار محمدعمرخان ابن امیر عبدالرحمن خان بود . او یکی از مشروطه خواهان پرشور عصر امانی بود که پس از سقوط دولت امانی به تاشکند رفت و با غلام نبی خان چرخی به مزار شریف برگشت و نیروهای محلی را بر ضد پسر سقاو به مقاومت فراخواند ولی وقتی تلاش آن دو به نتیجه نرسید،از مزار شریف مجدداً به تاشکند رفت و در عهدنادرشاه دوباره بوطن برگشت ، اما از آنجایی که زبانی تند داشت و عملکرد نادرشاه را در نابودی مشروطه خواهان انتقاد میکرد، نادرشاه قصد گرفتاری او را نمود، ولی با آگاهی از قضیه بکمک یکی از دوستانش از چنگ نادر فرارکرد و از کابل به امام صاحب که روزگاری حاکم محلی آنجا بود رفت و ازآنجا از رودخانه آمو گذشت وپا بخاک شوری گذاشت ، و توسط سربازان روسی دستگیر و بزندان افتاد ولی پس ازچندی آزادشد. شیون چند سالی در تاشکند اقامت نمود وبا یک خانم روسی ازدواج نمود که از این خانم صاحب یک دختر و یک پسر شد . تا این وقت او زبان روسی را بدرستی یاد گرفته بود و زندگانی نسبتاً آرامی داشت، مگر این آرامی دیر نپائید و درآستانه جنگ دوم جهانی درسال ۱۹۳۷ ، شیون دوباره زندانی گردید . اینبار به امر ستالین تمام اتباع خارجی مقیم اتحاد شوروی از سراسر آن کشور جمع آوری وبه اردوگاه کار اجباری به سابیریا تبعید شدند. در این نوبت شیون کابلی با دو نفر تبعه افغانی مدت هشت سال را درهوای بسیار سرد(یعنی ۵۲ درجه زیر صفر) در حالی که به هردو نفر زندانی فقط یک پتوی بدون توشک ودر هر ۲۴ ساعت نیم نان خشک

جیره داده میشد ، با مشقت بارترین کارها سپری کرد. دونفر تبعه افغانی خیلی زود از سردی وکار طاقت فرسا مقاومت شان را از دست دادند و در زندان بیمار و بعد جان دادند .

پس از اتحاد امریکا با شوروی در جنگ ،درسال ۱۹٤۲ یک کشتی امریکایی با تیم طبی به بنادر شمالی سایبریا لنگر می اندازد، براثر تقاضای استالین هئیت طبی امریکایی به تداوی مریضان کمپ های سایبریامی پردازد، درجمله مریضانی که توان کار کردن نداشتند و در کمپ مانده بودند، یکی هم شیون کابلی بود که دیگردرحال بدی قرار داشت .حین معاینه، دکتر از شیون می پرسد به چه ضرورت دارد؟ شیون میگوید به سگرت وپیاز، فردای آن روز دکترامریکایی برای شیون پیاز و چند قطی سیگار می آورد و شیون به زبان انگلیسی به دکتر امریکایی میگوید: «من افغان هستم !»، این را گفته و کاغذ باطله ایکه در آن نام نجیب الله توروایانا و سید قاسم رشتیا نوشته شده بود، دور از چشم پاسبان در جیب دکتر میگذارد.

شرایط بسیار غیرانسانی زندانهای سایبریا ، گرسنگی وسردی توان فرسای منفی۵۲ درجه سانتی گراد ، درد بی سرنوشتی وهمواره گرسنه بودن ، بیماری و بیدوائی عواملی بودند که بالاخره تن وروان انسانهای بدبخت اسیر را خورد وخمیرمیکرد و شیون ، این شاهزادهٔ خوش ریخت وخوش سیماو در ناز ونعمت بزرگ شده را بسختی رنج میداد واز زندگی بیزار و مایوس میساخت. وگاهی آرزومیکرد : شمع زندگی اش بخموشی گراید تااز آن همه رنج وفرسودگی تن وروان آسوده گردد.باری میگفت:

اگـر حیات چنین است، به که درگذرم بـرم بگور ازین زندگی تلخ پـناه
هجـوم یاس بجائی رساند ضعف مـرا که نیست حوصله برادای شیون وآه

یا

حرفی است گره بدل که گفتن نتوان دردیست به سینه کان نهفتن نتوان
بیچا ره گی ام رسید بـین تا به کجا بـیزارم از این حیات ومردن نتوان

(ص۱۹٦)

شیون حیران وپریشان بود از اینکه او نه انگلیس بود ونه روس ونه فرانس ونی جرمن ،ولی بگناه خارجی تبار بودن او رابه زندان انداخته بودند که براثر شرایط طاقت شکن وتوان سوز زندانهای استالینی در سایبریا درسن ۳٦ سالگی نه اعصاب برایش مانده بود ونه ریه ، ونه دندان؟! اومطلب را چنین بیان میکند:

من نه انگلیس بودم ونی روس مولدم نه فرانس و آلمان بود
سی وشش سال عمرمن اینجا دستبرد حریق و طوفان بود
هشت سالش به سیرمحبسها پیش سرما وبرف وباران بود
تن بیچاره نیم برهنه وعریان چاریک از شکم پر از نان بود
بعد از آن زحمتی که دیدم من نه ریه، نه عصب، نه دندان بود
(ص ۳۹)

شیون از خدا خواسته بودتا آنانیکه او را مجبور به ترک وطن کرده اند، مثل او دربدر ودرمانده کند:

خدایا ظالمان را مثل من کن گرفتارش باین رنج ومحن کن
خدایا هرکه دورم از وطن کرد چومن درمانده و دورازوطن کن

بهرحال دعای شیون قبول میگردد وآنکه وی را از وطن بدور ساخته بودتوسط یک پسر بچه هزاره به قتل میرسد وپسرش نیز در پایان سلطنتش زهر گژدم غربت را میچشد ومدت سی سال را در ایتالیا بادرد هجران از وطن بسر می آورد.

یک سال بعد از آنکه شیون درکهنه کاغذی نام خود را به طبیب امریکایی داده بود ونوشته بود که **"افغان هستم"** درسال۱۹۴۳ شارزدافیرسفارت امریکا درکابل، دریک دعوت رسمی با آقایان **رشتیا و نجیب الله توروایانا** آشنا میشود وهر دو را بکناری میکشد و موضوع مریضی و وضعیت ناگوار «**شیون افغان**» را با آنها در میان میگذارد. براثر تلاش های نجیب الله توروایانا و سید قاسم رشتیا(شوهرخواهرشیون) از طریق سردار سلطان احمدشیرزوی سفیر افغانستان در مسکو و تقاضای شخصی سفیر از استالین، هنگام ختم وظیفه اش درمسکو، شیون افغان به حرمت وتقدس نام افغانستان،در سال ۱۹۴۴ بحالت نیم رمق ونیم جان از زندان سایبریا آزاد میگردد.

شیون که بعد از این بنام شیون کابلی شهرت می یابد، نمیداند کجا برود، مگربرفحوای این کلام که :« **زقفس مرغ به هرجا که رود بوستان است**». شهزاده شیون، «با لباسهای پاره پاره، بوتهای فرسوده ویک بالاپوش خزانی انگلیسی که از چرک وفرسودگی رنگ آن قابل تشخیص نبود» (ص۲۶۶) به سراغ خانواده اش در تاشکند میرود ولی سالها قبل خانواده او ازهم پاشیده بود و آشیانه اش ویران شده بود. زن روسی اش شوهر دیگر گرفته بود. پسرش مرده بود ودخترش در شهر دیگری درس میخواند. شیون

با تحمل رنجهای بیکران و مرارت های استخوان سوز ازتاشکند به مسکو میرود وبه هردری سرمیزند تاکاری پیدا کند، سرانجام در رادیو مسکو در بخش فارسی با معاش بخور نمیری استخدام میگردد. ولی چون رسماً فاقد هویت بود ، هرازچندگاهی مورد آزار واذیت پولیس قرار میگرفت ، درحالی که عرایض متعدد برای داشتن پاسپورت افغانی به مقامات حکومتی فرستاد ،مگردر مدت ۵۵ سال سرگردانی در اتحاد شوروی سابق از گرفتن پاسپورت افغانی محروم بود، وپاس اتحاد شوروی هم نگرفت .

متاسفانه شیون در پس از سرنگونی سلطنت و حتی درپیروزی رژیم حزب دموکراتیک خلق که هنوز ۸۶ سال داشت نیزاجازه نیافت تا به وطن مالوفش سری بزند وچشمانش را بدیدار وطن ووطندارانش روشن کند .او در آرزوی دیدار وطن از عظمت کشورش واز بخت خود امداد جسته وگفته بود:

به جان آمد دلم ای مملکت،ای بخت امدادی
کــه تــا آزاد از دل بــرکشم آهنـگ آزادی
اگر چشمم فــتد برروی شیرین وطن روزی
کنم خود رافدای کوهسارش همچو فرهادی

متاسفانه این انسان رنجدیده و زندان کشیده وعاشق میهن آرمان دیدار وطن راکه بیش از پنجاه سال بدرد دوری از آن سوخته بود باخود بگور برد ودر۹۱سالگی در ۱۹۸۶در دیاران غربت چشم از جهان پوشید ودرشهر تفلیس گرجستان بخاک سپرده شد وخاطرات تلخ وشیرین زندگی او را دوست وفادارش ولی احمدنوری در کشور فرانسه اخیراً به نشر سپرده اند که واقعا بزرگ مردی وحق دوستی را ادا کرده اند. **یادش گرامی باد!**

شیون ، مردی آزاده طبع ، عدالت خواه و وطن پرستی بود واز فقر مردم خود رنج می برد و از حاکمیت استبدادی خاندان نادرشاه نفرت داشت و این نفرت خود را در اشعار بسیاری ابراز نموده است.«شیون کابلی» به تأسی از این اندرز نغز و پرمغز شمس تبریزکه گفته بود :

«**چون گفتنی باشد، و همه عالم ، از ریش من درآویزد، مگر که نگویم ... اگرچه بعد از هزارسال باشد، این سخن بدان کس برسدکه من خواسته باشم.**»(شمس تبریز، خط سوم،ص۷۸) وقتی میخواست براستبدادحمله کند، وخاینان را افشاء نماید، باتیغ قلم بر او یورش می برد، و با شمشیر شعرتصفیه اش میکرد. در قطعه زیر میگوید:

ما نه آنیم که یـــاد گل و سنبل بکنیم
یا که تعریف خوش آهنگی بلبل بکنیم
ما نه آنـیم که ازخـانه سلـطان سـرما
هـرنجـاست که بـریزند تحمـل بکنیـم
همـه آتش زده نغمه موسیـــــقـاریـم
می بسوزیم وزخاکستر خود گـل بکنیم
گرخـدا یار و مددگار شود آخرکـــــار
پاک از مـزبلـه ها گلشن کـــابل بکنیم
خاینان را به سنن نعش سـرچته زنیم
گلفشان مندوی و چوک وسرپل بکنیم
ما نه آنیم کـــه از خانه سلطان سـرما
هـرنجـاست که بـریزند تحمل بکـنیم

«شیون» که از دست استبداد از وطنش دور شده بود، میگفت:

بـــهـرکـرسی پی بـزرگی هـــرگـز پیش هردله و دیوث خم و چم نـکنم
ریش نگذارم وتسبیح به گردش نارم خلق نفریبم وبرچهره شان دم نـکنم
بنویسم ز وفاداری سگ صد دیـوان
مصـرعی حیف به مداحی آدم نـکنم

شیون درياد وطن میسوزد وفریادمیکشد:

وطن چو نام توبردم بلب زبانم سوخت
بریزم اشک کزآتش تمام جانم سوخت
سزد که شمع بروید زخاک تربت من
چراکه آتش عشق وطن روانم سوخت
به بـزم سوختن ای شمع! نیستی تنـها
ببین مرا که فراق وطن چسانم سوخت

و درقطعهٔ دیگری درانتظار فریاد دادخواهانه ونعرهٔمستانه مردم خوداست تا بوم نامیمون را که جای بلبلان راگرفته ازگلشن میهن بدور اندازند.شیون این مطلب را طعنه آمیز وچه حسرت بار بیان میکند:

در تمام باخـــتر یک نـعـرهٔ مستانه نیست
بـوم شد جاگـیر گلشن بهر بلبل لانه نیست
بسکه ظـــالم طینتی در دستگاه دولت است

هیچکس را رحم ویاری برخود وبیگانه نیست
عزت نفسیکه بُدمخصوص این قوم شجاع
رانـده از مملکت جایی برایـش خانه نیست
بس گـدا و بـنده ومحروم و کاهل مانده اند
زان سبب در سینهً شان نعرهً مستانه نیست
(ص۱۷۰)

شیون از عقب ماندگی وطن واز استبدادی که برآن حاکم بود رنج می برد ومردم را به قیام علیه استبداد سلطنتی فرامیخواند ومیسرود:

باختر! یک کمکی شور وجنون بایدکرد
تا بکی پیروی از فکرجبون باید کرد؟
از خـر جهل فرآئـید کـه نـادم نشویـد
جهـد در داشتـن علم وفـنون باید کرد
حیرتم زانکه چراآتش تان شد خاموش
غیرت ار مانده بجا، کار کنون باید کرد
کابل ومشرقی و بلخ بغـارت نـدهـید
فکر پیشاور وکوهات وجمون باید کرد
حال نـزع است سـرما در بـیمار وطن
گـر حـلالی پسرانید کـه چون باید کرد
بستری گشته کنـون شاهـد آزادی مـا
از بـرای صحـتش فـدیهً خون باید کرد
ننـگ باشـد بشـما، ذلـت افـغـانستان
خون بریزید ولی حفـظ شئون باید کرد
پـرچـم عـدل لگـد مال شده بـردارید
کـاخ افـراشـته ظـلـم نگـون باید کرد
خاینانی که چنین خوار وگدا ساخت تان
در تـهً پـا چو سگ هـار زبون باید کرد
بنـد و زولانـه وزنجیر که در پا دارید
هـمه را پیشکش ظـالـم دون باید کرد
مـردواراز گلوی غصب، حقوق خود را
به سر بـرچه و سیلاوه بیرون باید کرد
طبـع ظـالـم به مراعات نمی گـردد رام

افـعی ظـلم به شمشیر فـسون باید کرد
ظالـمان را زسر کرسی وسراز تن شان
زود بـرداشـته درخاک درون باید کرد
حتـماً از فاحـشهٔ دهـر بکـن حاصل کـام
حیض اگرداشت کُسش باک چه، کون باید کرد

(همان،ص۱۵۳)

شیون گاهی برفلسفه "جبر" اعتراض میکند واز کسی که او را آفریده می پرسد که چرا اورا آفریده است واگر آفریده بود، پس چرا او راحیوان نیافرید؟

قـلم زن ازلی ازسـرشت همـــچو منی
چـه فکـرداشت، باســرار او نمیـدانم
زملــک نیستی بی ملامـت وجنــجـال
چـرا کشید بسوی جهـــان ویـــرانـــم
اگرسرشت مراخواست پس چرانسرشت
بــجای اشرف مخلوق، ساده حـــیوانم؟

وجای دیگری می پرسد:

ای خدا درخلقت آدم چه حکمت داشــتی؟
یا لـــــزومی در خدائی یا مذمت داشتی
پاس ویاری ووفا را خصلت سگ ساختی
بهـــرخـــرها برده باری وقناعت داشتی
ایــن زمین پاک بــا ایشان ملوث ساختی
ازچه روبهتر نمیکردی، توقدرت داشتی؟

(ص ۳۷)

شیون عاشق آزادی واستقلال کشور است و در ترانه ای از جشن استقلال چنین میگوید:

گشاده ایم بصد شوق ازخوشی پـروبال
کــه تــا کنیم ازایـن روز سعـد استقبال
هـزار شکر که با چشم خویش می بیـنم
جوان وپیر و زن وکودک وطن خوشحال
به خون خــویش نمــودیم حاصل آزادی
خوشی وعشرت وعیش وطرب بماست حلال

زدل کشیـم صـــداهای زنـده بـاد افغان
بـروی گـنبـد نیلی است تاخـرام هـلال
بسرزمـین دلـیران چـه پـا دراز کـنی
کـه مـوش را نبـود در حریم شیر مجال
دماغ فـــاسد خود را حســود صاف نما
که محـو گشتن **افغان** فسانه ایست محال
زمشت جـنگی افغان بیـاد خواهی داشت
پـــی سلامـت دنـدان خـــویـش دار خیال
کسی که فکـر خیانت به ملـک ما دارد
زچـشم کـور و زپا شل شود زبانش لال
طرب بکارنماکین زمان"شیون" نیسـت
پیاله گیربه شادی که نیک هست این فال
(ص١٥٢)

شیون هنگام کاردررادیوماسکو به تدریج به دانشگاه ماسکو وسپس در انستیتوت شرقشناسی اکادمی علوم اتحادشوروی راه پیدا میکند وکارهای علمی سودمندی بسر میرساند.دراینجا دوستان بسیاری از اهل قلم و اهل درد بسراغش می شتابند. ابوالقاسم لاهوتی و عبدالرؤف بینوا و عبدالحی حبیبی و دکتور حسین بهروز داکترصادق فطرت، دکتراکرم عثمان، استاد خلیلی، نسیم اسیر، حیدر نیسان ، سرورجویا، غفور بریشنا وغیره از ارادتمندان او بودند .

لاهوتی سخن سرای انقلابی ایران باری در وصف شیون گفته بود:

خـط ازو،کاغـذ ازو، پاکت ازو، شعرازو
چـمن اندر چـمن، اندر چمن اندر چمن است
نام ناخوانده ازآن عطر وحلاوت که دروست
نامه خود گفت کزان طوطی شکر شکن است
من زمین سخـــن ، او مهـر درخشان سخـن
این عجب نیست که روی سخن او بمن است
من و او، هـر دو زگل زار حیـاتـیم ، ولی
ســایه ظلم برافتاده بر آن چون کفـــن است
ای خوش آندم که شود خانـــه آزادی و بخت
گلشن ما که کـنون لانه زاغ و زغـــن است
(ص٢٠٧)

استاد خلیلی نیز یکی از ارادتمندان شیون کابلی بود و چنانکه دیدیم نه تنها با نثر بسیار پخته و محکم خود از او تعریف میکند، بلکه با شعر خود نیز ازاو وصفها کرده است ، مگر شیون با استاد خلیلی در بسیاری موارد اختلاف نظر داشت و موضع گیریهای اجتماعی وسیاسی استاد خلیلی را انتقاد میکرد ، واشعار طنزآمیزخود را به استاد خلیلی میفرستاد. به چند مورد ازاین گونه اشعار انتقادی شیون در باره استاد توجه کنید: وقتی استاد خلیلی به رتبه وزارت به صفت منشی مجلس وزراء منسوب گردید، شیون کابلی قطعه زیر را عنوان استاد انشاد کردو فرستاد:

استاد ما گرفته کـنون رتـبـــــه وزیر
منصب برابراست به شخصـیت خبیر
از روی لطف، شاه نشاندش به مسندی
کـزآن مقام، بلـخ و بخاراستش به زیر
بنشست بربلنـــدی و از دوستان خویش
یادی نمی کند، نشـــود لغزد از سریر
امروز چارمیخ بچشمان وگوش اوست
دانـــد زپنجمین که یکی نـان چند فتیر
اکنون ز پیش موکب او دورتر رویـــد
باشید برحـذر زکمـــانی که گشته تیر

ودر غزلی انتقادی دیگر بازهم از استاد خلیلی نام می برد ومیگوید:

نی عرض بشاهست ، نه بیمی ز وزیرم
امیـد نه از صدر ونه کـــاری به مدیرم
نی جاه طلب هستم و نی عاشـق کرسی
کـــــافی است لب نان و یکی گِند فقیرم
از فاقه و ازفـــقر وطـن سـاده نـویسـم
زیـرا که نه فاضل، نه ادیب و نه دبیرم
از وصف گل و وهـم خزان شرح نمـایم
من بلـبل آزادم ، و نی زاغ اســـــیرم
من نوکـــر سرکـــار نیم همـــچو خـلیلی
یعنی که نه مداح، نه شیطان، نه سفیرم
گویم که وطن را سوی ادبـــــار کشاندند

گـر خوش بشود یا نشود شـاه ، بکـیرم
نه روس نه انگلیس نه امریکه نه جرمن
از من نشود خـوش به این نکتـه خبیرم
زهراست به مـن آب حیات پـدر انـــدر
شـادم کـــــه ز تیـغ پـدر خویش بمیرم
از غیـرمـداوا نکنـم خـواهش، اگـر یار
بـاخـنجـر کـــاری بـزند یا که به تیرم

وآنگاهی که سنگ اندازی استادخلیلی را در موردخود میشنود، در یک رباعی انتقادی میگوید:

استادبجان من زنی بهرچه سنگ ؟ نه سنگ زنم نه اینکه دارم سرجنگ
کرسی وزارتم نبود کز خود خواهی گه سنگ زنم به یار وگه یار به سنگ

در رباعی دیگری گوید:

استاد! خدا داده بتو طبـــع زرنگ تا جان بسخن بخشی وبه گلها رنگ
بالاتـــر ازافلاک بری همت خویش تـــا پـای دسایست نیایـد برسنگ

باری خلیلی گفته بود:

الـهی رنـد مستی را ببخـشـای به عصیان پای بستی را ببخشای
خلـیـل بـت شکن را هرکه بخشد خـلـیـل بـت پرستی را ببخشای

وشیون بجواب اودورباعی زیر را میگوید:

خلیل اربت شکن یا بت پرستست وگر رند واگرمیخوار ومست است
ببـخـشم، لیک هـرگز می نبخـشم خلیلی را که بی ایمان وپست است

یا

جنایـت کار مسـتی را ببخـشم به عصـیان پای بستی را ببخشم
منافـق درخور بخشایشم نیست چسـان کـذاب پسـتی را ببخشم

آنگاه که استاد خلیلی بعد از دورهً وکالت شورا بحیث سفیر کبیر افغانستان درعربستات سعودی مقرر شد، شیون کابلی بازچند رباعی بنام او سرود وبرایش فرستاد:

استاد ببین سِرّخدای هـمـه گان کز کرسی اجلاس فگندت پایان
بـردت بسوی حجاز تا در جمره سنگی نرود خطا بسوی شیطان

یا

اسـتاد دعـا کنم بدربار جلیل ای کاش شوی سفـیر در اسرائیل

بـاشـد قـدم بدت اثـر انـدازد گـردنـد مـقابل عرب خوار وذلیل
(رباعیات ص ١٤٩)

ودرقطعه ای میگوید:

رفت از وطن ولیک نرفت از هوای خویش
نزدیک کعبه دورتر است از خدای خویش
در مـرقـــد مسیلـمه گـردیـده معـتکـف
دل کرده خوش بخدعه وکذب وریای خویش
دور است از وطن مگر از بهـــر شیـطنت
بـیـــرون نـرفـــته از بدن پـیشوای خویش

یا

استاد مـرنج از مـزاح یـاران نسبت چه بود ترا به مسکین شیطان
او بـــود معـلم مـلایک وقـتی اکـنـون تـوئی استاد تـمام لغـمان

شیون کابلی را عادت برین بودکه کسي راکه بخاطر جاه و مقام ازخود سستی نشان میداد، با نیش قلم اذیتش کند.و کسی که نیش قلمش را تحمل میکرد، دیگر شیون شیفته و دوست بجان برابر او میشد. در حق استاد خلیلی نیز همین ادعا صدق میکند. درسال ١٣٤٣ (١٩٦٤) وقتی استاد خلیلی عازم مسکو شد، در هوتل اوکراین اقامتش دادند. استاد شدیداً آرزومند بودتا هرچه زودتر چشم به دیدار یار دیرینه خود(شیون) روشن کند، مگر سراغی از شیون نشد. بالاخره قصیده یی شکوه آمیز عنوانی شیون نوشت و توسط یکی از کارمندان سفارت افغانی در مسکو برایش فرستاد، این قصیده در دیوان شاعر زیرعنوان «شیون» ثبت است

یاد این دوسخنور هموطن ولی ناهمگون گرامی باد!

٢٢جولای ٢٠٠٤

تقریظ سی ویکم

نگاهی برکتاب:«دردربار امیرعبدالرحمن»
نوشتهٔ: الفردگری
ترجمه: اکبربریالی

تصویرامیرعبدالرحمن خان بقلم گری الفردگری طبیب دربار امیر

چندی قبل آقای داکتر اکبربریالی یک نسخه ازاین کتاب جالب را از طریق پست برایم فرستاده بودند که از لطف مترجم گرامی متشکرم. چون حجم کتاب زیاد بودنتوانستم آنرا پس از وصول پیگرانه مطالعه نمایم بنابرین شبانه بعد از ساعت ۱۲ به مطالعه فصولی پرداختم که بیشتر مورد دلچسپی من بود.

کتاب علاوه برمقدمه ویاد داشت مترجم در ۳۲ فصل (٥٦٨ صفحه) با ادبیات روان وزبان شیرین دری کابل نوشته شده است.کتاب در روی کاغذ درجه اول با حروف روشن وقطع وصحافت مرغوب در سال ۲۰۲۰ درهامبورگ آلمان از سوی انتشارات نبشت به چاپ رسیده است.

آنطور که از نامش پیداست، کتاب برمحور کرکتر سیاسی واداری امیرعبدالرحمن خان (امیر آهنین) می چرخد. کتاب نتیجه چشمدیدهای نویسنده از دربارامیر وتوجه امیر به متحول ساختن افغانستان از راه بکاراندازی صنایع ماشینی ورونق تجارت وتامین امنیت و تعمیم علوم است که ضمن نامه های خصوصی به همسرش به لندن فرستاده است.

نویسنده کتاب (داکتر الفردگری) ، طبیب معالج امیرعبدالرحمن خان است که بحیث یک متخصص جراحی مدت سه سال (١٨٨٩-١٨٩٣) از نزدیک ناظروضع صحی امیر وشاهد اوضاع سیاسی واجتماعی افغانستان بوده ووقتی به انگلستان برگشته ، به نگاشتن خاطرات خود ازروی نامه های ارسالی به خانمش پرداخته است.

این اثر به خواننده کمک میکند تا چهره افغانستان و امیر عبدالرحمن خان رااز زبان وقلم یک طبیب انگلیسی تماشا کند وآنرا با اوضاع واحوال امروزی کشور مقایسه کند وبه این حقیقت دست یابد که وضعیت افغانستان درحال حاضر از بسیاری جهات (بخصوص ازلحاظ امنیت،وجود رهبران خودمختارقومی- تنظیمی- وباور های خرافی) خیلی بدتر از عهد قبل ازامیر عبدالرحمن خان است.

دراین اثر بسیاری ازمسایل جامعه شناسی افغانستان بازتاب یافته اند ازقبیل : باورها واعتقادات مذهبی وعبادتگاه ها و افراد قابل مراجعه برای شفایابی و بازارها وکالاها ومحلات اشرافی نشین وکوچه های وپس کوچه تنگ وتاریک کابل با انواع آلودگی وبدبوئی و وجود امراض مختلفی چون تب ملایار(تب سرد) وتب محرقه (تب گرم)، اسهال ،قی، وبا، و قلنج، سردرد،درد مفاصل وفشار خون وغیره با روش های طبابت سنتی چون حجامت(رگ زدن) و کشیدن دندان وبکار بردن تعویذ و چف وپف ملاها برمحل سوختگی، بستن زخم با لته های کثیف ، مالیدن زردچوبه وتخم مرغ برزخم مریض ،وهمچنان از میله های عمومی وبازیهای کشتی گیری وبزکشی در جشن نوروز اطلاعات جالب وکم نظیری بدست میدهد که در سایرمنابع کمتر میتوان یافت(فصل های پنجم وششم وهفتم وهشتم). من در

آینده در باره هریک از این مسایل که به جامعه شناسی افغانستان کمک کرده میتواند بخش های از این فصول را اقتباس وبا خوانندگان شریک میسازم.

مولف، امیرعبدالرحمن خان را بچشم حرمت می بیند و او را «امیر نیرومند» و«آن مرد بزرگ» و«جلالتمآب » مینامد، ودر آغاز کتابش زیرعنوان« پوزش» مینویسد:« از زمان جلوس آن امیر نیرومند بر تخت فرمانروایی چنان دگرگونی‌های چشمگیر در ادارهٔ کشور رخ داده و چنان گام‌هایی به سوی تمدن برداشته شده است، که فکر کردیم شاید روایتی از زندگی در آنجا و احتمالاً انداختن اندکی روشنایی بر شخصیت شاه و عامهٔ مردم، مورد علاقه مندی عام قرار گیرد.»
نویسنده دراین اثر تصویری دقیقی از امیرآهنین ،از ذکاوت و تیز هوشی وفهم سیاسی امیر از وضعیت نا امن مملکتش، ازمدیریت برمردمانی فرمان ناپذیر ویاغی وسرکش و جنگجو وراهزن، بدست میدهد وبالاخره نتایج یاداشت های خود را دربارهٔ (امیر آهنین) درفصل پایانی خاطراتش خلاصه میکند که خواندنش دلچسپ وبرای آنانی که با تاریخ علاقمنداند ، مواد بسیار تازه وجدید بدست میدهد.

ما از قلم نویسندگان وطنی خوداعم از پشتون و اوزبک وهزاره سخنان بسیار تلخ وتندی را درباره امیر عبدالرحمن حان خوانده ایم بیایید دراینجا سخنان کسی را درحق آن امیر بخوانیم که هیچ ارتباط اتنیکی ووطنی وحتی قاره ای هم با امیر ندارد و از یک لحاظ دشمن تاریخی افغانستان شمرده میشود و او الفردگری طبیب انگلیسی امیر میباشد. من صفحاتی ازفصل ۳۲ کتاب را با اندک اختصار دراینجا بازتاب میدهم:
« با شرح تجارب خود در افغانستان، کوشیده‌ام که تصویری واقعی از وضع فعلی آن کشور و کرکتر فرمانروای آن به دست دهم. ولی این را نباید فراموش کرد که در ارتباط با امیر، ما انگلیسی‌های استخدام‌شده، در مقایسه با مردم بومی کشور در موقف کاملاً دیگری قرار داشتیم. ما بیگانه‌ها بسیاری رویدادهایی را که به ما ربط داشت، محض به صورت تجریدی[افقی] ملاحظه می‌کردیم و نه به گونهٔ شخصی[عمودی]؛ رویدادهایی جالب که گاه درد آور بود و گاه خنده‌آور. به گونهٔ نمونه شرح

دادم که امیر مردانی را از پایین ترین طبقات اجتماع، حتی بردگان، به عالی‌ترین مقامات سلطنت ارتقا می‌داد. به همین گونه مردان عالی‌مقام در ظرف یک روز به پست ترین موقف‌ها نزول می‌کردند. افسری عالی‌رتبه امروز سوار بر اسپ در جاده‌های شهر می‌تازد با جامهٔ مخملین و طلاکاری‌شده بر تن و انبوه خدمتکاران در پی‌اش. فردا او را می بینی که چَپَنی مندرس بر تن، از این در به آن در می خزد تا لقمه‌ای نان خشک گدایی کند.

به گونهٔ مثال: مردی والیِ یکی از ولایات مقرر می‌شود، با معاشی متوسط. پس از چندی امیر او را می‌بیند که لباسی فاخر بر تن دارد و خیل نوکران و اسپان در دنبالش روانند. حتی ما بیگانه‌ها هم می‌بینیم که ناممکن است این ثروت‌ها را برایش باد آورده باشد. واضح است که امیر این مسئله را بسیار روشن تر از ما می‌بیند، پس از چند سالی مرد به کابل خوانده می‌شود تا از بابت مالیات و عایدات حکومت حساب پس دهد.[والی] این کار را کرده نمی‌تواند. همان است که ثروت نامشروعش همراه با زیورها و شال‌ها و الماس‌های زن‌هایش ضبط و به خزانهٔ دولت ریخته می‌شود و خودش چنان‌که مستحق است یا دست به گدایی دراز می‌کند و یا به زندان می‌افتد. (۵۴۷-۵۴۸)

نویسنده درادامه میگوید:«اگر بگوییم که امیرعبدالرحمن از روی تصادف بر تخت ننشسته است، ادعایی خام کرده‌ایم. ولی کارهایی باید اجرا می‌شد که بدون شک تنها از عهدهٔ او برمی‌آمد. درهم شکستن قدرت ملوک‌الطوایف یعنی سران بزرگ اقوام که روی منافع با هم رقابت می‌کردند، امری اساسی بود و باید به خصومت‌های مداومشان پایان داده می‌شد. نیز لازم بود که کشور زیر اقتدار یک نفر متحد شود. باید احترام در برابر قانون رشد می‌کرد و همراه با آن این امکان به وجود می‌آمد تا مردم را بتوان از دست‌وپازدن در باتلاق نادانی‌ها رهانید. امیر در این کشور که بر آن تقریباً به کنترل مطلق دست یافته است، کارروایی‌های بزرگ مدنی کرده است و هنوز هم می‌کند. ولی با این همه، اگر آدم کور نباشد، می‌تواند زشتی‌های معمول در حکومت‌های خودکامه را نیز ببیند.

هرگاه با تکیه بر شمار کافی از شواهد و فکت‌ها بر افغانستان نظر بیندازیم، فکر می‌کنم دیگر جای شک در این ادعا نخواهد ماند که این کشور در ده سال گذشته گام‌های بزرگ به سوی تمدن برداشته است. همچنین این ادعا که این پیشرفت کلاً مدیون آن شاهزادۀ فوق‌العاده یعنی امیر عبدالرحمان است که بر تخت شاهی افغانستان نشسته است، احتیاج به ثبوت ندارد. برای روشن‌ساختن نقش شخصیت دوراندیش و نیرومند این مرد در متمدن ساختن کشور همین بسنده خواهد بود که وضعیت امروزی مملکت و گرایش‌های مردم آن را با وضع چند سال پیش مقایسه کنیم. او اکنون یگانه مرجعی است که می‌تواند اثراتی پایدار بر مردم بگذارد. مطبوعاتی برای رهنمایی آرای عمومی موجود نیست. از قدرت و نفوذ ملایان به‌شدت کاسته شده است. حتی شخص رئیس‌العلما یعنی خان ملا خان، هرچند که از رفتار احترام‌آمیز امیر بهره‌مند است، به ندرت قدرتی بیشتر از یک قاضی حکومتی دارد و نه هم بیشتر از آن توجه مردم را جلب می‌تواند.نظرات امیر که در بارهای عام ابراز می‌شود، محور همۀ فعالیت‌های دستگاه حکومتی است. این نظرات را منشیان، کارمندان دربار و غلام‌بچه‌ها به گوش می‌گیرند؛ پس از آن به بازارها می‌رسد و به زودی همۀ مردم از آن مطلع می‌شوند. » (ص۵۴۹-۵۵۰)

مولف از انتساب امیر به قوم درانی یاد میکند ومیگوید:
«طوری‌که گفتم امیر سرکردۀ قوم نیرومند درانی است. تا جایی که حافظه کار می‌کند، این قوم در مقایسه با همۀ اقوام دیگر افغانستان آزادمنش تر و پیشرفته تر بوده است و همۀ زمامداران اصیل افغانستان از این قوم برخاسته‌اند. هرگاه نفوذ شخصی و شگفت‌انگیز امیر را بررسی کنیم، می‌بینیم که خوشبختانه متمایل به عدالت و تمدن است. این ادعا را می‌توان ثابت کرد:نیازی نیست بسیار دور برویم. وضع افغانستان در زمان فرمانروایی پدرکلان امیر عبدالرحمان، یعنی امیر دوست‌محمد که افغان‌ها او را «امیر بزرگ» یا «امیر کبیر» می‌خواندند بر چه منوال بود؟ دوست‌محمد امیر ولایات کابل بود. برادرش رحمدل [کهندلخان] قندهار را اشغال کرده بود و هرات به صورت مستقل زیر حکومت شیرمحمد[شاه

محمود] برادر شاه شجاع قرار داشت. این وضع کشور در سال ۱۸۳۵ بود. این بزرگان به صورت یکنواخت با روسیه و ایران ساخت و باخت می‌کردند. تضاد منافع و حسودی‌های شخصی آنان، کشور را به وضعی ناآرام کشانده بود که فرقی با انارشی نداشت. جنگ و همراه با آن ره‌گیری و قتل چنان رواج داشت که برای بسیاری از افغان‌ها سفر از یک شهر به شهری دیگر خطرناک و برای خارجی‌ها ناممکن بود.جنگ‌ها چنان غافلگیرانه شعله‌ور می‌شد که خطر آن وجود داشت که آدم در جریان سفر، ناخواسته در یکی از آن‌ها گیر افتد. آغاز سفر برای کاروان‌ها امری جسورانه بود و گاه برای طفره‌رفتن از میدان جنگ، ناگزیر راه‌های دور و فرساینده را می‌گزیدند. یگانه دلخوشی قبایل وحشی افغان، همانا چانسی بود که سرقت و قتل‌های بی‌بازخواست‌شان در شاهراه‌ها به همراه می‌آورد. دوست‌محمد در حوالی سال ۱۸۵۰ به تسخیر ترکستان موفق شد و در ۱۸۵۴[۱۸۵۶درست است) توانست رحمدل[خان] را از قندهار براند. در آن میان کامران شاه در هرات جانشین پدرش محمود شده بود و پس از مرگِ او، وزیرش یارمحمد به قدرت رسید. پارس‌ها ناگهان دست به پیشروی زدند و هرات را تصرف [محاصره]کردند. هرات کلید گشایش هندوستان است و این رخدادها بریتانوی‌ها را ناگزیر به مداخله ساخت. سلطان‌جان برادر[برادرزاده وداماد امیر] دوست‌محمد در هرات برسر قدرت بود. او در ۱۸۶۲ مرد و چندین نفر مدعی بزرگیِ قوم بودند و هریک دست به دامان پارس‌ها زدند. بنابراین [امیر]دوست محمد با لشکرش عازم هرات شد و شهر را محاصره و فتح کرد. این آخرین کارروایی‌اش بود، چون چند روزی پس از آن در خیمه سرایش جان سپرد.» (ص۵۵۱-۵۵۲)

نویسنده ازشباهت های امیر آهنین با جدش امیردوست محمدخان یاد کرده میگوید:« **در زمان حکومت امیردوست‌محمد، دشنام دادن و نفرین بر انگلیسی‌ها در کابل مجاز بود. امیر[کبیر] که جنگجویی کامیاب و خشن بود، با رعیتش رفتاری صمیمی داشت و مردم می توانستند آزادانه به او مراجعه کنند. پادشاهی محبوب بود، ولی برای رشد اقتصادی ورفاه مردم خود هیچ کاری نکرد وبه این دل خوش کرده بود که استقلال کشورش را**

نگهداشته است. باید اضافه کرد که در شخصیت امیر عبدالرحمان این رگه‌های قوی با درجه‌ای بلند از تعلیم یافتگی و ذخیرهٔ قابل‌ملاحظه از معلومات در ساحه‌های ساینس، هنرها و دانش عمومی درآمیخته است؛ چیزهایی که او از کتاب‌ها و مصاحبت‌ها و نظاره‌گری در جریان سفرها به دست آورده است. او بر مهمان‌نوازی صمیمانه و رفتار فروتنانهٔ امیردوست محمد، ادب و تمکین را نیز افزوده است. این رفتار با درنظرداشت اینکه او مردی خونگرم است و یکنواخت در محاصرهٔ تحسین و تملق، بسیار قابل ملاحظه است. رعیت به آسانی به او مراجعه می‌کنند و حتی زمانی که از درد نقرس هم در رنج باشد، با شکیبایی به درخواستِ فقیرترین افراد گوش می‌دهد و در مورد عرایضی که به او پیش می‌کنند، قضاوت‌های سریع و عادلانه می‌کند. از روایت من شاید بتوان تصوری در مورد گام‌هایی که امیر برای متمدن‌ساختن و مرفه ساختن مردمش برداشته است، به دست آورد. گرفتن شاهراه‌ها و قتل دیگر در کشور مروج نیست. نه هم در شهر دزدی و قتل می‌شود. مردان انگلیسی (فرنگی‌ها) در شش یا هفت سال گذشته توانسته‌اند میان کابل و پشاور سفر کنند و هیچ‌گاه کوچک ترین کوششی برای آسیب و یا آزارشان صورت نگرفته است. به راستی هم باید در مورد خود بگویم که در هر جا که توقف می‌کردم و روستاییان بیمارانشان را برای معاینه و تداوی نزدم می‌آوردند، آزادانه در میانشان حرکت می‌کردم، بدون اسلحه و بدون محافظ. اینکه امیر برای انتقال کشور از حالت بیماری به حالتی که به سلامتی نزدیک تر باشد، تدابیر خشونت باری به کار بسته است، بی گمان امری ناگزیر بوده است. اگر ملایمت به خرج داده بود، تدابیر اصلاً مورد احترام قرار نمی‌گرفت و سوء تفاهم به میان می‌آمد. قبایل وحشی که بر بخش‌های معین شاهراه‌ها مصیبت می‌آوردند و مفاهیمی چون «درهٔ مرگ» را می آفریدند، توسط نیروهای امیر یا کشته و یا دستگیر و اعدام و یا سر به نیست شده‌اند.

از طرف دیگر هرگاه کدام کابلی بخواهد تجارتی را به راه اندازد، می‌تواند به امیر عرض کند و امیر بدون نفع شخصی برای چند سال معین، مبلغی کافی قرضه می‌دهد. در گزارشم توضیح دادم چگونه امیر نه تنها به آموزش غلام بچه‌ها و سربازان نوجوان لشکر محمدی‌اش می‌پرداخت،

بلکه بسیاری از افراد دیگر را نیز مانند پسران اعیان با این قصد که افسر ارتش تربیه کند، درس می‌آموزاند. تأثیر آموزشی کارخانه‌های امیر در کابل باید بر افغان‌ها فوق‌العاده زیاد باشد که هست. شماری بزرگ از بومیان در کارخانه‌ها سرگرم کارند و به وسیلهٔ انجنیرهای انگلیسی که هر چندگاه به خدمت امیر می‌آیند، تدریس می‌شوند و نیز به وسیلهٔ استادکاران هندوستانی که از لاهور و بنگال آورده می شوند.» (همان، ص۵۵۳-۵۵۴)

مولف از عشق وعلاقه امیر نسبت به صنایع مدرن واز انواع تولیدات کارگران افغانی در کارخانه یاد میکند ومینگارد:« **در کارخانه ها نه تنها مهمات جنگی تولید می‌شود، که صنایع دستی رنگارنگ نیز در کار است. یک دسته از مردان به چرم سازی مصروف‌اند و انواع مختلف موزه‌های انگلیسی و روسی را کاپی می‌کنند؛ زین و افسار می‌سازند و کمربند و طوق گلوله و کیف جیبی و خورجین چرمی برای قاطر. گروهی دیگر از کارگران به کار چوب می‌پردازند؛ از کار با ماشین اره گرفته تا کنده‌کاری‌های زیبا برای تولید میز و چَوکی. همین‌گونه گروهی با برنج سر و کار دارند؛ گلدانی می‌سازند و چراغ و شمعدانی و دیگر اشیای کاربردی و تزئینی. یک بخش دیگر حلبی‌سازی می‌کنند و دیگ و تابه و قوطی تولید می‌کنند. شاید هنرمند ترین کارگران کسانی باشند که به نقره سازی اشتغال دارند. آن‌ها برای امیر و یا سلطانه اشیای بسیار قشنگ می‌سازند؛ پیاله، جام و چاینک‌هایی با نقش‌های زیبا، نیز خنجر، شمشیر و غلاف. ولی کار این‌ها چندان اصیل نیست. امیر برای آنان رسمی را نشان می دهد یا یک مدل خوب انگلیسی را، و آن‌ها کاپی می‌کنند. همهٔ چیزهای اروپایی حالا در کابل مروج است. کابلی‌ها لباس اروپایی را اکنون به صورت عموم می‌پوشند، خیلی بیشتر از زمانی که من داخل خدمت امیر شده بودم. بنابراین جلالت مآب که می‌دید خیاطان او در ظرافت‌های کار اندازه‌گیری ماهر نیستند، خیاط انگلیسی به کشور آورد تا آنان را آموزش دهد. صنف‌های آموزش خیاطی در کارخانه‌ها به راه افتاد و شیوهٔ کار به نمایش گذاشته شد. نتیجه آن بود که آن شمار از خیاطان کابلی که در صنف‌های**

آموزشی شرکت کرده بودند، در شیوهٔ «برش» خیلی مهارت کسب کردند و در بازارها مزدهای بسیار بلند دریافت می‌کردند.
شمردن همهٔ کارهای رنگارنگی که در کارخانه‌ها اجرا می‌شد، برایم دشوار و حتی ناممکن است. ولی فکر می‌کنم آنچه برشمردم برای بیان این واقعیت بس باشد که تأثیر ورکشاپ‌ها، صرف‌نظر از محصولاتشان، فوق‌العاده زیاد است. در حدود هزار تا یک ونیم هزار از مردان در این کارخانه‌ها مصروف‌اند. اینان شب به خانه‌هایشان می‌شتابند و با خود داستان‌های شگفت در مورد آنچه دیده‌اند حمل می‌کنند و برای دوستانشان شرح می‌دهند.... باید به خاطر داشت که این نظام تربیتی برای متمدن‌شدن در میان نژادی اجرا می‌شود که تا حال مِن‌حیث جنگجو و رهزن شناخته می‌شده‌اند. این مردمان نیمه‌وحشی در مقایسه با بسیاری از نژادهای هندوستانی بسیار کمتر نشانهٔ توانایی تبدیل‌شدن به مولّدان مفید را بروز داده‌اند.
بالاخره وقتی می‌گویم که امیر برای اصیل‌ترین و یا بهترین محصولاتی که در کارخانه‌هایش و یا در جاهای دیگر تولید می‌شد جایزه می‌داد، آن هم جایزه‌های باارزش، دیگر به آسانی درک می‌توان کرد که پیشرفت ملت در دانش و تمدن چه جایگاهی در قلبش دارد.
کوششِ کسی مانند من که یک هوش معمولی دارد برای تحلیل کرکتر امیر، هم بیهوده است و هم پای از گلم فراتر نهادن. خرد امیر که شاید بیشتر از آنکه عمیق باشد ظریف است و نیز معلومات گسترده‌اش که بیشتر سطحی است تا دقیق، موقفش را از تمام کسان پیرامونش بالاتر می‌برد و او در میان درباریان که شمع‌هایی ضعیف‌اند، چون پرتوی فروزان می‌درخشد. ظاهرش اروپایی است و رفتارش صمیمانه، با عبایی از تمدن و تعلیم‌یافتگی. جلالت‌مآب افغان است؛ افغانی در میان افغان‌ها، و شاید ظریف‌ترین نمونهٔ نژادش. ولی با آن هم شرقی است.
چشمان ما انگلیسی‌های گماشته در خدمت امیر، از شکوه شخصیت قوی او خیره می‌شد و رفتار مُؤدبانه و مهربانانهٔ جلالت‌مآب باعث می‌شد تا نسبت به او پیوندی عمیق و شخصی حس کنیم. ولی آن عده از ما که نظاره‌گرانی تیزبین‌تر بودند، پس از گذشت چند سالی احساس می‌کردند که ما چیزی

بیش از مهره‌های پیاده بر تختهٔ شطرنج آن شهزاده نبوده‌ایم؛ مهره‌هایی که هرگاه بازی ایجاب می‌کرد، بی‌پروا با یک حرکت از میدان زدوده می‌شدیم.»(۵۵۵-۵۵۷)

با خواندن خلاصه یاداشت های مولف که در بالا نقل شد، انسان میتواند تلاش امیر عبدالرحمن خان را در احیاء مجدد افغانستان وتوحید محورقدرت درکابل وتصفیه ولایات از وجود ملوک الطوایفی وپاک سازی راه ها وشاهراه های کشوراز وجود دزدان وراهزنان برای تامین امنیت سرتاسری درکشور درک کند، چیزی که امروز مردم ما به آن سخت نیازمنداند.

پایان

تقریظ سی ودوم

تاریخ پوپلزائی گنجینه بزرگ از حقایق عصرامانی

(تألیف عزیزالدین وکیلی پوپلزائی)

معرفی کتاب

«سلطنت امان الله شاه واستقلال فغانستان» نوشته وتالیف عزیزالدین وکیلی پوپلزائی، گنجینه بزرگی از حقایق ناگفته در بارۀ کارنامه های شاه امان الله غازی و موافقان ومخالفان اوست که با اسناد ومدارک وشواهد نایاب تاریخی ،از سوی اکادمی چاپ ونشرعلامه رشاد در کندهار درسال جاری(۱۳۹۶ش/۲۰۱۷م) در دوجلد (حاوی ۱۱۵۲ صفحه) به چاپ رسیده است.

این مژده را دوست ارجمند ومحقق دانشمند جناب معصوم هوتک بمن دادند و با ارسال یک کاپی از(پی دی اف) آن، مرا غرق شادمانی وخوشنودی نمودند. من این متن دوجلدی را بطورشتابزده مرور کردم ومسایل وموضوعاتی در آن توجه مرا بخود جلب کرد که تا کنون در آثار مورخان دیگر ندیده بود.

مرحوم عزیزالدین وکیلی فوفلزائی

دراینجا وظیفه خود میدانم تا اول از محقق ارجمند شاغلی هوتک اظهارامتنان کنم که مرا از طبع وچاپ این اثر گرانسنگ تاریخی مطلع ساختند ، وسپس برای مرکز علمی نشراتی علامه رشاد قندهاری توفیق بیشتر آرزو کنم که در نشر وچاپ چنین اثر مهم تاریخی بعد از مرگ آن مورخ کم ادعا ولی پراطلاع وصاحب نظراقدام کرده اند واهل کتاب

وبخصوص علاقمندان تاریخ کشور را با این کار سودمند خویش شادمان ومسرور ساختند.

مرحوم عزیزالدین وکیلی پوپلزائی، ازمؤرخان ذهین وفهیم وصادق البیان افغانستان بود.و با هنر خوشنویسی وخطاطی و تاریخ دودمان سدوزائی وشجره شناسی علاقمندی بخصوصی داشت و بیشتر اوقات عمرش را در این دو عرصه گذشتاند.

جوانان وطن امسال با گرامیداشت پرشکوه از۹۸ مین سالگرد استرداد استقلال کشور، نشان دادند که نهضت استقلال طلبی امانی درمیان اقشار مختلف کشور وبخصوص جوانان ما روز تا روز علاقمندان بیشتر پیدا کرده وحس استقلال خواهی جوانان را برحس شهید پروری زیاد تر وگسترده تر ساخته است. روحیه آزادگی این درک را در مردم ایجاد کرده که از خود بپرسند:اولین شخصیتی که در فکر حصول استقلال ازسلطه استعمارگردید، کدام یک از رهبران سیاسی کشور بود؟

معلومدارشاه امان الله غازی بود که بقول پوپلزائی : قبل از ظهر روز جمعه ۹حوت ۱۲۹۷ش تاج استقلال را درمیدان نظامی کابل از دست عساکر پذیرفت وبه عاساکر ومردم وعده داد که: این تاج سلطنت را مشروط به حصول استقلال کشوربسرمیگذارم [۱۰۳]. وبگفته مولف سراج التواریخ ،امان الله خان روزنهم حوت، در مسجد عیدگاه در حالی که دریشی سربازی به تن داشت ، خطاب به عساکر و شهریان کابل اعلام کرد: « اول برهمه رعایای صدیق ملت نجیبه خود این را اعلان و بشارت میدهم که من تاج سلطنت افغانیه را بنام استقلال وحاکمیت داخلی و خارجی افغانستان بسر نهاده ام.» وادامه داده گفت : « **ملت عزیز من ! من این لباس سربازی را از تن بیرون نمی کنم تا که لباس استقلال را برای مادر وطن تهیه نسازم ! » « من این شمشیر را در غلاف نمی کنم تا که غاصبان حقوق ملتم را به جای خود ننشانم !»** [۱۰۴]

و هنگامی که شاه امان الله این ارزوی بزرگ مردم افغانستان را به حکومت هند برتانوی اطلاع داد وجواب مساعدی نگرفت، جهاد برضد

۱-عزیزالدین وکیلی پوپلزی،سلطنت شاه امان الله خان واستقلال مجدد افغانستان،چاپ اکادمی علامه رشاد،کندهار۱۳۹۶، ص ۴۹۸

[۱۰۴] - فیض محمدکاتب،سراج التواریخ،جلد۴بخش سوم،ص ۶۶۹ ، اعلامیه اشتهار امیرامان الله خان،نیز مقالات داکتر سیدعبدالله کاظم و داکتر زمانی دراین زمینه.

انگلیس بخاطر کسب استقلال را اعلام داشت ومردم دلیر وآزدیخواه افغانستان با سروجان آماده پیکار با استعمار انگلیس شدند وپس از یک ماه جانبازی دشمن را وادار به آتش بس ومذاکره نمودند ودرنتیجه مذاکرات صلح درراولپندی، انگلیس استقلال سیاسی افغانستان را برسمیت شناخت وشاه امان الله غازی در روز ۲۸ اسد ۱۲۹۸ش این موافقات را امضاء نمود واز همان روز آن را به عنوان روز استقلال افغانستان اعلام داشت ویعد از آن هر سال مردم ما آن را به حیث روز ملی خویش جشن میگرفتند و با شادمانی وسازوسرود ونواختن دهل واتن ملی تجلیل میکردند.ولی متاسفانه که بعد ازکودتای ۷ ثورو فجایع ۸ ثور، تجلیل ازاین روز کمرنگ تر شده رفت ودرسالهای پس از طالبان وحضور امریکا وناتو،بازار قهرمان پرستی وشهید پروری، رونق گرفت وتجلیل از روز ۲۸ اسد به عنوان روز استقلال کشور روبفراموشی نهاد ونزدیک بود، از رسمیت بیفتد، اما هوشیاری جوانان بیدار واستقلال طلب افغانستان سبب گردید تا دوباره روز ۲۸ اسد، این میراث گرانبهای نیاکان خود را گرامی بدارند. هرقدر این تجلیل ها پرجوش تر وپرخروش تر باشد، به همان اندازه احساسات ملی برای وحدت و حفظ استقلال ملی کشور در مردم تقویت میگردد. کتاب سلطنت امان الله شاه، با این شعر حماسی آغاز میشود که:

آزادگی به قبضهٔ شمشیر بسته اند
مردان همیشه تکیه خود را بدو کنند
مردی بزرگ باید و عزمی بزرگتر
تا حل مشکلات به نیروی او کنند

تاریخی که مبتنی برواقعیت های عینی و چشم دیدهای رجال بزرگ وسهیم در معرکه استقلال ویا بازتاب جراید و روزنامه های مطبوع همان زمان باشد وسخنرانی ها وبیانیه واعلامیه های رسمی دولت و رهبران عصرامانی را بازتاب دهد، بدون تردید مهم ومعتبر وقابل مطالعه اند که از خواندن آن علاقمندان تاریخ استقلال به وجد می آیند وسبب میگردد تا مردم تاریخ کشور خود را بخوانند واز فداکاری وجانبازی نیاکان خود آگاه شوند ودر حفظ میراث نیاکان خود بکوشند.

پوپلزائی در مورد منابع و مدارک تاریخ دورهٔ امانی مینویسد: «بهترین وثایق تاریخ دورهٔ امانیه اوراق خطی آن عصراست که بدست خط پادشاه و وزراء و حکام آن عهد بیادگار مانده و بدرجهٔ دوم آثار مطبوعاتی

آن زمان است زیرا که اکثر مطالب باحذف حواشی و جزئیات به نشر رسیده و بمحض قسمتهای عمده اکتفا شده است. ...مهمترین کتاب مستند دیگر عصرامانیه یادداشت های رجال آندوره است، ولی چون تا چهل سال بعد انقراض سلطنت امانیه کسی نمی توانست و هم نمی خواست خاطرداشت و چشم دید خود را بهر کس بگوید و هم هر کس جرئت نداشت تا از هرکس مستقیماً بپرسد و بنویسد.غالب یادداشت ها بدین طریق نیز حیف و میل گردید.»[۱۰۵]

اعتبار دیگر یاد داشتهای مؤلف دراین است که وی تاریخ های وقوع حوادث را به سه سنه هجری قمری، هجری شمسی و مطابقت آن با سنه میلادی ضبط کرده است.روشی که مولف سراج التواریخ (تنها سنه قمری رامدنظرگرفته) و غبار(سنه میلادی را بکار برده)،این روش مدنظرگرفته نشده است .

مؤلف در پیشگفتار کتاب مینویسد:" مردان بزرگ ونوابغ عصراز دو گروه موافق ومخالف برکنار نمانده اند و ازآن جمله رهبران وقهرمانان بزرگ یکی امان الله شاه غازی است که از روز جلوس تا خاتمه سلطنت بدوگروه مخالف و موافق برخورده است.از جمله رجال موافق آن نابغهٔ شهیر یکی هم الحاج نظام الدین(پدرنویسنده این کتاب) است که درسال ۱۲۶۳ش درکابل بدنیا آمد ودر نیمه سال ۱۳٤٤ش درکابل دیده ازجهان فروبست واین مبصرحوادث وگزارش آن روزگار چون در دوران فعالیت های عهد امانیه اشتراک داشت[۱۰۶]، و ذخیرهٔ هوش وخرد وتجربه ملی ودرباری وهم آثار جمع آورده واندوخته این شخص مقرب ومعتمد دولت وحکومت آنقدرتاثیرنمود که موجب شد این کمترین (عزیزالدین وکیلی فوفلزائی) مطابق مقتضاء فکر پدر به تألیف وترتیب صفحات این کتاب توفیق یابم.»[۱۰۷]

پوپلزائی علاوه میکند :« نوشتن تاریخ دورهٔ امانیه یک نمونه ومثال

---

[۱۰۵] -سلطنت امان الله شاه واستقلال مجدد افغانستان، ص ۳۲

[۱۰۶] -نظام الدین خان پدرعزیزالدین خان پوپلزائی،پسرماماى علیاحضرت مادر امان الله خان میشد و از مصاحبین حضور عین الدوله بود:«محمدابراهیم خان ونظام الدین خان متصدی امور اداره ودفتر عین الدوله ومراقب جریان مخابرات یومیه بودند.»(پوپلزائی ،ص ۷۰)در زمان قیام امان الله خان در مقابل کاکایش، ناظر وآمر محافظین راه کابل- جلال اباد تعیین گردید وپس از کشف توطئه خوراندن زهر به شاه امان الله مدت چهار ماه بحیث سرکرده وآمر پیش خدمتان دربار وآشپزان مطبخ شاهی ومسئول کنترول غذای شخص شاه مقرر شد.(پوپلزائی ،ص ۱۳۲)

[۱۰۷] -سلطنت امان الله شاه و،پیشگفتارکتاب، ص۲٦

روشن از وطندوستی وعرفان دوستی وآزادی دوستی است... پدرم نظر به موانع مطبوعاتی سالهای [۱۳۰۸ش تا ۱۳٤٤ش] خود به این کار دست نیافت و اما یاد داشتهایی که بمن سپرد وهم اینکه به معرفت اوشان از چند نفر شخصیت های همعصر دولت امانیه استفاده فکری نموده ام وظیفهٔ ملی مرحومی بجا گردید. چرا که افشاء خصوصیات دورهٔ امانیه تا مدت بیست سال بعد انقراض آن دولت کار آسان نبود ونوشتن تاریخ آن دوره هم از عهده وصلاحیت هر فرد شناخته نمیشد.و خود زمانی که امان الله شاه هنوز حیات داشت به ترتیب وجمع آوری اکثرمحتویات این تذکار دست یافتم وآن روزگار ترقی جوانی من وتالیف وطبع دیگر آثاراشتغال داشتم..»[۱۰۸]

این اثرکه هرجمله وهرپراگراف وهرسطر وهرصفحه آن از چشم دید های خود مؤلف یا پدر مؤلف و یا از قول رجال عالیرتبه دولتی که با مؤلف روابط خاندانی و ارادت شخصی داشته وخاطرات وچشمدیدهای خودرا به مولف بیان نموده اند، یاد داشت شده، ویا از روزنامه ها وجراید داخلی وکمیاب همان عصر که مولف بدانها دسترسی داشته،اقتباس گردیده است، از اهمیت واعتبار بسیار زیادی برخوردار میباشد.

این یاد داشتهای با ارزش،۲۰سال بعد از فوت پدر مولف و ۵۵ سال بعد از عهد شاه امان الله در سال(۱۳۶۴ش/۱۹۸۵) تالیف وترتیب گردیده است. بعد از تالیف این کتاب ،سال های زیادی گذشت تا شرایط برای نشرآن فراهم شد و بالاخره درسال (۱۳۹۶ش/۲۰۱۷) در قندهار از طرف مرکز علمی ونشراتی علامه رشاد به چاپ رسید.

دراین کتاب یکهزاروپنجاه وهشت عنوان مختلف مورد بحث قرار گرفته که حتی فهرست آن عناوین برابر یک رساله است،ونمیتوان از همهٔ آنها دراینجا نام برد، اما میتوان به عمده ترین مسایلی اشاره کرد که حاوی نکات تازه وقابل مکث است ، مثلاً:

موقعیت خیمه امیر حبیب الله خان در شب قتل، فرارمستوفی الممالک درجلال اباد ودستگیری و دلایل اعدامش، دلایل اعدام شاه علی رضاخان افسرنگهبان امیرشهید واتهام زدن مستوفی المالک برشاه علی رضا منحیث قاتل امیر، عاقبت غلام رسول هراتی رهبرشورش فرقه جلال آباد ، نقش علیاحضرت سراج الخواتین مادر امان الله خان وخاندان وی در قیام شهزاده

---

[۱۰۸] -سلطنت امان الله شاه و،پیشگفتارکتاب، ص۲۸

امان الله خان برای انتقام خون پدر و حصول استقلال کشور، حبس امیر نصرالله خان، امتحان گرفتن ازهواخواهان نصرالله خان در جبهات جنگ با انگلیس، بمباردمان طیارات انگلیس برجلال اباد وکابل وتدویر جلسه برای جنگ یا صلح وموقف شاه امان الله در برابر انگلیس، اعلان روز استقلال در قصر زرافشان کابل (واقع درجوار بُستان سرا وگردان سرا) درروز ۲۸ اسد سال ۱۲۹۸ش، تعمیم کلمه افغان به حیث هویت ملی وبکارگرفتن لفظ افغانی بجای روپیه در مسکوکات دولتی، قطع معاشات نسبی وارسال نان پخته از مطبخ سلطنتی به خانه های سرداران، کشف توطئه ترور امان الله خان از طریق انداختن زهر در غذای شاه به تحریک خانم معین السلطنه نصرالله خان،کشف دسیسهٔ ترورفزیکی شاه در قرغه بسرکردگی اخترمحمد پسر ناظرمحمدصفرخان نورستانی، شورش ملای لنگ در خوست واقوامی که ازوی پشتیبانی میکردند، اشتراک قوتهای قومی کنر بسرکردگی میرزمانخان کنری ومردم ننگرهار وشمالی برای سرکوبی شورش ملای لنگ، آمادگی مردم هزاره برای اشتراک در جنگ برضد ملای لنگ ، دستگیری ملای لنگ ومحاکمه او و۵۱ تن دیگر ازهمراهانش بعد از چهارماه استنطاق،بنای منارعلم وجهل در دهمزنگ بخاطریاد بود جان باختگان شورش خوست، تدویر لویه جرگه ۱۳۰۴ درپغمان و پاسخ های روشنگرانه وپرمحتوای شاه امان الله به پرسشگران شامل لویه جرگه، تفتیش دوایر دولتی ومعارف قندهار توسط شاه امان الله وتقدیر ومجازات مامورین آنولایت، سخنرانی های شاه در خطبه های روزجمعه در قندهار،احداث شهر دارالامان و شهرتابستانی پغمان، وبند بتخاک واحداث باغ عمومی کابل،تجلیل دو روز تاریخی درسال: یکی روز ۹ حوت یعنی روز اعلان سلطنت شاه امان الله برای یک روز، ودیگری درماه اسد بمناسبت استرداد استقلال (بمدت هشت روز،گرچه در بعضی ازسالهای بخاطر شیوع مرض هیضه(یا وبا) جشن استقلال به بعد از ۲۸ اسد یا قبل از ۲۸ اسد برگزار میشد)، همکاری محمودسامی ومحمدصادق مجددی با بچهٔ سقو در جهت سقوط غازی امان الله خان، تلاش محمدصادق مجددی برای کسب سلطنت برای خود یا برادرش نورالمشایخ ویا سردار محمدعثمان خان محمدزائی،عدم اشاره مولف دربارهٔ حزب سری دربار (متذکرهٔ غبار) ،سفرشاه به لغمان، برطرفی سرمنشی حضوربراثر شکایت مردم لغمان، تردید افواه صحبت تلیفونی بچهٔ سقو با شاه امان الله ازمیربچه کوت...وده ها

موضوع دیگر در این کتاب توجه ام را بخود جلب کرد که من آنها را در تاریخ های غبار،کاتب، وحبیبی وفرهنگ با این جزئیات وخصوصیات ندیده ام، وبرای من این سوال پیدا میشود که اطلاعات کدامیک ازمورخین ما با حقیقت نزدیکتر وکدامیک ازحقیقت بدور تراست ؟

عزیزالدین وکیلی پوپلزائی کی بود؟

مرحو وکیلی پوپلزائی، در یک خانواده فاضل وبادانش وبهره مند از استعداد وذکاوت خوش نویسی وشعرگوئی،منسوب به قندهار بدنیا آمده بود که از زمان احمدشاه بابا تا ختم دورۀ حکمروائی سدوزائی، ازمقام و صلاحیت واعتماد واعتبارفراوانی برخوردار بودند. چون چند تن از اجداد مرحوم عزیزالدین پوپلزائی،به مقام وکیل الدوله(وکیل مقام سلطنت) ارتقا یافته بودند[۱۰۹]، به همین خاطر او و پدرش نظام الدین خان ابن سرار فقیرمحمدخان "وکیلی" تخلص میکردند وچون سردار فقیرمحمدخان مامای علیاحضرت مادرشاه امان الله خان بود، مثل خاندان شاغاسی خیل، از عزت ومقام واعتبار بلندی درنزد غازی امان الله برخوردار بودند ودر ثبات وحمایت ازمقام سلطنت شاه امان الله تلاش وسعی فراوانی از خود بروز دادند.

مرحوم عزیزالدین وکیلی پوپلزائی از نبیره ها وکواسه های سردار عبدالله خان پوپلزائی بود که درعهد تیمورشاه درانی وظیفۀ دیوان بیگی(وزارت مالیه) را داشت وشخص سخن دان وسخنور آگاهی بود. داکترجاوید این قطعه شعر را به مناسبت بنای شهر قندهار از قول سردار عبدالله خان فوفلزائی [وکیل الدوله] نقل میکند :

دمی که شاه شهامت مدار احمدشاه
باستواری همت بنای شهر نهاد
جمال ملک خراسان شد این تازه بناء
ز حادثات زمانش خدا نگهداراد
(داکترجاوید، اوستا، ص ۷۹)

---

[۱۰۹] - به قول آقای معصوم هوتک، پوپلزائی درپایان کتاب درة الزمان (شاه زمان) سلسله نسب خود را چنین نام می برد: عزیزالدین ابن نظام الدین خان ابن سردار فقیرمحمد خان ابن سردار محمد عمرخان ابن سردارمحمد کلان خان(امین الوجوهات)،ابن سردار محمدعلم خان وکیل الدوله ابن سردارعبدالله خان وکیل الدوله[معاصر احمدشاه بابا وتیمورشاه. سیستانی].

قلعه دیوان بیگی واقع چهاردهی کابل ،محل معروفی بود که سردار عبدالله خان وخاندانش درآن زندگی میکردند. عزیزالدین پوپلزائی در همین قلعه درسال ١٢٩٧ ش هنگام جنگ استقلال چشم بدنیا کشود و به همین خاطراو خود را فرزند استقلال می نامید. پوپلزائی نخستین آموزش های دینی وهنری یعنی خطاطی وخوش نویسی را بنابر توجه ومواظبت پدرمدبرخود نظام الدین وکیلی پوپلزائی ازاین قلعه آغاز کرد، وسپس درعهد امانی شامل مکتب شد وهنوز تعلیمات ابتدائی را به پایان نرسانده بود که دروازه های مکاتب ومدارس با تسلط بچۀ سقو برکابل بروی کودکان مردم مسدود گردید. با رویکار آمدن نادرشاه،عزیزالدین پوپلزائی دوباره به مکتب رفت ودرعهد سلطنت نادرشاه وظاهرشاه به دروسش ادامه داد وپس از فراغت از مکتب، در سال١٣١٧ شمسی در وزارت اطلاعات و فرهنگ شروع به کار نمود ودرسال ١٣٥٢ به تقاعد سوق گردید. چون به هنر وتوانائی اش هنوزهم ضرورت احساس میشد، بکار در وزارت اطلاعات وفرهنگ ادامه داد تا آنکه تنظیم های جهادی برکابل در سال ١٣٧١ هجوم آوردند و نظام دولتی درافغانستان منهدم گردید واو هم گوشه گرفت.

مرحوم پوپلزائی علاوه برتاریخ نگاری وشعرگوئی، درخوشنویسی وخطاطی(کالیوگرافی) در انواع مختلف ومتفاوت آن یدی طولی وتوانا داشت ومسلک اصلی مرحوم پوپلزائی بود. پوپلزائی در سال ١٣٤٢ از طرف وزارت اطلاعات وفرهنگ وقت بحیث استاد وخطاط هفت قلم افغانستان شناخته شد ومدال استادی این فن را از سوی شاه نصیب گردید.

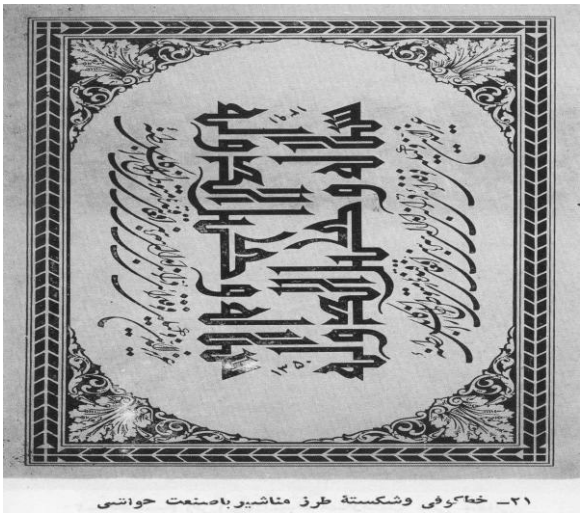

٢١ــ خط کوفی وشکسته طرز مناشیر باصنعت حواشی

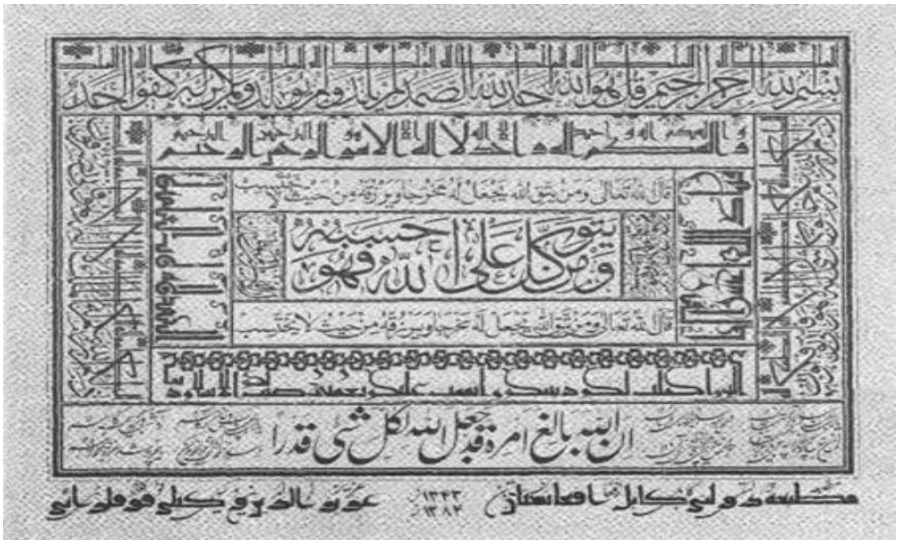

نمونه ای از هنرخطاطی هفت قلم استاد عزیزالدین وکیلی پوپلزائی

استاد خلیلی، در وصف وکیلی پوپلزایی در هنر خطاطی و بخصوص در "خطِ شکست"، این رباعی را سروده است:

ای گشته مَثَـل به خـوشنویسی ز نخست
مفـــتاح خـــــزاین هنـــر خامهٔ تست
تـا کـرد خـــدا لـــوح و قلـــم را ایجـاد
ننوشته کسی شکسته را چون تو، درسـت

(علامه حبیبی،تاریخ خط و نوشته های کهن افغانستان، انجمن تاریخ، طبع ۱۳۵۰ کابل ، ص ۲۵۵)

از آنجایی که خانواده وکیلی پوپلزائی یک خانواده علمی وفرهنگی وبا رسوخ درانی بود ودر خوشنویسی وانشاء فرامین سلطنتی توانائی خاصی داشتند، از برکت این فن همواره در دولت سدوزائی وظایف مهم دولتی را بدوش داشته اند،وچون آدمهای عالم وبا هوش وبا استعدادی بوده اند، اکثر وحتی تمام اسناد وفرامین دولتی وابلاغیه های رسمی وبیعت نامه های اقوام مختلف قلمرو سلطنتی سدوزائی را در هنگام پادشاه گردشیها وهنگامه های سیاسی وخلعت بخشی ها ومکافات ومجازات دولتی به افراد واشخاص ذینفوذ قومی را همراه با نشرات وجراید رسمی وخصوصی جمع آوری ونگهداری میکردند وثمه به ثمه آنرا به فرزندان با سواد و پراستعداد خود به ارث میگذاشتند.

آخرین شخصیت با فراست ودانشمند وخطاط زبردست این خانواده یعنی عزیزالدین وکیلی بود که آن اسناد را از پدرخود نظام الدین وکیلی به ارث برد و از این گنجینه بی نظیرتاریخی بدرستی استفاده کرد و در دوران ماموریت خود بخش های مختلف آنها را به مناسبت های مختلف ، بصورت کتاب و رساله به نشر رسانید که هریکی ازآنها امروز به حیث ماخذی معتبر مورد استفاده اهل تحقیق درتاریخ وفرهنگ افغانستان قرار می گیرند.ازجمله تالیف های مهم چاپ شده مرحوم پوپلزائی کتب ذیل اند:

١-تاریخ تیمورشاه درانی(دوجلد،کابل١٣٣٣ش)،
٢- درة الزمان فی تاریخ شاه زمان(یک جلد،کابل ١٣٣٧ ش)،
٣- تاریخ خرقه شریفه قندهار،(کابل١٣٤٦ش)،
٤- تذکار دیوان همایون اعلی یا وزارت مالیه(کابل ١٣٣٤ ش)؛
٥-هنر خط در افغانستان در دو قرن اخیر بانمونه هایی از استادان گذشته و معاصرمؤلف و (کابل ١٣٤٢ش)،
٦-منظومۀ بزرگداشت سید جمال الدین افغانی که به مناسبت بزرگداشت هشتادمین سالگرد مرگ وی منتشر شد(کابل ١٣٥٥ش)؛،
٧- خزینةالاشراف (١٣٥٥ش)؛
٨- تاریخ احمدشاهی (دوجلد،کابل ١٣٥٩ش)،
٩- سفرهای غازی امان الله شاه درکشوراروپا وآسیا(کابل ١٣٦٤)
١٠- سلطنت امان الله شاه واستقلال مجدد افغانستان(تالیف ١٣٦٤ش- چاپ قندهار ١٣٩٦)
١١- تحفة المولود (١٣٦٧ش)؛
١٢- دیوان رحمان بابا؛
١٣- فرهنگ کابل باستان(چاپ شده)
١٤-غزنه در دو قرن اخیر؛
١٥- رسالۀ دیوان اعلی در تاریخ ادارات افغانستان؛
١٦- دارالقضاء در افغانستان(کابل ١٣٦٩ش)؛
١٧- دیوان اشعار تیمورشاه درانی(کابل١٣٥٦ش).

در "دانشنامۀ ادب فارسی" علاوه برآثار فوق الذکر،از آثارآماده چاپ مرحوم پوپلزائی کتب دیگری به این نامها جلب توجه میکنند:

١- تقویم و تاریخ که خلاصۀ چهارده سده است؛
٢- تاریخ مطابع و جرائد افغانستان؛

٣- تاریخ ابدالیان قبل از زمان اعلیحضرت احمد شاه غازی؛
٤-نگاهی به تاریخ طالبان علوم در دو قرن اخیر،
٥-سیاحتنامۀ دهلی که نگارش آن را در سال ١٣٧٣ش در دهلی نو آغاز کرده بود؛
٦- حشمت التواریخ ، در جدی ١٣٧٤ ش آغاز کرده بود.

سلطنت امان الله شاه و استقلال مجدد افغانستان، یکی از آثار گران بهای تاریخی مرحوم عزیزالدین پوپلزائی است که مطالب وموضوعات آن درزمان سلطنت شاه امان الله توسط پدر مولف ثبت ویاد داشت شده است.

مرحوم عزیزالدین وکیلی پوپلزائی، یک شخصیت شناخته شده فرهنگی افغانستان است ومعاصر مورخینی چون: احمدعلی کهزاد، پوهاند حبیبی، غبار، کاتب، فرهنگ و رشتیا و دیگرکسانی است که با تاریخ و نویسندگی سروکار داشته اند، علاوتاً پوپلزائی، بیشترعمر خود را در وزارت اطلاعات وفرهنگ، وانجمن تاریخ بحیث یک عضو مسلکی متشخص در عرصۀ تاریخ نگاری وهنرخطاطی وخط شناسی سپرکرده است.

پوپلزائی در تاریخ نگاری سبک خاصی داشت وبه تبیین وتشریح مسایلی از قبیل وضع معیشتی مردم وشیوه تولید نعمات مادی و چگونگی روابط میان (دهقان) و(مالک زمین) ویا کسبه کاران وپیشه وران واهل بازار نمی پردازد، با وجود اینکه گاهی از زیر قلمش نکاتی در بارۀ قیمت مواد خوار بار از قبیل گوشت و روغن و آرد ومزد بناء ساختمان ومزدورکارعادی فرو می چکد، مگر بطورکلی برای او ثبت وقایع براساس سنوات وتاریخ وزمان وقوع حادثه درتاریخ نگاری زیاد تر اهمیت داشت و متعتقد بود که :«تاریخ یکی است واما طرز دید وتفکر واندیشه هریک نویسنده از هم متفاوت است که نباید هریک تالیف وصورت تحقیق را پیرو ویا بالمثل یک دیگر دانست.» [١١٠]

در هرحال،کتاب سلطنت امان الله شاه، به نظرم مهمترین اثرتاریخی مرحوم پوپلزائی میباشد که با معلومات واطلاعات تازه وناگفته های بسیاری همراه است که امکان نوشتن آن ناگفته ها در عهد سلطنت نادرشاه وظاهر شاه ودهه دیموکراسی برای مؤرخان ما غیرممکن بود. **پایان**

[١١٠] -سلطنت امان الله شاه و،پیشگفتارکتاب، ص٢٦

تقریظ سی وچهارم

کتاب تاریخ جرایدومطابع افغانستان
از آغاز تا دورۀ جمهوریت

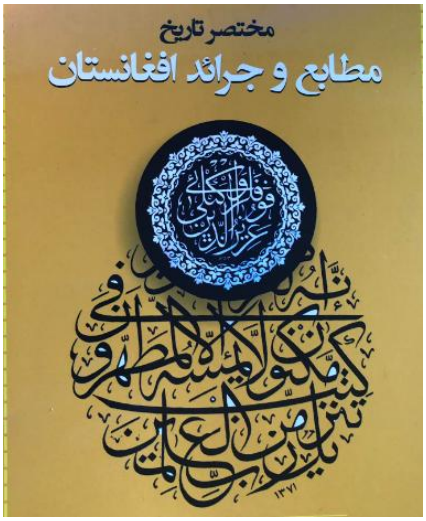

نویسنده :عزیزالدین وکیلی پوپلزائی
مشخصات کتاب :
تعداد صفحات:٧٨٢
قطع کتاب:وزیری -کاغذ اعلی
ناشر:اکادمی علوم افغانستان
سال چاپ:١٣٩٧ش،مطبعه بهیر
یک نسخه ازاین کاب پرارزش را عبیدالله وکیلی پوپلزائی پسرمولف مرحوم پوپلزائی با دوکتاب دیگراز مولفات پدر را بوسیلۀ پوست از هنگری برایم به سویدن فرستادند که بدینوسیله از ایشان تشکرمیکنم.

١-مطبعه:

مطبعه یعنی دستگاه طبع و چاپ جراید و روزنامه ومجله و رساله و کتاب واعلامیه ها واطلاعیه ها وقوانین ولوایح دولتی ومحل چاپ اوراق بهادار(صکوک) وبانک نوتها وهمچنان جایگاه چاپ آثارمولفان ونویسندگان وادیبان وشاعران ومترجمان وهنرمندان وغیره. پس مطبعه نقش مهمی درآگاهی واطلاع رسانی و استحکام روابط اجتماعی وفرهنگی وسیاسی واقتصادی یک جامعه دارد. بنابرین فهمیدن اینکه درکشورما مطبعه کی وازکجا وتوسط چه کسانی واردشده وشروع به کارکرده اند ، برای مردم وجوانان کشور یک ضرورت است واین ضرورت توسط مرحوم عزیزالدین

وکیلی پوپلزائی خطاط مشهورکشوربخوبی رفع شده است. بخاطراین خدمت مهم فرهنگی روحش را شاد ویادش را گرامی میخواهیم!

٢-اعطای یک خریطه طلا به کارگران مطبعه :

با مطالعه این کتاب، برای اولین بار دانستم که شاه امان الله کارگران مطبعه دولتی را که درچاپ عاجل اعلامیه سلطنت واستقلال افغانستان تحت عنوان [اشتهار واجب الاظهار]از خود حسن خدمت نشان داده بودند با عطای یک خریطه طلا به کارگران مطبعه آنها را مورد نوازش وتقدیرقرارداده است.

پوپلزائی میگوید:امان الله خان در بعد از ظهر(٢ حوت ١٢٩٧) متن اعلامیه سلطنت خود واستقلال کشوررا نوشت وبدست نظام الدین خان(پدر پوپلزائی،ناظم دفترشهزاده امان الله) داد تا به تیراژ ٢٥٠٠ نسخه چاپ و به قشله های عسکری و عنوانی حکام ولایات فرستاده شود.نظام الدین خان شام همان روز مسودهٔ اعلامیهٔ سلطنت امان الله خان واستقلال افغانستان را به مطبعه دولتی برد وبا همکاری میرزاجعفرخان قندهاری ومرتبین حروف چینی ماشینخانه آنرا همان شب ترتیب وطبع وصحافت نموده آمادهٔ توزیع کردند. نظام الدین خان از تلاش صادقانه کاگران مطبعه درچاپ اعلامیه سلطنت نزد امان الله خان تعریف کرد وامان الله خان هم یک خریطه طلا را به نظام الدین خان داد تا شخصاً به کارگران مطبعه توزیع کند. صبح روز یکشنبه ۴حوت نظام الدین خان با خریطه طلاه به مطبعه رفت و با حضور هیات سرخریطهٔ طلا رابازنمود وبرشمرد وبعد به همه کارگران مطابق خدمت شان طلا تقسیم نمود وبه مهتم دستورداد تا امضای کسانی راکه طلا گرفته اند گرفته به دارالتحریر شاهی بفرستد. بقول نظام الدین خان اولین خدمت طباعتی واولین انعام طلا در راه استقلال افغانستان همین طبع اشتهار در مطبعه حروفی ماشینخانه بود. (ص٩٦-٩٧)

٣-شمس النهار:

با مروری براین کتاب،برای اولین بار دانستم که امیرشیرعلی خان مطبعه شمس النهار را هنگام سفرخود به هند در سال ١٨٧٣ در بدل یک قطعه الماسی که از پدرش به او رسیده بود ، و او آن رابه یکی ازمقامات هند برتانوی داده بود،در هند خریداری وبه کابل انتقال داد وبوسیلهٔ کارگران

ماهر هندوستانی که امیرشیرعلی خان آنها را استخدام کرده بود، دربالاحصارکابل نصب نمود وجریدۀ شمس النهار را توسط همین مطبعه چاپ کرد.این مطبعه بنام مطبعۀ مصطفائی شهرت داشت و درحوادث جنگ دوم افغان و انگلیس درسالهای ۱۸۷۸ و۱۸۷۹ ازمیان رفت.[ص ۱۰-۱۲)

٤-اساس القضات:

با مرور براین کتاب برای اولین بارمطلع شدم که: پس از جنگ دوم افغان وانگلیس، اولین رساله ایکه در«مطبعه دارالسلطنه کابل" درسال ۱۸۸۵بچاپ رسید: "اساس القضات" نام داشت و رسالۀ دومی "دستورالعمل حکام وضباط" نام داشت وهردو تالیف ملااحمدجان قندهاری بودند.(ص ۲۱) مولوی احمدجان قندهاری از شخصیتهای آگاه در امور مالیاتی نیز بوده است، زیرا درسال۱۳۰۱ش درباره مالیات و چگونگی تحصیل و جمع آوری بدستور دولت کتابی بنام قانون نامه مالیات تالیف کرد و درمطبعه سنگی کابل بچاپ رسانید.درسال ۱۳۰۲ که برای باردوم دستگاه طباعت سنگ از دهلی وارد کابل وبکار اغار کرد دولت حکم صادرکرد تا باج وخراج ومالیات ها مطابق احکام شرعی اخذ گردد نه بیشتر از ان. بنابرین مولوی احمدجان قندهاری اثرجدید را از روی متون واسناد وارقام قدیم تلخیص واقتباس وتدوین وچاپ کرد.

این رساله شامل ۶۳ ماده بود وبحیث اولین قانون مالیات درافغانستان شناخته میشود.(ص۲۸۷)

٥-مطبعه دارالسلطنۀ کابل:

بامطالعه این کتاب، برای اولین بار آگاه شدم که امیر عبدالرحمن خان مطبعۀ دارالسلطنه کابل را خریداری وبه افغانستان وارد کرد. امیر پس از آنکه درسال ۱۸۸۴ بدعوت ویسرای هند به راولپندی سفرکرد،در صدد خرید مطبعه افتاد. بزودی به امیر اطلاع دادندکه میرزا عبدالرزاق بیگ چغتائی میخواهد مطبعه مکمل خود رابفروشد. امیربلادرنگ مالک مطبعه را فراخواند ومطبعه او را که دارای سامان ولوازم مکمل چاپ بود با قیمت گزاف خریداری کرد وبه کابل انتقال داد ومطبعه را درسرای مادر سردار شیرعلی خان قندهاری[متصل گذر دیوان بیگی] نصب کردند که در اول بنام

مطبهٔ دولتی یادمیشد وبعد از آنکه مطبعه را درمحل ماشین خانه کناردریای کابل نصب کردند بنام «مطبعه دارالسلطنهٔ کابل» مسما نمودند.(ص١٦-١٧)

٦-اولین کارگران مطبعه دولتی کابل:

امیرعبدالرحمن هنگام خریداری مطبعه از هند،میدانست که افراد ماهردرفن طباعت درافغانستان وجود ندارد، بنابرین باید همراه با مطبعه اشخاص فنی را نیز از هند استخدام کند وبا خود به افغانستان ببرد، بنابرین امیربه میرزا عبدالرزاق مالک مطبعهٔ چغتائی گفت:«تدویر مطبعه بدون کارپردازان ماهر وکاپی نویسان آزموده وورزیده صورت گرفته نمیتواند، بنابرین به کسانی که در فن استکتاب بااصول لیتوگرافی(کاپی نویسی چاپ سنگی)وهم ماشین کاری مهارت داشته باشند، معرفی دارند تا با معاش کافی استخدام نمائیم. واگرخیال اقامت وخدمت دایمی درافغانستان داشته باشند محل اقامت نیز به اوشان خواهیم بخشید.»میرزا عبدارزاق بیگ چون لطف وشفقت امیر را نسبت بخود احساس نمود،باخوشی گفت : اگرامراستخدام عنایت فرمایند من با دو پسرم عبدالرحمن بیگ وعبدالرحیم بیگ ودونفراستاد ماشین کار بنامهای افسرعلی وابرارعلی شامل خدمت افغانستان خواهند گردید.امیر با خوشحالی پذیرفت وهرپنج نفر را با معاش بلند استخدام نمود و یکجا با مطبعه به کابل انتقال یافتند وبه نصب مطبعه در سرای سردار شیرعلیخان قندهاری در شوربازارکابل پرداختند.

پوپلزائی میگویدکه :عبدالرحمن بیگ پسر میرزا عبدارزاق بیگ چغتائی شخص خوشنویس وهم در فن عکاسی وترجمانی از زبانهای انگلیسی واردو دسترسی کامل داشت وحاجی میرباقر لکنهوی وحافظ منشی حیدرعلی خوشنویس وافسرعلی وابرارعلی ماشین کاران ماهری بودند که تادم مرگ درمطبعه کابل کارکردند. مولف می افزایدکه وقتی عبدارزاق چغتائی وفات نمود،دولت معاش ماهواراو راکه وجه کافی بود قطع نکرد وبه خانواده او میداد. امیرعبدالرحمن خان درتاج التواریخ درحق او نوشته است:« ....شخصی که بجهت احداث نمودن مطبع درکابل قابل تمجید بود مرحوم منشی عبدالرزاق بیگ هندی از اهالی دهلی بود. مشارالیه بمرض نوبه وفات یافت، ومحض پاداش خدمامات او مواجب او را بدون کم وکسر به بازماندگانش میدهم.»(ص١٨، ١٩)

٧-مهتمم :

-با مطالعه این کتاب ، دانستم که درعهد امیرعبدالرحمن خان سرپرستان مطبعه وداک خانه را بنام مهتمم یاد میکردند واولین مهتم مطبعه عهد امیر شیرعلیخان حاجی حسن خان بود که بعد مهتمم داگ خانه پشاور تعیین گردید. مهتمم مطبعه دارلسلطنه کابل ابتدا میرمحمدعظیم سارجن وپس ازاو گل محمدخان(برادربزرگ محمود طرزی) بود. بعد ازاو، عبدالخالق خان طرزی مهتمم مطبعه مقررشد. محمداسلم صیغانی مهتمم مطبعه صکوک بود وامیرمحمدخان شاغاسی مهتمم تمام داک خانه ها بود. منشی محمدنذیرخان مهتمم تعمیرات کابل بود.(ص٢٥-٢٦)

٨-سراج التواریخ:

-با مطالعه این کتاب، برای اولین بارمطلع شدم که امیرحبیب الله خان وبرادرش سردارنصرالله خان درعهدحیات پدر تصمیم داشتند تا تاریخ خاندان محمدزائی را از زمان حاجی جمالخان وپسرش سردار پاینده خان تا عهد خودشان بنویسند.همین تصمیم دوبرادر سبب نگارش سراج التواریخ بوسیلۀ فیض محمدکاتب گردید.

امیر حبیب الله خود در صفحه اول سراج التواریخ اینطور میگوید:«از دیر گاه مکنون خاطر داشتم واین امر را لازم می پنداشتم که وقایع و سوانح پادشاهان افاغنه را از بدو سلطنت اعلیحضرت احمدشاه درانی الی زمان حال نگارش دهم. چنانچه در این آوان که زمام اختیار امارت افغانستان درقبضه اقتدار این فرمانبردار خالق سبحان آمد تصمیم عزم برتسوید وقایع نموده وخود را از سبب گرفتاری در امور. مهمه سلطنت وتربیت سپاه و رعیت معذور دیده فیض محمدکاتب بن سعید محمد مغل معروف به هزاره محمدخواجه را مامور فرمودم که به تحربر پرداخته سرگذشت پادشاهان افغان را کتابی مرتب کند تا در روزگار یادگار بماند. با وجود گرفتاری زیادکه درامورات دولت علیه خداد افغانستان دارم بازهم جزو جزو که تحریر می یابد خود من شخصا"ملاحظه کرده چک واصلاح نموده اجازه چاپ را میدهم.»(ص٢٧١)

امیرحبیب الله خان اولین امیری درافغانستان بوده که مطالب سراج التواریخ را بعد از تدقیق هیات موظف،خودش میدید وهرصفحه وهرسطر آن

رابدقت چک میکردوبعد برای ثبت تاریخ به ملا فیض محمدکاتب میداده است تا درج کتاب نماید.وحتی هنگام چاپ آن آخرین پروف سراج التواریخ راخودش میخواند وبعد از ملاحظه او بچاپ سپرده میشد. ودرسال ۱۳۳۳ قمری چاپ جلد اول سراج التواریخ از مطبعه حروفی کابل اتمام شد.(ص ۲۷۱-۲۷۰)

۹-ادارۀ شاذ ونادر[موزه ملی]:

-با مطالعه این کتاب برای من معلوم گردید که: امیرحبیب الله خان علاوه برکتابخانه بیت العلوم حبیبیه ، یک ادارۀ عالی بنام «شاذ ونادر» بشکل موزیم وآرشیف وکتابخانه خاص نیز ترتیب داده بود وآثارکمیاب ونفیس وحیرت آور را در آنجا نگهداری میکرد وبعضی اوقات آنها را در در قصرباغ بالا ویا باغ بابرشاه ویا برج شمالی ارگ وداخل حرمسرا وغیره اتاقها وسالونهای مجلل، به نمایش میگذاشت. سرمنتظم ادارۀ «شاذونادر» ، نظام الدین خان (پدر وکیلی پوپلزائی،پسرمامای علیاحضرت سراج الخواتین) بود.امیرهمه وقته میگفت:«امتعۀ این اداره عالیه حیات من است.» یعنی عظمت وحیثیت تاریخی افغانستان به آن وابسته است.چراکه مفاخر درجه اول معنوی ومادی سرزمین افغانی درادارۀ عالیه شاذ ونادر فراهم آورده شده بود وموجودیت همین اداراه وکتابخانه حضور والا بود که بعد از سنه ۱۲۹۸ش موزۀ کابل را تشکیل داد.» (ص ۵۸۰)

۱۰-خلاصه:

خلاصه بایدگفت که با مطالعه این کتاب میتوان با انواع واقسام مطابع دولتی وشخصی در دوران سراجیه وامانیه وظاهرشاهی وعهد جمهوریت وبا فعالیت هریک از مطابع آشنائی حاصل نمود. همچنان میتوان از وجود تعداد زیادی از جراید و روزنامه ها ومجلات درمرکز و ولایت کشورآگاهی حاصل کرد.کتاب مورد بحث ما، گنجینۀ بزرگ وگرابهایی از مسایل مربوط به طبع وچاپ آثار مختلف علمی وقوانین ونظامنامه ها وروزنامه های شخصی ودولتی است که نظیرآن را تا کنون مثل من شایداکثرافغانها ندیده باشند .بنابرین داشتن یک نسخه ازاین کتاب برای اهالی کتابخوان وکتابدار از ضروریات است.

روح عزیزالدین وکیلی پوپلزائی تاریخ نویس وهنرمند مشهوردرهنرانواع خط وخطاطی وشاعر تعمیه گوی کشور شاد ویادش گرامی باد!

با مطالعه کتاب "تاریخ مطابع وجراید افغانستان» تالیف مرحوم پوپلزائی، یک موضوع سخت مهم وخواندنی در بارۀ نائب السلطنه توجهم را بخود جلب نمود و آن ذوق سرشار او به مطالعه کتابهای ادبی وتاریخی واجتماعی وداشتن یک کتابخانه بزرگ در منزل شخصی خود و انس والفت با شاعران وادیبان بیدل شناس است.

همچنان با مطالعه کتاب تاریخ مطابع دریافتم که امیرحبیب الله خان وبرادرش نایب السلطنه هردو ذوق وشوق فروانی برای مطالعه ادبیات وخواندن اشعار بیدل وتحلیل وتفسیراشعار این شاعر نامدار درسبک هندی داشتند.

وسردار نصرالله خان انجمنی از بیدل شناسان معروف کابل را تشکیل داده بود که هر هفته از طرف شب یک مجلس بیدل خوانی در منزل شخصی سردار دایر میشد و اعضای انجمن به حوانش دیوان بیدل می پرداختند و بر تاویل وتفسیراشعار و استعارات وتشبیهات کلام بیدل نظر میدادند یا اشعاری دراقتفا از بیدل میخواندند.

در افغانستان عصرمحمدزائی، دانش وخرد اشخاص از روی فهم او ازاشعار بیدل مشخص میشد. واگراین فهم ودرک شخص از شعر بیدل با شعرسرائی وخوشنویسی همراه می بود، آنگاه به لقب میرزا (آدم دانشمند) معروف میگردید.

فهمیدن اشعار بیدل کاراسانی نیست،اشعار بیدل،چنان در صور خیال‌پیچیده است که فهمش از توان انسانهای عادی بعید است ، ازاینست که فهمیدن اشعاربیدل یک فضیلت بشمار میرفت وبیدل شناسان خود را یک سروگردن بلندتر از شاعران عادی بحسابه می آورند.

تفسیروتشریح کردن دقیق شعر بیدل خیلی مشکل است. طور مثال به این ابیات ازیک عزل بیدل توجه کنید:

رسانده است به آن انجمن زما نرسیدن
هزار قافله آهنگ و یک دعا نرسیدن

نفس کشد چقدر محمل غرور تردد
بیک دو گام ره وهم تا کجا نرسیدن
تأملي که جهان چیده سعي هرزه تلاشان
بر ابتداي تگ و تاز و برانتها نرسیدن
زدیر و کعبه مپرسید کاین خیال پرستان
رسیده اند بچندین مقام تا نرسیدن
چگویم از مدد ضعف نارسائي طاقت
بخود رساند مرا سعي هیچ جا نرسیدن
(ارسالی واصف حسینی)

سابقهٔ بیدل خوانی درمیان طبقه اشراف جامعه افغانستان به زمان تیمورشاه درانی در دهه هشتاد قرن ۱۸ برمیگردد. چون تیمورشاه خود شاعر زبان دری بود،او دیوان بیدل را از هند باخود آورده بود و برای بیدل خوانی مجالسی در دربارخود تدویرمیکرد و کسانی را که در سرودن شعر وشاعری نام وشهرتی داشتند در آن مجالس دعوت میکرد.

درمیان سرداران قندهاری سردارمهردلخان مشرقی وسردارغلام محمدخان طرزی وپسرش عندلیب از شعرای توانای پیرو سبک بیدل بودند. ودو تن اولی درهنرخطاطی وتذهیب کتاب سرافراز اقران بودند.

اعضای انجمن بیدل شناسی دربار نایب السلطنه:

۱-میرزا محمدیعقوب خان خوشنویس کابلی،
۲-ملا عبدالعلی مستغنی ابن مفتی رمضان کابلی،
۳-ملاپیر دوست کابلی،
٤-میرزا محمدعلی،
٥-میرزا غلام محمدخان [نوید]،منشی حضورامیرحبیب الله خان،
٦-ملا عبدالجبار ولدگل آخندزاده ساکن سرخاب،
۷-ملا عبدالرحمن برادرملا عبدالجبار سرخابی،
۸-ملا عبدالرحمن طوطی ساکن زمهٔ کوهدامن کابل،
۹-میرزا سیدحسین خوش نویس،
۱۰-مولوی محمدیعقوب فراهی،
۱۱-محمدانور بسمل.

مجالس این انجمن اغلب درعمارت شخصی سردارنصرالله خان معروف به"زین العمارت" [قصرصدرات] دایرمیشد. » (همان منبع،ص ۲۸۵)

یکی از اشعار سردار نصر الله خان مرحوم با این بیت آغاز می گردد:

تا دلم در حلقه داغ محبت جا گرفت
خاطر از دنیا و مافیها گرفت»

سردار عزیزالله خان قتیل پسربزرگ سردارنصرالله خان نیز شاعری توانا در سبک هندی یعنی بیدل بوده است وجناب هادی ابوی از وجود دیوان چاپی اش شهادت داده اند.

سردارنصرالله خان وتاسیس یک کتابخانه بزرگ:

سردار نصرالله خان ذوق وشوق سرشار به کتاب ومطالعه داشت و به شعر بیدل و معانی بلند شعر بیدل عشق میورزید،

آنطورکه پوپلزایی روایت میکند کتابخانه سردارنصرالله خان درمنزل اول اقامتگاهش (قصرصدرات) موقعیت داشت.ایشان در جمع آوری وخریداری کتب متنوعه و تاسیس یک کتابخانه بزرگ وجامع خیلی توجه نمودوشخص علم پروروادب گستر وهمیشه با علما وادبا سرورکارداشت ودر دربارخود همیشه دانشمندان وهنروران را بار میداد ومجالس علمی وادبی برگزارمیکرد.کارمهمی که سردارنصرالله خان برای غنای کتابخانه خودانجام داد جمع آوری همان ۱۸ هزار جلدکتاب نهایت مهم و نفایس خطی که از عهد شاهان درانی در بالاحصارکابل باقی مانده بود وامیردوست محمدخان آنها را به مولوی محمدسعید خان قاضی القضات بخشیده بود، ودریافته بود که ممکن است آن کتابها نزدقاضی سعدالدین خان –خان علوم[قاضی القضات امیرحبیب الله خان]موجودباشند، بنابرین ازقاضی القضات سعدالدین خان جویاشد که اگربطورفروشی یا هدیه به کتابخانه او بسپارند.چون در مرور شصت سال بسیاری از آن نسخ معتبریا ضایع شده و یا حیف ومیل وبفروش رسانده شده بودند، معهذا آنچه باقیمانده بود نیز خیلی زیاد بود وقاضی سعدالدین خان آنها را به نایب السلطنه اهدا کرد .علاوتاً کتابهای که خودقاضی سعدالدین خان هنگام ماموریت خود درهرات

ودیگرولایات جمع آوری کرده بود نیز به کتابخانه نایب السلطنه تعلق گرفت. همچنان سردار محمدعثمان خان والی قندهار ولویناب خوشدلخان نیز یک تعداد کتب گرانبها را از ولایت قندهار جمع آوری کرده به کتابخانه سردارنصرالله خان وکتابخانه امیرحبیب الله خان اهدا کردند .وقتی سایروالیان وسررشته داران ومستوفیان ولایات از ذوق نایب السلطنه آگاهی حاصل نمودند، هریکی از دیگری سبقت جسته درجمع آوری نسخ خطی وکتاب قدیمه وتقدیم آن به کتابخانه نایب السلطنه برسم تحفه اهدا کردند وبدین طریق کتابخانه سردارنصرالله خان یکی از غنی ترین کتابخانه های عصرضیائیه وسراجیه گردید.

درکتابخانه سردارنصرالله خان(نایب السلطنه) اشخاص ذیل :سید عطامحمد پشینی قندهاری، میرمحمدمحسن قندهاری، مولوی محمدیعقوب فراهی،محمدانورخان بسمل،میرزا عبداللطیف خان جوانشیر کابلی، سیداحمد خان [رکابدار] ،منشی غلام محمدخان،میرزا محمدعلی خان تائب،میرزا عبدالحسین خان منشی،میرزا محمدعمرخان کشمیری، شیخ محمدرضاخان کابلی،ملا محمدسرورخان اسحاقزائی،ملازم حضور نایب السلطنه وشخص سردارنصرالله خان بسیارزحمت کشیدند ورنج بردند. چنانکه براثر توجه ملامحمدسرورخان اسخاقزائی ،ملا فیض محمدکاتب درسال ١٣٠٥ قمری به دربار سردارنصرالله خان معرفی ودرهیات تألیف واستنساخ کتب شامل گردید و از برکت همین کتابخانه بود که کاتب، مولف «تحفة الحبیب» یعنی "سراج التواریخ" شد.(همان ،ص ٥٨٠-٥٨٤)

پوپلزائی از قول پدرخود[نظام الدین خان سرمنتظم ادارۀ عالیه شاذ ونادر] مینویسد که :خوشدلخان لویناب نائب الحکومه قندهار، تعداد زیاد کتاب های قلمی را ازدیار قندهار جمع آوری کرده برسم تحفه برای سردار امان الله عین الدوله بکابل فرستاد واین خبر به سمع سردار نصرالله خان نائب السلطنه رسید وبموجب رقعه یی از عین الدوله خواهش کرده نوشت:شنیدم کتابهای بسیار خوب برای ارجمند نورچشم عین الدوله رسیده است، اگربرای نگهداشت کتابخانه حضورمن بفرستید خیلی خوشوقت میشوم. عین الدوله بجواب او محترمانه نوشت که :درخصوص یک کتابخانه منظم من خود هم بسیار سعی دارم وآنچه دل آن بزرگوار میخواهد

، این کمترین نیز آرزودارد تا خدا بخواهد کامیاب شوم. نائب السلطنه بجواب نوشت:من دل آن ارجمند نورچشم سعادتمند را ازتحفه های خاطرخواه من[از] جانب خود خوش میسازم، اما کتابها را بالضرور از جناب شان برای زیب وزینت کتابخانه خودتقاضا میدارم.عین الدوله بجواب نوشت:«دل صیدعشق است محکوم کس نیست، الحکم الله والملک الله»(همان،ص ۵۸۴)

بعداً نائب السلطنه ازخواهش خود منصرف وهم قدری آزرده خاطرشد.اما عین الدوله به انتظام کتابخانه یی که اصلاً کتابخانه ملی مدنظر او بود، پیوسته سعی می ورزید و آثار بسیاری درهمان دورۀ شهزادگی خود بدست آورد. پس از خاتمه کارنصرالله خان وضبط جایداد واموال او[در۱۲۹۸-۱۲۹۹ش]قسمتی از نفایس آثاراو بدست افراد استفاده جو رسید. یعنی کتب وقطعات بسیارنفیس کتابخانه سردار نصرالله خان درنزد محمدامین خان فراش باشی تا دیر سالیان باقی ماند، زیراکه او برحسب فرمان دولت امانیه به ضبط امول واشیاء نائب السلطنه مقرربود.»(همان ،ص ۵۸۴)

منظوراز شرح وبیان این مطالب اینست تا جوانان ما بدانند که سردار نصرالله خان وبرادرش امیر حبیب الله خان ، مردمان بیسواد وجاهلی نبودند و از تحصیل ودانش عصرخود که همانا علوم دینی وتسلط برمناسک شرعی وادبیات فارسی باشد بهره مندبودند. وبه لحاظ فرهنگی در سطح بالایی قرارداشتند که بر اثر مطالعات خود در علوم اجتماعی وتاریخ وادبیات فارسی شخصیتهای برجسته عصر خود بشمار میرفتند.چنانکه سردارنصرالله خان علاوه برسرودن شعربا تشکیل انجمن بیدل شناسان وتدویر مجالس ادبی وخواندن اشعار بیدل و تعبیر و توضیح معانی شعربیدل از سوی اعضای انجمن زمینه چاپ دیوان بیدل را فراهم کرد و انجمن بیدل شناسان را مورد حمایت و نوازش خویش قرار میداد.

پایان ۱۸ /۱۱/ ۲۰۲۲

تقریظ سی وپنجم

"مشکلات کمبود آب در شهر کابل واهمیت احیای کاریزها درافغانستان"

(از داکترعبدالحنان روستائی)

چندی قبل نویسنده ارجمند آقای داکترحنان روستائی یک نسخه ازاین اثر گرانسنگ را لطف کرده برای من فرستادند که بدین مناسبت برایشان تبریک میگویم.

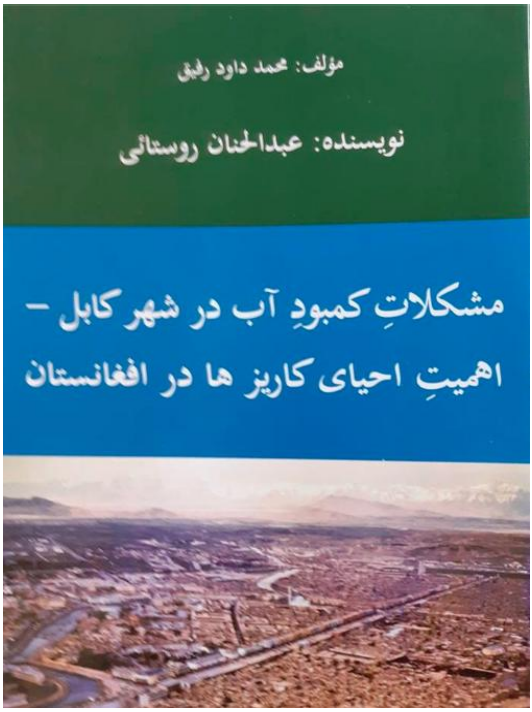

کتاب درکاغذ مرغوب جلا دار وپر بها با حروف زیبا وادبیات عالی و روان باعکس های رنگه از منابع آبی وسرچشمه های رودخانه کابل وهلمند ولوگر وپروان وشبکه های کاریزدرافغانستان، در ۲۰۲ صفحه درسال ۲۰۱۸ (۱۳۹۷ش)، در آلمان بچاپ رسیده است. صفحات کتاب برخلاف متون ادبی وتاریخی، دردو ستون به شیوۀ مجلات تفریحی چاپ شده است که خواندنش برای من خالی از اشکال نبود.

مطالعه کتاب را ازتقریظ خوب داکتر سید عبدالله کاظم شروع نمودم وهنوز به بخش دوم کتاب یعنی ضرورت احیای کاریزها درافغانستان نرسیده بودم که سرافتادم به شفاخانه کشید وکار مطالعه بخش دوم وابراز نظر براین اثر به تأخیر افتاد.

باید اعتراف کنم که هرقدر سعی نمایم تا تقریظی درخورارزش این کتاب بنویسم،هرگز در حدی نخواهد بود که حق نویسنده ومولف گرامی آن را اداء کرده بتواند.
کتاب،برمحور یک موضوعی حیاتی وبسیار ضروری برای میلیونها باشنده کابل می چرخد که به هیچ صورتی کس نمیتواند از کنار آن بی تفاوت بگذرد و اندر اوصاف کتاب وموضوع آن حرفی نداشته باشد.
سخن برسر آب ومشکلات کمبود آن است، که یکی از دغدغه های اساسی جامعه ودولت افغانستان بشمار میرود. آب نوشیدنی، مثل تنفس هوا برای زنده ماندن انسان وحیوان ونبات وبقای جامعه یک ضرورت حتمی وحیاتی است. بدون آب ، زندگی ناممکن است وبه همین خاطراست که کارشناسان سازمان ملل ، پیش بینی کرده اند که جنگ آینده درمیان ملل، جنگ برسر اب خواهد بود، نه برسر انرژی!
مولف نیز به اهمیت این ماده حیاتی توجه را تمرکزداده ومینویسد:**"آب، پیش شرط اساسی ولازمی برای حیات در روی زمین است.کمبود این مادۀ حیاتی باعث معضلات بزرگ طبیعی واحتماعی شده ونابسامانی های اقتصادی را در قبال دارد."**(صفحه چهارم پشتی کتاب)
در پشتی کتاب جملاتی ثبت شده که نشان میدهد:**نویسنده کتاب داکتر روستائی، از شخصیتهای تحصیل کرده در رشتۀ های جیولوجی، پترولوژی ، پالیئونتولوژی وجیوفزیک در پوهنتونهای کابل، وهانورآلمان می باشند. وی دکتورای خود را در علوم طبیعی از پوهنتون ارلنگن - نیورنبرگ آلمان گرفته و به حیث کارمند سروی جیولوجی درآلمان مشغول خدمت شده است. او همچنان در عرصه های مواد رادیواکتیف(یورانیم وتشعشات ناشی از آن)، استخراج زغال سنگ ونمکها، وتحقیقات جیوفزیکی برای تثبیت مواد منفلقه ومنفجره ناشی از جنگ جهانی دوم تحقیقات نموده است.نامبرده مشاور وزارت صیانت از طبیعت، محیط زیست وامنیت ریکتورهای اتمی درآلمان بوده، در رابطه با بستن معادن یورانیم وخطرات آلودگی های مواد رادیواکتیف، وهمچنان در بخش صیانت از آب،خاک،ومحیط زیست،فعالیت درساحات ملکیت دولت، تفحص واکتشاف معادن جامد منجمله فلزات رنگه،فلزات الکترونیک،فلزات نادره وهایدروکاربن ها در آلمان،امریکای لاتین وافریقا تحقیقات وفعالیت کرده است.او تا کنون چند کتاب درمورد افغانستان نوشته است وطراح چند پروژه برای باز سازی (منجمله پروژه احیاء آبیاری و زراعت درنیمروز) نیز میباشد.**

شخصیتی با این ابعاد تحصیل وتخصص وتجربه عملی، یک سرمایه ملی است که وقتی طرحی یا نظری برای رفع مشکلات جامعه افغانستان ابراز میکند، مسئولین دولتی می باید آنرا با خوشحالی وقدردانی استقبال کنند ودر پی چاره جوئی وتحقق آن نظریات وپیشنهادات برایند.
یکی از طرح های قابل توجه داکتر روستایی، مشکلات کمبود آب در شهر کابل وراه های حل آن است.نویسنده پیرامون اهمیت قضیه چنین اذعان میکند:«**آب اساس حیات است که برای پیشرفت جوامع بشری از جمله افغانستان، مخصوصاً شهرکابل، اهمیت فراوان دارد. تغییرات اقلیم،خشک سالهای اخیر،افزایش نفوس واستفاده فراوان وبی رویه[نادرست] از منابع آبهای رویزمینی ومخصوصاً آبهای زیرزمینی، بخاطر نوشیدن، زراعت، صنعت ومقاصد دیگر،باعث فروکاست سطح آبهای زیرزمینی وخشکیدن بیشتر از ۵۰ درصد چاه ها، ارهتها وکاریزها گردیده [است]. مضاف برین بنابر بی توجهی های مردم وحکومت، منابع آبهای رویزمینی وزیر زمینی شهر کابل براثر نفوذ فضلا بها والحاق انواع کثافات با مواد کیماوی وبیولوجیک آلوده وموجب مریضی مختلفی گردیده اند.ازاین رهگذر برای باشندگان شهرکابل مشکلات عدیده بروز کرده ودامنه آن بیشتر توسعه می باید.**» (ص۹)
نویسنده مینویسد: «برای کاهش مشکلات کمبود آب درشهر کابل، اقدامات زودرس مانند اعمار بند"شاه توت" درتنگی سیدان واعمار آبشارها بالای رودخانه کابل برای تغذیه آبهای زیر زمینی در مواسم فراوانی آب ،جلوگیری از ضایعات آب ومدیریت سالم این منابع ضرور پنداشته می شود. چون این اقدامات ضرورت روبه افزایش آب را در پایتخت به تنهایی حل نمیتوانند،ازین روبا اقدامات دیر رس میتوان در آینده برمشکلات قلت آب در شهر کابل غلبه کرد. برای جلوگیری ازاین فاجعه باید آبهای رویزمینی دربندهای آبگردان ذخیره وآبهای زیر زمینی به وسیله آنها تغذیه شوند تا چاه ها، ارهتها وبالخاصه کاریزهادوباره احیا گردد.»(ص ۲۱-۲۲)
نویسنده ، برنامه دولت را برای رسانیدن آب از لوگر،غیر علمی وغیر کافی دانسته با ارائه دلایل موجه علاوه میکند که **منابع آب درشمال کابل قرار دارند نه در جنوب آن که باید مورد استفاده قرارگیرند.**
مولف اعمار بند«شاه توت» در"تنگی سیدان" را از جمله اقدامات زود رس دانسته در مورد تنگی سیدان وموقعیت بند"شاه توت" اطلاعات دقیقی میدهد:«تنگی سیدان، درقسمت جنوبغرب کابل قرار دارد وانجام درۀ باریک آونی است که ازدامنه های شرقی شرق کوه های پغمان وجلگه های جنوبی کوه بابا در شمال «کوه قلندر» آغازگردیده،بعد از گذر از منطقۀ "سیاه

خاک"و"کوتۀ عشرو" از منطقۀ پل سرخ درغرب میدان شهر دریک منحنی به تنگی للندر(لعل اندر) رسیده به حوزۀ فرواقتاده کابل می رسد. کمترین عرض این دره در منطقۀ "شاه توت" که درجنوب شرقی "تنگی سیدان" قرار داردسنجش شده (شکل ۱-٤٤).

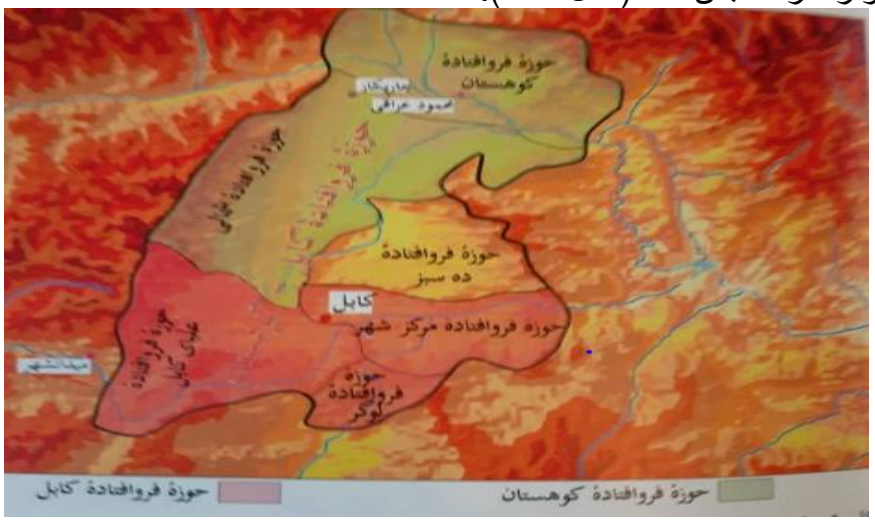

"منطقۀ شاه توت، در بین شاخه هایی از سلسله های سیاه کوه وکوه خواجه گلباران درجنوب وکوه سنگ ریخته وکوه برج سرخ درشمال احاطه گردیده وامکانات اعماریک سد آبگردان را به خوبی آماده کرده. منطقه شاه توت نسبت به حوزۀ فروافتاده کابل دارای ارتفاع بیشتر بوده وبا استفاده ازاین سرکوب طبیعی امکان آن موجود است تا به بخش های وسیع حوزۀ کابل آب رسانده شود. حجم آبی که درمنطقۀ تنگی سیدان به داخل رودخانه از سال ۱۹۶۱ تا۱۹۸۰ اندازه گیری شده، بین ۱۳، ۱ تا۹۶، ۷ مترمکعب در یک ثانیه نوسان میکند.متخصصان امریکایی با ارقام دست داشته وارقامی که از طریق یک مودل حاصل کرده اند، حجم آبی را که درمنطقه تنگی سیدان جریان میکند، بین سالهای ۱۹۶۱ و۱۹۸۰ از۳،۰ تا ۲، ۱۷ مترمکعب دریک ثانیه محاسبه کرده اند. به این ترتیب حد اوسط جریان آب در منطقۀ سیدان سالانه حدود۱۰۰ میلیون مترمکعب آب می باشد.گفته شده که مصرف این پروژه به ۲۳۵ میلیون دالرپیش بینی شده که از جانب دولت هند پرداخت واعمارمیگردد.... با اعمار این بندوبا احیای سیستم آبیاری عنعنه ئی وتوسعه وانکشاف شبکه های مدرن آبیاری نه تنها مشکل کمبود آب نوشیدنی تا حدودی مرفوع میگردد، بلکه کابل عزیز سرسبزی گذشته اش را بازخواهد یافت.»(ص۹۸)

نویسنده در رابطه به کاسۀ بند وچگونگی وضعیت جیالوجیکی به یک نکته مهمی اشاره نموده میگوید:«کاسۀ بند دربین احجار آهکی متحوله قرار داشته که درزهای های بیشماری را دارا بوده وبه زاویۀ ۳۰ درجه از درۀ اصلی قرار دارند که امکان ضیاع آب هم درکاسه بند وهم جناح های آن موجود است[۶،ص۵۷]. قبل از کاسۀ اصلی، باید بند کوچکتری(پیش بند) آعمارگردد تا از انتقال ریگ وجغله ولای به کاسۀ اصلی جلوگیری نماید، درغیر آن کاسۀ اصلی با مرور زمان از این رسوبات پرشده وظرفیت ذخیرۀ آن کاهش می یابد، چنانکه این اشتباه در دراعمار بند کجکی وبند دهله صورت گرفته است.»(ص۱۰۰)

داکتر روستائی، با توجه به پلان هفت سالۀ زمان جمهوریت داودخان متذکرمیشود که " مطالعات دقیق ومفصل بند ذخیرۀ "شاه توت" در "تنگی سیدان" وبند ذخیرۀ لوگر در پلان هفت سالۀ زمان محمد داود برای تهیه آب به منظور انکشاف آبیاری، صنایع و رفع ضرورت آب نوشیدنی درنظرگرفته شده بود. علاوه براین در پلان هفت ساله زمان محمد داود، بند ذخیرۀ بالای رود خانه های پنجشیر وغوربند جهت تولید برق برای آن مناطق وشهرکابل نیز در نظرگرفته شده بود که باید دوباره روی دست گرفته شوند.»(همانجا)

نویسنده به اعمار آبشارها در مسیر رودخانه کابل نیز توصیه های دارد وپس از برشمردن فواید این آبشارها،به بررسی یک سلسله اقدامات دیر رس پرداخته پیشنهادات جالب ومفیدی به دولتمداران کابل میکند که از هر لحاظ سودمند اند.(صفحات۱۰۳-۱۰۸)

خلاصه ،مولف در بخش اول کتاب،به منابع آبهای رویزمینی وزیر زمینی درکابل وعلل آلودگی آنها با دقت پرداخته ،عوامل کمبود آب، منجمله موقعیت افغانستان در کمر بند خشک زمین،تغییرات اقلیم وکاهش بارندگی،ازدیاد نفوس،استفاده بی رویه وعدم مدیریت سالم از این منابع،برشمرده شده، مخصوصاً کابل که همین حالا به آب زیاد نیازمند است واین نیاز روز تا روز بیشتر ومنابع آب کمتر شده میرود.ازاین رو راه های حل برای بهبود تأمین آب نوشیدنی و آب به منظور زراعت ارائه گردیده است.

بخش دوم کتاب:

در بخش دوم از کاریزها به عنوان یک صنعت مؤثر باستانی برای تدارک آب نوشیدنی وابیاری یادشده وازمناطقی که در آنها صنعت کاریز کنی معمول بوده، بحث بعمل آمده است.

نویسنده در باره کاریزها مینویسد:"کاریز ها درافغانستان پیشینه تاریخی دارند. اینها نشان دهنده یک هنر قدیم این سرزمین اند که برای استفاده از آبهای زیر زمینی در هم آهنگی با طبیعت تکامل یافته ومورد استفاده قرار گرفته اند. لاکن براثر جنگها، خشک سالیها، استفاده بی رویه به کمک چاه های عمیق وواتر پمپها درمناطق استفاده از کاریزها ومصیبت های دیگر، اکثر کاریزها خشک شده ویا براثر عدم مراقبت از فعالیت بازمانده اند. در گذشته درافغانستان با استفاده ازحدود ۷ هزار کاریز بین ۱۶۰ تا ۱۷۰ هزار هکتار زمین آبیاری می شد ومیلیونها نفر از آب نوشیدنی پاک استفاده میکرد. با پاک کاری ومراقبت از کاریزها امکان احیای آنها هم درکابل وهم در ولایات مملکت میسر است. با بکاربرد میتودهای جدید علمی وتخنیکی که مصارف زیاد نمی خواهند، بهره دهی کاریزها بالا رفته ومشکل لای روبی وپاک کاری آنها به حد اقل کاهش می یابد. احیای کاریزها که نقش کلیدی وموثری در نظام اقتصادی وحیات اجتماعی کشور دارند، موجب شگوفائی اقتصاد زراعتی وایجاد کار وفعالیت های متعدد وآرامش مردم میگردد."(ص۲۲)مولف در رابطه به موجودیت کاریزهای فعال وغیرفعال درپایان دهه ۱۹۶۰ یعنی زمانی که تغییرات اقلیم هنوز محسوس نبود واستفاده از چاه های عمیق با واتر پمپ به ندرت دیده میشد، نقشه[هوائی] کاریزهای که فعال بوده اند، در شکل ذیل نشان داده است- (شکل۲-۱۲)

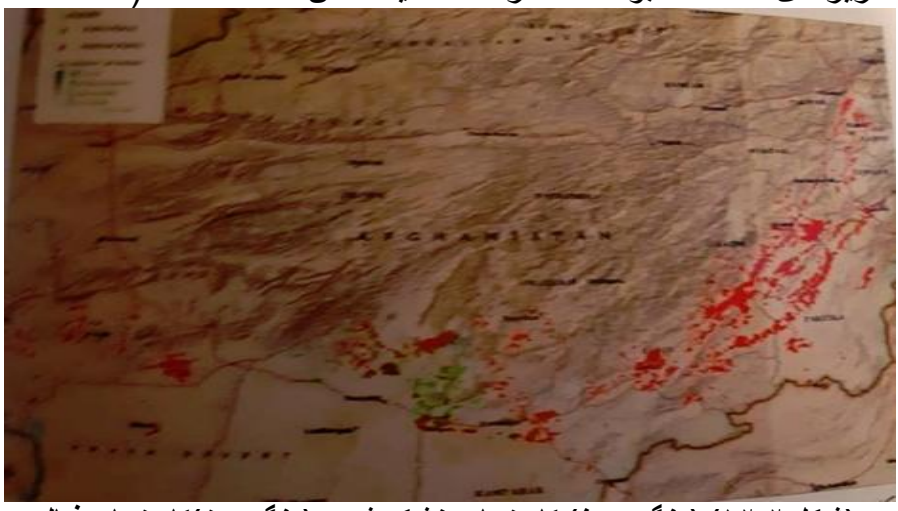

(شکل ۲-۱۲) (رنگ سرخ) کاریزهای خشک شده و(رنگ سبز)کاریزهای فعال، در جنوب وغرب وشرق افغانستان

نویسنده علاوه میکند که :"درسال های۲۰۱۰ تا۲۰۱۳ پوهنتون کنزاس به فرمایش اردوی امریکا ،۵۵۰۰ کاریز را از روی نقشه های (GoogleEarth) در ولایات فراه، نیمروز،هلمند، قندهار، ارزگان، زابل،

غزنی، پکتیکا، پکتیا، وخوست مطالعه کرده وموقعیت آنها را روی نقشه آورده . از روی مطالعات [۳۱] درتمامی ولایات اخیرالذکرُ صرف ۶۲۰ کاریز فعال بوده وباقی آنها خشکیده اند.کاریزهای که برنگ سبز نشانی شده اند از برکت بندهای ابگردان کجکی ودهله ونهرهای که از آنها کشیده شده اند، فعال مانده اند(صص۱۴۸-۱۴۹)."

داکتروستائی،در مورد موقعیت شبکهٔ کاریزها میگویدکه: "بطورعموم کاریزهادردامنه غربی، جنوبی، وشرقی هندوکش وشاخه های آن حفر شده اند. ازاین رو ساحه گسترش کاریزها درافغانستان از انتهای شمال غرب مملکت شروع شده در یک منحنی بزرگ به موازات کوه ها، از مناطق جنوب گذشته،به طرف شرق امتداد می یابد.... یک دانشمند امریکائی درسال ۲۰۱۵ ساحات گسترش کاریز را در افغانستان ونوار مرزی آن با پاکستان، ایران وازبکستان روی نقشه نشانی کرده که با "نمای عمومی نقشه کاریزها درافغانستان"(شکل ۱۲-۲) زیاد شباهت دارد."(ص۱۵۰)

مولف راه های حل احیای مجدد کاریزها را نیز از یاد نبرده و برای حفظ ونگهداری این میراث کهن کشاورزی واهمیت اقتصادی آن تاکید ورزیده است.

آقای داکترصاحب روستائی در بخش نظریات پورتال افغان جرمن بجواب میراحمد مطالب دلچسپی را به اشتراک گذاشته اند که خواندن آنجالب وسودمند است. «با ارادت خدمت آقای میر احمد. شما فرموده اید که:"در فصل همین زمستان که دیر تر برف باری ها بقدر کفاف اینطرف سرحد و آنطرف سرحد باریده است بدون شک همین دومنطقه از چنین باریدگی اکنون مشبوع ومملو شده است که شما به حالت کنونی چه نظر دارید ؟لطف نمائید در زمان بارندگی وترسالی امرکنید که بازهم چاه ها خشک می مانند یا بنابه بارندگی دارای آب کافی می شوند یا خیر؟ "

درین رابطه باید نوشت که:

- ...درین خصوص این قلم در سال ۲۰۰۹ مضمونی را تحت عنوان "تغیرات اقلیم و عواقب فاجعه بار آن برای جهان از جمله افغانستان" نوشت که تحت لینک ذیل قابل دسترس است.

http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/h_roostai_taghirate_eqlim_wa_tairat_aan_balai_afg.pdf

درین نوشته روابط مستقیم تغییرات اقلیم در گذشته، حال و آینده و خشکسالیهای پیهم و مرتبط به آن توضیح داده شده اند. قرار تحقیقاتی که در حوزهٔ هلمند صورت گرفته، مقدار بارندگی در این ساحه بین سالهای ۱۹۴۸

تا ۱۹۵۷ حدود ۵۱۲ ملی متر در سال بود که بین سالهای ۱۹۵۸ تا ۱۹۷۰ به ۳۸۵ ملی متر در سال یعنی ۷۵ در صد تقلیل پیدا کرد و این روند هنوز ادامه دارد. در نتیجهٔ این خشکسالیهای پیهم، از جملهٔ هفت هزار کاریز در سراسر کشور، حدود شش هزار آن خشک گردید. همان طوری که پروسهٔ تغیرات اقلیم بطی، لاکن مستدام رخ می دهد، به همان گونه پروسهٔ خشکسالی هم کم کم شروع شد و دوامدار گشت و از گذشته به حال رسید. بنابران اگر در سالهای گذشته بارندگی کافی صورت می گرفت، ما حالا به کمبود شدید آب در سرتاسر کشور مواجه نمی شدیم. و اگر بارندگی زیاد حالا صورت بگیرد، در آینده مشکلات کم آبی کمتر خواهد شد. قرار تحقیقات دانشمندان امریکائی، همین اکنون در شهر کابل از آن طبقاتی عمیق آب استخراج می گردد که آب آن حدود هزار سال قبل به میان آمده بود. ازینرو این مناسبتها را بایست در گذشته و حال دید و خطوط آینده را روشن کرد. امید که بارندگی در زمستان در کوهستانات کشور چنان باشد که افزایش آبهای روی زمینی را در تابستان در حوزه های هموار مملکت در قبال داشته باشد.

• اگر منظور آن دوست گرامی از "این طرف سرحد و آن طرف سرحد" سلسله کوههای هندوکش و سایر کوهستانات کشور باشد، در این صورت باید به عرض برسانم که در این رابطه دو مسأله مهم اند: یکی اینکه آبهای بعضی از کوهستانهای بلند کشور مانند مناطق وسیع هندوکش شرقی و بعضی مناطق دیگر، از کشور خارج می گردند، بدون اینکه آب آنها در وطن ذخیره گردد، مانند آب واخان، پنج، کوکچه، کنر و غیره. ازینرو اگر آب این رودخانه ها زیاد هم گردد، ویرانی بیشتر در قبال دارند. دوم اینکه رودخانه هائی که آب آنها در وطن ذخیره می گردد، مانند هلمند، هریرود و غیره. آب رودخانه های اخیرالذکر در آغاز تابستان با ذوب شدن برفها در کوهستانات بلند زیاد می شود و در زمستانها آب کمتر می داشته باشند. قابل توجه است که رودخانهٔ پنجشیر در زمستانها از آبهای رویزمینی که معمولاً یخ بسته می باشند تغذیه نتوانسته، بلکه این آبهای زیرزمینی اند که در زمستانها به رودخانه به جریان می افتند. و این وضعیت در بسی از رودخانه های کشور مصداق می یابد.

• قرار راپور مؤسسهٔ هواشناسی کشور، برف و بارندگی های اخیر به صورت متوسط یا میانگین و افغانستان شمول تا حال به ۳۰ سانتی متر برف و ۲۵ ملی متر باران می رسد واین رقم بسیار کوچک است و در تقابل با فرمایش شما قرار دارد که گویا "درین چند هفته اخیر بارندگی بقدر کفاف بوده."

• آبی که بر اثر بارندگی در سطح زمین به وجود می آید، بر اثر قوۀ جاذبۀ زمین با سرعت بسیار کم (بین ۱ تا ۲ متر در سال) در طبقات غیر مشبوع از آب و طبقات خالی شده از آب، به زمین نفوذ می کند و این هم مربوط به طبقات زمین است. یعنی اگر طبقات زمین مسامات کمتر داشته باشند، این سرعت هنوز کمتر می شود و چه بسی طبقاتی که اصلاً قابل نفوذ آب نیستند. لاکن اگر طبقات زمین مسامات زیاد داشته باشند و یا درز و کفیدگی در آنها موجود باشد، در این صورت این سرعت افزایش می یابد. لذا اگر امسال به برکت دعای شما و خوشنودی این جانب بارندگی زیاد صورت بگیرد، کم از کم ٥ سال وقت به کار است تا این آب در فاصلۀ ده متری زمین برسد. چاههایکه اکنون آب آنها در ۵۰ متری سطح زمین قرار دارد، حدود ۲۵ سال بعد از نعمت بارندگی امسال برخوردار خواهند شد. در زمستانها در بعضی مناطق زمین را یخ می زند و این خود مانع نفوذ آب در آن می گردد. لذا فرمایش قبلی شما مبنی بر اینکه: "در فصل زمستان همه ای چاه های آب چه کوچک وچه بزرگ از آب مشبوع ومملو می شوند" در تقابل با واقعیتهای تثبیت شدۀ علمی و عملی قرار دارد. تنها چاهائیکه در مجاورت بستر رودخانه قرار دارند، بر اثر نفوذ آب رودخانه زودتر مشبوع می شوند. ازینروست که راههای حل مشکل کمبود آب در کشور، مخصوصاً در شهر کابل، هم اکنون و در سالهای بعدی از کمال اهمیت برخوردار می گردند تا جلو یک فاجعۀ عظیم انسانی گرفته شده بتواند.»(**عبدالحنان روستائی تاریخ: ۲۹,۰۱,۲۰۱۹)**

دراینجا شایسته یاد آوری میدانم که کتاب علاوه برمطالب وموضوعات دلچسپ خود، با سبک وشیوۀ بسیارگیرا و رسا به رشته تحریر در آمده که انسان از خواندنش لذت می برد وهرجمله آن از دیگری بهتر ودلپذیرتراست وگاه آدم را درنمونه برداری وگزینش جمله یا عبارت دچار وسواس میکند، که آن جمله بهتراست یا این یکی؟

برای داکتر روستائی عزیز توفیق بیشتردر تالیف ونگارش آثاری ازاین دست آرزو میکنم.

پایان

۲۰۱۸/۱۰/۱۶

تقریظ سی وپنجم

اهمیت تاریخ سیستان برای محققان تاریخ وتاثیرآن برمن

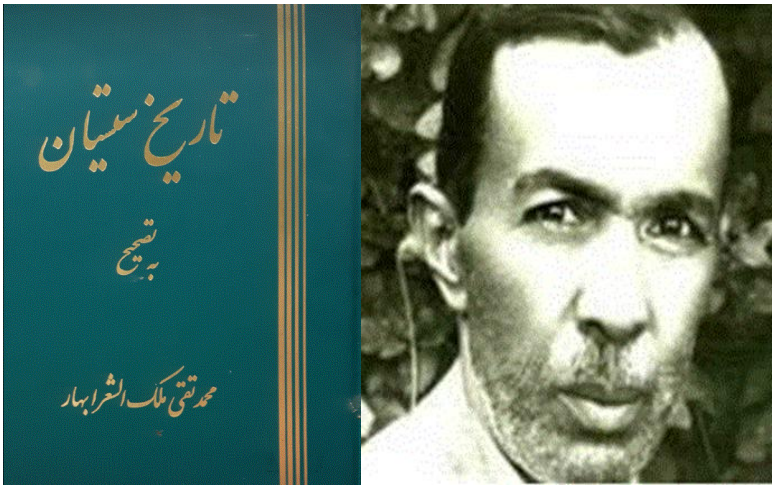

ملک الشعربهارخراسانی

تاریخ سیستان(تالیف درحدود۴۴۵- ۷۲۵هق) را میتوان همسنگ یکی از سه قدیمترین متن های فارسی : تاریخ بلعمی،تاریخ گردیزی وتاریخ بیهقی به حساب آورد.

این کتاب که مؤلف یا مؤلفان آن معلوم نیست- از لحاظ محتوا ومضمون، در توضیح اوضاع اجتماعی واقتصادی وسیاسی وجغرافیائی سیستان و وادی هلمند(هیرمند) وفراه وهرات وقندهار وزابل وکابل وغزنی وهمچنان فتوحات اولیه مسلمین از راه سیستان بسوی کابل و شرح جنگ های خوارج برهبری حمزه پسرآذرک سیستانی در برابر استبداد حکمروایان عربی وخلفای عباسی وسپس جنبش عیاران به رهبری یعقوب لیث صفاری ورسمی ساختن زبان دری بجای زبان عربی در دربار وقلمرو

صفاریان واقدامات مستقلانهٔ یعقوب لیث از دستورات بغداد، سخت مفید وممتع است.

بخش اول کتاب که از ظهور اسلام تا سال ۴۴۵هجری یعنی سال غلبه طُغرل سلجوقی وآغاز خطبه بنام او درسیستان را در برمیگیرد ، ۳۷۲ صفحه متن را احتوا کرده است. این بخش از نگاه کاربرد لغات وترکیبات واصطلاحات کهن ادبی وتاریخی، بقول مصحح آن ملک الشعرا بهار،حتی از تاریخ زین الاخبار گردیزی هم کهن ترمعلوم میشود. از نظرانشاء ودستور،این بخش کتاب با قدیم ترین کتب فارسی که به نظر رسیده چون:تاریخ بلعمی در ترجمه تاریخ طبری(۳۵۰- ۳۶۰هق) و حدودالعالم(۳۷۲ هق) شباهت تمام میرساند.(مقدمه تاریخ سیستان، صفحات: ح،ط،ی،لا- لد، ازقلم پژوهشگردانشمند فقید بهارخراسانی)

به نظرمن، اهمیت تاریخ سیستان، برخاسته از اهمیت خود سیستان درتاریخ است که این همه تاریخ، وحماسه وافسانه وشاهنامه دربارهٔ آن نوشته و پرداخته شده است.

سیستان از لحاظ وضع طبیعی خود با داشتن زمین های حاصلخیز ورودخانه های خروشان چون هیرمند وارغنداب و فراه رود و خاشرود وهاروت رود وهامونهای متعدد که جای تعلیف احشام وپرورشگاه انواع پرندگان آبزی است،از اهمیت خاص برخوردار است. مردم از وقتی که رودخانه هیرمند را شناخته اند، آنرا یگانه مایهٔ حیات وبقای خود پنداشته ، آرامش وآسایش خود را در آغوش این مادر پرمهر یعنی هیرمند جسته اند و هزاران سال است که از آب شیرین هیرمند شکوهمند نوشیده و. زنده گی کرده اند. بقایای شهرها و قلعه ها ودهکده های فراوان در سرتاسر دشت سیستان شاهد این مدعاست.

سیستان همچنانکه در دورهٔ اسلامی کانون پرجوشش نهضت های ملی ورهائی بخش بوده است، بدون تردید در دوران های قبل از اسلام نیز از لحاظ اقتصادی واجتماعی پیشرفته بوده وهمانا توان مندی اقتصادی آن همواره توجه کشور کشایان وفاتحان را به خود معطوف داشته است. به عنوان نمونه میتوان از لشکرکشی کوروش هخامنشی واسکندرکبیر وهجوم اقوام صحرانوردساکی را بر سیستان ذکرکرد. اقوام ساکی که

مردمان سوارکار وگله داری بودندبروایتی درقرن ششم قبل از میلاد وبراویت دیگر دراواخر قرن دوم قبل از میلاد سیستان را پس از جنگهای شدید با مهرداد دوم پادشاه پارتی(اشکاني) اشغال کردند و آنجا را که از عصر اوستا(زرتشت) تا اشغال آن بدست ساکها، «زرنگا» و«درناگیانان» نامیده میشد،بنام خود«ساکستان» نامیدند وباشندگان آنجا را ساکزی خواندند. اعراب کلمه «ساکستان» یا «سکستان» را «سجستان» واهل آنرا سجزی نامیدند. بمرورنام های «سکستان» و«سجستان» به «سیستان»مبدل شد.

سیستان از لحاظ زندگاني مسکوني و شهر نشیني و انکشاف زراعت ومالداري بهترین و سازگارترین محل و مکان بشمار مي رفت . بنابرین ساکها پس از فرود آمدن بحوزۀ هیرمند و ارغنداب بزودي در سراسر سیستان، در کرانه هاي دریاچه ها و رودبارها ال وادی عیرمند پخش و متمکن گردیدند و آهسته آهسته به ساختن دهات و روستا ها، قلعه ها و کاخ ها و شهرها مبادرت ورزیدند.

مؤرخین از اولین پادشاه ساکي (سکائی) سیستان بنام "موئیس" در قرن اول پیش از میلاد اسم مي برند که در حوزۀ ارغنداب (قندهار) شالوده سلطنت ریخته و بعد ها به فتوحات پرداخته قسمتي از بلوچستان و سند را تا تاکزیلا تحت قلمروخویش در آورده است.از روی کتیبه ایکه در تاکزیلا بنام این شخص کشف شده، عهد موئیس را سال ۷۲ ق ، م خوانده اند. مسکوکاتي هم از این شاه باقي مانده که به تقلید از شاهان یونانو باختري ناحیه پنجاب بضرب رسیده است .(کهزاد، تاریخ افغانستان، ج ۲ص ۱۴۷- ۱۴۹)

جنگ ها وفتوحات ساکها با شاهان پارتی درخراسان وسپس درخود سیستان با ملوک وشاهانی که خود را کیانی و وارثان کیخسرو میدانستند وهمچنان در نواحی جنوب شرقی سیستان، طبیعتاً با پیروزها وقهرمانیهای همراه بوده که برای خانواده های ساکزی قصه میکردند واین قصه ها نقل مجلس هر خانواده بود.

سرانجام این قصه های دلیری وپیروزی ساکزی ها(سیستانیان)، بُن مایه ادبیات شفاهی مردم شدند که درداستانهای حماسی کشورما بطورچشم

گیری منعکس یافته اند. با توجه به آثار حماسي و داستانهاي کهن رزمي چه پیش و چه پس از اسلام دیده مي شود که بخش عمده (حدود۸۰%) این حماسه ها و رزمنامه هاي کهن مربوط به پهلوانان و رزم آوران ودلاوران سیستان اند و این سرزمین بستر رویش وپرورش دلیران مردانی چون گرشاسپ سام ، زال ، رستم ، سهراب، فرامرز و غیره قهرمانان سیستان بوده است که نام و شهرت برخي از آنها از پهنه سرزمین و کشورشان فراتر رفته و تا اقصاء قاره آسیا پراکنده شده است.

درجمله ادبیات حماسی منثورمیتوان از نامۀ خسروان آزادسرو، شاهنامه ابوالموید بلخي، شاهنامه ابو منصوري، بختیار نامه، و قصۀ حمزه یا رموز حمزه وسمک عیار نام برد. ودرجمله آثارحماسی منظوم میتوان از شاهنامه مسعودي مروزي، وگشتاسپ نامه دقیقی بلخی، وشاهنامه فردوسي، و گرشاسپ نامه اسدی طوسی ، و سامنامه ، و فرامرزنامه ،و جهانگیرنامه، و بهمن نامه، و بانو گشسپ نامه و برزو نامه ،و شهریار نامه ، وآذربرزین نامه ،و بیژن نامه،و سوسن نامه، و داستان كك كهزاد، و داستان جمشید وسمن ناز، وداستان شب رنگ، وداستان رستم وببر بیان، وداستان رستم وپتیاره نام برد وهمچنان در بخش تاریخ میتوان از تاریخ سیستان وتاریخ احیاء الملوک ملک شاه حسین کیانی وشجرت الملوک منظوم (نژادنامه ملوک کیانی) نام گرفت که بوسیله دوکس (صبوری وناصح)در بحرمتقارب مثل شاهنامه فردوسی به نظم درآمده است.

افزون براینها، سهم سیستان در بخش نهضت های اجتماعی وجنبش های ضد استبدادی از جمله جنبش خوارج در سیستان و نهضت عیاران در قرون دوم وسوم وچهارم هجری خیلی مهم وبرازنده است.

خلاصه نقش سیستان و فرزندان نامدارش ازخاندان سام وزال ورستم گرفته تا خاندان عیارمنش صفاریان وملوک نیمروزدر تاریخ سیاسی واجتماعی واقتصادی وفرهنگی کشورهای ایران وافغانستان چی قبل از اسلام و چی بعد از اسلام خیلی زیاد است که هریک ازاین مسایل میتواند زمینه بحث ها وگفت و گوها و پژوهش های سود مند برای تدویر کنفرانس ها یا سیمنارها باشد.

تاثیر تاریخ سیستان برمن :

تاثیرتاریخ سیستان،برمن نگارنده بحدی عمیق بوده که ۲۰ سال از عمر مرا بخود مشغول و مصروف داشته است. از روزی که من با کتاب تاریخ سیستان آشنا شدم واز روزی که استادمن پروفیسور میرحسین شاه، درپاسخ سوالم دربارۀ تاریخ سیستان ونظام آبیاری و بند وبندسازی بر هیرمند در قرون وسطی برای من مدت پانزده دقیقه معلومات داد، این ذوق درمن بر انگیحته شد تا سیستان را بیشتر از دیگران بشناسم. پس عزم را جزم کردم تا ابتدا بدنبال جغرافیای تاریخی سیستان بروم وگذشته شهرها وکاخهای متروکه و قلعه های مخروبه را که در هرکجای سیستان فروان موجود اند وبیننده را به حیرت فرومی برند تحقیق کنم ومردم وجوانان این دیار مردخیز را از گذشتۀ تاریخی شان آگاه نمایم.

پس ازتحقیق درمسایل جغرافیای تاریخی سیستان ، موضوع نگاشتن تاریخ سیاسی و اجتماعی سیستان نیز ذهنم را بخودمشغول کرد. بنابرین تاریخ سیستان را تحت عنوان «سیستان ،سرزمین ماسه ها وحماسه ها» درسه جلد،یکی سیستان قبل ازاسلام ودوتا در بارۀ سیستان بعد از اسلام نوشتم.

برای نگارش تاریخ دورۀ اسلامی افغانستان،ایران وسیستان وهریک از ولایات بزرگ کشور، محقق ناگزیراست تا به تاریخ سیستان رجوع کند واز مطالب این کتاب بهره بجوید.من نیز همین کار را کردم و چون ادبیات کتاب ثقیل است وفهم آن برای همه آسان نیست ، من بخش های مورد استفاده از تاریخ سیستان را با ادبیات دری امروزه دوباره نویسی کردم و اوضاع اجتماعی واقتصادی وسیاسی سیستان را از آغاز ورود اسلام درسال ۳۰هجری تا ظهور تیموریان درهرات از روی این تاریخ ودوره های بعدی را با استناد برتاریخ احیاء الملوک ملک شاه حسین سیستانی ومنابع دیگر تا سقوط ملک محمود کیانی(شاه خراسان) بدست نادرافشار وقیام مردم سیستان برضد نادر افشار درسالهای ۱۷۴۶ و۱۷۴۷ که مقارن تاسیس دولت معاصر افغانستان بدست احمدشاه درانی است در جلد دوم و

از تاسیس دولت معاصر افغانستان تاسقوط جمهوری داودخان را به عنوان جلد سوم نوشتم.

جلد سوم، بمناسبت افتتاح بندکمالخان درآغاز سال ۱۴۰۰ پس از تجدید نظرکلی زیرعنوان «سرگذشت سیستان ورودهیرمنداز ۱۷٤۷ تا ۲۰۲۱» از جانب اکادمی علوم افغانستان در ماه حمل ۱٤۰۰بچاپ رسیده است .

اگر در کنار سه جلد تاریخ سیستان،کتاب «جغرافیای تاریخی سیستان» و کتاب «مردم شناسی سیستان» وکتاب «نقش سیستان در باروری حماسه های ملی» را قرار بدهم ، میتوانم بگویم که من شش جلد کتاب در بارۀ سیستان تالیف وچاپ کرده ام که مورد استفاده جوانان ومردم سیستان قرار دارد.

واینها همه از برکت آشنایی من با تاریخ سیستان چاپ ملک الشهرا بهار بوده است.من حین مطالعه تاریخ سیستان به ضبط نادرست برخی نامهای رجال ومحلات برخورده ام که شکل درست چند مورد را درزیر نام می برم.

تقریظ سی وششم

اهمیت تاج التواریخ درشناخت شخصیت امیر آهنین

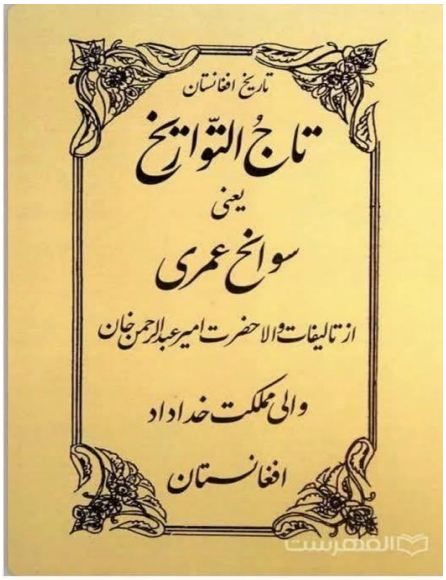

بحث راندن در مورد تاج التواریخ، یعنی شخصیت وکارکرد های امیرعبدالرحمن خان، کسیکه در پنج دهۀ اخیر هم از سوی همتباران خود یعنی پشتونها مذمت شده است وهم از جانب غیر پشتونها همواره به زشتی و اغلب با لحن توهین آمیز یاد گردیده، کاری بس دشوار است.

تاج التواریخ (سرگذشت زندگی سیاسی امیر عبدالرحمن خان) ، آئینۀ قدنمای است ازشجاعت امیر در میدانهای نبرد، ازکاردانی او، از تدبیر او، از رزمجوئی او، از تحمل او در برابر مشکلات، از توکل او بخداوند، از تصامیم قاطع او، از فرازاندیشی او برای ساختن افغانستان موجوده وحفظ آن از دست اندازی های سیری ناپذیر روسیه و انگلیس، از علاقۀ مفرط او به تأمین نظم و امنیت در میهن او، از تلاش او در سوق دادن افغانستان در شاهراه ترقی و رشد تجارت و صنعت و تعمیم سواد و معارف و انتظام امور اداره در دست اشخاص پاک نفس و کار آزموده. مجرب، از مبارزات او در سرکوبی دزدان و قطاع الطریقان بخاطر امنیت راه ها و سلامت جان و مال مسافرین، از برخورد قاطعانۀ او با مخالفان و روحانیون مستمری بگیر مفتخوار، از صداقت بیان او، از توجه او به حقوق زنان و بردگان و اقلیت های مذهبی، از عشق او به عمرانات و ساختن

عمارات مجلل و با شکوه در کشور و احداث جاده ها و رباطها و کاروانسراها می باشد.
برای درک شخصیت و ویژگی های روحی و بینش سیاسی امیر باید کتاب تاج التواریخ را با دقت مطالعه کرد.من کتاب تاج التواریخ را دوبار خوانده ام و برخی قسمت های آنرا بیش از دو بار مرور کرده ام، و درهر بار نکات تازه و مهمی توجه ام را بخود جلب کرده است که دیدگاه مرا نسبت به امیر تغییر داده است.
اهمیت کتاب در این است که دیدگاه و نظر مرا نسبت به امیر که قبل از خواندن آن سخت منفی بود، بعد از مطالعهٔ دقیق این اثر مثبت ساخته است.
بنا بر تاج التواریخ، میتوان گفت، امیرعبدالرحمن خان یکی از مقتدر ترین و مدبر ترین و درعین حال با انضباط ترین شاهان افغانستان بود و به همین دلیل نویسندگان اروپائی او را "امیر آهنین" لقب داده اند.
با دریغ که امیرعبدالرحمن خان با همه خدمات ماندگار خود سال هاست که ازجانب اکثریت نویسندگان افغانستان از هر تبار و هر قماشی که هستند، مورد بدگوئی و هتاکی قرار گرفته و میگیرد. این نویسندگان تا توانسته اند در مورد کاستیهای امیر عبدالرحمن خان داد سخن داده اند و مآخذ اکثریت قریب به اتفاق آنها، سه کتاب تاریخی : "افغانستان در مسیرتاریخ" از مرحوم غبار و "افغانستان در پنج قرن اخیر" از مرحوم فرهنگ و تاریخ سیاسی افغانستان از مهدی فرخ (سفیر ایران در کابل درعهد امانی) می باشد که از جمله دو مؤرخ اولی وابسته به جریان مشروطیت سوم و ملهم از ایدیولوژی چپی و هر یکی مدتی را در زندان های رژیم سلطنت سپری کرده بودند، پس از همان آغاز کار هدف نویسندگان این کتابها محکوم کردن موسسهٔ سلطنت در کل و بخصوص سلطنت محمد زائی ها در افغانستان بوده است. به همین دلیل این دو کتاب مورد استناد اکثریت نویسندگانی قرار دارد که در مورد امیر سخن زده اند.
کتاب سوم، تاریخ فرخ، که از لحاظ پخش تخم نفاق مذهبی وتوهین به مردم افغانستان یکی از خطرناکترین تاریخها در مورد افغانستان میباشد، بیشتر مورد استناد نویسندگان مغرض ومتعصب قرار دارد.خوشبختانه

غبار پاسخ سخنان توهین آمیزمهدی فرخ را نسبت به افغانها وتاریخ شان بصورت منطقی درجلد اول کتاب خود (افغانستان درمسیر تاریخ ،ج۱، صص ۴۸۰-۴۷۷)داده است.

جالب است کسانی که به استناد تاریخ غبار در مورد امیر قلم زده اند، بدون توجه به کارکرد های خوب امیر،که غبار از آنها به نکویی یادکرده ، بیشتر بر جنگها و لشکرکشی های امیر (که بمنظور ختم ملوک الطوایفی و استحکام دولت مرکزی صورت گرفته و ناگزیرهمراه با اعمال خشونت بوده است)، تکیه کرده اند و امیر را به عنوان کسیکه جز کشتن و خون آشامیدن دگر کاری نداشته و گویا ضحاک مار دوش زمان خود بوده است، برجسته سازند و ذهنیت جوانان قوم و طایفه خود را نسبت به امیر وقومیت او خراب سازند و از این طریق تفکر انتی پشتونیزم را در میان اقوام غیر پشتون، تقویت بخشند که کاری بسیار غیر منصفانه است، درحالی که مرحوم غبار همانگونه که از مطلق العنانی و خودکامگی امیر انتقاد و اظهار انزجار میکند، در موارد زیادی کارکرد های امیر را در عرصه های وحدت دوبارۀ خاک های کشور و از میان برداشتن فیودالیزم و تأمین امنیت راه ها و بالنتیجه رشد سرمایه داری تجارتی و مدرنیزه کردن کشور و رونق صنایع ملی و پیشه وری و همچنان از نقش امیر در کمک رسانی به رهبران قبایل و تحریک مردمان آنسوی خط دیورند بر ضد انگلیس ها بعنوان عملکرد های مثبت و قابل توجه امیر یاد کرده است.

پس منصفانه این خواهد بود که هنگام بر شمردن کاستی های امیر، از کارهای خوب و سودمند او نباید چشم پوشید و آن رانباید به صفر ضرب کرد.

تاج التواریخ از سوی امیری نوشته شده که نه مؤرخ بوده و نه نویسنده، اما رخدادهای تاریخی را با فهم و شیوۀ خود چنان به سادگی و روانی بیان کرده است که خواننده فکر میکند خود در صحنۀ حوادث حاضر و ناظر است و آنچه را میخواند با چشمان خود نیز می بیند. ذکر دقیق صحنه ها و میدان های جنگ امیر با مخالفان و سرکشان و دلیل این جنگها و ذکر نام بسیاری از اشتراک کنندگان در این نبردها و یاد کرد ده ها حادثۀ دیگر و بسا رازهای حکومت داری در کتاب، به اثبات میرساند که امیر، شخص آگاه

و صاحب مطالعات وسیع بوده است و بقول خودش تا هر شب کسی کتابی را برایش نمیخواند، خوابش نمی برد.
امیرمیگوید: "به محض آنکه در رختخواب می روم خوابم نمی برد، ولی شخصی مقرر است که به جهت من کتاب بخواند، نزدیک تخت خواب من می نشیند و کتابی برای من میخواند. مثلاً تواریخ ولایات و ملل مختلف و کتب جغرافیا و شرح حالات سلاطین و مدبرین عظام و کتب پولیتیکی، ومن گوش میدهم تا به خواب روم. خودم چندین کتاب تصنیف کرده ام و آنها هم در مطبع کابل به طبع رسیده است. رسم خواندن کتاب به آواز بلند برای من بعضی فواید دارد، از آنجمله درمدت عمرم که هزارها کتاب برای من خوانده اند، هر روزی به جهت ترقی و تحصیل علم سبقی گرفته ام. "(امیر عبدالرحمن خان،تاج التواریخ، چاپ پشاور، ۱۳۷۵،ص۳۷۵)
بدون تردید، امیر خاطرات شاهان و سلاطین گذشتهٔ ممالک اسلامی، مانند خاطرات امیر تیمور گورکان (تزوک تیموری) و خاطرات ظهیرالدین محمد بابر (تزوک بابری) و جهانشگای نادری (سرگذشت نادرافشار) را مطالعه کرده وبه تأسی از روش همان شاهان، خاطرات خود را نوشته است. و چون هر سه تن از این شاهان ترک تبار تاریخ ساز و در کشور گشائی بیرحم بوده اند چنانکه در جنگها برای ایجاد رعب و ترس در دل مخالفان به برپا کردن کله منارها از جمجمهٔ کشته شدگان و تبعید جبری طوایف شورشی می پرداختند، امیر نیز درس های ایجاد رعب و ترس در دل دشمنان را از کتابهای خاطرات این شاهان جبار تاریخ فرا گرفته بود و به ساختن کله منارها می پرداخت که این عمل وی مورد انتقاد بسیاری از پژوهشگران و خود من نیز هست.
در مقدمهٔ چاپ دو جلدی تاج التواریخ آمده است که جلد اول این کتاب بقلم شخص امیر نوشته شده و درسال ۱۸۸۵م (۱۳۰۳هق) باخط نستعلیق و قطع بزرگ در مطبعهٔ کابل به طبع رسیده است. سپس منشی دربار امیر منشی سلطان محمد، این جلد را به انگلیسی ترجمه کرد که بعداً غلام مرتضی قندهاری معاون جنرال قونسلگری افغانستان درتهران آنرا از انگلیسی به فارسی برگرداند.

جلد دوم تاج التواریخ توسط منشی سلطان محمد، یکی از افراد مورد اعتماد امیر مطابق آنچه امیر برایش حکایت میکرده ، نوشته شده وهرمطلب وهر صفحهٔ تحریر شده دوباره از نظر امیر میگذشته و بعد از صحه گذاری امیر درج صفحات خاطراتش می نموده است. جلد دوم خاطرات امیر در سال پانزدهم سلطنتش(ظاهراً در۱۸۹۴) که کشور را از وجود مخالفان ومدعیان سلطنت و دزدان و قطاع الطریقان تصفیه شده بود، نوشته شده است.

تاج التواریخ تا کنون در ایران و هندوستان و افغانستان چندین بار به چاپ رسیده است. چاپ موجوده آن در پشاور از سوی مرکز نشراتی میوند در سال۱۳۷۵ش از روی چاپ ایرج افشار سیستانی که در سال ۱۳۶۹ش /۱۹۹۰ تحت عنوان "سفرنامه و خاطرات امیر عبدالرحمن خان" طبع شده ، صورت گرفته است. به هرحال اگر از لغات وکلمات تهرانی که برای فهم خوانندهٔ ایرانی در آن وارد شده بگذریم، میتوان گفت که: "تاج التواریخ"، دارای اطلاعات مهم و دست اول از اوضاع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی افغانستان است که نظیر آنرا در هیچ کتاب و منبع دیگری نمیتوان یافت.

تحلیل و تشریح اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی کشور در یک مرحلهٔ بحرانی و تصامیم جدی امیر برای رفع آن بحرانات از طریق توسل به جنگ و لشکر کشی ها، چنان در تاج التواریخ جالب و جذاب مطرح و بررسی شده است که خواننده را وامیدارد بگوید در بسا موارد حق با امیر بوده است.

پایان ۶/ ۵/ ۲۰۲۶

تقریظ سی وهفتم

نگاهی برکتاب:

فلسفۀ تاریخ وسیرگذرا برتمدن بشری

پژوهش:محمدالله وطندوست

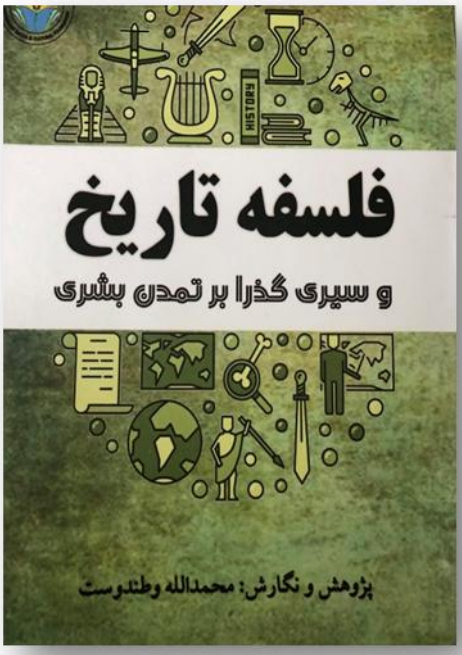

جناب محمدالله وطندوست، از شخصیتهای دانشمند، روشنفکر وکارفهم ترک تبار افغانستان است. ایشان صاحب قلم توانا و سبک نگارش شیوا ودارای اطلاعات وسیع وتحلیلهای دلپذیراز رخدادهای تاریخی است.

آقای وطندوست از روی لطف یک نسخه از این کتاب پرارزش خودرا از کشوردنمارک برای من فرستادند که درهمینجا از ایشان تشکرمیکنم.

ازمطالعه نخستین صفحات کتاب دریافتم که مولف از تاریخ درک دقیقی دارد آنجا که میگوید:«تاریخ سرگذشت بشرعقلمند،خرد ورز، ابزارساز وجامعه زی است که بر روی این کرۀ خاکی زیست دارد.علم تاریخ درساده ترین تعریفش مطالعه این سرگذشت دور ودراز است. با مطالعه تاریخ درحقیقت با فراموشی مبارزه می

کنیم.میخواهیم بفهمیم چگونه مسیری را طی کرده ایم؟ چه اشتباهاتی داشتیم؟ امروز درکجا قرارداریم وچگونه در بهترسازی زندگی اجتماعی وآینده خویش بکوشیم.»(ص۷)

این کتاب با فصلها ازهم تفکیک نشده بلکه برحسب پیشینه تمدنی کشورها تصنیف شده است وفهرست عناوین نشان میدهد که مولف دراین فهرست بندی ذوق وسلیقهٔ خاص خودش را مدنظرداشته است.به هرحال این فهرست را یک بار از نظرمیگذرانیم شاید برای بسیاریها ، بخصوص محصلان پوهنتونهای افغانستان دلچسپ باشد:

«سرآغاز،فلسفهٔ تاریخ،تاریخ از نظر ابن خلدون،سپیده دم تمدن،نقش فنیقی ها درتمدن خاورمیانه، تمدن مصر، هخامنشیان،تمدن قدیم هند،تمدن چین، جاپان، تمدن در یونان،تمدن در روم،تمدن مسیحی، جنگهای صلیبی، تفتیش عقاید،رنسانس اروپا،ورود انگلستان درعرصه تاریخ،فرانسه درقرن شانزدهم،تلقی اروپائیان از رنسانس واصلاح دینی،وضع کشورهای اسلامی مقارن نهضت رنسانس اروپا،نقش فرانسه در رنسانس وانکشافات بعدی، سرچشمه ها»

مولف دربارهٔ انتخاب عنوان کتاب خودچنین مینویسد:«قبل از بحث درموردعنوان انتخاب شده میخواهم به خواننده گان این یادداشت خاطر نشان نمایم که از مجموع مطالعاتم منحیث شاگرد تاریخ دریافتم که تاریخ صرف بازگوئی از گذشته نیست،بایست دراین بازگوئی دریافت که جهان امروز درکجا قرار دارد؟جامعه ایکه ما در آن زیست داریم درچه حالتی است،هرانسان منحیث محصول تاریخ رسالتی دارد وچگونه این رسالت را ادا میکند؟ در غیر آن بازگوئی که بشکل داستان ،وافسانه ارایه میشود، سودمندی چندانی نه بحال فردونه هم به حال جامعه میتواند داشته باشد. چنین افسانه ها درمجموع مشکل انسانها را نمیتواند حل نماید. از این نگاه میتوان تاریخ واقعی را از افسانه وداستان جدا نمود وبه تاریخ از نظر علمی نظراف بایدگند. استادان تاریخ دراولین درس های شان در دانشگاه متذکر میشدند که تاریخ میتواند هم بادید تخیلی وآیدیالیستی مطرح شود وهم با دید واقعی وعینی. آنان میگفتند که که شاگردان تاریخ باید از همین حالا خط خود را درمورد مطالعه تاریخ تعیین نمایند که آیا خواهان بر رسی علمی،عینی

وواقعی خوادث تاریخی استند ویا به افسانه وداستانها که اغلب درچوکات عقیده دینی ارایه میگردد،علاقمند اند. با این گزینش شاگرد تاریخ میتواند نقش خود را درآینده تثبیت نماید.من که این اولین درسم را بخاطر دارم از همان نخستین روزهای شاگردی ام تا امروز که هنوز شاگرد الفبای تاریخ هستم، گزینهٔ اولی یعنی بر رسی علمی، ماتریالیستی،واقعی وعینی حوادث تاریخی را پذیرفته ام وتوضیحات من درمورد وقایع تاریخی وتاریخ تمدن بشری بصورت کل نیز از این زاویه قابل درک است.»(صفحات۵-٦)

این توضیح مختصرمیتواند موضع گیری ودیدگاه مولف را درقبال بررسی محتویات کتابش مشخص کند. چنین اعترافی بیانگرصداقت نویسنده درگزینش مطالب کتاب وتوضیح وتحلیل حوادث تاریخی است. مولف درسرتاسرکتابش مسایل تاریخی را با فراح نظری بحیث یک قاضی بیطرف به بررسی وتحلیل گرفته است. بررسی ها وتوضیحات مولف چنان صاف وساده وبی پیرایه عرضه شده که خواننده را تاعمق قضایای تاریخی وباورها ودست آوردهای بشرابزارساز ودرحال به تکامل آشنا میسازد.

دراین بررسیها انسان با تمدنهای مختلف جوامع انسانی درآسیا واروپا وسیرتکامل این جوامع آشنا میگردد.از ظهوروعروج شهرها گرفته تاسقوط وافول تمدنها براثرغوطه ورشدن اشرافیت حاکم در عیش ونوش و زندگی پرتجمل وبی پروائی به شیوع فساد وخودپرستی و تجاوز به حقوق دیگران ودلسردی دهقانان وپیشه وران وصاحبان حرفه وصنعت از دولت برسراقتدارمورد بر رسی قرارگرفته است. این بررسی ها ازنقش کلیسا و کشیش ها در اروپا وملا ومسجد درجوامع اسلامی وتقابل عقاید وباورهای دینی دربرافروختن جنگهای صلیبی میان مسلمانان وعیسویان غافل نمانده واعمال خوب وبد هریک از این نهادها را در ریختن خون هزاران انسان مفید جامعه را مورد تحلیل وتجزیه قرارداده است.

دراین بررسی ها نقش فلاسفه ومتفکران وشخصیتهای علمی وسیاسی ومذهبی در بیداری وارتقای شعوراجتماعی مردمان کشورهای تحت مطالعه بطورچشم گیری برجسته شده است.

خلاصه کتاب فلسفهٔ تاریخ درسطع عالی با ادبیات روان وزود فهم در۲٦۱ صفحه نوشته شده است. وچنین کتابی با عناوین ومطالب مختلفی نمیتواند

صرف مخلوق ذهن مولف باشد،بلکه متکی با منابعی معتبری است که دراخیرکتاب از آنها نام برده شده است.به نظرم این کتاب هم مثل هرکتاب دیگری دارای کمبود وکاستی های است.یکی از کاستی های این کتاب فقدان بهره گیری روشمند از منابع وکتب مورد استفاده مولف است.به کلام دیگر نشان ندادن روشمند مآخذ درمتن کتاب، به معنی دریغ کردن مولف ازنقش دانشمندان دیگردر بوجود آمدن این اثراست که قبل از اقای وطندوست در این زمینه ها کارکرده اند و طبعاً هرنویسنده ئی انتظاردارد تا پژوهشگر یا محقق بعدی هنگام بهره گرفتن از حاصل زحمات شان درپا ورقی کتاب خود از آنها نام ببرد که در این کتاب چنین نشده است.

هنگام مطالعۀ کتاب باخود میگفتم کاش این اثر پرمحتوا این کاستی را نمیداشت و ازمنابع مورد بهره جوئی با شیوه اکادمیک استفاده میکرد و منابع وماخذ مطالب خود را درپای هرصفحه ویا دراخیر هر بحث نشان میداد تا اعتبار کتاب خود را بیشتر آز آنچه هست بالا می برد. این کتاب با همه مطالب مهم وتحلیل های عالمانه خود شبیه کتب تدریسی است که استادان تاریخ وعلوم اجتماعی در پوهنتون ها برای شاگردان خود آماده میکنند.

در اخیر میخواهم اظهارکنم که در صفحه ۳٦ کتاب هنگام بازتاب اندرزهای طاهرپوشنگی به پسرش ،او بنیان گذاردولت طاهریان درسیستان گفته شده است درحالی که طاهرپوشنگی بنیانگذار دولت طاهریان هرات بوده نه ازسیستان ونامه اش دارای اندرزهای عالی برای پسرش عبدالله برای حکومت داری است ودر تاریخ طبری ومقدمه ابن خلدون بطورکامل درج است کاش بخش بیشترآن اقتباس میشد.

کتاب با قطع وصحافت عالی در کاغذ درجه اول باحجم ۲٦۱ صفحه توسط بنیادفرهنگی وطندوست در شهرمزارشریف درسال ۱٤۰۳ خورشیدی بچاپ رسیده است.

به ارزوی موفقیتهای بیشتر چناب وطندوست وپژوهش های اکادمیک دیگرشان !

پایان ۲۰۲٤ /۹/۲۰

تقریظ سی و هشتم

تاریخ استقلال ونجات افغانستان

ازجنرال یارمحمدخان وزیری

وظیفهٔ یک مؤرخ باوجدان کشف حقایق وبیان آن به مردم است.مورخ باید شخصیتهای کاذب را از شخصیتهای واقعی وصادق تمیزکند و مبارزان واقعی کشور را ثبت درتاریخ نماید.

دراین روزها، یک کتاب مهم تاریخی بنام «تاریخ استقلال ونجات افغانستان» با قطع وصحافت زیبا در۴۱۵ صفحه بدستم رسیده که از جانب جنرال یارمحمدخان وزیری،درسال ۱۳۴۷ با تشویق وترغیب محقق نامدار کشورحبیب الله رفیع نوشته شده واز زبان دری توسط پسرمولف جناب فدا محمدنومیر به پشتو ترجمه شده و پنجاه سال بعداز مرگ مولف در اوایل سال ۲۰۰۰ میلادی در پاکستان به چاپ رسیده است. درسال ۱۴۰۱ ش این کتاب توسط هلمندآخر به دری روان ترجمه شده وبچاپ رسیده است ومترجم ارجمند یک نسخه آنرا برای من لطف نموده است که درهمینجا از ایشان تشکرمیکنم.

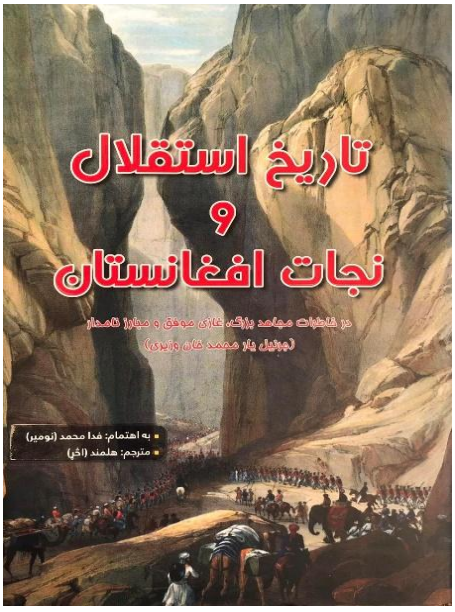

جنرال وزیری همان کسی است که در جنگ استقلال درمحاذ تل ووانه یکجا با مبارزین وزیرستانی توانسته بود ۵۵ سنگرنظامی را از سربازان انگلیسی تصرف کند ودشمن را وادار به متارکهٔ جنگ ومذاکرات صلح راولپندی با جانب افغانی وسرانجام به قبول استقلال افغانستان نماید.

این مرد دلیروشجاع ووفادار به شاه امان الله وقتی نامه ای از شاه امان الله دریافت که درآن از او خواسته شده بود که به یاری مردم وزیرستان درنجات کشوراز چنگ دزدان ورهزنان سقاوی سخت نیاز دارد، از شاه جوی قلات پای پیاده به وزیرستان رفت و پس از هفت شبانه روز به وزیرستان رسید وپس از رساندن نامه های نامه های شاه به بزرگان ومشران وزیرستان کمک بیدریغ مردم وزیرستان را جلب کرد و در دراول ثور ۱۳۰۸ در رأس شش هزار نفراز جنگجویان وزیرستانی برای کمک به شاه امان الله از وانه با نواختن دهل واتن وخواندن سرودهای حماسی بسوی افغانستان حرکت کرد ودر۴ ثور به اورگون در پکتیا رسید ولی دراینجا مطلع شد که شاه ازغزنی واپس به قلات برگشته است اوهم با مشورت بزرگان لشکرخود دوباره به وزیرستان برگشت و درانتظار یک فرصت مناسب برای نجات افغانستان نشست. با شنیدن خبرفعالیت های نظامی سپهسالار محمدنادرخان وبرادران او درجاجی پکتیا ، او نیز دوباره لشکرنجات را گرد آورد واین بار با ۴۵۰۰ نفرجنگجوی وزیرستانی وارد پکتیا گردید وبه علیخیل جاجی رفت و برای تعیین اهداف وچگونگی رهبری لشکریک جرگۀ قومی را در علیخیل پکتیا تدویرنمود.

جرگه علیخیل پکتیا با هدف اعادۀ سلطنت به اعلیحضرت امان الله خان:

جنرال وزیری درکتاب خود به ارتباط آن جرگه مهم که تعهدات آن در قرآن با سپهسالار نادرخان امضاء شده است، چنین مینویسد:تاریخ ۲۱ ربیع الثانی ۱۳۴۸ قمری(مطابق۴ میزان ۱۳۰۸ش) ، ساعت ده صبح در عمارت چونی علیخیل که مقر سپهسالار نادرخان بود، جرگه بزرگان قومی دایر شد. دراین جرگه سپاه سالار محمد نادر خان، کرنیل سردار شاه محمود خان، مولوي صاحب الله نواز خان، حاجي صاحب نواب خان، زلمی خان منګل، زمرک خان ځدران، سنګ خان منګل، عبدالغني خان ګردېزی، فیض محمد فرزند حاجي نواب خان ، غوندِ مشر صاحب نور محمد ګردېزی، سردار صاحب امین جان برادر اعلیحضرت امان الله خان ، فقیر محمد خان مومند رئیس جنګلات سمت جنوبی درعهد اعلیحضرت غازي امان الله خان ، حاجي صاحب جان خان سربلند، سید خان و لیپت خان ازګل غوندِی ځاځی ، شیر جان تنِی، سدو خان تنِی، شادیخان دورِ و تمام بزرگان وزیر و مسود تحت قیادت من اشتراک داشتندوجرگه با سخنان کوتاه سپهسالار افتتاح گردید و بعد ازسخنان سپهسالار بحثها وتبادل نظرهای طولانی صورت گرفت و

مشران و بزرگان قومی وسپهسالار فیصله ای در پانزده ماده ذیل توافق ودر قرآن امضاء کردند:

تعهدات جرگه علیخیل :

۱- -تمام بزرگان ورؤسای قبایل جنگجویان خود را تا نجات کامل وطن ازچنگ سقویان ترغیب وتشویق نمایند.

۲- لشکرهای اقوام خُدران، منگل، خُاخُی و گردیزیها جدا باشند ولشکرهای اقوام وزیر، مسعود، دور و تنی،جدا باشند.

۳- تمام امور جنگ با طرفداران حبیب الله [کلکانی] با فیصله وتصمیم مشران وبزرگان قومی به پیش برده میشود.

۴- تا زمان فتح کابل، سپهسالارصاحب [نادرخان] در علیخیل (پکتیا] مسکون باشد. وبجای او کرنیل شاه ولی خان به وکالت از سپهسالار با لشکر همراهی کند.

۵- بعد از نجات وطن از اعلیحضرت غازی امان الله خان برای سلطنت کردن به وطن دعوت بعمل آید.ویا به کسی ازخانواده وی سلطنت سپرده شود.

۶- تا بازگشت دوبارۀ اعلیحضرت غازی امان الله خان به وطن، سپهسالار صاحب [نادرخان] وکیل امور سلطنت باشد.

۷- علما ومشایخ حقیقی به چشم عزت واحترام دیده شوند.

۸- تربیه و توجه به حال عسکر باید به همن طریقی صورت بگیرد مثلی که پادشاه از اعضای خانواده خود تربیت ومراقبت مینماید.

۹- مامورین حکومت باید از چور وچپاول و رشوت خوری دست بردارند.

۱۰- کسانی که برای نجات وطن از جان و مال خود گذشته اند، حکومت آنها را یاد داشت نماید و درتاریخ [نام آنها] ثبت شوند!

۱۱-پس از نجات وطن باید به وارثان شهیدان ومعلولین لشکر نجات معاشات ومکافات تعیین و پرداخته شود.

۱۲ - از آنجای که اردوی افغانستان در جنگ داخلی تباه شده اند ویک تعداد صاحب منصبان با حاک وحکومت خیانت ورزیده اند،بنابرین باید به بزرگان لشکر ناجی در اردوی افغانستان وظیفه ومناصب نظامی داده شود.

۱۳- بزرگان لشکر وزیر ومسعود ازماه ثور۱۳۰۸ تا همین اکنون برای نجات وطن واعاده تاج وتخت به لکها ومیلونها افغانی پول از جیب شخصی خود مصرف کرده اند،باید پس از نجات وطن، مصارف این مشران محاسبه گردد واز خزانۀ حکومت به افراد لشکر وبزرگان شان پرداخته شود.

۱۴ - سراز همین لحظه به تمام طرفداران حبیب الله عفو اعلان شود.

۱۵ - اسیران جنگی تا نجات وطن نگهداشته شوند وبعد ازحصول نجات با عزت واحترام رخصت شوند.» [۱۱۱].
به نظرمن اگر جرگه علیخیل بشمول نادرخان و سران اقوام جاجی وجدران با بزرگان وزیرستان تحت قیادت جنرال یارمحمدخان وزیری صورت نمیگرفت و در آن شرایط وهدف جنگ مطرح ومورد فیصله سران جرگه قرار نمی گرفت، نه کابل از چنگ سقویان نجات می یافت ونه نادرخان به سلطنت میرسید.
جرگه علیخیل پکتیا، درنجات بخشی مردم کابل وسرنوشت آینده افغانستان همان قدراهمیت دارد که مذاکرات راولپندی برای حصول استقلال افغانستان اهمیت داشت.
مواد ۴ و۵ و۶ تصریح میکند که هدف این لشکر کشی بغرض نجات افغانستان از چنگ رژیم سقوی، برای اعاده سلطنت مجدد شاه امان الله غازی بوده است وتا زمان برگشت شاه غازی به وطن ، سپهسالارنادرخان، به وکالت امور مملکت را برعهده خواهند داشت.ودرصورتی که شاه از قبول سلطنت اباورزند، یکی از بستگان خانواده سلطنتی (سراج) به پادشاهی برگزیده خواهد شد.
درمیان بقیه مواد این فیصله نامه، ماده دهم بسیار با اهمیت است،به این معنی که در ماده دهم تصریح شده است تا از آنانی که در راه نجات کشور از بلای سقویها حیات و زندگی خود را فدا میکنند، دولت باید نام های آنها را یاد داشت وثبت تاریخ نماید تا خاطره ایشان فراموش نگردد وآیندگان از فداکاری ایشان قدردانی کنند. به همین خاطر بود که نادرخان به یاد این جانبازان شجاع مینار یادگار نجات را در دروازه لاهوری، جای که لشکرهای نجات از آن راه به کابل وارد شده بودند، اعمار نمود و نامهای برخی از بزرگان قومی پکتیا را در آن منار ثبت نمود.
بدینسان جرگه علیخیل پکتیا در۱۹۲۹، که با هدف نجات کشور از سلطهٔ سقویان، واعادهٔ سلطنت مجدد به شاه امان الله غازی تدویر یافته بود بطورجدی تصمیم گرفت و درمدت کمتر از سه هفته بچهٔ سقو را از ارگ فراری نمود.

عهدشکنی نادرخان واعلام سلطنت بنام خودش:

[۱۱۱] - تاریخ استقلال ونجات افغانستان، جنرال وزیری ،ترجمه هلمندآخر، ص۲٦۷- ۲٦۹

وقتی ارگ به تصرف لشکرنجات افتاد(شب ۱۹ بر۲۰ میزان ۱۳۰۸ش)، درکابل نه حکومتی بود ونه دولتی.وارث اصلی سلطنت امان الله خان درخارج از کشوربود. سپهسالار نادرخان درعلیخیل جاجی بود.

سه روز بعد از گرفتن ارگ ، محّـمد نادرخان به کابل آمد و سربازان لشکر فاتح کابل از او استقبال کردند.سپهسالار هر قوماندان وسرکردۀ لشکر نجات را چنان در آغوش خود سخت می گرفت، مثلی که حاجی در بیت الله حجـر اسـود را در آغوش میگیرد . او شب را درقصر چهلستون گذشتاند .

روز۲۳ میزان ۱۳۰۸ [۱۵ اکتوبـر ۱۹۲۹] ما بزرگان قومی با محّمدنادرخان از چهلستـون بسوی شهرحرکت کردیم.سربازان ما دهل مینواختند وترانه های ملی میخواندند واز خوشحالی اتن میکردند وصداهای «زنده باد غازی امان الله خان» درتمام راه سرمیدادند تا به قصر سلامخانۀ ارگ رسـیدیم. در آنجا تعدادی از معاریف کابـل و سـرداران برای استقبال از سپه سالارمحمد نادرخان آمده بودند. بعضی از اعضای سفارتخانه ها هم دیده میشدند. مردم از سپهسالارباگرمی استقبال نمودند.ما رهبران قومی درجاهای که برای ما تعیین شده بود نشستیم.وقتی که محّمدنادرخان به صدر مجلس قرارگرفت و صدای هلهله وزنده باد سپهسالار خاموش گردید. در بیانیۀ کوتاه خود به حاضرین از زحمات وتلاش های خود بیان کرد ، وتمام کارنامه ها وقربانی ها برای نجات وطن را به نام خود وبرادران خود نسبت داد...مگر از زحمات ما وتلاش های ما یادآوری کوچکی هم نکرد. از تلاشهای خود دربارۀ سلطنت یادکرد ویک پیشنهاد خشک وغیر صادقانه هم به آمدن دوبارۀ اعلیحـضرت غازي امان الله خان کرد وبا این پیشنهاد او بزرگان وسرداران کابل با صداها ونعره های بلند از محمدنادرخان تقاضای نشستن به تخت سلطنت کردند. با این صدا ها یک تعداد افراد چاپلوس و تشنۀ قدرت ومقام به نادرخان دست بیعت دراز کردند که دربین این افراد بعضی از رهبران اقوام[جاجی و منگل که مخالف امان الله خان بودند] و برادر غاز امان الله خان، سردارامین جان هم شامل بودند. مگر ما بزرگان ومشران وزیـر، مسید، دوړو تنی خاموش ماندیم و از این طریق به نـادرخان فهماندیم که ازاین فیصله ناراض استیم واو از عهد وپیمان قرآنی خود کارخلاف را انجام داده است.» [۱۱۲].

[۱۱۲] - کتاب خاطرات جنرال وزیری ،ترجمه هلمندآخر، ص۳۳۱- -۳۳۳

جنرال وزیری علاوه میکندکه فردای آن روز ما با بزرگان لشکر وزیرستان باهم جرگه کردیم. دراین جرگه فقیرمحمدخان مومند رئیس جنگلات روبطرف من کرد وگفت: « یار محمد خانه! من در گل غندی بتو گوشزد کردم که نادر خان شما را فریب ندهد. بیعت روز گذشته خوب یک بازی بود.» من هم به رئیس فقیرمحمدخان یاد آور شدم که ،اکنون هم اداره کابل در دست من است ودر تمام محلات وکوچه های کابل جنگجویان من پیره و گزمه میکنند. آن شخصی که شما او را به حیث معین سلطنت در گل غندی برای من معرفی کردید ، شما دیدید که آن مرد ترسو اولین فردی بود که به محمد نادر خان بیعت کرد. ما بخاطر خاندان او وبخاطر برادر او این همه خون ریختیم وقربانی دادیم اکنون هم میتوانم جویهای خون جاری کنم ولی ای کاش محصل استقلال [غازي امان الله]نزدیک می بود!

مخبران این صحبت ما را فوراً تا گوش نادرخان رسانده بودند و روز بعد یعنی [۲۵میزان ۱۳۰۸] شاه محمودخان و محّمدگل خان مومند نزد بزرگان وزیری و مسعودی آمدند و پیام نادرشاه را رساندند که:« امروزشاه بطور خاص میخواهد با شما ملاقات کند.». جنرال یارمحّمد خان وزیری این دعوت را پذیرفت و با شاه محمو خان و محّمدگل خان مومند یکجا به خانهٔ سردار فتح خان ، جای که نادرشاه در آنجا سکونت داشت، رفت. محّمدنادرخان برای استقبال بیرون آمد[وبعد از احول پرسی ونشستن] نادرخان خطاب به ما چنین گفت: «**ملت افغانستان و من شخصا مدیون قهرمانی های شما میباشیم. در راه نجات وطن خدمات هریکی شما انشاء الله در دین ودنیا ضایع نخواهد شد....من امروز هم به همان عهد و پیمان ایستاده ام که ما وشما در جاجی بالای آن دعا کرده بودیم.**» [۱۱۳].

بعد از سخنان نادر خان الله نواز خان، وزلمی خان منگل، عبدالغني خان گردیزي و محمد گل خان مومند هم مختصرصحبت کردند. سپس نوبت به من رسید و گفتم: سپه سالار صاحب! با نصرت الله وهمت وفداکاری بزرگان قومی کابل فتح شد، شرو فساد حبیب الله [بچه سقاو] از یک بخش وطن جمع شد، مگر در قندهار و مشرقی وشمالی هنوز هم طرفداران او فعال هستند و بهانه می پالند. اکنون برای ما ضروری است تا به تعهد و

[۱۱۳] - جنرال وزیری،دخپلواکی اونجات تاریخ،ترجمه ازهلمندآخر، ص -۳۳۵

پیمانی که در علیخیل جاجی بسته ایم به آن عمل کنیم. با عملی شدن همین پیمان جلو خون ریزی های بیشتر گرفته میشود.

محّمد نادرخان گفت:«**عزیران خدمات شمادر دین ودنیا ضایع نمیشود،دین خدمات شما برهمه ما واجب است.همین شما رهبران قوم بودید که کشور را از چنگرهزنان ودزدان نجات دادید. امروز هم من به همان پیمان وتعهد علی خیل جاجی ایستاده ام.... بعد از آوردن آرامی وامنیت در وطن هرفیصلهٔ شما عزیزان ، فیصلهٔ ما برادران است... ما با اعلیحضرت امان الله خان درتماس میشویم تا به وطن خود بازگردد و این کار کمی وقت میخوا هد .**» [١١٤]

با دریغ که نادرخان در٢٣میزان ١٣٠٨(پانزده اکتوبر١٩٢٩) خود را پادشاه اعلان نمود.و سران قبایل را با سخنان امیدوارکننده وباد آوری از تعهد و امضای خود در قرآن اطمینان داد. ولی هرگز به عهد خود وفا نکرد وسلطنت را به شاه امان الله اعاده ننمود.

دست آورد برباد رفتهٔ لشکروزیرستان:

میتوان گفت بزرگترین دست آورد لشکروزیرستان تحت رهبری جنرال یار محمد خان وزیری، فتح ارگ کابل از دست بچهٔ سقو بود، مگر بادریغ وافسوس که نادرخان با غدر وخیانت وعهد شکنی این دست آورد بزرگ را از چنگ لشکر فداکار وزیرستان قاپید و بجای غازی امان الله خان، خود را پادشاه افغانستان اعلام نمود، وبجای جرنیل وزیری، شاه ولیخان بحیث یگانه مارشال و فاتح کابل معرفی شد .

نادرخان بعداز پادشاه شدن و بعد از سرکوبی بچهٔ سقو به نابودی هواداران شاه امان الله پرداخت ویکی را پس از دیگری زندانی وسربه نیست نمود وبعد از چهارسال سلطنت واعمال استبداد برمردم خودش نیز توسط عبدالخالق هزاره یکی ازهواداران شاه امان الله به قتل رسید.

برای یک رهبر سیاسی ،چه شاه وچه امیر وچه رئیس جمهور ، افتخاری بزرگتر ازاین نیست که وقتی براثر توطئه ویا دسایس داخلی یا خارجی ویا هردو ، از قدرت کنار زده شود، ولی مردم به دفاع از او برخیزند و برای اعادهٔ قدرت یا سلطنتش، بدون چشمداشت یک حبه ودینار٧ماه تمام

[١١٤] - همان اثر، ص ٣٣٧، داکتر زیرکیار،مقالهٔ دخپلواکی اوغلواکی جگره،افغان جرمن آنلاین

سر بدهند ولی سنگر ندهند. وکسی که چنین افتخاری را از جانب ملتش نصیب گردید، شاه امان الله غازی بود. او وقتی ارگ کابل را ترک گفت، مردم هزاره واقوام وردک از اطاعت به حبیب الله پسرسقاو سرباز زدند ودست به مقاومت در برابر لشکرهای اعزامی بچهٔ سقاو زدند وسپس مردم قندهار به حمایت از او به حرکت آمدند وحاضر به فداکردن جان های شیرین خود شدند تا مگر دوباره او را برسریر سلطنت برگردانند، اما آن شاه مردم دوست، که نمیخواست سلطنت را با خونریزی بدست آورد، برای جلوگیری از جنگ وخون ریزی کشور را ترک گفت. این درحالی بود که ٤٥٠٠تن مبارز وزیرستانی تحت رهبری جنرال یارمحمدخان وزیری برای اعادهٔ سلطنت او بسوی کابل درحرکت بودند وپس از ورود به کابل درظرف پنج روزنبرد با سپاه سقوی (روز١٩میزان) ارگ کابل را از وجود بچهٔ سقاو تصفیه کردند، وارگ را روز٢٣ میزان ١٣٠٨ به نادرخان تسلیم دادند اینکه نادرخان خود را پادشاه اعلان نمود، به کرکترماکیاولستی نادرشاه تعلق دارد.

بدینسان این باور درانسان زنده واحیا میگردد که در میان رهبران سیاسی افغانستان،از نادرشاه تا ظاهرشاه، واز رؤسای جمهوری مورد حمایت شوروی تا رؤسای جمهور تنظیمها ورئیس جمهورانتخابی مورد حمایت غرب، ما چهره ای را غیراز شاه امان الله خان ،سراغ نداریم که دارای چنان جذبهٔ ملی و مقام ارجمندی باشد که در نبودش یا سقوطش،اکثریت مردم افسوس او را بخورند وبخاطر بازگشت واعادهٔ قدرت به او حاضر به دادن سرو جان ومال خود شوند. ما به بخاطر رهبران سیاسی دیگر،حتی شاهد یک مظاهرهٔ خشک خیابانی هم نبوده ایم تا چی رسد به قربانی دادن سر و مال خود. ازاین جاست که به مقام شامخ شاه امان الله غازی میتوان پی برد و مقام ومنزلتش را گرامی خواست.

پایان

تقریظ سی ونهم

ازادخان افغان درکتاب انجنیرنجیم ازادزوی

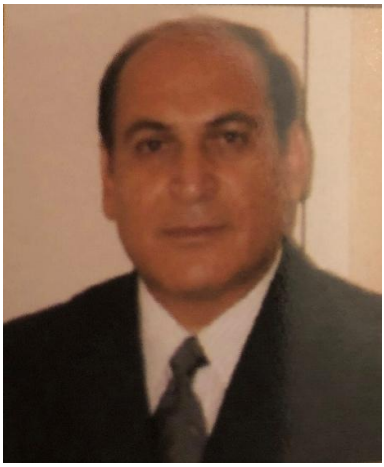

چندی قبل آقای انجنیرنجیم آزادزوی یک جلد کتاب «آزادخان افغان، شهریار ایران وفرمان روای آذر بائیجان وکردستان» تالیف خود را برایم فرستاده بودند که ازلطف شان تشکرمیکنم.
کتاب دارای۲۷۹ صفحه درپنج بخش درکاغذ اعلی با قطع وصحافت زیبا وحروف خوانا درماه ثور ۱۳۹۰ (می ۲۰۱۱)درهزار نسخه در مطبعه میوند در کابل به چاپ رسیده است.زبان کتاب دری روان است ودربرخی موارد ضمن اشتباهات املائی نقل قولهایی بزبان پشتو نیز دارد که ممکن است برای یک خواننده غیرافغان نامفهوم باشد.
این اولین اثری است که دربارۀ آزادخان خان افغان به همت وتلاش یکی از نبیره های تحصیل کردۀ وبا دانش آن مرد نامی برشتۀ تحریردرآمده است.
آزادخان افغان هرچند درتاریخ افغانستان شخصیت گمنامی است ولی درتاریخ ایران بعداز مرگ نادرشاه افشار،اویکی از چهارتن مدعی سلطنت آن کشوراست .این چهارتن عبارت از احمدخان ابدالی،کریم خان زند، محمدحسن قاجار وآزادخان افغان بودند . اینها از جمله رجال نظامی مقرب دولت نادرافشار بودند که گرم وسرد روزگار را در رکاب نادرشاه دیده بودند ورمز رسیدن بقدرت وسلطنت کردن را از نادرشاه افشار آموخته بودند وبعداز مرگ آن فاتح قهار توانستند خود را به پادشاهی برسانند.

احمدخان ابدالی درافغانستان بنیان سلطنت درانی را پایه گذاری کرد و کریم خان زند وآزادخان افغان ومحمدحسن خان قاجار بعداز رقابتهای طولانی وجنگ ها وشکستها وپیروزیها هریکی توانستند مدتی برتخت سلطنت ایران تکیه زنند.

با مطالعه این اثر به نظرمیرسد که آزادخان افغان درصدد احیای سلطنت هوتکیان افغان درایران بود ورؤیای تشکیل یک امپراتوری ازایران وافغانستان تا هندوستان را در سر می پرورانید اما رقبای سیاسی اوکه شب وروز در تلاش نابودی او از ایران بودند مانع رسیدن او به چنین رؤیایی بود.

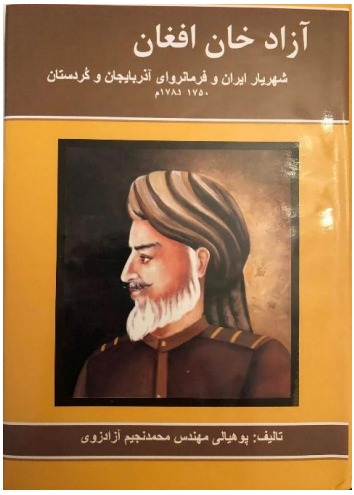

از مطالعه این کتاب بر می آید که آزادخان از اندر غزنی بوده واز روزشمول خود در اردوی نادرشاه افشار در سال ۱۷۳۸ تا ۱۷۶۰ درمدت ۲۲ سال، یک روز هم از مبارزه با مخالفان دولت نادرشاه وبعد از درگشت نادر از پیکاربرای گرفتن قدرت در ایران دست نگرفته است.

مولف نه تنها در شرح جنگها وپیروزهای ازادخان افغان منابع تاریخی را با دقت بررسی نموده است بلکه درمعرفی رقبا ورجال موثر ومدعی سلطنت ایران نیزکوتاهی نکرده است. و در مبارزه با رجال پرقدرت ایرانی است که میتوان به شجاعت ودرایت آزادخان افغان پی برد .

بعد ازمرگ نادرافشار،برادرزاده نادر علی قلی خان برادرزاده او که در هرات بود به مشهد آمد وشاهزادگان خاندان نادر را منجمله رضاقلی میرزای نابینا، نصراله میرزا، و امام قلی میرزا پسران نادر را به قتل رسانید و ازآن میان فقط شاهرخ میرزا پسر رضاقلی میرزا را نگاهداشت که اگر سلطنتش بجای نرسد او را شاه قلمداد کند و به نام او زمام امور را بدست بگیرد.

علی قلی خان در۲۷ جما دی الآخر ۱۱۶۰ در مشهد با لقب عادلشاه بر تخت سلطنت نشست و برادر کوچک خود ابراهیم خان رابحکومت عراق و اصفهان مقرر نمود و میرسید محمد نواسۀ دختری شاه سلیمان صفوی را

بصدارت منصوب کرد.یک سال بعد ابراهیم خان به مقابل برادرش علیقلی قیام نمود و پس از جنگی که بین دو برادر درگرفت ، علی قلیخان مغلوب و نابینا گردید. پس از این واقعه ابراهیم شاه شاهرخ را از مشهدبه تبریز خواست تا سلطنت را بنام او اعلام کند. مردم مشهد که این عمل او را یک حیله می دانستند شاهرخ را در نهم شوال ۱۱۶۱ه مطابق ۱۷۴۸م در مشهد بحیث پادشاه خوداعلام کردند.ابراهیم شاه وقتی این خبر راشنید در تبریز بمخالفت برخاست. از آذربایجان بعزم مقابله با شاهرخ شاه عازم خراسان گردید. اما ابراهیم شاه قبل ازاینکه به خراسان برسد با مخالفت سیدمحمد روبروشد و پانزده هزاراز لشکریان افغان او بسرکردگی آزادخان افغان ازاو جدا شدند و ابراهیم شاه با معدودی از لشکریان خود در قلاپور (بین ساوه و قزوین) مورد حملات قزلباش های هوادار شاهرخ قرارگرفت و سرانجام دستگیر و کور گردید.

امادیری نگذشت که سیدمحمد متولی آستان قدس خود را پادشاه اعلان نمود وشاهرخ را گرفته از دوچشم محرومش ساخت. آزادخان افغان همراه سواران افغانی خود حمایت خود رااز سید محمد، متولی آستان قدس رضوی اعلام نمود اما سیدمحمد که به او اعتمادنداشت، او را وظیفه داد تا به قزوین وسرحدات عراق رفته امنیت آن نواحی را استحکام بخشد. پس از انصراف از سرحدداری غرب به فرمان خالد پاشا والی شهر زور پیوست، پس از آن به خدمت نقی‌خان قاسملو افشار درآمد. در آخر با متحد ساختن رهبران ترک و کرد توانست کنترل تمامی نواحی میان ارومیه و اردبیل را به دست گیرد و مدعی تاج و تخت ایران شد. او با اراکل پادشاه گرجستان ،به نبرد پرداخت واورا شکست داد وبا خواهراو ازدواج کرد ودوباره به آذربائجان برکشت و توانست کنترل تمامی نواحی میان ارومیه و طفلیس را به دست گیرد. وی بعدتر کنترل زاگرس مرکزی را نیز به دست آورد.

<u>جنگهای کریم خان زند با آزاد خان افغان:</u>

آزادخان به دعوت علی‌مرادخان بختیاری که به همراه یکی از بازماندگان صفویه از بغداد به سمت ایران پیشروی می‌کرد و قصد تسخیر قلعه کرمانشاه را داشت، حرکت نمود اما پیش از رسیدن وی، کریم‌خان زند حاکم لشکرعلیمردان خان را شکست داد. آزادخان با اطلاع ازاین حادثه دوباره بسوی آذربائیجان بازگشت ولی کریم‌خان به او پیغام داد که به اوتسلم شود

ولی ازادخان از قبول چنین امری سرباز زد ولی کریم خان در صدد جنگ با آزادخان برآمد. درجنگی که ازادخان باکریم خان زند نمودکریم خان شکست سختی خورد، پس از آن افغان‌ها به قلعه پری که مرکز زندیان بود یورش بردند و هفده تن از خان‌های زند و پانزده تن از زنان ایشان را که مادر کریم‌خان نیز در میان شان بود به اسارت گرفت و به سمت ارومیه برد مگراسرا در راه درتوقف گاهی هنگامی که محافظان افغان شان بخواب عمیقی فرورفته بودند، خودرا آزادساخته اول سرکرده محافظان که علم خان نامیده میشد کشتند و گریختند و در بروجرد به کریم‌خان پیوستند. [گلستانه، ابوالحسین محمد امین، مجمل‌التواریخ پس از نادر، ۱۸۴]

آزادخان افغان کریم خان زند را درچهارجنگ بعدی شکست داد واصفهان را به تصرف خود در آورد و در اصفهان بنام خود سکه ضرب نمود(۱۷۵۲). باری کریم خان ازمایوسیت تصمیم گرفت از ایران به هندوستان پناه ببرد ولی شخصی بنام رستم خان خشتی مانع رفتن کریم خان زند شد وبه او وعده داد که از او حمایت خواهد نمود وسپس درجنگی بانیروهای خود درپشت صخره های کوهی پناه گرفت وناگاه برلشکریان ازادخان که راهی جنگ باکریم خان زندبودند حمله نمود وسپاهیان ازادخان که غافلگیرشده بودند با دادن تلفات سنگین شکست خوردند وکریم خان دوباره اصفهان را از جنگ ازادخان افغان متصرف شد. اما دیری نگذشت که محمدحسن خان قاجار اصفهان را از چنگ کریم خان خارج ساخت وخود را پادشاه ایران اعلام نمود.

آزادخان افغان که درسال ۱۷۵۲اصفهان را از دست کریم خان زندگرفته بود، این بار نیروهای خود را برای فتح اصفهان که درتسلط حسن خان قاجار بود سوق نمود وتوانست حسن خان قاجار را درجنگ شکست دهد و برتخت سلطنت اصفهان دوباره درسال ۱۷۵٦ جلوس نماید مگراین بار دیردوام نیاورد وهمینکه برای تامین امنیت آذربایجان از اصفهان خارج شد، با حملات کریم خان زند روبروشد وشکست خورده به ترکیه عثمانی عقب نشست.

<u>قتل عام افغانها بدستورکریم خان زند:</u>

هنگامی که آزادخان افغان به ترکیه عثمانی پناه برده بود ودرصدد جمع آوری نیروبود، کریم خان زند چندین هزار جنگجوی افغان که بعداز شکست حسن خان قاجار،خود را به کریم خان زند تسلیم کرده بودند ومشغول خدمت در دولت اوبودند،کریم خان زند به فرماندهان سپاه خود پیام محرمانه فرستاد

تا تمام افغان‌هائی را که در سپاه او خدمت می‌کردند در روز نوروز سال ۱۱۷۲ ق به قتل برسانند.بروایت گلشن مراد، دسته اول که حدود چهارهزار بودند در تهران که محل اقامت کریم‌خان بود کشته شدند. در بین کشته‌شدگان سران افغان، مانند اکرم‌خان، میرک‌خان، معظم و محمدفاروق نیز بودند. دسته دوم را زکی‌خان همزمان در سمنان یکجا جمع کرد و ۱۹۰۰ نفر را کشت. فرمانده این عده موسوم به شیرعلی‌خان چون شیعی مذهب بود نجات یافت. دسته سوم که قرار بود به‌وسیلهٔ ندرخان قتل عام شوند به‌علت فاش شدن موضوع و عدم لیاقت وي، به سرپرستی زمان خان به استرآباد گریختند و هنگام طغیان رفیع‌خان قاجار دردسرهائی ایجاد کردند. در شهرهای دیگر ایران مانند کاشان، قم، یزد، اصفهان و گیلان نیز افاغنه قتل عام شدند (گلشن مراد؛ ص۱۱۶-۱۱۷ و تاریخ منتظم ناصري؛ ج۲، ص ۳۰۵) بنا به نوشته گلستانه روز عید نوروز در تمام ایران نه هزار نفر افغان کشته شدند و ثروت آنان از طرف مأموران دولتی ضبط گردید. (مجمل‌التواریخ پس از نادر؛ ص ۳۲۲).

آقای آزادزوی مینویسد: «کریم خان زند نباید از یاد می بُرد که ستونهای از نیروهای افغان بود که در شب ۲۶ شوال ۱۱۷۱ه/۳ جولای ۱۷۵۸م خطوط مستحکم محاصره شیراز را در هم شکستند و به همکاری با کریم خان زند حاضر شدند.». مولف می افزاید:این عمل کریم خان زند بطورصریح یک جنایت بشری ویک لکه ننگ بدامن آن زعیم معروف ایران بشمار میرود.زیرا آنهاخود را به کریم خان زند تسلیم کرده بودند ورعایای ایران شمرده میشدند ولی بنابر تشویشی که کریم خان زند از پیوستن آنها به آزادخان افغان داشت، وآنرا خطری برای سلطنت خود فکر میکرد ،دست به یک جنایت بشری زد. وقریب نه هزارافغانی که در سپاه کریم خان مشغول خدمت بودند در روز نوروز ۲۱/۱۱۷۲جنوری ۱۷۵۷بدست سپاهیان ایرانی قتل عام شدند .(آزادزوی، آزادخان افغان،ص۲۵۰-۲۵۲)

<u>دعوت کریم خان زند از آزادخان افغان:</u>

آزادخان افغان پس از آخرین نبردخودبرای تصرف آذربایجان وناکامی دراین نبرد از تلاش برای رسیدن به سلطنت ایران دست گرفت و به

گرجستان پناه برد (١٧٦٠) وازطرف شاه گرجستان هراکلی که خواهرش زن آزادخان بود باخوشی استقبال شد وبا احترام وعزت بزندگی خود ادامه میداد.مگردرسال ١٧٦٢ کریم خان زند که هنوزهم معناً از جانب آزادخان افغان نا آرام بود نامه ای به شاه گرجستان فرستاد ودرنامه از آزادخان دعوت کرده بود که به شیراز برگردد وتعهدمیکند تا در رعایت حال آزادخان از هیچگونه آسایش دریغ نورزد .آزادخان این دعوت را پذیرفت وبه شیراز برگشت وتا آخرعمر درسایهٔ عنایت والطاف کریم خان زند زیست ودرسال ١٧٨١درشیراز چشم ازجهان فروبست.(آزادزوی، آزادخان افغان،ص٢٦٧-٢٦٥)

<u>روش حکومت داری آزادخان افغان</u>

مورخان ایرانی ، چون محمدهاشم آصف در رستم التواریخ وگلستانه در مجمع التواریخ وصاحب گلشن امارت،که معاصرین ازادخان افغان بوده اند از روش حکومت داری او که توأم با عدالت وسلوک بدون تعصب با رعایای شیعه مذهبش بود نکته های جالبی تعریف کرده اند که خواندن آن نکات باعث تعجب خواننده میگردد.

مولف رستم التواریخ در مورد عدل وانصاف آزادخان چنین می گوید: "عالیجاه آزادخان سلطانی بود با عدل و انصاف و در احکام بسیار دقیق وغوررس و مو شکاف و بصیر و رؤف و عطُوف و خوش سیرت و خوب صورت و فراخ حوصله و در ریاست صاحب حسن سیاست بوده و اخلاق حسنه آداب مستحسنه در وی جمع بوده و در حلم و وقار بی نظیر بوده است....»[رستم التواریخ، ، ص٢٥٨] آزادخان افغان،ص٢٧١)

ودرجای دیگری مینویسد:«وخودشاهوار وارد دولت خانه مبارکه ملوک صفویه نزول اجلال نمودوبه آیین ملوک دردبوان خانه برمسندمرواربد می نشست وهمه امر ونهی وحکمش از روی عدل وانصاف ورحم ومروت بوده وبه آیین نادری سوارمیشد ودر دو طرف یمین ویسارش چاوشان بسیار با عصاهای زرین وسیمین وذکرالملک الله الواحد قهار، مشغول می رفته اند.» (همان، ص ٢٦٣)

نویسنده دیگری بنام نامی اصفهانی نوشته است:«آزادخان افغان برهمه امیران نامبردار زمان کریم خان برتری داشت.او همچنان درشیراز پایتخت زندیان

می زیست تا اینکه دوسال بعداز مرگ وکیل(کریم خان زند)درسال ۱۱۹۵ هجری / ۱۷۸۱درگذشت.» (آزادخان افغان،ص۲۶۷)

آزادخان افغان درایران مدت ۱۰ سال (از۱۷۵۱ تا ۱۷۶۰) یکی از رجال مطرح در تعیین سرنوشت سلطنت ایران بود ودرتاریخ آن کشور نقش قابل ذکری ایفانموده و توانسته نام نیکی ازخود درتاریخ بجا بگذارد .

شرح حال ونبردها و پیروزیها وشکست های آزادخان افغان درکتاب « آزادخان افغان» ازقلم انجنیرنجیم آزادزوی خواننده را با یکی از رجال قابل افتخار افغانستان آشنا میکند.

در این کتاب وسایر منابع عهدزندیه واواخرعهد صفویه از عدالت پیشگی وعدم تعصب آزادخان نسبت به اهل تشیع درایران حکایت دارند که نشانگر شیوهٔ حکومتداری عدالت محور این شخصیت نظامی وسیاسی افغان است. این اقدامات او برای افغانها مایه افتخارپنداشته میشود ومی باید که از او بحیث یک فرزند اصیل افغان تقدیربعمل آید بخصوص که دربیرون از جغرافیای افغانستان یعنی درسرزمین ایران به چنین موفقیتهای دست یافته است.به این لحاظ نسل جوان افغان حق دارند تا از رجال سیاسی ونظامی تاریخی خود چی در داخل کشوروچی در بیرون از مرزهای فعلی کشور آگاه شوند وبه آنهای که مصدرکارهای نیکی شده اند ارج واحترام بگذارد.**پایان**

تقریظ چهلم

افغانستان از ثریا تا قهقرا
(از۱۷۱۷- ۲۰۲۵)
تالیف انجنیرفضل احمدافغان

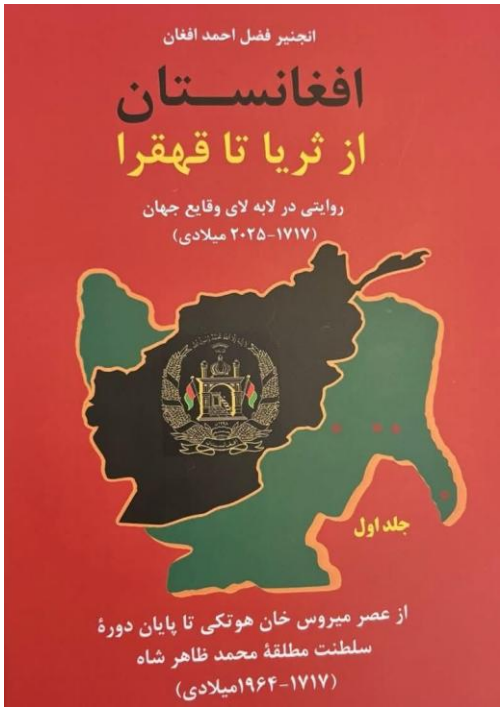

این اثرگرانبها که دردوجلد ضخیم (مجموعاً ۱۰۴۶صفحه) نوشته شده وبا قطع وصحافت زیبا چاپ شده است سه روز قبل بدسترسم قرارگرفت که از طریق انتشارات اندوآریانا برایم فرستاده شده بود.درهمینجا از لطف مولف محترم تشکرمیکنم.
جلداول حاوی وقایع تاریخی از زمان میرویس خان تا پایان صدارت داوود است وجلد دوم وقف دوران سلطنت ظاهرشاه ونظامهای بعداز ظاهرشاه شده است.هردوجلد با تصاویر متعدد از رجال وشخصیتهای سیاسی است که نقشی درتاریخ افغانستان معاصر داشته اند.
مؤلف کتاب را با اهدای آن به والدین محترم خویش وبه خانم وفرزندان خود وبه نسل جوان امروز وفردای افغانستان و به آموزگاران واستادان زحمتکش افغان وبالاخره به دانشمندان وفرهیخته گان وهمه کسانی که زندگانی خود را با صداقت وشجاعت در راه اعتلای کشور وافشای چهره های خاین وضدمنافع ملی صرف کرده اند،اهدا کرده است.

سپس مولف مراتب احترام وتسلیت خود را بمناسبت جانبازیهای فرزندان دلیر کشور که ازاثرجنگهای تحمیل شده چه درجریان سه جنگ افغان – انگلیس وچه در دوران مقابله با تجاوز اتحادشوروی وایالات متحده امریکا وپیامدهای آن متحمل شده اند ابراز داشته است. دراین تسلیت مؤلف قهرمانان هرسه جنگ افغان وانگلیس :وزیراکبرخان وسردار ایوبخان وشاه امان الله غازی را با ملکه ثریا فراموش نکرده است.
از لحاظ محتوا، این اثرخواننده را با ریشه های تاریخی، فرهنگی وسیاسی افغانستان آشنا میکند ومسیرپیدایش افغانستان نوین را با حوصله مندی نشان میدهد.
نویسنده با بهره گیری ازاسناد معتبر به بررسی نقش رهبران بزرگ، جنگها،معاهدات سرنوشت ساز وتحولات داخلی وخارجی پرداخته است.
این کتاب نه تنها تاریخ قدرت یابی بلکه داستان مبارزات استقلال خواهی مردم افغانستان رابازتاب میدهد.
این اثر درکنار روایت تاریخی، به تحلیل عوامل سقوط وپیشرفت نیز پرداخته است ونشان می دهد که چگونه مداخلات خارجی واختلافات داخلی کشور را از مسیر سالم توسعه تغییر داده است.
این کتاب آئینه ای برای شناخت هویت ملی ودرک گذشتهٔ است که امروز ما را شکل داده است.اثری که هرافغان آگاه باید آنرا بخواند وخود را با گذشتهٔ پراز فراز ونشیب کشورآشنا سازد.
با مطالعه این اثر خواننده پایه های فهم عمیق تاریخ افغانستان را بدست می آورد وبرای ورود به تحولات پیچیدهٔ دوران معاصرآماده میشود.»(افغان:ص ۴ جلدکتاب)
قابل یادآوری است که دراین کتاب برپیشینهٔ کلمات «افغان وافغانستان» ونیز نام های تاریخی افغانستان وازجمله نام خراسان وجغرافیای تاریخی ان مکث شده واطلاعات جالبی ارایه شده است که یکی از مباحث مهم وضروری تاریخ افغانستان است.
نکته قابل تذکراینست که مؤلف محترم خود یک انجنیر ساختمان است ولی درکارنویسندگی و پژوهش های تاریخی وتحلیل وتجزیهٔ پدیده های اجتماعی وسیاسی نیز از چنان مهارتی برخورداراست که گوئی یک متخصص تاریخ موضوع را بررسی میکند.واین نشان میدهد که مولف در مسایل تاریخ وتحولات سیاسی نیز از ذرق واستعداد وظرفیت کافی برخوردار است.و در پرتوهمین استعداد وظرفیت توانسته است تاکنون ده اثرمستقل به زبان های دری وانگلیسی در رشته انجنیری ساختمانی ونیز تاریخ افغانستان بنویسد وبدسترس علاقمندان تاریخ بگذارند.

یکی از کارهای پراهمیت وماندگار جناب افغان صاحب تالیف کتاب«توطیه وجنایات درافغانستان از سال ۱۷۰۰ تا ۲۰۱۴»به زبان انگلیسی در۸۰۰ صفحه است که برای آگاهی مردم امریکا وسایرخارجیها از تاریخ افغانستان بسیار با اهمیت است وخدمتی ماندگار بشمارمیرود.
جناب افغان صاحب علاوه برکتابهای سودمند رشتۀ انجنیری وتاریخی ،صدها مقاله سیاسی وانتقادی در رسانه های جمعی از جمله دروبسایت های افغانی ونیز فیسبوک نوشته وبه نشر رسانده اند.بنابرین جناب ایشان از جمله شخصیتهای فرهنگی ونخبه گان ملی و فنی بشمار میروند.
قرار معلوم جناب افغان صاحب درحال حاضر که بسن ۸۹ سالگی قراردارند ودچار تکلیف صحی نیز میباشند اما بازهم کتاب دیگری در دست تالیف دارند ما سلامتی وتندرستی جناب ایشان را از خداوند آرزو میکنیم وتوفیق مزید شان را در تکمیل اثر زیرکارش آروزمندیم.
پایان ۲۲/ ۸/ ۲۰۲۶

سه کامنت ازمیان کامنتهای خوب دربارۀ کتاب

Naim Barakzai

استاد محترم و گرامی، از شما صمیمانه سپاس‌گزاری می‌کنم که با توضیحات ارزشمند، مفید و در عین حال خلاصه و روشن، بخش‌هایی از کتاب انجینر افغان صاحب را با ما شریک ساختید. بدون شک این توضیحات، زمینۀ آشنایی بیشتر ما را با شخصیت، اندیشه‌ها، خدمات و تلاش‌های ایشان برای وطن و مردم فراهم می‌سازد.
برای افغان صاحب، عمر طولانی، صحت و سلامتی کامل و توفیق روزافزون در خدمت به وطن و مردم عزیز افغانستان از بارگاه خداوند متعال آرزو می‌کنم. محترم افغان صاحب، بدون شک یک شخصیت ملی و قابل احترام کشور ما هستند. محبت و علاقۀ بی‌حد و اندازۀ ایشان به وطن و مردم افغانستان، صداقت، احساس مسئولیت و تلاش‌های شان در راستای خدمت به مردم، جایگاه ویژه‌ای در قلب‌های هموطنان شان ایجاد کرده است.
امیدوارم خداوند متعال همیشه ایشان را در پناه خود داشته باشد، صحت و سلامتی شان را مستدام بدارد و عمر باعزت، پربرکت و طولانی نصیب شان فرماید تا سال‌های متمادی در کنار مردم و در خدمت به وطن عزیز ما افغانستان باقی بمانند.
بار دیگر از استاد محترم به خاطر این توضیحات ارزشمند و معرفی فشرده و آموزندۀ کتاب انجینر
افغان صاحب صمیمانه تشکر می‌کنم و برای شان نیز صحت، موفقیت و سربلندی آرزو دارم.

Mir Wais Afghan

نگاهی ارزشمند به تاریخ معاصر افغانستان

کتاب «افغانستان از ثریا تا قهقرا (۱۷۱۷–۲۰۲۵)» اثر گران‌سنگ انجینیر فضل‌احمد افغان، با دو جلد و بیش از هزار صفحه، تلاشی قابل‌تقدیر برای بازخوانی تاریخ سیاسی، اجتماعی و استقلال‌خواهی افغانستان است.

اهمیت این اثر تنها در گستردگی مطالب و اسناد آن نیست بلکه در تلاش نویسنده برای پیوند دادن رویدادهای تاریخی با عوامل سیاسی، اجتماعی و مداخلات خارجی و نیز بررسی ریشه‌های مفاهیمی چون «افغان»، «افغانستان» و خراسان نهفته است.

نکته شایان توجه این است که مؤلف با وجود تخصص در رشته انجنیری ساختمان، در عرصه پژوهش تاریخی، تحلیل رویدادهای سیاسی و نگارش آثار تحقیقی نیز کارنامه‌ای درخور احترام دارد. چنین آثاری، به‌ویژه در روزگاری که شناخت دقیق و مستند گذشته برای فهم وضعیت امروز افغانستان ضروری است، ارزش فرهنگی و علمی ویژه‌ای دارند.

از جناب انجینیر فضل‌احمد افغان به خاطر این تلاش علمی و فرهنگی صمیمانه سپاسگزاریم و برای ایشان با توجه به سال‌های پربار زندگی و خدمات علمی‌شان صحت، سلامتی و توفیق بیشتر در ادامه پژوهش و نگارش آرزو می‌کنیم.

بی‌تردید، تاریخ زمانی به سرمایه‌ای برای آینده تبدیل می‌شود که با مطالعه، نقد علمی و دوری از تعصب خوانده و بررسی شود. این اثر می‌تواند زمینه‌ای برای چنین گفت‌وگویی فراهم سازد.شناخت گذشته، مقدمهٔ فهم امروز و ساختن فرداست.

Fazel Ahmed

خواهران و برادران نهایت گرامی و مشفق فیسبک!

اولا با عرض سپاس از جناب نهایت مهربان دانشمند و موارخ یکتا بزرگوار سیستانی صاحب که همیشه در راه روشنگری جوامع افغانی ما خدمات ارزشمند و فراموش ناشدنی نموده اند من عرایض مختصری در مورد تقریظ و زره نوازی که جناب سیستانی صاحب بزرگوار در حق اینجانب رواداشته بودند قبلا بحضور شان تقدیم داشته بودم و با استفاده از این فرصت از همه شما خواهران و برادران شریف، نجیب ، قدرمند ، وطندوست و عاشق مادروطن و تاریخ مادروطن که احساسات نیک و اگنده از محبت خود را در حق محترم اکادمیسن سیستانی صاحب و این عاجز و خدمتگار شما ابراز فرموده اید از هریک شما از صمیم قلب تشکر و عرض سپاس مینمایم ای کاش توان میداشتم که دسته های گلها را نثار قدوم هریک

شما و بزرگوار سیستانی صحب میکردم اینک در ذیل مجددا عرایض قبلی خود را که بحضور سیستانی صاحب تقدیم نموده بودم حضور شما پیشکش میدارم.
با عرض حرمت و سپاس فراوان،انجنیرفضل احمد افغان۲۲ اگست ۲۰۲۶م»